

ص: 1

جلد پنجم

[ادامه سوره آل عمران]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۵]

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۱۰۶) وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۰۷) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ (۱۰۸) وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۱۰۹) كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۱۰)

لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذىً وَإِنْ يُفَاتِلُوكُمْ يُؤَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ (۱۱۱) ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبِأَوْ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۱۱۲) لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ (۱۱۳) يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۱۴) وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ (۱۱۵)

[ترجمه]

آن روز «۱» که سپید باشد «۲» رویها و سیاه باشد «۳» رویها «۴»، فاما آنان که سیاه باشد رویها کافر شدی پس ایمانتان، بچشید عذاب بان چه کافر شدید.

و اما آنان که سپید باشد «۵» رویهایشان در رحمت خدای، ایشان در آن جا همیشه باشند.

این آیتهای خداست، می خوانیم بر تو به درستی، و نخواهد خدای، بیداد جهانیان.

و خدای راست آنچه در آسمانهاست، و آنچه در زمین است و با خدای شود «۶» کارها.

بودید شما بهترین امتانی «۷» که بیرون آوردند برای مردمان، می فرماید «۸» نیکی، و منع می کنید از بدی، و ایمان دارید به خدای، و اگر ایمان آورند «۹» جهودان و ترسایان ایشان را به بدی، از ایشان بهری مؤمنند و بیشترین ایشان کافراند.

---

(۱). آج، لب، فق، مر: در روزی.

(۲). آج، لب، فق، مر: سفید شود.

(۳). آج، لب، فق، مر: سیاه شود به ظلمت کفر.

(۴). وز: رویه‌اشان.

(۵). آج، لب، فق، مر: سفید شده باشد.

(۶). آج، لب، فق، مر: و با حکم خدای باز گردانند.

(۷). آج، لب، فق، مر: گروهی.

(۸). مج: می‌فرماید، با توجه به وز تصحیح شد.

(۹). آج، لب، فق، مر: ایمان آوردندی.

## ص: 2

زیان نکنند «۱» شما را مگر رنجی، و اگر کارزار کنند با شما پشت بر شما کنند، انکه نصرت نکنند ایشان را.

زدند بر ایشان خواری هر جا «۲» یابند ایشان را مگر به زنهاری «۳» از خدا و زنهاری «۴» از مردمان و باز آمدند به خشمی از خدای. زدند «۵» بر ایشان درویشی، آن به آن است که ایشان کافر شدند به آیت‌های خدای و بکشتند پیغمبران را بنا حق این به آن است که عاصی شدند و ظلم کردند.

نباشند راست، از اهل کتاب «۶» امتی ایستاده، می‌خوانند آیات خدا در اوقات شب، و ایشان سجده می‌کنند [۲۵۱- پ].

ایمان آرند به خدای و به روز بازبین، و می‌فرمایند نیکی، و بازمی‌دارند از بدی و می‌شتابند در نیکیها، و ایشان از جمله نیکانند.

«۷» «۸»

آنچه شما کنید از نیکی «۹»، کفران نکنند، و خدای داناست به پرهیزگاران.

قوله تعالی: **يَوْمَ نَبِيضُ وُجُوهُ**، عامل در «یوم» اما مضموری باشد چنان که

(۱). وز، دب: زیانی نکنند.

(۲). وز، دب: هر کجا.

(۳-۴). آج، لب، فق، مر: عهدی.

(۵). دب: وزده شد.

(۶). آج، لب: نه‌اند اهل کتاب برابر.

(۷). مج، آج، لب، مر: ما تفعّلوا، با توجّه به وز و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). مر: آنچه کنند از هر نیکی، متن اساس و دیگر نسخه‌بدلها با ترجمه «و ما تفعّلوا» مطابقت دارد.

(۹). مج: تکفروه، با توجّه به وز و دیگر نسخه‌بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

### ص: 3

گفتیم: اذکر یوم تَبْيُضُّ، و شاید که عامل در او عظیم باشد، أی یُعْظَم عذابهم یوم تَبْيُضُّ وجوه، و شاید که معنی عذاب بود، تا تقدیر چنین باشد: و هم یُعْذَبُونَ عذاباً عظیماً یوم تَبْيُضُّ.

یحیی بن وثاب خواند: تَبْيُضُّ و تَسْوَدُّ، به کسر هر دو «تا» علی لَعْنَةُ تَمِيم، و زهری خواند: تَبْيَاض و تَسْوَادٌ و اَفْعَلٌ و اَفْعَالٌ، اَمَّا «۱» فی الالوان و العیوب، گفتند مفسّران که معنی آیت آن است که: یوم تَبْيُضُّ وجوه المؤمنین و تَسْوَدُّ وجوه الکافرین - آن روز که رویها سپید «۲» باشد و «۳» رویها سیاه. گفتند: رویهای سپید «۴» رویهای مخلصان «۵» باشد، و رویهای سیاه رویهای منافقان «۶» باشد.

عطا گفت: رویهای سپید «۷» روی «۸» مهاجر «۹» و انصار باشد، و رویهای سیاه رویهای «۱۰» بنی قریظه و بنی النّضیر باشد. عبد الله عَبَّاس گفت: روی سپید «۱۱» رویهای «۱۲» موحدان باشد، و رویهای سیاه روی «۱۳» اهل بدعت باشد.

کلبی روایت کند عن ابی صالح عن ابن عَبَّاس که عبد الله عَبَّاس گفت: چون روز قیامت باشد، خدای بردارد و نصب کند هر معبودی را که بدون او «۱۴» پرستیده باشند «۱۵» در دار دنیا هر کسی به جانب معبود خود تازند و بشتابند، و هو قوله تعالی: نُؤَلِّهِ مَا تَوَلَّی «۱۶»... ما او را به آن گذاریم که به آن تَوَلَّی کرد «۱۷». چون به او «۱۸» رسند و آن خسارت و ندامت بینند دژم شوند «۱۹»، از دژمی «۲۰» روهای «۲۱» ایشان سیاه شود، آن جا مؤمنان بمانند و اهل کتاب برای ایشان معبودی رفع نکنند که ایشان بت پرست نبوده باشند در دنیا.

- 
- (۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: لغتان.
- (۱۱-۷-۴-۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سفید.
- (۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ آن روز که.
- (۵). آج، لب: مؤمنان مخلصان، فق، مب، مر: مؤمنان.
- (۶). آج، لب، فق، مب: کافران.
- (۸). مب: رویهای.
- (۹). مب، مر: مهاجران.
- (۱۰-۱۲). مب، مر: روی.
- (۱۳). آج، لب، فق: رویهای.
- (۱۴). مب، مر: خدای.
- (۱۵). دب: باشد.
- (۱۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۵.
- (۱۷). آج، لب، فق: کند.
- (۱۸). آج، لب، فق: به آن.
- (۱۹). مب، مر: غمگین و اندوهناک شوند.
- (۲۰). مب، مر: از آن غم و اندوه.
- (۲۱). وز، دب، آج، لب، فق: روی.

حق تعالی گوید: هر که از شما مرا در «۱» دنیا سجده کرد، امروز سجده کنید مرا، مؤمنان «۲» سجده کنند، جهودان و ترسایان «۳» سجده نتوانند کردن. مؤمنان سر بردارند و رویهای ایشان از نور چون ماه «۴» بود. منافقان و اهل کتاب - از جهودان و ترسایان - در روی مؤمنان نگرند، از آن حزن و اندوه رویهایشان سیاه شود، گویند: بار خدایا! رویهای مشرکان سیاه کردی، و ما در دنیا مشرک نبودیم! و ذلک قوله تعالی:

وَاللّٰهُ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ «۵». حق تعالی گوید: انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ «۶».

اما آنچه موافق کتاب خداست آن است که گفت فی قوله: اَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِيْ عَلٰی مَا فَرَطْتُ فِيْ جَنبِ اللّٰهِ وَاِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّٰخِرِيْنَ، اَوْ تَقُولَ لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدَانِيْ لَكُنْتُ مِّنَ الْمُتَّقِيْنَ «۷». حق تعالی در این آیت بیان «۸» کرد که: مشرکان با شرک جبر گویند «۹»، تا آن مثل در حق ایشان محقق باشد که مع کفره قدری، کفر آن است که: وَاِنْ كُنْتُ «۱۰» لَمِنَ السّٰخِرِيْنَ «۱۱»، و قدر آن که: لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدَانِيْ «۱۲»، اگر خدای مرا هدایت دادی من متقی بودمی، یعنی خدای مرا هدایت نداد، و این دروغ است بر خدای، و به مثل «۱۳» گفته‌اند: دروغزن سیاه روی باشد. اگر آن که دروغ بر کسی نهد من افناء الناس سیه روی شود، آن که دروغ بر خدای نهد چه شود؟ به وعده خدای هم چنین شود که در آخر آیات گفت: وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِيْنَ كَذَبُوا عَلٰی اللّٰهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ «۱۴».

بهری «۱۵» از اهل معانی گفتند: سواد و بیاض کنایت است از اربداد «۱۶» و اشراق و از

(۱). همه نسخه‌بدلها + دار.

(۲). فق، مب، مر + مرا.

(۳). آج، لب، فق، مب، مر + مرا.

(۴). مب، مر + تابان.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۲۳.

(۶). سوره انعام (۶) آیه ۲۴.

(۷). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۶ و ۵۷.

(۸). همه نسخه‌بدلها + آن.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌گویند.



(۳). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴.

(۴). سوره عبس (۸۰) آیات ۳۸ الی ۴۱.

(۶). همه نسخه‌بدها بجز م: روی.

(۷-۸). دب، آج، لب، فق، م، مر + از.

(۹). وز، دب، آج، لب، فق: اظهار ایمان کرده بودی.

(۱۰). بودی / بودید.

(۱۱). داشتی / داشتید.

(۱۲). شدی / شدید.

(۱۳). همه نسخه‌بدها بجز م، مر + و.

(۱۴). م، مر: آید.

(۱۵). وز، م، مر + و.

(۱۶). دب، آج، لب، فق: نشناختند.

(۱۷). سوره بقره (۲) آیه ۸۹.

(۱۸). دب، مر + علیه السّلام، م: علی بن ابی طالب علیه الصّلوٰة و السّلام.

(۱۹). همه نسخه‌بدها بجز وز + بالای.

## ص: 6

بیرون آید «۱» با خانه نشود آلا پس از آن که عملی کند که مستوجب بهشت شود. و مرد باشد که از خانه بیرون آید، با خانه نشود تا عملی کند که مستوجب دوزخ شود، و آنکه این آیت برخواند : **يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ** - الایة، و بیان این، قول النّبیّ - علیه السلام - که گفت «۲»: روزگاری آید بر امت من که مرد بامداد مسلمان بود، نماز شام کافر شود که دین خود به چیزی اندک از دنیا بفروشد.

ابو امامه الباهلی گفت: خوارچند و قتاده گفت: مبتدعان امت اند، بیان این قول خبر رسول است - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که گفت: فردا قیامت جماعتی به نزدیک من آیند بر کنار حوض از اهل صحبت «۳» من، چون من ایشان را بینم، ایشان را از پیش من بربایند «۴». من آواز دهم که:

اصیحابی اصیحابی «۵».

یارکان منند، مرا گویند، تو ندانی که اینان از پس تو چه احداث کردند؟

انهم رجعوا علی اعقابهم القهقری و ارتدوا

، اخیان از پس تو مرتد شدند و برگشتند، و این خبر ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر آورد.

وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ ، وَاَمَّا أَنَانِ رَاكِهِ رُؤْيِ اِيشَانِ سَبِيْدٍ «۶» بَاشِدِ وِ اِيشَانِ مُؤْمِنَانِ وِ مُوَحِّدَانِ وِ مُخْلِصَانِ بَاشِنْدِ، عَكْسِ اِنَانِ كِه ذِكْرِ اِيشَانِ بَرَفْتِ. فَفِي رَحْمَتِ اللّٰهِ، اِي فِي ثَوَابِ اللّٰهِ، اِيشَانِ دَر رَحْمَتِ وِ ثَوَابِ خِدَايِ بَاشِنْدِ، يِعْنِي دَر بَهْشْتِ . هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ، وِ دَر اَنجَا مَخْلَدٌ «۷» وِ مُؤَبَّدٌ بَاشِنْدِ بِه بَقَايِ خِدَايِ تَعَالِي.

تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ، اِي اِيَاتِ وِ بَيِّنَاتِ وِ حُجُجِ خِدَاَسْتِ . نَتْلُوْهَا عَلَیْكَ بِالْحَقِّ، مَا بَرِ تُوْمِي خَوَانِيْمِ بِه حَقِّ وِ رَاسْتِي وِ دَرَسْتِي، تَا بَدَانِي اِز اِيْنَ اِيَاتِ وِ بَيِّنَاتِ كِه خِدَايِ تَعَالِي ظَلَمَ «۸» عَالَمِيَانِ نَخَوَاْهْدِ، يِعْنِي نَخَوَاْهْدِ كِه بَر هِيْجِ كَسِّ اِز جِهَانِيَانِ ظَلَمَ كَنْدِ.

و نسبت و اتصال این حدیث بما تقدم آن است که: خدای تعالی ذکر کافران و منافقان و مؤمنان بکرد، و آنچه جزا و استحقاق هر یک بگفت، آنچه گفت: این برای آن است تا معلوم شود که خدای تعالی نخواهد که بر هیچ کس ظلم کند، اما به

---

(۱). مر+ و.

(۲). مب، مر: فرمود.

(۳). دب: صحابه، مر: صحبه.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برانند.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اصحابی.

(۶). مب، مر: سفید.

(۷). مع: مخلود، با توجه به وز تصحیح شد.



(۸). مب، مر + بر.

ص: 7

آن که ثواب مستحقّ او باز گیرد، و اما به آن که تا او را مستحقّ عذاب کند . و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره که گفتند: خدای تعالی ظلم خواهد و ظلم کند، برای آن که به لفظ نکره نفی کرد از خود اراده هر ظلمی نامعین، چنان که گویی:

جاءنی رجل أو ما جاءنی رجل، و بر هر مردی که در جهان است برافتد «۱» نامعین، و نیز دلیل است بر آن که ظلم نکند، برای آن که اجماع است که: خدای تعالی فعلی نکند که نخواهد همه افعال خود را مرید باشد، پس آیت دلیل است بر آن که ظلم نکند و نخواهد.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وجه اتّصال این آیت به آیت متقدّم آن است تا قیدی و تأکیدی باشد آن را که گفت: وَ مَا لِلَّهِ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ، برای آن که ظلم «۲» و قبیح آن کس کند که جاهل باشد به قبح آن، یا محتاج باشد به آن . چون قدیم - جلّ جلاله - باز نمود که: ملک آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است همه او راست «۳»، و مرجع و مردّ همه کارها با او است، به هیچ حال او را حاجت نباشد «۴» به ظلم کردن و ظلم خواستن، چه آن را که ملک آسمان و زمین او را باشد، مستغنی بود. پس این حجّت و بیّنت آن دعوی است که در آیت اوّل گفت، و وجوه آن که چرا به لفظ رجوع گفت و از او پیامده نیست تا با او شود گفته شد پیش از این.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، عکرمه و مقاتل گفتند «۵»: آیت در جماعتی آمد از صحابه رسول، منهم: عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب، و سبب آن بود [که] «۶»: مالک بن الضیف و وهب بن یهودا دو حبر بودند از احبار جهودان، اینان را گفتند: ما از شما بهیم و دین ما از دین شما بهتر است. خدای تعالی این آیت فرستاد ردّ بر ایشان «۷».

سعید جبیر گفت از عبد الله عباس، که او گفت: هم المهاجرون، آنانند که با رسول - علیه السلام - هجرت کردند و از مکه به مدینه آمدند. و ضحاک گفت: اصحاب رسولند خاصّاً

---

(۱). مب، مر: می افتد.

(۲). مب، مر + قبیح است.

(۳). مب، مر: همه از اوست.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نیست.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

(۶). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد، با توجّه به مب و مر افزوده شد.

(۷). مب، مر: پ جهودان.

ص: 8

الرّواة الدّعاء، راویان اخبار و داعیان با دین خدای که مسلمانان را فرمودند که:

طاعت ایشان دارید «۱»، و این صفت امامان باشد. و از بعضی صحابه رسول روایت است که او گفت: [آیت] «۲» در اوّلینان ماست نه در آخرینان.

عمران بن حصین روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت:

خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم

، گفت: بهترین مردمان مردمان عهد منند، پس آنان که از پس ایشانند، پس آنان که از پس ایشانند، پس از آن قومی آیند:

یتسمنون یحبون السمن

، که تن پرورند و خویشتن فربه کنند، و همّت ایشان در این باشد، پیش از آن که از ایشان پرسند و خواهند گواهی دهند.

و ابو سعید خدری روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت:

طوبی لمن رانی، و لمن رای من رانی، و لمن رای من رای من رانی

، گفت: خنک «۳» آن را که مرا دید، یا آن را دید که مرا دید «۴»، یا آن را دید که آن را دید «۵» که مرا دید.

هم او روایت کرد که، رسول - علیه السّلام - گفت:

لا تسبوا اصحابی،

اصحاب مرا دشنام مدهید، که به آن خدای که جان من به امر اوست که اگر یکی از شما [۲۵۲- پ] چندان که وزن کوه احد است زر «۶» خرج کند، آن درنیابد از درج «۷» که ایشان و نه نیمه آن «۸». بعضی دگر گفتند: مراد جمله امتّ محمداند، و آیت عام است در همه امتّ.

و

قال عليه السلام: احفظوني في أصحابي فانهم خيار امتي،

گفت: مرا نگاه دارید «۹» در «۱۰» یاران من که ایشان بهینه «۱۱» امت منند.

و در اخبار و تفاسیر اهل البيت - عليهم السلام - چنان است که «۱۲»: آیت خاصّ

---

(۱). دب، آج، لب، فق: داری / دارید.

(۲). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد.

(۳). مب، مر: خوشا.

(۴). مب، مر: دیده باشد.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عبارت: «که آن را دید» مرا ندارد.

(۶). مب، مر+ سرخ.

(۷). دب، مب، مر: درجه.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ایشان.

(۹). دب، آج، لب، فق: داری / دارید.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ میان اصحاب و.

(۱۱). مب، مر: بهترین.

(۱۲). دب، آج، لب، فق، مب+ این.

ص: 9

است در حقّ ایشان و ائمه معصوم «۱» - عليهم السلام - برای آن که لفظ «خیر» در حقّ مقتدایان امت روان باشد «۲»، آنکه آن صفات که آیت متضمّن آن است لایق حال ایشان است، من قوله تعالی : تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ - الآیة. بیان آن خبر که «۳» سلمان پارسی «۴» - رحمه الله علیه - روایت کند که : در عهد عمر خطّاب مردی بیامد از احبار جهودان، و پرسید که: خلیفه محمّد کیست که بر جای اوست؟ او را هدایت کردند به عمر. او بیامد و گفت: أنت خلیفه محمّد؟

گفت: آری. گفت: اینی سائلک «۵» عن ثلاث، و ثلاث و واحدة، گفت: من تو را بخواهم پرسیدن از سه مسأله، و سه مسأله و یکی. گفت: چه منع کرد تو را از آن که نگفتی «۶» هفت مسأله؟ گفت: برای آن که اگر آن سه اول پیرسم جواب یابم، دگر پیرسم «۷»، و إلاً لا اوذیک و نفسی، خود را و تو را رنجه ندارم. عمر گفت: فاذا علیک بعلی بن أبی طالب، او را بیر علی فرستاد.

او بیامد و علی «۸» را گفت: من تو را سؤال خواهم کردن، چنان که اول گفته بود گفت: سل ما بدا لک «۹»، پیرس از هر چه خواهی! گفت: گفت: خبر ده مرا از اول درخت «۱۰» که بر زمین برست، و از اول سنگ که بر زمین بنهادند، و از اول چشمه آب «۱۱» که بر زمین پدید آمد؟

گفت: اما شما که جهودانید «۱۲» می گوئید اول درخت «۱۳» که بر زمین برست سمر بود، و دروغ گفتید. اول درخت که بر زمین برست درخت عجوه بود، نوعی «۱۴» خرماسست. و اول چشمه آب «۱۵» شما گفتید «۱۶» چشمه بیت المقدس است، و دروغ گفتید «۱۷». اول چشمه آب که بر زمین پدید آمد، آن چشمه بود که صاحب موسی در او

---

(۱). دب، فق، مب، مر: معصومین.

(۲). مب، مر: روا باشد.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: خبری که.

(۴). مب، مر: سلمان فارسی.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: سالتک.

(۶). اساس، وز، دب: گفتی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلهها تصحیح شد.

(۷). مر+ و جواب یابم.

(۸). آج، لب، فق: و امیر المؤمنین علی.

(۹). وز: سل عمّا بذلک، دب و دیگر نسخه بدلهها: سل عمّا ترید.

(۱۰-۱۳). مب، مر: درختی.

(۱۱). مب، مر: آبی.

(۱۲). آج، لب، فق: جهودانی / جهودانید.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر + از.

(۱۵). فق + که.

(۱۶-۱۷). دب، آج، لب: گفنی / گفتید.

ص: 10

ماهی بشست و ماهی زنده باشد . و اوّل سنگی که بر زمین نهادند «۱»، شما گفتید آن سنگ است که در بنای بیت المقدّس نهاده است، دروغ گفتید. اوّل سنگ که بر زمین نهادند، حجر أَسود بود که جبرئیل - علیه السّلام - از بهشت به آدم آورد،

و له لسان ذلق یشهد لمن وافاه يوم القيمة،

و فردا قیامت او را زبانی فصیح بود تا گواهی دهد برای «۲» آن کس که به او آمده باشد. جهود گفت: اشهد انه املاء موسی و کتاب هارون، گفت: گواهی دهم «۳» که این جمله املاء موسی است و کتابت هارون.

گفت: مسأله سه ماند. گفت: بگو. گفت: أخبرنی عن موضع نبیکم فی الجنّة، خبر ده مرا از جای پیغامبرتان در بهشت. گفت:

قضیب غرسه الله بیده فی أعلى علیین ثم قال له کن فکان جنّات عدن،

گفت: قضیبی و شاخی «۴» حق تعالی به دست قدرت خود غرس کرد «۵» در اعلا علیین. آنکه گفت آن را که: بباش، بهشت عدن [شد] «۶». گفت «۷»:

املاء موسی و کتاب هرون.

گفت: خبر ده مرا تا با او که باشد در آن جا؟ گفت:

اثنی عشر من أهل بيته يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و لا يخافون في الله لومة لائم،

دوازده کس از اهل البیت او که امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و از ملامت هیچ ملامت کننده نترسند . گفت: راست گفنی «۸»، املاء موسی است و کتاب هارون.

گفت: خبر ده مرا از وصی او تا از پس او چند سال بماند.

امیر المؤمنین «۹» - علیه السّلام - عقد بیده ثلاثین،

به دست، سی «۱۰» بگرفت، یعنی سی سال.

گفت: یک مسأله ماند مرا، اگر جواب دهی بصواب ایمان آرم. گفت:

و ما هی،

و آن چیست؟ گفت: اخبرنی عن وصیّه أ یموت ام یقتل،

---

(۱). وز، آج، لب: بنهادند.

(۲). مب، مر: بر.

(۳). مب، مر: می دهم.

(۴). مر+ که.

(۵). مب، مر+ و بنشانند.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۷). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۱۴۹) + أشهد أنه.

(۸). چاپ شعرانی (۳/ ۱۴۹) + این.

(۹). دب+ علی.

(۱۰). مب، مر: به دست خود سی عقد.

ص: 11

خبر ده مرا از وصیّ او تا به مرگ میرد یا او را بکشند؟ امیر المؤمنین «۱» - علیه السّلام - گفت:

لا بل یخضب هذه من هذا «۲» - و وضع یدہ علی لحيته و رأسه

، لا بل که «۳» این را از این خضاب کنند - و اشارت کرد به دست‌ها سر و محاسن «۴» خود. جهود ایمان آورد و از جمله موالی او یکی بود «۵» و گفت: اشهد ان لا اله الا الله و أشهد أن محمدا رسول الله و «۶» أنك وصی رسول الله.

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ، «کان» صله است این جا و مراد آن که: انتم خیر اُمَّة، چنان که گفت: مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَرِيحًا «۷»، [أى من هو فى المهد صبى] «۸»، یعنی شما بهتر اُمَّتى . و «کان» زیادت است. و محمد جریر «۹» گفت: «کان» تامّه است، و معنی آن است که: و خلقتم و وجدتم خیر اُمَّة، شما را بهتر اُمَّت آفریده اند. و «خیر» نصب او بر حال باشد نه خبر، کان تامّه را اسم کفایت باشد بی خبر.

و بعضی دگر گفتند: «کان» بر جای خود است، و معنی آن که: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ عند الله فى اللوح المحفوظ، شما بهتر اُمَّت بوده‌ای «۱۰» بنزدیک خدای تعالی در لوح محفوظ . و قوله: أَخْرَجَتِ لِلنَّاسِ در جای صفت اُمَّت است، ای کنتم خیر اُمَّة مخرجة للناس، و معنی آن است که: اُنتم خیر الناس للناس، و این اقوال مفسران همه دلیل آن می‌کند که مراد «۱۱» امامان و مقتدایانند «۱۲»، برای آن که هر یکی را از مردمان که نه امام و پیغامبراند آخرج لنفسه برای خود آفرید او را، و او را با کس کار نباشد مگر پیغامبر و امام را که تکلیف اُمَّت و اتباع در گردن ایشان باشد.

---

(۱). دب، فق + علی.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: من هذه.

(۳). مب، مر: نه بل که.

(۴). دب، آج، لب، مب، مر: به دست مبارک به سر و محاسن مبارک.

(۵). مب، مر: موالیان گشت، چاپ شعرانی (۳ / ۱۵۰): یکی او بود.

(۶). مب، مر + و أشهد.

(۷). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۹.

(۸). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: محمد بن جریر.

(۱۰). مب، مر: بوده‌اید.

(۱۱). دب، آج، لب، فق + ما.

(۱۲). دب: امامان و متقیان و مقتدایانند، آج، لب، فق: امامان و متقیان‌اند.

و ابو هريره روايت کرد که معنی آن است «۱»: انتم خير الناس للناس تدخلونهم في الاسلام، شما بهتر «۲» امتانيد، يعنى بهترين مردمانيد «۳» برای مردمان که مردم را در اسلام آری «۴»، و اين صفت امام باشد.

قتاده گفت [۲۵۳- ر]: مراد آنانند که جهاد کنند و سبی و غارت کنند، و مردم را در اسلام آرند به تیغ و قتال، که پیش از رسول- علیه السلام- دیگران را قتال فرمودند.

مقاتل بن حبان گفت «۵»: امتان پیشین «۶» امر معروف و نهی منکر نکردندی، و گفتندی: ما را با کس کار نیست، ما را تکلیف خود به جای باید آوردن، اگر کسی نیک باشد او را به بود، و اگر بد باشد او را بتر بود «۷»، و امت ما نه چنین اند، بلکه امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و مردم را از ظلم و معصیت باز دارند، پس [از] «۸» این جا بهترین امتان باشند.

بهز بن حکیم روايت کند عن أبيه عن جدّه از رسول- علیه السلام- که گفت در این آیت: شما تمامی هفتاد امتی «۹» از میان پیشین «۱۰» شما از همه بهتری «۱۱» و بر خدای گرامیتر.

بریده الاسلامیّ روايت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: اهل بهشت در قیامت صد و بیست صف باشد «۱۲»، هشتاد صف امت من باشد «۱۳». و عبد الله عمر روايت کرد که رسول- علیه السلام- گفت: هیچ امت نیست و الا بهری در بهشت باشند و بهری در دوزخ، مگر امت من که همه در بهشت باشند.

انس روايت کرد از رسول- علیه السلام- که او گفت: امت من چو «۱۴» بارانند،

(۱). مب، مر+ که.

(۲). همه نسخه‌بدها: بهترین.

(۳). دب، آج، لب، فق: مردمانی / مردمانید.

(۴). مب، مر: آرید.

(۵). مب+ که.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: پیشتر.

(۷). دب، آج، لب، فق: بدتر بود، مب، مر: بد باشد از برای خود بد باشد.



(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۹). مب، مر: امتید.

(۱۰). مب، مر: از امتان پیشین.

(۱۱). مب، مر: بهترید.

(۱۲). همه نسخه‌بدلها: باشند.

(۱۳). همه نسخه‌بدلها بجز وز: باشند.

(۱۴). مب، مر: چون.

### ص: 13

کس نداند که اولش به بود یا آخرش.

أنس روایت کند «۱» که اسقف ترسایان پیش «۲» رسول آمد و گفت: یا رسول الله! مرا در دل افتاده است «۳» که ایمان آرم. گفت سبب چیست؟ گفت در خواب دیدم که: قیامت خاسته بودی «۴» و خلقان «۵» در صعید سیاست بداشته‌اند «۶»، و امتان را بر خدای عرضه می کردند. جماعتی درآمدند اُغرّ محجّل، روی و دست و پای سپید، بر صراط بگذشتند کالبرق الخاطف، و دیگران می فتادند «۷» و می خاستند «۸»، من گفتم:

این امت کیستند؟ همانا «۹» انبیانند «۱۰» یا اوصیا یا فرشتگان، گفتند: نه، اینان امت محمداند، غرّ محجّل «۱۱»، از آثار ظهور ازین سبب مرا رغبت اسلام افتاد. رسول - علیه السلام - اسلام «۱۲» عرضه کرد و ایمان آورد.

رسول - علیه السلام - گفت: بهشت بر پیغمبران حرام است تا من در او شوم «۱۳»، و بر اوصیا حرام است تا وصی من در شود «۱۴»، و بر امتان حرام است تا امتان من در او شوند «۱۵».

ابو موسی اشعری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: امت من امتی‌اند مرحومه، چون روز قیامت باشد خدای تعالی هر مردی را از امت من کافری بدهد، گوید: این فدا «۱۶» تو است از آتش دوزخ.

أنس روایت کند که: یک روز با رسول - علیه السلام - می رفتم، آوازی از شعبی

---

(۱). همه نسخه‌بدلها بجز وز، مب: روایت کرد.

(۲). مب: نزد.

(۳). مب، مر: در دل آمده است.

(۴). دب، آج، لب، فق: برخاسته بودی، مب، مر: بر خواسته است.

(۵). همه نسخه‌بدلها + را.

(۶). آج، لب، فق: بداشته بودند.

(۷). لب، مب، مر: می‌افتادند.

(۸). اساس: می‌خواستند؛ با توجه به وز تصحیح شد، مب، مر: بر می‌خواستند.

(۹). مب، مر+ که.

(۱۰). دب: اولیاءاند، همه نسخه‌بدلها + و.

(۱۱). آج، لب، فق+ روی و دستها سفید، مب+ دست و پای و روی ایشان سفید، مر+ روی و دست و پای سفید.

(۱۲). دب، آج، لب، فق+ او را، مب، مر+ بر او.

(۱۳). مب، مر: در نروم، دیگر نسخه‌بدلها بجز وز: نشوم.

(۱۴). مب، مر: تا اوصیای من در نروند، وز: در او شود، دیگر نسخه‌بدلها: در نشود. دب، آج، لب، فق: نشوند؛

(۱۵). مب، مر: در نروند.

(۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: فدای.

ص: 14

بیرون می‌آمد، مرا گفت: بنگر یا آنس تا آن آواز چیست؟ گفت: برفتم، مردی را دیدم که در بن درختی نماز می‌کرد و می‌گفت: مرا از امت مرحومه کن «۱»، مرا از امت «۲» محمد کن که بر ایشان رحمت کرده‌ای و گناهان ایشان بیامرزیده «۳» و دعای ایشان اجابت کرده «۴» و ایشان را ضمان ثواب کرده‌ای.

بیامدم، رسول را بگفتم، مرا گفت : برو آن مرد را بگو که رسول خدای تو را سلام می کند و می گوید: من أنت، تو کیستی؟  
بیامدم و بگفتم، گفت: رسول خدای را از من سلام کن و بگو که: برادر تو است خضر، خدای را دعا می کند و می خواهد تا او  
را از امت تو کند.

در خبر است که قوم عیسی، عیسی را گفتند : یا روح الله! پس «۵» این امت امّی دگر باشند؟ گفت آری امت احمد . گفتند:  
امت احمد که باشند «۶»؟ گفت:

علماء حلما، ابرار، اتقیاء کأنهم من العفة أنبیاء یرضون من الله بالیسیر من الرزق و یرضی الله منهم «۷» بالیسیر من العمل  
یدخلهم الجنة بشهادة أن لا اله الا الله،

گفت: عالمان باشند و حلیمان و نکوکاران و پرهیزگاران [پنداری] «۸» که از «۹» عفت پیغامبرانند، از خدای به اندکی «  
«۱۰» روزی راضی باشند، و خدای از ایشان به اندکی «۱۱» عمل راضی باشد به گفت «۱۲» لا اله الا الله به بهشت برد  
ایشان را.

و در خبر است که کعب الاحبار را گفتند: چرا در عهد رسول و عهد ابو بکر ایمان نیاوردید «۱۳» در عهد عمر ایمان آوردید  
«۱۴»؟ گفت: سبب آن بود که پدرم در در مرگ «۱۵» صحیفه‌ای به من داد مهر برنهاد، و مرا وصایت کرد «۱۶» که: مهر از  
این جا

---

(۱). همه نسخه‌بدلها بجز وز + یعنی.

(۲). مب + مرحومه.

(۳). همه نسخه‌بدلها: بیامرزیده / بیامرزیده‌ای.

(۴). همه نسخه‌بدلها: اجابت کرده / اجابت کرده‌ای.

(۵). مب، مر: بعد از.

(۶). مب، مر: کدام‌اند.

(۷). آج، لب، فق: عنهم.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۹). اساس، وز: آن، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۱۱ - ۱۰). آج، لب، فق، مب، مر: به اندک.

(۱۲). مب، مر: و به گفتن.

(۱۳). کذا: در اساس، وز، دیگر نسخه‌بدها: نیوردی.

(۱۴). کذا: در اساس، وز، دیگر نسخه‌بدها: آوردی.

(۱۵). مب: به دم مرگ، مر: به در مرگ.

(۱۶). مب، مر: وصیت کرد.

## ص: 15

بر ندار «۱». من بنهادم و مهر بر نداشتم تا به عهد عمر. در خواب دیدم که مرا گفتند «۲»:

پدر با تو خیانت کرد، مهر از آن صحیفه بردار و بنگر تا چیست در آن جا کاربند. من مهر از او برداشتم «۳»، در آن جا نعت امّت محمد بود، سالوما و عالوما و حالوما و حاکوما و صافوحا و خاروجا. گفتند: تفسیر این «۴» چه باشد؟ گفت: «سالوما»، بر یکدیگر سلام کنند بتحیت، و «عالوما»، علماء‌اند چون انبیاء بنی اسرائیل [و «حالوما»] «۵»، حلیمانند و بردباران، و «حاکوما» و خدای ایشان را حکم کرد به بهشت «۶»، و با یکدیگر مصافحت کنند، از گناه بیرون آیند چنان که از مادر زاده «۷».

یحیی معاذ گفت: این آیت مدح امّت محمد است، و خدای تعالی از کرم روا ندارد «۸» که قوم «۹» را مدح کند، و آنچه به دوزخ برد ایشان را، آنچه وصف کرد ایشان را به انواعی «۱۰» مدح که در ایشان بود، گفت: امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و به خدای ایمان دارند، آنچه گفت «۱۱»: [اگر] «۱۲» اهل کتاب نیز ایمان آورند ایشان را به بودی، و اگر چه بهری از ایشان مؤمنند بیشتر کافراند.

و مراد به «فساق» در آیت کافر است برای قرینه *مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ*، و در آیت تمسک نیست اهل وعید را برای آن که خدای در آیت فاسق را کافر نخواند، کافر را فاسق خواند، و کافر به همه حال فاسق باشد برای آن که از فرمان خدای خارج باشد. دگر آن که تنافی نیست از میان کفر و فسق، تنافی از میان کفر و ایمان است چون فاسق به فعل [فسق] «۱۳» مستحق [۲۵۳-پ] این اسم باشد، واجب بود که به فعل ایمان مستحق اسم مؤمن بود از روی اشتقاق، و اگر دعوی نقل کنند دلیل نیابند بر این.

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: ب مدار.

(۲). دب، آج، لب، فق: مرا گفت، مب، مر: به خواب دیدم که پدرم مرا گفت.

(۳). مر: مهر از آن جا بر گرفتیم.

(۴). دب: این خیر.

(۵). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: ندارد، با توجه به مب و مر و فحوای عبارت افزوده شد.

(۶). چاپ شعرانی (۳/۱۵۲) + و صافوحا و خاروجا.

(۷). مب، مر: زاده‌اند.

(۸). اساس: ندارد روا، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قومی.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: انواع.

(۱۱). چاپ شعرانی (۳/۱۵۲) + **وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ ...**

(۱۲-۱۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

## ص: 16

قوله: **لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أَذَى**، مقاتل گفت: رؤسای جهودان چون کعب و نعمان و ابو رافع و ابو یاسر و کنانه و ابن صوریا، بنزدیک عبد الله سلام آمدند و اصحاب او از مؤمنان اهل کتاب، و ایشان را ملامت و سرزنش کردند بر مسلمانی، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: این جهودان به شما هیچ نتوانند کردن مگر ایذاء به زبان از طعنه «۱» و وعیدی به دروغ یا دعوت با جهودی، یا «۲» کلمه‌ای از کلمات کفر که بگویند تا شما به آن رنجور شوید «۳».

«إِلَّا أَذَى» محلّ او نصب است بر استثناء و جریر طبری و بو القاسم بلخی «۴» گفتند: استثناء منقطع است برای آن که آن اذی ایشان را زیان ندارد، و اولیتر آن است که استثناء متصل باشد برای آن که اذی از جنس مضرت باشد، و منقطع آن بود که مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد، چنان که: ما بالدار من أحد الا حمارا.

**وَإِنْ يُفَانُواكُم يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ**، و اگر با شما کارزار کنند پشت به هزیمت دهند شما را، و این آیت از جمله معجزات است برای آن که خبر است از غیب، و مخبر بر وفق خبر آمد که هر یکی از ایشان با رسول و صحابه او قتال کردند «۵» منهزم شدند از بنی قریظه و بنی النضیر و بنی المصطلق و جز ایشان، پس آیت دلیل صحت نبوت است و تسلی رسول است - علیه السلام. و قوله: **ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ** «۶»، و پس ایشان را نصرت نکنند، هم این مورد دارد از روی اعجاز و تسلی. و اگر چه «ثم» حرف

عطف است، این فعل معطوف نیست بر فعل اول، برای آن مجزوم است، و التقدير: ثم هم لا ينصرون، وإنما استأنف لرأس الآية، كما قال الشاعر:

ألم تسئل الربيع القديم فينطق

أى فهو ينطق «٧»، و آن جا كه سر آيه نبود چنين فرمود: لا يُقضى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا «٨» ...، و مثله فى رأس الآية قوله: وَ لا يُؤذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ «٩».

(١). وز: طعنه / طعنه‌ای.

(٢). مب، مر + به.

(٣). فق: رنجور شوی / رنجور شوید.

(٤). مب، مر: ابو القاسم بلخی.

(٥). مب، مر + و.

(٦). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: لا تتصرون، با توجه به مب، مر و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(٧). اساس، وز: تنطق، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(٨). سوره ملانکه (٣٥) آیه ٣٦.

(٩). سوره مرسلات (٧٧) آیه ٣٦.

ص: 17

قوله: ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ، بر ایشان راند «١» مذلت و خواری. أَيْنَ مَا «٢» تَقِفُوا، هر کجا یابند ایشان را به قتل و أسر و سبی و جزیه. إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ، أى بعهد، و قبل:

بأمان، یعنی هر کجا باشند «٣» و به هر حال که باشند ذلیل و مهین باشند.

حسن بصری گفت: مراد جهودانند که ایشان را ابداء علامت ذلت «۴» مسکنت بر ایشان پیدا بود. و قوله: «ضربت». صارت ثابتة عليهم لازمة [لهم] «۵»، یعنی چنان که اثر «۶» ضرب و زدن پیدا باشد، آن اثر بر ایشان پیدا است، و منه الضریبة، و ضریبة از این جاست، فعیلة بمعنی مفعولة.

و در استثناء خلاف کردند که متصل است یا منقطع، و اولیتر آن است که منقطع گویند که هست، برای آن که حالت اعتصام به حبل خدای نه حالت ذلت باشد. و در «باء» خلاف کردند که به چه تعلق دارد. فراء گفت: به محذوفی تعلق دارد، و تقدیر آن است که: الا ان يعتصموا بحبل و عهد «۷» من الله و منله «۸» قول الشاعر:

رأتني بحبلها فصدت مخافة  
و في الحبل روعاء الفؤاد فروق

أى رأتنى فاقبلت بحبلها، و قال الآخر:

قريب الخطو يحسب من رانى  
و لست مقيدا انى بقيد

أى مقيد بقيد. و گفته اند: تعلق دارد بمعنی قوله: ضربت، أى وجبت لهم الذلة بكل حال الا بحبل من الله.

وَ حَبْلٍ مِنَ النَّاسِ، و عهده از مردمان. گفتند: مراد به «ناس» رسول است - عليه السلام - و نایبان او «۹». وَ بَأْوُ بَعْضٍ مِنَ اللَّهِ، أى رجعوا، باز آمدند به خشم خدای «۱۰»، و این عبارت است از آن که مستحق خشم خدای شدند به افعالی که کردند

(۱). دب، آج، لب، فق، مب: زدند.

(۲). اساس و دیگر نسخه بدلهای: اینما، با توجه به ضبط قرآن مجید آورده شد.

(۳). دب، آج، لب: باشد.

(۴). مب، مر + و.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: این.

(۷). اساس: الله، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: قال، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۹). آج، لب، فق، مب، مر+ و قوله.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر+ تو.

## ص: 18

از کفر و معاصی. و غضب از خدای تعالی اراده عقاب باشد به مستحقش. وَ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ، گفته‌اند: مراد مذلت است، و گفته‌اند: مراد درویشی است که آنان نیز که توانگر باشند از جهودان از خویشتن درویشی «۱» نمایند و درویش مانده باشند، و هی مفعلة علی السكون «۲». ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ، این «با» ی جزاست، یعنی این برای آن و به سبب و جزا و مکافات آن بود که ایشان به آیات خدای کافر شدند، و پیغامبران را کشتند بنا حق.

اگر گویند: چگونه روا باشد که خدای تعالی به گناه پدران ایشان «۳» را مؤاخذه کند، و ایشان که در عهد رسول بودند هیچ پیغامبر را نکشتند؟ گوئیم از این دو جواب است: یکی آن که اگر چه تولای قتل نکردند، راضی بودند و مصوب آراء و افعال ایشان بودند، خدای تعالی گفت: بمثابة آن است «۴» که ایشان کشتند.

و جواب دوم آن است که بر سیل تغلیب گفت چون ذکر قاتل و ناقاتل کرد غلب ه داد قاتلان را، چنان که مذکر را بر مؤنث تغلیب کنند، و بیان کردیم که: لازم نیاید از فحوای آیت که قتل انبیا بر وجهی از وجوه حق باشد، و إنما مراد آن است که کشتن پیغامبران جز بنا حق نباشد، چنان که:

### علی لا حب لا یهدی بمناره

و قوله «۵»: لم تکحل من الرمد، یعنی لا منار هناک فیهدی به و لا رمد «۶» فتکتحل لأجله.

قوله: ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا، «ما» مصدریه است، ای ذلک بعصیانهم، و این «با» هم جزا راست، این به سبب عصیان و نافرمانی ایشان است بر ایشان. وَ كَانُوا، ای [و] «۷» بما كانوا. یَعْتَدُونَ، ای باعتدائهم، و به آن ظلم و عدوان و تعدی و تجاوز از اندازه خود که کردند.

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، «سواء» اقتضای دو اسم کند، كقوله تعالی:



(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: درویش.

(۲). همه نسخه‌بدلها: من السكون.

(۳). مر+ ایشان.

(۴). اساس: آنانند، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدلها.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ بها.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

ص: 19

سَوَاءٌ مَحْبَاهُهُمْ وَمَمَاتُهُمْ «۱» ...، و قولهم: [سواء زید و عمرو، و قوله] «۲»: سَوَاءٌ عَلَيْنَا [۲۵۴- ر] أَجْرُ عُنَا أَمْ صَبْرُنَا «۳» ...، و در آیت ذکر یکی کرده است و دوم مضمّر است علی قول الفراء، و تقدیر آن است که : اَمَّةٌ قَائِمَةٌ و اَمَّةٌ غَيْرَ قَائِمَةٌ، و لکن حذف کرد لدلالة الكلام عليه، كقول الشاعر:

مطیع فما ادري ارشد طلابها

عصیت اليها القلب إنی لامرها

اراد ارشد ام غیّ، و این قول بر لغت آنان روا باشد که ضمیر متصل را به فعل جمع روا دارند با تقدیم، من قولهم : أكلوني البراغيث، و قال الشاعر:

فأعرض عنّي بالحدود «4» التواضر

رأین الغوانی الشیب لاح بعارضی

و بر قول بصریان اَمَّت بدل ضمیر باشد تا این لازم نیاید، چنان که گفت قوله:

وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا «۵» ... و وجهی دیگر - تا این لغت نامعروف «۶» لازم نیاید در این آیه و امثال این - آن است که این بمنزله جواب سائل باشد، پنداری چون شنیدند که: **لَيْسُوا سَوَاءً**، گفتند: من هم «۷»، فقیل لهم: **أُمَّةٌ قَائِمَةٌ أَى هَم «۸»** **أُمَّةٌ قَائِمَةٌ**، تا رفع او بر خبر مبتدا باشد نه بر فاعلیت، و این هم وجهی نکوست.

و قولی دیگر در آیت آن است، و آن قول زجاج «۹» که آن جا «۱۰» می گفت: **لَيْسُوا سَوَاءً** وقف است و تمام کلام است، و آن دو اسم که «سواء» را به کار باید «۱۱» در پیش رفته است فی قوله: **مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ «۱۲»**، اى لا یستوی المؤمنون و اکثرهم الفاسقون، آنکه **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ**، مبتدا و خبر باشد. و بر این قول، **أُمَّةٌ قَائِمَةٌ** مراد مؤمنانند اهل کتاب «۱۳» از عبد الله سلام و جز او.

و بر قول اول مراد آن است که: مؤمنان و جهودان راست نباشند، و به معنی

---

(۱). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۱.

(۲). اساس: ندارد: با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۱.

(۴). اساس: الخدود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). سوره انبیا (۲۱) آیه ۳.

(۶). اساس: تا این معروف، با توجه به وز تصحیح شد.

(۷). آج: منهم.

(۸). وز: هو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر + است.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن جا که.

(۱۱). دب: به کار آید.

(۱۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰.

(۱۳). وز، دب، آج، لب، فق، مب، مر: مراد مؤمنان اهل کتاب باشند.

ص: 20

متقاربتد هر دو قول، و اگر چه در نظم میان ایشان مخالفت است.

و مراد به **أُمَّةٌ قَائِمَةٌ** نماز شب کنانند، نظیره قوله تعالی: **أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا** «۱»- الآیة، ای قائمه فی الصلوة، آنان که به نماز شب برخیزند.

و در خبر هست که رسول- علیه السلام- در وصیتش امیر المؤمنین علی را گفت:

یا علی علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل، علیک بصلاة اللیل،

برای تأکید این وصیت بر او مکرر کرد، یا علی بر تو است نماز شب، و رسول- علیه السلام گفت:

من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار،

گفت: هر که به شب نماز بسیار کند، به روز رویش نکو باشد.

و مفسران گفته اند فی قوله تعالی: **يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ** «۲»...، که مراد نماز شب کنانند.

عبد الله عباس و مقاتل گفتند سبب نزول آیت آن بود که: چون عبد الله سلام و ثعلبه و اسید بن سعیه و أسد بن عبید «۳» اسلام آوردند، جهودان گفتند: آنان که از ما به محمد ایمان آوردند شرار مانند و بدان قوم، چه اگر در ایشان خیری بودی دین اسلاف «۴» خود رها نکردندی و صابی نشدندی. و ایشان کسی را که از دینی به دینی شدی، او را صابی گفتندی «۵». خدای تعالی این آیت فرستاد.

عبد الله عباس گفت: **أُمَّةٌ قَائِمَةٌ**، ای قائمه بدین الله، امتی و گروهی «۶» به دین خدای قیام کرده «۷». مجاهد گفت: قائمه، ای عاделе مستقیمه، عادل و راست در کار دین خدای. سدی گفت: قائمه علی کتاب الله باقامه حدوده و احکامه، بر کتاب خدای ایستاده اند، حلال و حرام آن «۸» کار می بندند.

اخفش گفت: أراد ذو امة [قائمة] «۹»، ای ذو طریقه مستقیمه، علی حذف

---

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۹.

(۲). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۲.

(۳). اساس، وز، دب، آج، فق، مب، مر: اسد بن عبید، با توجّه به لب و مأخذ خبر تصحیح شد.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اسلام.

(۵). مب + پس.

(۶). مب، مر + که.

(۷). مب، مر: کرده‌اند.

(۸). مب، مر: حرام را.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد.

ص: 21

المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه، كقوله:

فإنما هي اقبال و ادبار

ای ذات اقبال و ادبار خداوندان رهی «۱» راست من اممته اذا قصدته، قال النابغة:

و هل يَأْتِنُ ذُو أُمَّةٍ وَ هُوَ طَائِعٌ

أى ذو طریقه.

يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ، آيات خدا و کتاب او می‌خوانند. مجاهد گفت: يتبعون، متابعت می‌کنند، من تلوته اذا تبعته، قال الرّاجز:

قد جعلت دلوی تستلینی «2»

أى تستتبعنى «٣».

آنَاءَ اللَّيْلِ، أى ساعاته، واحدها إنى و أنى و إنى، مثل: قفا و أقفاء، و معا و أمعاء، و نحى و أنحاء، قال الرَّاجز:

لله درّ جعفر أى فتى  
مشمر عن ساقه كلّ إنى

ای کل وقت، و قال آخر:

حلو و مرّ كعطف القدح شيمته  
فى كلّ إنى حذاه اللّيل ينتعل

سدّی گفت: جوف اللّیل، یعنی میانه شب.

در خبر است که، رسول - علیه السّلام - گفت:

رکعتان یرکعهما العبد فى جوف اللّیل الآخر خیر له من الدّنیا و ما فیها لولا أن أشقّ علیّ امتی لافترضتها «٤» علیهم،

گفت: دو رکعت نماز که بنده بکند در میانه شب در نصف اخیر «٥» بهتر است او را از دنیا و هر چه در دنیا است، و اگر نه آنستى «٦» که مشقّت بر امتّ نمى نهم، فریضه کردمى «٧» بر ایشان. وَ هُمْ یَسْجُدُونَ، گفته‌اند: مراد سجده است، برای آن که از ارکان

---

(١). آج، لب، فق، مب، مر: راه.

(٢). اساس، وز: تستسلینى، ضبط دیگر نسخه‌بدلها مغشوش است، با توجّه به ضبط لسان العرب (ماده تلا) تصحیح شد.

(٣). ضبط نسخه‌بدلها مغشوش است.

(٤). اساس: لافترضها، با توجّه به وز تصحیح شد.

(٥). آج، لب، فق، مب، مر: آخو.

(۶). مب، مر: نه آن بودی.

(۷). مب، مر: می گردانیدم.

ص: 22

نماز رکنی با خضوعتر از او «۱» نیست، و گفته اند مراد آن است که : و هم یصلون . سجده عبارت است از نماز، نظیره : وَ يُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ يَسْجُدُونَ «۲»، آی یصلون.

عبد الله مسعود گفت: مراد نماز خفتن است، برای آن که جهودان نماز خفتن نکنند. راوی خبر گوید که: رسول - علیه السلام - شبی از شبها نماز خفتن تأخیر کرد، آنگه از حجره بیرون آمد و نماز خفتن بکرد و گفت : هیچ اهل دینی نبودند که در این وقت نماز کردند جز شما که امت منی «۳»، این آیت فرود آمد. و گفته اند: [مراد] «۴» نماز نوافل است از میان «۵» نماز شام و خفتن.

هشام بن سالم روایت کند از صادق - علیه السلام - [۲۵۴ - پ] که او گفت: هر که از میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند، در رکعت اول «الحمد» بخواند و قوله «۶»: وَ ذَا النُّونِ «۷» إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا «۸» الی قوله: وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ «۹»، و در دوم الحمد و: عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ «۱۰»، و در قنوت «۱۱» بگوید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلِي

و حاجت بخواد آنکه بگوید:

اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَ الْقَادِرُ عَلَيَّ طَلَبْتِي تَعَلَّمَ حَاجَتِي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - لَمَّا قَضَيْتَهَا «۱۲».

هیچ حاجت از خدای نخواهد آلا خدای تعالی اجابت کند.

و صادق گوید - علیه السلام - از پدراناش از امیر المؤمنین از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - که او گفت: هر که او از میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند، در رکعت اول «الحمد» بخواند «۱۳»: وَ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا «۱۴» سیزده بار، و در رکعت دوم

---

(۱). دب، آج، لب، فق: از وی.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۲۰۶.

(۳). دب، آج، لب، فقی، مب، مر: من اید.

(۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۵). مب، مر: بمیان.

(۶). وز: ندارد.

(۷). اساس: و ذو النون، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۷.

(۹). سوره انبیا (۲۱) آیه ۸۸.

(۱۰). سوره انعام (۶) آیه ۵۹، فقی + تا آخر.

(۱۱). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فقی، مب: در دعای قنوت، مر: و در قنوت.

(۱۲). فقی، مر + لی.

(۱۳). مب، مر: الحمد یک بار.

(۱۴). سوره زلزله (۹۹) آیه ۱.

### ص: 23

«الحمد» «۱» و قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۲» پانزده بار، هر که هر سال این نماز یک بار بکند از جمله محسنان باشد، و هر که هر ماه یک بار بکند «۳» از موقنان «۴» باشد. و هر که هر شب آدینه بکند «۵» از مصلحان باشد، و هر که هر شب بکند «۶».

زاحمنی فی الجنّة و لم یحص ثوابه الا الله،

با من در بهشت مزاحمت کند و ثواب او جز خدای نداند.

بعضی دگر از مفسران گفتند «۷»: آیت در باب چهل مرد آمد از نجران از عرب، و سی و دو مرد از حبشه، و هشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی اند، و رسول را- علیه السلام- تصدیق کردند، و جماعتی انصاریان که پیش از هجرت رسول- علیه السلام- به او ایمان آوردند، چون: سعد بن زراره و البراء بن معرور- و قصه ایشان برفت- آنگه وصف کرد ایشان را به

اوصافی محموده که در ایشان بود، گفت: **يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ**، به خدای ایمان دارند و امر معروف کنند و نهی منکر کنند، و به خیرات مسارعت کنند. و در او دو قول گفتند: یکی آن که مبادرت کنند و شتاب ترس آن را که فایت شود، چنان که شاعر گفت:

قدّم جمیلا اذا ما شئت تفعله «8»  
و لا تؤخر ففی التأخیر آفات

أ لست تعلم أن الدهر ذو غیر  
و للمکارم و الاحسان أوقات

و قولی دیگر آن است که: متناقل و گران نباشند در خیرات کردن، بل سبک بارند و راغب. و فرق از میان سرعت و عجله آن است که سرعت تقدّم باشد در آنچه در آن سرعت پسندیده باشد و او محمود است، و ضدّش که بطوء است مذموم . و عجله تقدّم در چیزی «9» که در آن تقدّم نباید کردن و او مذموم است، و ضدّش که سکون و اناة است محمود.

وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ، و ایشان از جمله صالحانند و نیکان «10».

وَمَا يَفْعَلُوا «11» مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوا، حمزه و کسائی و خلف و حفص به «یا»

---

(۱). مب، مر: الحمد یک بار

(۲). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

(۳). دب، آج، لب، فق: یک بار بگذار (بگذار)

(۴). مب، مر: مؤمنان.

(۵-۶). دب، آج، لب، فق: بگذار.

(۷). دب، آج، لب، فق: گفته‌اند.

(۸). اساس: به صورت «نفعله» هم خوانده می‌شود.

(۹). اساس، وز: خیری، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدها تصحیح شد.



(۱۰). دب، آج، لب، فق: نیکوکاران.

(۱۱). اساس و همه نسخه‌بدلها: و ما تفعلوا، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

ص: 24

خوانند «۱»، و باقی قرآء به «تا». و ابو عمرو و هر دو روا دارد. آن که به «یا» خواند ضمیر با «امّه قائمه» بود که ذکر ایشان و اوصافشان در آیت مقدم برفت. و ما یفعلوا «۲» من خیر فلن یکفروه، آنچه از خیر کنند ایشان مکفور نباشند و مجهود، یعنی مشکور و مرضی باشد و واقع به موقع حمد و ثواب. و آن کس که به «تا» خواند، خطاب با رسول - علیه السلام - و صحابه و جمله مکلفان باشد تا ایشان را به وعده او وثاقت «۳» باشد و بدانند که رنج ایشان ضایع نیست و سعی ایشان مشکور است، مکفور نیست. و الله علیهم بالمتقین، و خدای تعالی عالم است «۴» به متقیان و احوال ایشان.

قوله تعالی:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۱۶ تا ۱۲۹]

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۱۱۶) مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۷) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤًا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تُعْقِلُونَ (۱۱۸) هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَىٰ عَنُقِكُمْ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۱۹) إِنْ تَمَسَسْتُمْ حَسَنَةً تَسَوْهُمْ وَإِنْ تَصِبُّكُمْ سَيِّئَةً يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۱۲۰)

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۲۱) إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۲۲) وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بَيْدَرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۲۳) إِذْ نَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ (۱۲۴) بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ (۱۲۵)

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۱۲۶) لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيُنْقَلِبُوا خَائِبِينَ (۱۲۷) لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (۱۲۸) وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۲۹)

[ترجمه]

آنان که کافر شدند بنگزیراند «۵» از ایشان خواسته‌هایشان «۶» و نه فرزندان ایشان از خدای چیزی، و ایشان اهل دوزخ اند، ایشان در آن همیشه «۷» باشند.

مثل آنان که «۸» نفقه کنند در این زندگانی دنیا «۹» چون مثل «۱۰» بادی است که در او سرما باشد «۱۱» که برسد به کشت «۱۲» قومی که بیداد کرده باشند بر خود، هلاک کند آن را و «۱۳» ظلم نکند خدای بر ایشان، و لکن ایشان بر خود ظلم کنند.

ای آنان که بگرویدید مگیرید خاصگان «۱۴» از جز شما، که تقصیر

---

(۱). مر: خواندند.

(۲). اساس و همه نسخه‌بدلها: و ما تفعّلوا، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد

(۳). مب، مر+ و اعتماد.

(۴). همه نسخه بدلها+ و دانا.

(۵). آج، لب، فق، مر: هرگز باز ندارد.

(۶). اساس: خواستهایشان، آج، لب، فق: خواستهای ایشان.

(۷). آج، لب، فق: جاودانه.

(۸). آج، لب، فق، مر: داستان آنچه.

(۹). آج، لب، فق: نزدیکتر.

(۱۰). آج، لب، فق، مر: داستان.

(۱۱). آج، لب، فق: سرمای سخت.

(۱۲). آج، لب، فق، مر: کشتزار.

(۱۳). اساس+ جزای، با توجه به دیگر نسخه‌بدلها زاید می‌نماید.

(۱۴). آج، لب، فق، مر: دوست خالص.

نکنند شما را فساد، تمنا کردند رنج و مشقت شما . پیدا شد دشمنی از دهنهای ایشان و آنچه پنهان دلهای شما می کنند «۱» بهتر است، بیان کردیم برای شما [آیتها را] «۲» اگر هستید که خرد دارید «۳».

[۲۵۵-ر]

شما آنانی «۴» که دوست دارید ایشان را، و ایشان دوست ندارند و ایمان دارید «۵» به همه کتابها، چون بینند شما را گویند: ایمان داریم «۶» ما، و چون خالی شوند می گزند بر شما سر انگشتها از خشم، گو میرید «۷» به خستمان که خدای داناست به آنچه در دلهاست.

اگر برسد به شما نیکی «۸» دژم کند «۹» ایشان را و اگر رسد شما را بدی خ رم شوند به آن، و اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید زیان ندارد «۱۰» شما را مگر «۱۱» ایشان چیزی، که خدای به آنچه شما می کنید عالم است.

چون بامداد بیامدی از خانهات جای ساختید «۱۲» مؤمنان را جایگاهی برای کارزار «۱۳»، و خدای شنوا و داناست.

چون همّت کردند «۱۴» دو گروه از شما که بد دل شوند «۱۵» و خدای یار ایشان بود و بر خدای

---

(۱). وز، دب: آنچه پنهان می کند دلهايشان، آج، لب، فق: و آنچه پنهان می دارند سینه های ایشان.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). دب: اگر شما خرد داری.

(۴). آج، لب: اینکید شما.

(۵). آج، لب، فق: ایمان می آرید.

(۶). آج، لب، فق: ایمان آوردیم.

(۷). آج، لب، فق: بمیرید.

(۸). وز، دب، آج، لب، فق: نیکویی.

(۹). آج، لب، فق: اندوهگن گرداند.

(۱۰). آج، لب، فق: گزند نرساند.

(۱۱). وز، دب: کید، آج، لب، فق: بدخواهی.

(۱۲). وز: می‌ساختند، دب: می‌ساختی.

(۱۳). دب: کالزار.

(۱۴). آج، لب، فق: قصد کردند.

(۱۵). آج، لب، فق: بد دلی نمایند.

ص: 26

توکل کنند مؤمنان.

یاری داد شما را خدای به بدر و شما ذلیلان بودید «۱» بترسید «۲» از خدای تا شاکر باشید «۳».

چون می‌گفتی «۴» مؤمنان را بس نیست «۵» شما را آن که مدد کند «۶» شما را خدای به سه هزار از فرشتگان فرو فرستاده «۷»؟

آری اگر شکیبایی کنید و پرهیزگار باشید و آیند به شما از سر این شتاب فرو فرستاد شما را خدای به پنج هزار [از] «۸» فرشتگان با علامت «۹».

و نکرد آن را خدای مگر بشارتی شما را «۱۰» و تا ساکن شود «۱۱» دلهای شما به آن، و نیست یاری «۱۲» مگر از نزدیک خدای عزیز محکم کار.

تا ببرد گوشه‌ای از آنان که کافر شدند یا به روی در آورد ایشان را برگردند «۱۳» نومید.

نیست تو را از این کار چیزی، یا توبه پذیرد بر ایشان، یا عذاب کند ایشان را، ایشان بیداد کارانند.

و خدای راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بیامرزد آن را

---

(۱). دب: بودی / بودید.

(۲). دب: بترسی / بترسید.

(۳). دب: شاکر باشی / شاکر باشید، آج، لب: سپاس داری، فق: سپاس ورزی نمایید.

(۴). اساس، وز: می‌گفتید، با توجّه به دب تصحیح شد، آج، لب + تو.

(۵). آج، لب، فق: ای هرگز بسنده نبود.

(۶). وز، دب: مدد کرد.

(۷). آج، لب، فق: فرو فرستادگان.

(۸). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۹). آج، لب، فق: نشان کرده.

(۱۰). آج، لب، فق: مژده دادن مر شما را.

(۱۱). آج، لب، فق: و تا آرام یابد.

(۱۲). آج، لب، فق: یاری کردن.

(۱۳). آج، لب: پس باز گردند.

ص: 27

که خواهد و عذاب کند آن را که خواهد، و خدای آمرزگار و بخشاینده است.

قوله: **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا**، خدای - **جَلَّ جَلالُه** - چون مؤمنان و آنان که از اهل کتاب ایمان آوردند و اوصاف و مستحقّات «۱» ایشان و آنچه ایشان را خواهد بودن بگفت، در عقب آن ذکر کافران کرد و احوال ایشان، گفت: آنان که کافر شدند آنچه همّت [و] «۲» سعی و کد ایشان در آن بود و همه عنایت از ایشان «۳» مصروف به آن است و همه عمر در سر آن کردند «۴» فردا قیامت از ایشان هیچ غنا و کفاف نکند، یقال: اغنی فلان عن فلان، إذا قام مقامه و دفع عنه، گفت: مالش سود ندارد و فرزندان از او دفع نکنند، چنان که حق تعالی از او حکایت کرد که به وقت فروماندگی گویند: ما أَعْنَى عَنِّي مَالِيَهُ، هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ «۵»، جز آن که غنا نکند و بال باشد که:

فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب

«۶». و بر جمله معنی آن است [۲۵۵-پ] که «۷»: لا ینفع و لا یدفع، سود ندارد و باز ندارد، مال سود ندارد و فرزند بلا باز ندارد.

و قوله: شَيْئاً، برای آن به لفظ نکره گفت تا نفی عام باشد که هیچ چیز به هیچ وجه سود ندارد.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ، و ایشان ملازمان دوزخ باشند. و صاحب هر چیز «۸» ملازم او بود، و آن جا همیشه باشند و مفارقت نکنند از آن جا.

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، یمان گفت: مراد نفقه ابو سفیان است و یارانش که روز بزرگ کردند بر عداوت رسول - علیه السلام.

مقاتل گفت: نفقه عوامّ جهودان است بر احبار و رؤسایشان بر سبیل رشوت.

---

(۱). آج، لب، فق، مر: مستحقان، مب: مستوفیان و مستحقان.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد.

(۳). مب، مر: غایت ایشان.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ و احوال ایشان گفت.

(۵). سوره حاقّه (۶۹) آیه ۲۸ و ۲۹.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: عذاب.

(۷). دب، لب، فق، مب، مر+ لی، آج+ مالی.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: هر چه.

ص: 28

مجاهد گفت: نفقات کفار خواست که بر کارهای دنیاوی «۱» صرف کنند، حق تعالی آن را مثل زد و تشبیه کرد به بادی که در او صری باشد.

مفسران خلاف کردند در معنی «صرّ». عبد الله عباس گفت: باد سموم باشد که به حرارت و گرمی مردم را و حیوان را بکشد، و خدای تعالی جان را از آن آفرید.

ابن کیسان گفت: **فِيهَا صِرٌّ**، ای صوت و صریر، آن را آوازی باشد «۲». و بیشتر مفسران گفتند: **فِيهَا صِرٌّ**، ای برد شدید.

**أَصَابَتْ حَرَّتْ قَوْمٌ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكْتَهُ** ، به زرع و کشت «۳» قومی رسد که ایشان بر خود ظلم کرده باشند به کفر و معاصی. **فَأَهْلَكْتَهُ**، آن را هلاک کند، و برای آن تخصیص کرد حرث قومی ظالم را تا ایهام نیفکند «۴» که خدای تعالی حرث کسی به باد هلاک کند که نامستحق باشد، و اگر چه این بر سبیل مثل است نه بر وجه تحقیق، یعنی چنان که خداوند آن کشت، نومید و خایب شود «۵» از آن امید که به آن دارد، هم چنین «۶» این منفق که نفقه نه در ره «۷» خدای کرده باشد به وقت انتفاع نومید شود چنان که او به وقت ارتفاع.

آنکه حق تعالی گفت تأکید آن را: **وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ**، تا کسی گمان نبرد که خدای بر ایشان ظلم کرد به این که با ایشان کرد، بل «۸» ظلم ایشان کردند بر خود که وضع شیء کردند نه به موضع خود، و نفقه نه در ره خدای کردند و آن جا که خدای فرموده بود.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ** ، ابو امامه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت : مراد به این خوارچند. عبد الله عباس گفت: جماعتی مسلمانان با جهودان دوستی می کردند به سبب قرابتی و حلفی که از میان ایشان بود و همسایگی، خدای نهی کرد ایشان را از آن و گفت : آنان را که از شما نه اند و بر دین و ملت و طریقه شما نیستند، ایشان را بطانت و دخله خود مگیرید «۹». و «بطانت»

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دنیا.

(۲). مب، مر: آن را گویند که او را آوازی باشد.

(۳). وز، دب، آج، لب، فق + و.

(۴). مر: نیوگند.

(۵). فق، مب، مر: شوند.

(۶). دب: هم چونین.

(۷). دب، فق، مب، مر: راه.

(۸). دب، آج، لب، فق: بر.

(۹). دب، آج، لب، فقی: مگیری / مگیریید.

ص: 29

آن دوستی باشد مرد را که بر احوال پوشیده او مطلع باشد تشبیهاً ببطانة الثوب، برای آن که ظهارة «۱» همه کس بیند و داند، و بطانت جز مرد که «۲» خداوند جامه است «۳» یا خواصّ او ندانند «۴»، و این لفظ به جای مصدر افتاد برای آن که در جای جمع لفظ واحد آورد، که مصدر را تنبیه و جمع و مذکر و مؤنث یکسان باشد، قال الشاعر:

اولئک خلصانی «5» نعم و بطانتی  
و هم عیبتی من دون کلّ قریب

و مثال این در قول رسول الله است که گفت:

الانصار کرشی و عیبتی

، ای هم خواصّی و اصحاب سرّی.

لا یألونکم خیالاً، ای لا یقصرّون فی فعل ذلک بکم، یقال : ما ألوته کذا و لا الوه نصیحة، یعنی تقصیر نکنند به آنچه توانند کردن در حقّ شما از خیال [و فساد] «۶»، و قال امرؤ القیس:

و ما المرء ما دامت حشاشة نفسه  
بمدرک اطراف الخطوب و لا آل

ای مقصر فی الطّلب. و الخبال، الشّر و الفساد، قال الله تعالی: لَوْ خَرَجُوا فِیْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا «۷»...، ای شرّاً و فساداً، و قال الشاعر:

نظر ابن سعد نظرة و يب لها «8»  
كانت لصحبك و المطىّ خبالا



و نصب او بر مفعول دوم است . و گفته‌اند: بر مصدری که فعلش محذوف است، آی یخبلونکم خیالاً، و گفته‌اند: بر تمییز «۹» منصوب است و این درست تر است، و قوله: **وَدُّوْا مَا عَنِتُّمْ**، «وداده» تمنّا باشد «۱۰»، یعنی تمنّای شرّ و فساد و عنت شما می‌کنند، و «ما» مصدریّه است، فعل با او در جای مصدر باشد کقوله تعالی:

وَضَاقَتْ عَلَیْكُمْ **«۱۱» الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ** «۱۲» ...، آی برحبها، آی ودّوا عننتکم، و گفته‌اند:

---

(۱). مر: ظاهر را.

(۲). دب، آج، لب، فقی، مب، مر: مردی که.

(۳). مب، مر: جامه باشد.

(۴). دب، آج، لب، فقی، مر: نداند.

(۵). اساس: به صورت «خاصانی» هم خوانده می‌شود.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۴۷.

(۸). تفسیر قرطبی (۴/ ۱۸۰): و بت بها.

(۹). دب، آج، لب، فقی، مر، تمیز.

(۱۰). مب، مر: و ودّ آرزو و تمنّا باشد.

(۱۱). همه نسخه‌بدلها: علیهم که لایظر بر آیه ۱۱۸ سوره توبه است.

(۱۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۵.

ص: 30

مراد به «عنت» هلاک است، و گفتند: مراد رنج و مشقّت است، و گفتند: مراد کفر و ضلال است، کما قال تعالی: **وَدُّوْا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ** «۱» **سَوَاءٌ** «۲»، و این آن مثل است که پارسیان گویند: خرمن سوخته سوخته خواهد خرمن، هر که به آفتی گرفتار باشد و به عیبی آلوده، خواهد که همه جهان چو او باشد تا عیب او پوشیده شود، چنان که مثل است: در

مرگ «۳» بانبوه که جشن باشد «۴»، و اگر چه آیت در جهودان است، بعینه صفت اهل ر وزگار ماست، چنان که شاعر می‌گوید:

و اعلنت الفواحش فی النوادی      و صار النَّاسُ أعوان المریب

إذا ما عبتهم عابوا مقالی      لما فی القوم من تلک العیوب

و ودّوا لو کفرنا فاستوینا      و صار النَّاسُ کالشیء المشوب

و کنا نستطبّ اذا مرضنا      فصار سقامنا بید الطّیب

و کیف نجیز غصّتنا بشیء      و نحن نغصّ بالماء الشّروب

و «۵» قَدْ بَدَتِ الْبُغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ ، اگر چه دشمنی در دل دارند بر دهنشان پیدا می شود، چه آن [۲۵۶- ر] پیش از دل است:

نار چون یر شود بدرّد پوست

از بسیاری که در دل دارند طاقت نمی‌دارند «۶» تا نهان دارند، بعضی از آن اظهار می‌کنند و ظاهر می‌شود از ایشان، و این آن است که در کلام امیر المؤمنین - علیه السّلام - آمد:

ما أضمّر احد شيئاً إلّا ظهر في صفحات وجهه أو فلتات لسانه،

هیچ کس [چیزی] «۷» پنهان باز نکند الّا بر کناره روا و جستها زبانش «۸» پدید آید.

(۱). اساس: فیکونون، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۸۹.

(۳). اساس و دب+ که، با توجّه به وز و دیگر نسخه‌بدلها زاید می‌نماید.

(۴). اساس و وز در حاشیه افزوده‌اند: بلای عام جشن تمام، و در امثال عرب آمده که: البلیّة اذا عمّت طابت.

(۵). دب، مر: قوله، آج، لب، فق، مب: قوله تعالی.

(۶). مب، مر: نمی‌آرند.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۸). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فق: بر کناره‌ها رو و جوانب لسان او، مب، مر: بر کناره رود و جانب زبان او. روا رو، با الف اشباع مانند: نیکوا نیکو، پهلوا پهلو که استعمال آن در رسم الخط این تفسیر معمول است.

ص: 31

آنکه حق تعالی از دل ایشان خبر داد که: آنچه در دل دارند بیش «۱» از آن و مهتر از آن است که بر زبان دارند، و در آیت دلالت و علم معجز است ایشان را اگر اندیشه کنند، برای آن که خدای تعالی خبر داد از آنچه در دل ایشان است، و خبر مطابق مخبر بود.

ازهر بن راشد گوید: چون انس ما را حدیثی گفتی از رسول - علیه السّلام - و ما را معنی مفهوم نشدی، بنزدیک حسن بصری آمدمانی «۲» و از او پرسیدی «۳». یک روز انس گفت رسول - علیه السّلام - گفته است:

لا تستضیئوا بنار المشرکین و لا تتقشوا فی خواتیمکم عربیّا،

ما ندانستیم معنی حدیث. آمدیم و از حسن «۴» پرسیدیم، گفت: اما عربیّا از نامهای رسول - علیه السّلام - یکی است، یعنی نام «۵» او بر نگین نقش مکنید «۶»، و آن که گفت: از آتش مشرکان طلب روشنایی مکنید «۷»، کنایت است از آن که بایشان «۸» در کارها مشورت مکنید «۹» و از ایشان رای زدن خواهی «۱۰»، آنکه گفت نمی‌خوانی «۱۱» در قرآن: یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا؟ راوی خبر گفت: ابو موسی اشعری از دست عمر بن الخطاب  
«۱۲» عمل داشت در بهری شهرها «۱۳» کس فرستاد که این جا بنزدیک ما مردی هست ترسا، و دبیری نیک است، دستور  
باش «۱۴» تا او را دبیر خود کنم که مرد جلد و کافی و محاسب است؟

گفت: ویحک! نمی خوانی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ - الآية، گفت: مرا با دین او چه کار است؟ دین او  
«۱۵» او راست و کتابتش مرا. گفت: نباید اکرام ایشان «۱۶»، و خدای اهانت کرد «۱۷» ایشان را و نه اعزاز ایشان، و خدای  
اذلال فرمود

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بیشتر.

(۲). مب، مر: می آمدیم.

(۳). دب: پرسیدندی، آج، لب، فق: پرسیدندمی، مب، مر: می پرسیدیم.

(۴). لب، مب، مر: حسن بصری.

(۵). مر: نامهای.

(۶-۷-۹). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۸). بایشان/ با ایشان.

(۱۰). دب، آج، لب: نخواهی / نخواهید.

(۱۱). مب، مر: نمی خوانید.

(۱۲). اساس، وز+ رضی الله عنه.

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ به عمر.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دستور باشد.

(۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۱۶). مب، مر: اکرام ایشان نباید کردن.

(۱۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: می‌کند.

ص: 32

در حق ایشان «۱»: «ها أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ»، «ها» تنبیه را باشد، «أنتم» خطاب با حاضران است از مردان، و اگر چه در میان ایشان زنان باشند علی التعلیل، و «اولاء» اسم جمع است و آن جمع «ذا» باشد لا من لفظه، گفت: شما که مؤمنانید ایشان را دوست می‌دارید برای قربتی [و جواری] «۲» و حلفی و مصاهرتی که از میان شما هست، و ایشان شما را دوست نمی‌دارند برای آن که بر دین ایشان نه‌ای، یعنی جهودان، این قول بیشتر مفسران است.

مفضل گفت: معنی محبت مسلمان «۳» ایشان را آن است که ایشان را دعوت می‌کنند با اسلام و با خدای و با راه راست و طریق نجات و بهشت، و این «۴» از سر دوست داری می‌کنند و ایشان اینان را «۵» دوست نمی‌دارند که ایشان را با کفر دعوت می‌کنند و می‌خواهند که چون ایشان باشند.

ابو العالیه و مقاتل گفتند: مراد منافقانند که مسلمانان «۶» ایشان را دوست دارند برای اظهار کلمه اسلام و شعار مسلمانی، و ندانند که در دل ایشان چیست، و ایشان مسلمانان را دوست ندارند برای اعتقاد و مسلمانی را «۷».

قتاده گفت در این آیت: به خدای که مؤمن منافق را دوست دارد و بر او رحمت آید «۸» او را، و اگر آن تمکن و دست که مؤمن را بر منافق هست منافق را بودی بر مؤمن، او را مستأصل کردی.

و تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ، اى بالكتب، واحد در جای جمع نهاد برای آن گفت:

کله، و «کل» تأکید واحد «۹» نباشد- و این طریقه بیان کردیم پیش از این، أعنی وضع الواحد مکان الجمع، و گفتند: مراد جنس است، و او واقع بود بر واحد و جمع. و گفتند: «کل» راجع است با آحاد و اجزاء کتاب، يقال: قرأت الكتاب کله، لأنّ

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر + قوله.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۳). مب، مر: مسلمانان.

(۴). مب، مر: اینها.

(۵). مب، مر: اینان ایشان را.

(۶). اساس: مسلمان، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۷). مب: اعتقاد بر مسلمانی ایشان.

(۸). مب، مر: رحمت آرد.

(۹). اساس + در، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها زاید می‌نماید.

ص: 33

الکتاب مشتمل علی اشیاء کثیره و مسائل جمه، و شما به کتابهای ایشان ایمان داری، و ایشان به کتاب شما ایمان ندارند.

وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا، چون شما را ببینند و با شما به یک جای بپسند، گویند:

ما ایمان داریم. وَ إِذَا خَلَوْا، و چون خالی شوند از شما بعضی با بعضی به یک جای باشند. عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ، انگشت بر شما می‌گزند از خشم، و این کنایت باشد از غایت حقد و خشم «۱»، چنان که شاعر گفت:

إذا رأوني أطال الله غيظهم  
عضوا من الغيظ اطراف الا باهيم

و قال ابو طالب - رحمه الله عليه «۲»:

و قد صالحوا قوما علينا أشحّة  
يعضون غيظا خلفنا بالانامل

و «انامل»، سر انگشتان باشد واحدها أنملة، و أنملة، بفتح الميم و ضمها.

قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ، بگو ای محمد که به خشم «۳» بمیری. اگر گویند: چرا نمردند، چون خدای تعالی امر کرد ایشان را به مرگ، و امر خدای چنان باشد خصوصا از افعال او که چون گوید: «کن» باشد «۴»؟ جواب آن است که گوئیم: این امر نیست بر حقیقت برای آن که امر که امر باشد نه به صیغه و صورت امر باشد، که این صیغه مشترک است میان معانی بسیار از امر و اباحت و تهدید و تحدی و حکایت، و انما امر به اراده امر مأمور به را امر شود، خدای تعالی مرید نبود مرگ ایشان را در آن حال که این گفت، و این کنایت است از آن که خشم به جایی رسانی که اگر غایت و شدت آن مرگ آرد چنان باشد، و این آیت جاری مجرای آن است در معنی «۵» که خدای تعالی گفت: مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ «۶» [۲۵۶- پ]. و این نیز هم امر نیست بر حقیقت، أعنى

«فلیمدد»، اگر چه صیغه امر است، برای آن که اراده با او نیست. و محمد جریر گفت خدای تعالی رسول را فرمود که «۷»: بر ایشان

(۱). مب، مر: حسد.

(۲). آج، لب: علیه السلام.

(۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر + خود.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بباشد.

(۵). دب، آج، لب، فق: آیتی، مب، مر: آیت.

(۶). سوره حج (۲۲) آیه ۱۵.

(۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر + تو.

ص: 34

نفرین کن به مرگ. و وجه معتمد که به کلام عرب و کنایت و استعارت ایشان لایق است آن است که گفتیم و عرف دلیل آن می‌کند، در «۱» کلام ما همچین آمد، چنان که شاعر گفت:

خاموش باش و خشک فرو پزمر و بمیر

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، خدای تعالی عالم است به آنچه در دلهاست، و «ذات الصدور»، کنایت است از اسراری که در دل باشد که اظهار نکرده باشند و بر زبان نرانده‌اند، لملازمتها القلوب و الصدور.

عمرو بن مالک روایت کند عن ابی الجوزاء که : او روزی ذکر اصحاب اهواء و آراء «۲» می‌کرد، آنکه گفت : و الله که اگر سرای من پر از قرده و خنازیر باشد دوست تر «۳» از آن دارم که یکی از ایشان در همسایگی من باشند، که ایشان داخلند در این آیت که خدای می‌گوید: هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ - الاية.

إِنْ تَمَسَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُوهُمْ، آنکه حق تعالی وصف ایشان کرد به نفاق و آن که ایشان در دل خلا ف آن دارند که اظهار می‌کنند، و با شما که مسلمانید «۴» بغایت دشمنی و کینه دارند، تا اگر شما را حسنتی و خیری و راحتی و فتحی و ظفیری و

غنیمتی و روزی رسد، ایشان دژم و دلتنگ باشند. و اگر شما را نکبتی و آفتی و شکستی «۵» و قحطی و فرصت دشمنی و مانند این رسد، شادم‌انه شوند. **وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا**، و اگر شما صبر کنید «۶» بر کید ایشان و بردباری کنی - و الصبر حبس النفس علی ما تکره - و پرهیزگاری کار بندی، کید ایشان شما را هیچ زیان ندارد، چه آن کید کید ضعیفان است.

لا یضُرُّکُمْ، قراء در این لفظ خلاف «۷» کردن. نافع و ابن کنیر و ابو عمرو و یعقوب خواندند: لا یضُرکم، به کسر «ضاد» و سکون «را» و تخفیف او «۸» من ضاره

---

(۱). همه نسخه‌بدلها: و در.

(۲). اساس: او را، وز: و را، آج، لب، فق: و آل، مب، مر: ندارد، با توجه به چاپ شعرانی (۱۶۴ / ۳) تصحیح شد.

(۳). مب، مر: دوستر.

(۴). دب، آج، لب، فق: مسلمانانی.

(۵). مب، مر: شکستگی.

(۶). دب، آج، لب، فق: صبر کنی / صبر کنید.

(۷). اساس: خطاب، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۸). دب: آن.

ص: 35

یضیره ضیرا، نظیره قوله: لا ضیرَ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ «۱». و برای آن مجزوم است که جزای شرط است.

و ضحاک در شاذّ خواند: «لا یضُرکم» به ضمّ «ضاد» و اسکان «را» من ضاره یضوره، و هما لغتان. و کسائی گفت از بعضی حجازیان شنیدم که می گفت «۲»: لا ینفعنی ذاک و لا یضورنی. و باقی قراء خواندند: «لا یضُرکم» به ضمّ «ضاد» و تشدید «را» و من ضره یضره ضراً و مضرّة. و در رفع او دو وجه گفتند: یکی آن که محلّ او جزم است بر جزای شرط، و لکن برای ادغام چنین شد که اصل «لا یضُرکم» بوده است، چون خواستند که ادغام کنند «را» ی اول را ساکن بایست کردن، دو ساکن جمع شد لا بدّ تحریک بایست کردن، حرکت او از جنس آن دادند که ما قبل او بود. پس بر این قول حرکت ضمّه باشد، رفع نباشد. و قراء گفت: «لا» به معنی «لیس» است، و المعنی فلیس یضُرکم، چنان که شاعر گفت:



أی فلست «4» أظنک راضیا، و بر این قول حرکت رفع باشد برای آن که حرکت اعراب است و در اوّل حرکت بناء . **إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ**، و خدای تعالی به آنچه ایشان می کنند عالم است، و در حقّ یکی از ما که چیزی نیک بداند و تفصیل آن او را معلوم باشد، گویند: أحاط بكذا علما و أحاط علمه به، علم او گرد آن درآمد، یعنی از جمله و تفصیل آن چیزی نماند که نه معلوم او شد «5». آنگه بر سبیل مجاز و مبالغه در حقّ خدای تعالی بگفتند، چه معنی به او لا یقدر است، و اگر چه لفظ در حقّ او حقیقت نیست، برای آن که سایر معلومات واجب است که معلوم او باشد بر هر وجه که صحیح بود که معلوم باشد.

**وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ** - الآیة. اهل معانی گفتند نظم آیات چنین است در تقدیر که خدای تعالی گفت: اگر شما صبر کنید «6» و متقی باشید «7» کید ایشان شما را زیان ندارد، بل نصرت

(۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۵۰.

(۲). آج، لب، فق، مب، مر: می گفتند.

(۳). اساس: قطر، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس: فکست، وز: فسکت، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۵). دب، آج، لب، فق: نشد، مب، مر: که او را معلوم نباشد.

(۶). دب، آج، لب، فق: صبر کنی.

(۷). دب، آج، لب، فق: متقی باشی.

ص: 36

کند شما را چنان که روز بدر کرد، و اگر نکنی «۱» و مخالفت کنی فرمان رسول را، چنان باشد که روز احد که رسول - علیه السلام - بامداد بیامد و جای شما در کارزار باز می‌کرد، و هو قوله: **وَإِذْ غَدَوْتَ**. و اگر این تقدیر تقدیم و تأخیر نکنند هم روا باشد و کلام مستقیم بود [۲۵۷- ر]، و نظم بر جای خود و معنی راست.

مفسران خلاف کردند در این روز . حسن بصری گفت: روز بدر بود، مقاتل گفت: روز احزاب بود، دیگر مفسران گفتند: روز احد بود، و این درست تر است، و دلیل بر این، قوله تعالی: **إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا**، و این روز احد بود. مجاهد و کلبی و واقدی گفتند: رسول- علیه السلام- بیرون آمد از مدینه پیاده تا به احد آمد و به دست خود صف لشکر راست می کرد تا اگر یکی را از ایشان بدیدی که اندکی از صف خارج بودی اشارت می کرد که صف راست دار.

محمد بن اسحاق و سدّی گفتند: چون مشرکان به احد فرود آمدند روز چهارشنبه بود. چون خبر به رسول آمد، کس فرستاد و اصحابان «۲» را بخواند و با ایشان مشورت کرد. و عبد الله ابی سلول را بخواند و با او مشورت کرد، و پیش از آن هرگز نکرده بود. و عبد الله ابی و بیشتر انصار گفتند: بیرون نباید شدن، هم در مدینه مقام باید کردن که ما را عادت چنین رفت است که: هر گاه «۳» از مدینه بیرون شدیم مصاب و مغلوب و منهزم شدیم، و هر گاه در مدینه مقام کردیم و ایشان به ما آمدند، غلبه و ظفر ما را بود، و تو در میان ما نبودی. اکنون چون وجود تو هست، اولیتر که ظفر باشد ما را، رها کن «۴» ای رسول الله تا خود چه کنند! ایشان اگر آن جا مقام کنند، آن مقامی و منزلی بد است، و اگر در مدینه آیند ما در روی ایشان کارزار کنیم به نیزه و تیغ، و زنان و کودکان «۵» از بامها به سنگ و تیر، و اگر بروند خایب و خاسر باشند.

رسول را- علیه السلام- این رای نیک آمد. بعضی دگر صحابه گفتند: ای رسول الله! این سگان را چندین محل باشد که ما تقاعد نماییم از قتال ایشان تا گمان برند

---

(۱). اساس، وز: بکنی، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد.

(۲). دب، آج، لب، فقی، مب، مر: اصحاب و یاران.

(۳). دب، آج، لب، فقی، مب، مر+ که.

(۴). مب، مر: ما را بگذار.

(۵). دب، آج، لب، فقی، مب، مر+ ما.

ص: 37

که، بترسیدیم از ایشان، و این از سر ضعف می کنیم! و نعمان بن مالک الانصاری بیامد و گفت: یا رسول الله! مرا از بهشت محروم مکن که به آن خدای که تو را بحق بفرستاد، که من چشم بر آن نهاده ام که به بهشت روم «۱» رسول- علیه السلام- گفت:

به چه چیز؟ گفت: به آن که گواهی می دهم که خدا یکی است، و تو رسول اوئی و از کارزار نخواهم گریختن. رسول- علیه السلام- گفت:

صدقت،

راست گفتی. آن «۲» روز بکشتند او را. رسول - علیه السلام - گفت: من در خواب گاو دیدم، تعبیرش بر چیزی کردم «۳»، و در خواب دیدم که: در کناره شمشیر من رخنه‌ای بود، تعبیرش بر هزیمت کردم، و چنان دیدم که: دست در درعی «۴» محکم کرده‌ام، تعبیرش بر آن کردم که مدینه باشد. اگر صواب بینی «۵» ما هم «۶» این جا باشیم. اگر مقام کنند به بتر جای مقام باشد ایشان را، و اگر این جا آیند این جا کارزار کنیم با ایشان. و رسول را - علیه السلام - چنان می‌بایست که اگر کارزار کنند در مدینه و در کویهای «۷» مدینه باشد جماعتی که ایشان را شهادت می‌بایست و کارزار دوست بودند «۸»، الحاح کردند و بسیار بگفتند تا رسول - علیه السلام - سلاح بپوشید.

چون رسول - علیه السلام - سلاح پوشیده بود «۹»، پشیمان شدند و گفتند: خطا کردیم که بر رسول اشارت کردیم، و او را وحی می‌آید از آسمان. بر پای خاستند و گفتند: یا رسول الله! ما خطا کردیم، و ما را در این رای نیست، و رای رای تو است، و فرمان تو راست، آنچه مصلحت باشد می‌فرمای تا ما رای تو را متابعت کنیم.

رسول - علیه السلام - گفت: اکنون که زره پوشیدم جز رفتن رای نیست، که هیچ پیغامبر نشاید که سلاح در پوشد و کارزار ناکرده سلاح از خود جدا کند. و مشرکان چهارشنبه و پنج‌شنبه «۱۰» مقام کردند. رسول - علیه السلام - روز آدینه بیرون شد پس از آن

---

(۱). مب، مر: می‌روم.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: در آن.

(۳). وز، آج، لب، فق: بر خبری کردم، لب: بر خبر کردم، مب، مر: بر خیر کردم.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: درع.

(۵). بینی / نبینید، مب: مصلحت بینید.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر: با هم.

(۷). مب: کوههای.

(۸). مب، مر: می‌بودند.

(۹). دب، آج، لب، فق: پوشید، مب، مر: بپوشید.

(۱۰). دب، آج، لب، فق: مشرکان روز پنج شنبه و چهارشنبه.

ص: 38

که نماز آدینه بکرد «۱»، بامداد روز شنبه به شعب احد آمد نیمه شوال سنه ثلاث من الهجرة: و کارزار کردند چنان که طرفی از آن در جای خود بیاید- ان شاء الله.

قوله: **وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ**، یاد کن ای محمد چون بامداد پیامدی از اهلت.

گفتند: از خانه عایشه آمد. **تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ**، يقال: بَوَّاتِ الْقَوْمَ الْمَنْزِلَ إِذَا وَطَّنْتَهُمْ فِيهِ فِتْبَوءَ وَاهُمْ، قال الله تعالى: **وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ** «۲»...، و قال: **أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا** «۳» و قال تعالى: **وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأً صِدْقٍ** «۴» و يحيى و تاب «۵» در شاذ خواند: تبوی علی وزن تفعل من أبوا كأبرأ، و فَعَّلَ و أَفْعَلَ به یک معنی باشد، و عبد الله مسعود خواند: **تَبَوَّئِ لِلْمُؤْمِنِينَ** «۶».

**مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ**، مراد به «مقاعد» مواضع و مواطن لهن «۷». و أشهب العقيلي خواند «۸»: مقاعد «۹» مراد از آیت حکایت آمدن رسول است از خانه به احد، و تسویه صفوف، و هر یک را به جای خود بداشتن. و رسول- علیه السلام- وعده ظفر داده بود قوم را اگر صبر کنند و ثبات کنند. زید بن وهب روایت کند، گوید «۱۰» از عبد الله مسعود: روزی طیب نفسی یافتیم، گفتیم «۱۱»: لو حدثتنا عن يوم احد، اگر ما را از حدیث احد چیزی بگو «۱۲»! گفت: بگویم، و آنکه آغاز کرد و می گفت تا به وقت قتال رسید، گفت: رسول- علیه السلام- ما را گفت:

اخرجوا علی اسم الله «۱۳»

، برون شوید [۲۵۷- پ] بر نام خدای. ما بیرون شدیم و صفی دراز بایستادیم، و شعبی بود از پس پشت ما، اگر گشاده بودی دشمن از آن جا به ما راه یافتی. پنجاه مرد انصاری را آن جا «۱۴» بداشت و آن شعب به ایشان «۱۵» سپرد و مردی را بر ایشان امیر کرد، و گفت ایشان را که:

اگر ما را جمله «۱۶» بکشند مثلا، شما این جایگاه رها مکنید «۱۷» که دشمن از این جا بر ما ظفر یابد.

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: بگزارد.

(۲). سوره حشر (۵۹) آیه ۹.

(۳). سوره یونس (۱۰) آیه ۸۷.

(۴). سوره یونس (۱۰) آیه ۹۳.

(۵). آج، لب، فق، مب، مر: یحیی بن وثاب.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: تبوی المؤمنین.

(۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: موطن است.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: گفت.

(۹). دب، لب، فق، مب، مر: مقاعد القتال، آج: مقاعد للقتال.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یافتیم، گفتیم.

(۱۲). آج، فق، مب، مر: بگویی.

(۱۳). دب، لب، فق، مب، مر: بسم الله.

(۱۴). مب: بر آن جا، مر: بدان جا.

(۱۵). دب، آج، لب، فق: بدیشان، مب، مر: بر ایشان.

(۱۶). مب، مر: همه.

(۱۷). دب: مکنی / مکنید.

ص: 39

و ابو سفیان بن حرب در برابر ایشان خالد بن الولید را بداشت، و لوای قریش در دست بنی عبد الدار بود، و لوای مشرکان طلحه بن ابی طلحه داشت، و او را کبش الکتیبه خواندندی. و رسول - علیه السلام - لوای مهاجریان به امیر المؤمنین علی داد، و ابو سفیان، طلحه را گفت: اگر دانید «۱» که این لوا را محافظت نتوانید کردن «۲» به ماده، که آفت قوم از جهت لوا باشد. و روز بدر که ما را آن بلیت افتاد، [از جهت لوا افتاد] «۳»، طلحه گفت: اگر دانید که این می گویی «۴»، و الله لأوردنکم بها حیاض الموت، به خدای «۵» که من امروز شما را به این لوا به حوض مرگ فرو برم. آنگه بیرون آمد و مبارز خواست. امیر المؤمنین علی - علیه السلام - بیرون آمد و گفت: تو کیبی؟

گفت: من طلحه بن ابی طلحه کبش الکتیبه «۶»، او گفت: تو کیستی؟ گفت: من علی ابو طالبم «۷».

آنگه بگردیدند یک دو نوبت و یک دو ضربت از میان ایشان مختلف شد.

امیر المؤمنین «۸» ضربه‌ای «۹» بر پیش سر او زد چشمهایش بیرون آمد و بیفتاد و نعره ای یزد که مانند آن نشنیده بودند، و لوا از دستش بیفتاد «۱۰». و او را برادری بود نام او مصعب، لوا بگرفت و پیش رفت، عاصم بن ثابت او را تیری زد و بکشت او را. و برادر دیگر بود ایشان را نام او عثمان، لوا برگرفت و پیش آمد «۱۱». هم عاصم تیری زد او را و بیفگند. بنده‌ای بود ایشان را نام او صواب، مردی شجاع بود، بیرون آمد. امیر المؤمنین او را ضربتی زد و دست راستش بیفگند «۱۲»، او لوا به دست چپ گرفت، دست چپش

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر: دانی.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: نتوانی کردن.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۴). اساس و همه نسخه‌بدلها: گفت مرا می‌گویی، با توجه به وز تصحیح شد.

(۵). مب، مر: به حق خدای.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ و.

(۷). مب، مر: علی بن ابی طالب.

(۸). مب+ علی بن ابی طالب، مر+ علی.

(۹). مب، مر: ضربی.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ و این فتح بر دست امیر مؤمنان و پیشوای امامان امیر المؤمنین علی - علیه السلام - برآمد:

بر دست و زور پنجه و بازوش لا فتی

تا لا جرم ز سدره همی گفت جبرئیل

چون آن شقی از اسب نگون شد.

(۱۱). دب، آج، لب، فق: برگرفت و بیرون رفت، مر: بر گرفت و به میدان آمد.

(۱۲). وز: زد، دستش بیفکند.

ص: 40

نیز بیفکند، او رایت «۱» به سینه باز گرفت و دستهای بریده گرد آن درآورد «۲»، ضربه‌ای زد بر سرش و او بیفتاد و رایت منکوس شد «۳» و مشرکان بهزیمت شدند «۴» و مردم در غنیمت افتادند و غنیمت می‌گرفتند.

اصحاب شعب نگاه کردند مردم را دیدند که به غنیمت مشغول بودند، امیر خود را گفتند: ما را مقام کردن صواب نیست، این جا مردم همه غنیمت ببرند و ما محروم مانیم، ما نیز برویم و طلب غنیمت کنیم. امی گفت: روا نباشد، پیغامبر این ثغر به ما سپرده است، و گفت: اگر ما را تا به آخر بکشند، شما از این جا حرکت مکنید «۵». اکنون فرمان رسول را چگونه مخالفت کنیم! گفتند: تو دانی «۶»، ما رفتیم. و او را «۷» رها کردند و پیامدند و به غنیمت «۸» مشغول شدند، و امیر ایشان عبد الله بن عمر و بن حزم بود بر جای «۹» باستاد «۱۰». خالد ولید نگاه کرد ثغر شعب گشاده دید، و مردی تنها را دید آمد با جماعتی و او را بکشت، و لشکر از پس پشت مسلمانان راه یافتند و در آمدند، و خالد ولید در پیش ایشان، و رسول - علیه السلام - با جماعتی اندک «۱۱»، و اصحاب رسول آن قدر که بودند بذل جهد کردند تا هفتاد مرد کشته شدند و باقی بهزیمت رفتند، و از پیش نیز لشکر درآمدند و این قوم را در میان گرفتند و قتلی عظیم کردند، و لشکر مسلمانان بهزیمت رفتند و با رسول - علیه السلام - کس نماند مگر امیر المؤمنین و ابو دجار انصاری و سهل حنیف «۱۲».

رسول - علیه السلام - با علی نگرید، گفت: کجا رفتند اینان؟ گفت هزیمت شدند. نگاه کرد «۱۳» لشکری و جمعی عظیم روی به رسول نهاده بودند. رسول، علی را

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب: اولوا.

(۲). آج، لب، فق: برآورد.

(۳). مب، مر: نگوئسار شد.

(۴). مب، مر: منهزم شدند.

(۵). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۶). دب، آج، لب، فق + با رسول، مب، مر + و جواب رسول.

(۷). دب، آج، لب، فق + تنها.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به غنیمت گرفتن.

(۹). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بود او تنها آن جا.

(۱۰). وز، دب، آج، لب، مب، مر: بایستاد.

(۱۱). دب، آج، لب، فق + بر رسول حمله آوردند و گفتند: آن که مقصود است یافتیم، مب، مر + ایستاده بود. خالد ملعون با لشکر بر رسول صلی الله علیه و آله حمله آوردند.

(۱۲). مب، مر: سهل بن حنیف.

(۱۳). مب، مر + امیر المؤمنین علی.

ص: 41

گفت: اکفنی هؤلاء الذین قصدوا، قصد اینها را کفایت کن. امیر المؤمنین [علیه السلام] «۱» بر ایشان حمله کرد و ایشان را براند. گروهی دگر آمدند، رسول - علیه السلام - گفت: بر اینان «۲» حمله کن. علی حمله کرد و ایشان را از پیش «۳» بر انداخت، و قومی دگر آمدند هم چنین کرد. و أبو دجانة و سهل حنیف «۴» با تیغ بر بالای سر رسول - علیه السلام - ایستاده بودند، و علی در پیش حمله می برد، و هاتفی آواز داد در آن جا و در مدینه، و گفت: قتل رسول الله، رسول خدای را بکشتند. دلها از جای برخاست «۵» و مردم بترسیدند.

عماره «۶» روایت کند از عکرمة از امیر المؤمنین - علیه السلام - که گفت: روز احد در پیش رسول - علیه السلام - تیغ می زدم و دشمن را از او دفع می کردم، از پیش رسول دورتر افتادم «۷». چون باز آمدم، رسول را بر جای خود که رها کرده بودم ندیدم او را، گفتم با خود، «۸» رسول بنگریزد و در «۹» کشتگان ندیدم او را «۱۰»، همانا «۱۱» به آسمانش برده باشند! نیام شمشیر خود بشکستم «۱۲» و گفتم «۱۳»: قتال کنم تا رسول را باز یابم، یا مرا «۱۴» بکشند. انبوهی عظیم دیدم جمع شده، بر ایشان حمله بردم و ایشان را برگشادم و پر آگنده کردم. رسول را دیدم از اسپ بیفتاده، من به بالین او شدم و گفتم: تن و جان من فدای تو باد! من برای تو دل مشغول بودم. جماعتی حمله آوردند، گفت: بران اینان را از من - الی آخر الحدیث.

راوی خیر گوید - زید بن وهب «۱۵»: عبد الله مسعود را گفتم، از جمله صحابه جز ابو دجانة و سهل حنیف و علی بو طالب نمانند «۱۶»? گفت: و الله لم یبق معه الا علی بن

---

(۱). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.



(۲). آج، لب، فق، مب، مر: بر ایشان.

(۳). وز، دب، آج، لب، فق، تب، مر: ایشان را نیز.

(۴). دب. آج. لب، فق + انصاری، مر: سهل بن حنیف انصاری

(۵). اساس، آج، لب، مب، مر: برخواست، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر: عمار.

(۷). وز، دب: بیفتادم.

(۸). دب، آج، لب، فق: ندیدم با خود گفتم.

(۹). دب، آج، لب، فق: و میان.

(۱۰). دب، آج، لب، فق + بعد از آن گفتم.

(۱۱). مب، مر: مگر.

(۱۲). دب: بگسستم.

(۱۳). دب، آج، لب، فق + که، مب، مر + با دشمن.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر + نیز.

(۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر + که.

(۱۶). آج، لب، فق: نماند، مب، مر: کسی دیگر نماند.

ص: 42

ابی طالب وحده و ثاب الی رسول الله بعد ذلک جماعة فکانا اول من ثاب، بخدای که با رسول - علیه السلام - إلی علی نماند و جماعتی از هزیمت شدگان «۱» باز آمدند، اولشان ابو دجانہ و سهل بود . گفتم: تو کجا بودی؟ گفت: من از جمله رفتگان بودم، گفتم «۲»:

تو را که گفت [۲۵۸- ر] این که می‌گویی؟ گفت: سهل حنیف و ابو دجانہ. گفت:

مرا تعجب آمد از ثبات علی در مانند آن جایگاه. گفت «۳»: اگر شما را عجب می آید «۴»، و الله که فرشتگان را «۵» از او تعجب آمد تا جبرئیل گفت آن روز:

لا سيف أأ ذو الفقار ولا فتى أأ علي «۶».

ما گفتیم: تو چه دانی که این جبرئیل گفت؟ گفت: ما آوازی شنیدیم از آسمان به این گفتار، رسول را گفتیم: یا رسول الله! این گوینده کیست؟ گفت:

جبرئیل است. و در اخبار مخالف و مؤلف متواتر است که: این «۷» روز از آسمان آواز شنیدند:

لا سيف أأ ذو الفقار لا فتى أأ علي «۸».

و به روایت عکرمه از امیر المؤمنین علی آن است که، رسول گفت: یا علی! آواز این فرشته می شنوی که از آسمان مدح تو می گوید؟ من گفتیم: یا رسول الله! این کیست؟ گفت: فرشته است «۹»، نام او رضوان.

راوی خیر گوید: روز احد هر معروفی از مشرکان که حمله آورد، تا «۱۰» قصد مسلم انان کرد، چون: عمر بن عبد الله الجمحی و هشام بن امیة المحزومی، و بشر بن مالک العامری و الحکم بن أحنس، و امیة بن أبی حذیفه بن المغیره و جز ایشان، همه را امیر المؤمنین کشت، تا نگاه می کردم آن جا که با مدینه آمد و دست او تا به کتف به خون مخضب شده بود، در حجره فاطمه شد علیها السلام، و او انایی آب پیش نهاده بود [و] «۱۱» روی علی از آن گرد و خون می شست، و او آن تیغ به او داد و گفت: بستان

---

(۱). مب، مر: هزیمتیان.

(۲). اساس، وز: گفتیم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مب: گفتیم.

(۴). مب: تعجب آمد، مر: عجیب آمد.

(۵). مب، مر+ نیز.

(۶). مب، مر:

لا فتى أأ علي لا سيف أأ ذو الفقار.

(۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آن.

(۸). فق:

لا فتى ألى على لا سيف ألى ذو الفقار.

(۹). آج، لب، فق، مب، مر: فرشته‌ای است.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: یا.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

ص: 43

این شمشیر که امروز با من وفا کرد، و این بیتها انشا کرد:

فلست بر عدید و لا بلئیم

أ فاطم هاک السیف غیر ذمیم

و طاعة ربّ بالعباد علیم

لعمری لقد أعذرت فی نصر احمد

سقی آل عبد الدار كأس حمیم

أمیطی دماء القوم عنه فأنه

و رسول - علیه السلام - گفت:

خدی یا فاطمه فقد ادی بعلک ما علیه و قتل الله بسیفه صنادید قریش. و الله سمیع علیم،

و خدای شنواست اقوال ایشان را، و عالم است به احوال ایشان.

إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا، زَجَّاجُ كَفَت: عامل در «اذ»، تفشلا است، و دیگران گفتند: عامل مضمَر است، یعنی اذکر، یاد کن ای محمد چون هَمَّتْ کردند دو گروه از شما که بگریزند. بعضی گفتند: مراد به این «هَمَّتْ» عزم است، و بعضی دگر گفتند: مراد خطور بالبال است، و این اولیتر است برای آن که عزم بر فرار از زحف معصیت باشد و کبیره بود «۱»، و خدای می گوید: **وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا**، و خدای یار ایشان بود، و خدا یار آنان نباشد که ایشان عزم معصیت کنند. و وجوه «هم» «۲» در جای خود بیاید- ان شاء الله.

مفسران گفتند: این دو گروه، یکی بنو سلمه بودند از خزرج، و یکی بنو حارثه از اوس، و ایشان جناح لشکر بودند. و رسول- علیه السلام- چون به غزاه «۳» احد رفت، هزار مرد با او بودند، و به یک روایت نهصد و پنجاه مرد. زججاج گفت: سه هزار مرد بودند.

راوی خبر گوید که: چون لشکر رسول به جایی «۴» رسیدند که آن را شواظ «۵» گویند، عبد الله ابی سلول خزرجی برگشت با سیصد مرد و گفت: چه مهم است ما را خویشتن را به دست خود علف شمشیر کردن! ابو جابر السلمی از قفای او می رفت و می گفت:

یا عبد الله! از خدای بترس، رسول خدای و مسلمانان را رها می کنی و می روی! این دو گروه نیز هَمَّتْ کردند که بروند، توفیق خدای ایشان را دریافت، نرفتند و بر جای

---

(۱). مب، مر: است.

(۲). همه نسخه بدلهها: همه.

(۳). مب، مر: غزای.

(۴). آج، لب: جانبی.

(۵). کذا: در اساس، وز، دب، مب، مر: شواذ، آج، لب، فق: شواذ، سیرت رسول الله (۱ ح ۲۵): السراة، المعارف ابن قتیبه ص ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۹۲، ۳۷۷: السراة.

بماندند، و خدای تعالی این «۱» نعمت بر ایشان یاد ایشان داد «۲»: **وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا**، بان لطف لهما، و خدای تعالی یار ایشان بود به لطف «۳» که به ایشان کرد.

و در خبر است که جابر گفت : کاشک که تا این «همه» ما کرده بودمانی و در حق ما این ولایت «۴» آمده بودی که: **وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا**.

**وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ**، و بر خدای باید تا «۵» مؤمنان توکل کنند، یعنی بر خدای و بر جز خدای نه «۶». فایده تقدیم «علی الله» این است که گفته شد.

قوله: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ**، «او» عطف است جمله را بر جمله، و «لام» تأکید راست، و «قد» تحقیق راست. حق تعالی در این آیت تذکیر نعمت کرد و گفت: خدای تعالی شما را که مسلمانانی «۷» نصرت کرد به بدر.

**وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ**، «او» حال راست، در آن حال که شما ذلیل و مهین و ضعیف بودی «۸». شعبی گفت: «بدر» نام مردی است که او را چاهی بود، [آن چاه] «۹» به او باز خواندند و آن را بدر نام نهادند.

واقدی گفت: من این بگفتم با عبد الله جعفر و محمد صالح، ایشان انکار کردند و گفتند: خلاف این است، بل این اسمی است موضوع این جایگاه را، چنان که:

اسماء المنازل و المواضع باشد. هم او گفت: یحیی نعمان غفاری «۱۰» را گفتم این حدیث، او گفت من از پیران ما شنیدم «۱۱» که: این نام آبی است که ما را و اسلاف ما را بود، و آن از بلاد غفار است، از بلاد جهینه نیست.

و ضحاک گفت: نام آبی است بر دست راست مکه و مدینه، و آن اول غزایی بود که رسول - علیه السلام - در او قتال کرد، و غزواتی که رسول - علیه السلام - به نفس

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مب، مر + همه.

(۲). دب: نعمت بر ایشان فرود و بر ایشان خواند، آج، لب، فق، مب، مر : نعمت بر ایشان فرمود که خود را جلّ صفاته یار ایشان خواند.

(۳). آج، لب، فق، مب، مر: بود بر آن لطف.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: آیت.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب: که.

(۶). مب: و نه بر غیر خدای.

(۷). وز: مسلمانی، آج، لب، فق، مب، مر: مسلمانانید.

(۸). مب، مر: بودید.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۱۰). مب، مر: یحیی بن نعمان غفاری.

(۱۱). مب، مر: ما از پیران خود شنیدیم.

ص: 45

خود حاضر آمد آن جا بیست و شش غزا بود:

اول غزای ابواء بود، آنکه غزاه بواط بود، آنکه غزاه العشیره، آنکه غزاه بدر اول، آنکه غزاه بدر بزرگ، آنکه غزاه بنی سلیم، آنکه غزاه السویق، آنکه غزاه ذی امر، آنکه غزاه احد، آنکه غزاه بحران «۱»، آنکه غزاه حمراء الأسد «۲»، آنکه غزو «۳» بنی النضیر، آنکه غزوه ذات الرقاع، آنکه غزوه بدر بازیسین، آنکه غزوه دومه الجندل، آنکه [غزاه] «۴» خندق، آنکه غزاه بنی قریظه، آنکه غزوه «۵» بنی لحيان، آنکه غزوه بنی قرد، آنکه غزوه بنی المصطلق، آنکه غزاه الحديبيه، آنکه غزاه خیبر، آنکه فتح مکه، آنکه غزاه حنین [۲۵۸- پ]، آنکه غزاه طائف، آنکه غزاه تبوک.

رسول- علیه السلام- از این غزوات در نه غزات کارزار کرد «۶»: در بدر بزرگ، و آن روز آدینه بود بیست «۷» هفتم ماه رمضان سنه اثین من الهجرة، سال دوم از هجرت. و در احد، و آن در شوال بود سال سه ام «۸» از هجرت، و «۹» خندق و بنی قریظه در شوال بود سال چهارم از هجرت. بنی المصطلق و بنی لحيان در شعبان بود سال پنجم. و خیبر در سال ششم. و فتح مکه در ماه رمضان سال هشتم «۱۰». حنین و طائف در شوال هم سال هشتم «۱۱». و اول غزاه که به نفس خود قتال کرد در او «۱۲» بدر بود، و آخر تبوک.

اما عدد سرایا، سی و شش سریه بود: سریه عبیده بن الحارث بود در زیر ثنیة المروه، و آن نام آبی است از حجاز. و غزاه حمزه عبد المطلب بود به ساحل دریا، و غزوه «۱۳» سعد ابو وقاص بود به حرار. از زمین حجاز، و غزاه مرتد بن ابی مرتد بود به

---

(۱). همه نسخه‌بدلها: نجران.

(۲). اساس: غزاه و الأسد، لب: غزاه الأسد، مب، مر: غزاه ذو الأسد، با توجه به آج و چاپ شعرانی تصحیح شد.

(۳). آج، لب، فق: غزاه غزو، مب، مر: غزای.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۵). همه نسخه‌بدها بجز دب: غزاه.

(۶). دب، آج، لب، فق: کردند، مب، مر: فرمودند.

(۷). وز، آج، لب، فق، مب، مر+ و.

(۸). مب، مر: سیم.

(۹). مب، مر+ غزو.

(۱۰). دب: مکه در هفتم ماه رمضان، آج، لب، فق: مکه در سال هشتم ماه رمضان، مب، مر: مکه در سال هفتم ماه رمضان.

(۱۱). دب: در شوال در سال هفتم.

(۱۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: قتال کرد روز.

(۱۳). وز غرو، آج، لب، فق: غزاه.

ص: 46

رجیع، و غزاه منذر بن عمرو بود، و سریه ابو عبیده جراح بود به ذی القصد من طریق العراق، و سریه عمر بن الخطاب بود به زمین بنی عامر، و غزاه علی بن ابی طالب بود به یمن، و غزاه غالب بن عبید الله «۱» بود به کدید، و غزوه «۲» امیر المؤمنین علی بود به زمین فدک، و غزوه «۳» ابن ابی العوجاء السلمی بود، بنی سلیم او را و اصحابش را همه آن جا بکشتند، و غزاه عکاشه بن محسن بود به غمره، و غزاه ابو سلمه بن عبد الأسد بود به قطن «۴»، نام آبی است بنی اسد را، و غزاه محمد مسلمه «۵» بود به هوازن، و غزوه بشیر بن سعد بود الی بنی مره به فدک، و غزای «۶» دگر هم او را به بعضی زمینهای خیبر، و غزوه «۷» زید بن حارثه به جموم از زمین بنی سلمه، و غزای دگر هم او را بر حسمی «۸»، و غزای دگر هم زید حارثه به طرفی از اطراف عراق، و دیگری هم او را به وادی القری، و دیگر عبد الله رواحه را به خیبر «۹»، و دیگری عبد الله عتیک را هم به خیبر، و دیگری محمد مسلمه را به کعب بن اشرف، و دیگری عبد الله بن انیس را به بنی هذیل، و دیگری به چاه معونه، و غزوه الامراء «۱۰» جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه و عبد الله بن رواحه به زمین مؤته از شام، و غزاه کعب بن عمیر الغفاری به ذات اطلاق «۱۱» از زمین شام و او را و اصحاب او را آن جا بکشتند، و غزاه عیینه بنی العنبر من تمیم، و غزوه «۱۲» غالب بن عبد الله الکلبی به زمین بنی مره، و غزاه علی بن ابی طالب به ذات السلاسل، و غزوه ابن ابی حدرد الی بطن اضم، و غزوه «۱۳» عبد الرحمن بن عوف الی الغابه، و غزوه ابی عبیده الجراح الی سیف البحر، و دیگری «۱۴» از آن عبد الرحمن بن

(۱). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مب: غزاة ابن عبد الله، مر: ابن عبید الله، سیرت رسول الله: غالب بن عبد الله.

(۲-۳). آج، لب، فق: غزاة، مب، مر: غزای.

(۴). اساس و همه نسخه‌بدلها: قطر، با توجه به مأخذ خبر تصحیح شد.

(۵). مب: محمد بن مسلمه.

(۶). دب، آج، لب، فق: غزاة.

(۷). آج، لب، فق: غزاة.

(۸). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به زمین جشمی.

(۹). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: کلمه به صورت «و الخیبر» هم خوانده می‌شود.

(۱۰). آج، لب، فق: غزاة الامراء.

(۱۱). اساس، وز: اصلاح، با توجه به دب و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۱۲). آج، لب، فق: غزاة.

(۱۳). آج، لب، فق: غزاة.

(۱۴). مب، مر + هم.

ص: 47

عوف ذكره الثعلبی فی تفسیره بروایة احمد بن حنبل عن عبد الرزاق عن معمر بن «۱» عثمان الخزری عن مقسم و هو صاحب الحدیث.

قوله: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ**، جمع ذلیل كعزیز و أعزّة، و حبيب و أحبّه، و لبيب و ألّبه، و شما ذلیل بودید «۲»، یعنی شما را عددی و مددی و سازی و آلتی نبود، اما به عدد سیصد و سیزده مرد بودند.

شعبه روایت کند عن ابی اسحق عن حارثة بن المضرب، که او گفت از امیر المؤمنین علی شنیدم که او گفت: ما به بدر حاضر آمدیم و در میان ما سواری که اسب داشت نبود الا مقداد أسود، دیگران یا «۳» پیاده بودند یا «۴» هر دو مرد و سه مرد بر



شتری بودیم «۵». و آن شب که بر دگر روز کارزار بود «۶»، همه کس بختند مگر رسول خدای - علیه السّلام - که او در بن درختی «۷» ایستاده بود نماز می‌کرد تا صبح بر آمد.

ابو رافع روایت کرد - مولى «۸» رسول الله - که گفت: روز بدر مشرکان صف کارزار راست کردند، و عتبه بن ربیعہ و برادرش شیبہ و پسرش ولید عتبه بیرون آمدند، و آواز دادند: یا محمد! أخرج إلینا أكفأنا من قریش، همسران ما را از قریش پیش ما فرست. سه برنای «۹» انصاری برخاستند و پیش ایشان رفتند، ایشان گفتند: من انتم فانسبوا لنا، [شما کیستی «۱۰»؟ نسب خود] «۱۱» با ما بگویی «۱۲». ایشان نسب «۱۳» بگفتند، گفتند: ما شما را شناسیم و نخواهیم، ما همسران «۱۴» خود را خواهیم از قریش و بنی اعمام خود را.

---

(۱). وز، دب، آج، لب، فق: معمر عن.

(۲). دب، آج، لب، فق: بودی / بودید.

(۳). وز، دب، ما، آج، لب، فق: یا.

(۴). مب، مر: و دیگر یاران بعضی پیاده بودند و بعضی.

(۵). مب، مر: بر شتری سوار بودند.

(۶). مب، مر: که بامداد آن کارزار خواست بود.

(۷). دب: بر بن درخت، مب: درخت خاری، مر: درختی خاربنی.

(۸). مب، مر: مولای.

(۹). مب، مر: جوان.

(۱۰). مب، مر: کیستید.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۱۲). دب: نام و نشان خود به ما بگویی، مب، مر: نام و نسب خود به ما باز گوید.

(۱۳). مب، مر: + خود.

(۱۴). اساس: سران، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

ص: 48

رسول - علیه السّلام - حمزه عبد المطلب را و عبیده حارث را و علی بن ابی طالب را گفت: بیرون شوید «۱» به نصرت دین خدای و پیغامبر خدای، و حقّی که خدای فرستاد او را به آن، چون ایشان باطل آورده اند تا نور خدای بنشانند به آن. ایشان بیرون شدند پوشیده به سلاح «۲». مشرکان گفتند: من اَنتم، شما کیستی «۳»؟ سرپ خود بگفتند. ایشان گفتند: اکفاء کرام، همسرانی «۴» کریمانند. و رسول - علیه السّلام - گفته بود عبید را که: شبیه تراست و حمزه را که: عتبه تراست، و علی را که: ولید تراست، هر یکی پیش قرن خود [رفتند] «۵».

امیر المؤمنین گوید: با ولید بگردیدم، از میان ما دو ضربت رفت «۶»، من ضربت ولید رد کردم، و او ضربت مرا دست چپ در پیش داشت، دستش بیفگندم. آنگه در میانه حدیث گفت:

کأني أنظر الي و میض «۷» خاتمه فی شماله،

گفت: پنداری در تافتن نگین انگشتریش می نگرم که در دست چپ داشت. آنگه ضربه دیگرش بزدم و بیفگندم او را. چون سلاح از او باز کردم، اثر خلوق دیدم بر او، دانستم که قریب العهد است به دامادی «۸»، از آنان که ایشان را کشتن بر او رقت آمد مرا. بیامدم حمزه را دیدم با عتبه بر آویخته «۹»، و حمزه او را ضربه ای «۱۰» زده بود، سر او در بغل عتبه بود [۲۵۹-]. من آواز دادم که: یا عمّ! سر نگاه دار. حمزه سر از او بجهانید «۱۱»، من ضربه زدم او را و بیفگندم و بکشتم، و با عبیده نیز مشارکت کردم در قتل شبیه.

آنگه مرا و حمزه را خلاف افتاد در کشتن عتبه. پیش رسول شدیم، حمزه گفت: من کشتم او را، و من گفتم: من کشتم «۱۲» او را. رسول - علیه السّلام - هر دو

---

(۱). دب: بیرون شوی، مب، مر: بیرون روید.

(۲). مر: با سلاح.

(۳). آج، لب، فق، مب، مر: کیستید.

(۴). دب، آج، فق: همسران.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۶). مب، مر: ضرب ردّ و بدل شد.

(۷). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: مب، مر: الی فصّ.

(۸). مب، مر: دانستم که نو داماد است.

(۹). دب، مب، مر: در آویخته.

(۱۰). دب: ضربی، مب، مر: ضربتی.

(۱۱). اساس به صورت: «بچهانید» خوانده می‌شود، لب، فق: بجنابانید.

(۱۲). مب، مر: کشته‌ام.

ص: 49

جانب مراعات کرد «۱»، گفت: یا علی! اگر تو نرفتی به یاری حمزه، حمزه «۲» با او کفایت بودی، و یا حمزه! اگر علی تو را یاری ندادی، تو به رنج افتادی. از پیش رسول برگشتیم خشنود. و عبیده حارث را ضربه ای «۳» بر عضله ساق آمده بود و خون بسیار رفته از او. او را بر گرفتند، و او را مق داشت، با پیش رسول بردند، او گفت: یا رسول الله! عمّت ابو طالب می‌بایست تا حاضر بودی امروز تا بدانستی که ما اولیتیریم به آن بیت که او گفت در حقّ تو در آن قصیده لامی:

الم تعلموا أنّ ابننا لا مکذب  
لدینا و لا یعیبا «4» بقول الاباطل

کذبتم و بیت الله لا تقتلونہ  
و لَمَا ناصع «5» دونه و تقاتل «6»

رسول - علیه السلام - متغیّر شد و اثر خشم بر روی او ظاهر شد و گفت:

رحم الله عمی ابا طالب «7»

، خدای بر عمّ من ابو طالب رحمت کناد، اگر امروز حاضر بودی کم از این نکردی که شما می‌کنید «8». عبیده بترسید و گفت: یا رسول الله! پناه با خدای می‌دهم از خشم خدای و خشم رسول خدای. توبه کردم. رسول - علیه السلام - گفت:

مرا بر تو خشم نیست، و لکن تو ندانی که من دوست ندارم که پیش من ذکر ابو طالب کنند آلا به خیر. و عبیده به منزلی که آن را صفراء گویند «۹» با پیش خدای شد، و در قتل ایشان هند بنت عتبه این بیتها گفت:

ایا «10» عین جودی بدمع سرب  
علی خیر خندف «11» لَمَا نسب

تداعی له رهطه غدوة  
بنو هاشم و بنو المطلب

---

(۱). مب، مر: را رعایت کرد.

(۲). وز، مب، مر+ او را.

(۳). مب: ضربتی، مر: ضربی.

(۴). کذا: در اساس، دب، مب، وز: یعبأ، آج: یعبأ، لب، مر: یعا، فق: لعا، سیرت رسول الله (۱/ ۲۵۰) یعنی.

(۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: نمانع، مب، مر: نافع.

(۶). ضبط بیت در سیرت رسول الله (۱/ ۲۴۸)

کذبتهم و بیت الله نیزی محمدا  
و لَمَا نطاعن دونه و نناضل

(۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ابو طالب.

(۸). دب، آج، لب: می کنی / می کنید.

(۹). همه نسخه بدلهها بجز وز+ از آن زخم.

(۱۰). اساس، وز، دب، لب: فق: مب، مر: یا، با توجه به آج تصحیح شد.

(۱۱). اساس، وز: کلمه به صورت «خندق» هم خوانده می‌شود.

ص: 50

يَعْرُونَهُ بَعْدَ مَا قَدِ شَجِبَ

يَذُوقُونَهُمْ حَرَّ أَسْيَافِهِمْ

و اخبار متظاهر است به بلاء امير المؤمنين علي در اين روز، و ابلاء جهد او حتّى اتي علي شطر القوم، تا در اخبار هست که :  
نيمه قوم را او کشت، سي و پنج شجاع معروف را او بتنهایی بکشت چون: عاص وائل سهمی و نوفل بن خويلد و حنظله ابن  
أبي سفيان و عثمان و مالک ابناؤ عبید اللہ برادران طلحه، و عمّ طلحه را عمر بن عثمان را، و مسعود بن امیّه، و قيس بن  
الفاکه، و حذيفه بن ابی حذيفه و غيرهم - إلى تمام العدد که ذکر ایشان در کتب مغازی مشهور است و اسما ء ایشان مثبت،  
بيرون از آن که مشارکت کرد با ديگران.

و نوفل بن خويلد آن بود که پيش «۱» هجرت در مکه ابو بکر را و طلحه را به یک رسن در هم بست، و یک روز تا به شب  
ایشان را عذاب کرد تا شفاعت کردند قومی و او رها کرد ایشان را. راوی خبر گوید که: چون رسول - عليه السلام - بشنید که  
او حاضر است به بدر، دست برداشت و گفت:

اللّٰهُمَّ اكْفِنِي نَوْفَلًا،

بار خدایا کار نوفل مرا کفایت کن، و کان اشدّ الناس عدواؤ لرسول اللّٰه، و از او دشمنتر رسول را نبود.

معمر روایت کند از زهري که امير المؤمنين علي گفت : نوفل را دیدم در کارزارگاه متحیر مانده چون کسی که راه از پيش و  
پس نداند، به جانب او تاختم و ضربه ای زدم او را در سرش بما ند و کاری نکرد، برکشیدم از آن جا و در عش مشمر بود و  
ساقش گشاده بزدم «۲» هر دو پایش بیفگندم، بیفتاد بکشمش. چون کارزار به یک سو شد، رسول - عليه السلام - گفت:

من له علم بنوفل

، کیست که حال نوفل داند؟ من گفتم:

يا رسول اللّٰه انا قتلته

، منش کستم. رسول - عليه السلام - تکبير کرد و گفت:

الحمد لله الذي أجاب دعوتى فيه،

اسپاس «۳» خدای را که دعای من در او اجابت کرد.

ابو بکر الهذلیّ روایت کرد از زهری عن صالح بن کیسان که : یک روز سعید بن العاص و عثمان بن عفّان در مسجد رسول آمدند در عهد عمر خطّاب «۴». امّا عثمان به جایگاهی که لایق او بود بنشست، امّا سعید بن العاص به جانبی رفت دورتر و

---

(۱). دب، فق، مب، مر+ از.

(۲). وز، دب، آج، لب، فق: بودم.

(۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: شکر و سپاس.

(۴). مب، مر: عمر بن الخطّاب.

ص: 51

بنشست، عمر او را گفت: چرا کرانه می گیری؟ می پنداری که پدرت را من کشتم روز بدر؟ و الله که خواستمی که من کشته بودمی او را، و لکن روز بدر او را دیدم که می آمد کالتور، مانند گاو- و از خشم کف از دهن می انداخت. از او عدول کردم، او قصد من کرد و مرا گفت: الی این یابن الخطّاب، کجا می روی ای پسر خطّاب؟

علی از پس پشت او درآمد و او را تیغی زد و بیفگند، آنکه تمام بکشت او را، و علی حاضر بود، گفت:

اللهم عفوا و غفرا ذهب الشّرک بما فيه «۱»،

چرا مردمان را احوال گذشته یاد می دهی؟ سعید بن العاص گفت: و الله که من بخواستمی «۲» که کشنده بپریم جز پسر عمّش بودی - علی بن ابی طالب - که او کفوی کریم است.

عروه بن الزبیر گفت از امیر المؤمنین که : روز بدر طعیمة بن عدی بن نوفل از پیش من بر افتاده [۲۵۹- پ] بود «۳» به نیزه از پشت اسپش بیفگندم «۴» چنان که برنخاست «۵»، و گفتم:

و الله «۶» لا تخاصمنا فی الله بعد هذا،

به خدا که پس از این با ما در حقّ خدای خصومت نکنی، و در باب قتال امیر المؤمنین و کشتن او مشرکان را، و بذل جهد کردن او و تحریض «۷» مشرکان بر او «۸»، اسید بن ایاس گفت:

فی کلّ مجمع غایهٔ اخزاکم

جذع أبرّ علی المذاکی القرّح

لله درکم الما تنکروا

قد ینکر الحرّ الکریم و ینسحبی

هذا ابن فاطمه الّذی افناکم

ذبحا و قتلہ قعصه لم تذیح

اعطوه خرّجا و اتّقوا بضریبه

فعل الذّلیل و بیعه لم تریح

أین الکھول و أین کلّ دعامة

فی المعضلات و أین زین الابطح

أفناهم قعصا و ضربا یفتری

بالسّیف یعمل حدّه لم یصفح

این طرفی است از این قصّه بر سبیل اختصار چنان که شرط رفته است و شرح و سیاقه آن در کتب مغازی مشروح باشد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، از خدای بترسید «۹» تا شاکر باشید «۱۰»، و ثواب شما

---

(۱). دب+ ای عمر، آج، لب، فق، مب، مر+ یا عمر.

(۲). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه‌بدلها: نخواستمی.

(۳-۶). وز + و.

(۴). دب، آج، لب، فق: فگندم.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: برنخواست.

(۷). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تحریص.

(۸). مب، مر + چنان که.

(۹). آج، لب، فق: بترسی / بترسید.

(۱۰). آج، لب، فق: باشی / باشید.

ص: 52

ثواب شاکران بود.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ، یاد کن ای محمد چون می گفتی مؤمنان را: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمدِّكُمْ، کفایت نیست شما را که خدای مدد می کند شما را به سه هزار فرشته؟ «۱» مفسران خلاف کردند که این که بود و چگونه بود «۲». قتاده گفت: روز بدر بود «۳»، خدای تعالی مسلمانان را مدد فرستاد «۴» به هزار فرشته نخست بار، حیث قال:

فَاسْتَجَابَ لَكُمْ «۵» أَنِّي مُمدِّكُمْ بِالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ «۶»، آنکه ایشان را «۷» سه هزار کرد حیث قال: بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ، آنکه ایشان را پنج هزار کرد، حیث قال: بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ، و پنج هزار مشروط بود و «۸» به صبر و تقوی، مؤمنان صبر و تقوی به جای آ آوردند، خدای تعالی این مدد پنج هزار بفرستاد، این قول قتاده است. حسن بصری گفت: این پنج هزار همیشه یار مؤمنانند تا به روز قیامت. عبد الله عباس و مجاهد گفتند: فرشتگان کارزار نکردند بر زمین الا روز بدر، در دگر کارزارها حاضر آمدند و قتال نکردند، انما «۹» عدد و مدد بودند.

عمیر بن اسحق گوید: روز احد چون مردم بهزیمت برفتند، سعد بن مالک «۱۰» پیش رفته بود و تیر می انداخت تا تیر برسید «۱۱». برنایی «۱۲» از کناری برآمد «۱۳» و تیرها جمع [می] «۱۴» کرد و پیش او می انداخت و می گفت: إرم یا أبا اسحاق، إرم أبا «۱۵» اسحاق ای بو اسحاق «۱۶» بینداز. چون کارزار تمام شد ما پرسیدیم از او «۱۷»، کس او را نشناخت،

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: که خدای تعالی مسلمانان را مدد می فرستاد به هزار فرشته نخست بار.

(۲). آج، لب، فق: خلاف کرده اند که از این چگونه بود و که بود، مب، مر: خلاف کردند که این چگونه بود.



(۳). آج، لب، فق، مب، مر + که.

(۴). آج، لب، فق: خدای تعالی گفت مسلمانان را مدد می فرستم.

(۵-۶). سوره انفال (۸) آیه ۹.

(۷). آج، لب، فق، مب، مر + به.

(۸). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلهای: ندارد.

(۹). مب، مر: لیکن.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلهای، چاپ شعرانی (۳/ ۱۷۶): سعید بن مالک.

(۱۱). آج، لب، فق، مب، مر: تا تیر تمام شد، وز در حاشیه با خطی دیگر افزوده: یعنی آخر شد و دیگر نماند.

(۱۲). مب، مر: جوانی.

(۱۳). مب، مر: درآمد.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

(۱۵). آج، لب: یا ابا اسحق، مر: یا با اسحق.

(۱۶). آج، لب، فق، مب: یا ابا اسحق.

(۱۷). مب، مر: از حال آن جوان هیچ.

ص: 53

بدانستیم که «۱» فرشته بود.

شعبی گفت: روز بدر کرز بن جابر النجاری خواست تا با لشکری به مدد مشرکان آید . رسول - علیه السلام - بشنید، سخت آمد او را. خدای تعالی این آیت فرستاد: **أَلَنْ يُكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ**، کفایت نباشد شما را که اگر او بیاید به مدد مشرکان، من شما را مدد فرستم از فرشتگان به سه هزار فرشته . او نیامد، و خدای تعالی آن مدد نفرستاد . و آنما همان «۲» بود که اول هزار «۳» فرستاده بود. و بعضی دگر «۴» مفسران گفتند «۵»: خدای تعالی وعده داد که اگر صبر کنند و از محارم اجتناب کنند، خدای تعالی مدد فرستد ایشان را در دگر کارزارها به فرشتگان، نکردند و خدای تعالی نفرستاد، و

اگر فرستاده بودی در احد آن وهن «۶» نیفتادی. در احزاب شرط به جای آوردند، خدای تعالی مدد فرستاد، چنان که گفت :  
يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا «۷» ...، یعنی الملائكة،  
برای آن که آن لشکر که ما از «۸» ایشان را نبینیم که مدد مسلمانان کنند جز فرشتگان نباشند.

و عبد الله بن اُبی اوفی گفت : نیز در حصار بنی قریظه ما را مدد فرشتگان فرستادند، و آن چنان بود که ما چند روز حصار  
می دادیم «۹» گشاده نشد، برگشتیم تا برویم و رسول - علیه السلام - پاره‌ای غسل «۱۰» بخواست و بر سر نهاد و سر  
می شست، جبرئیل آمد و گفت : یا رسول الله ! سلاح بنهادی و بازگشتی، و فرشتگان سلاح نهادند هنوز؟ رسول - علیه  
السلام - خرقه «۱۱» بخواست و در سر بست و آن غسل «۱۲» بر سر نهاد «۱۳» و سر ناشسته سلاح در پوشید و منادی  
ندا کرد، و لشکر سلاح بر گرفتند و رفتند

---

(۱). مب، مر + او.

(۲). اساس، وز، آج، لب، فق: هم آن، مب، مر: همچنان.

(۳). آج، لب، فق، مب، مر + فرشته.

(۴). آج، لب، فق، مب، مر: دیگر از.

(۵). آج، لب، فق، مب، مر: گویند.

(۶). مب، مر: آن هزیمت و سستی.

(۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۹.

(۸). همه نسخه‌بدلها: ندارد.

(۹). مب: چند روز بر در حصار جنگ می انداختیم، مر: چند روز بر در حصار جنگ می کردیم.

(۱۰-۱۱). آج: گل.

(۱۱). وز: خرقه‌ای.

(۱۳). آج، لب، فق، مر: نهاد.

با آنکه رنجور و خسته بودند از نشاط مدد فرشتگان تا به بر حصن آمدند «۱»، و خدای تعالی سه هزار فرشته را فرستاد و عن قریب فتح برآمد.

بعضی دگر گفتند: وعده پنج هزار روز احد بود به شرط صبر و تقوی، چون به شرط وفا نکردند خدای تعالی مدد نکرد، و آن وهن بیفتاد «۲»، این قول عکرمه و ضحاک است.

بعضی دگر گفتند: این روز احد بود. چون ابو سفیان خواست که رجعت کند و باز آید، و می گفت: تا مدینه نستانم نروم. و رسول - علیه السلام - مستشعر می بود، از آن امیر المؤمنین را فرستاد و گفت: برو و بنگر تا «۳» ابو سفیان و مشرکان چه می کنند! اگر بر اسپان نشسته اند و شتران پیش کرده، آهنگ مدینه دارند. و اگر بر شتر نشسته اند و اسپان بر قود گرفته «۴» آهنگ [۲۶۰- ر] مکه دارند. و آنچه بینی کس را مگو تا مرا گویی «۵».

امیر المؤمنین گفت: من بیامدم «۶»، ایشان را دیدم بر شتران نشسته و اسپان بر قود گرفته «۷»، دانستم که عزم مکه دارند. شادمانه «۸» شدم، باز آدم و رسول را خبر دادم، و ما نیز با مدینه رفتیم، خدای تعالی این آیت فرستاد: **أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ**، نه بس است شما را که خدای تعالی کفایت کرد شما را بازگشتن مشرکان از شما؟ و ایشان را از شما برگردانید. و در این وجه ضعفی هست برای آن که خلاف ظاهر است.

**أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ**، مفضل گفت: فرق از میان «مد» و «آمد» آن است که هر چه بر سبیل معونت و نصرت باشد، آن جا «امده» گویند، و آنچه بر سبیل زیاده باشد آن جا «مد» گویند، بیانه قوله تعالی: **وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَعَةً أُبْحُرُ** «۹» ...، و بعضی دگر گفتند: فرق آن است که «امد» در خیر مستعمل باشد و «مد» در شر، الا تری الی قوله: **وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ «۱۰»** ...، و قوله: **أَمَّا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ «۱۱»**. و

---

(۱). مب، مر: تا به در حصار رسیدند.

(۲). مب، مر: آن هزیمت واقع شد.

(۳). مر: که.

(۴). آج، فق: اسپان پیش دارند، مب، مر: اسپان پیش کرده.

(۵). مب، مر: با کس مگوی تا پیش من آیی.

(۶). مب + و.

(۷). مب، مر: و عنان اسپان به دست گرفته.

(۸). لب: شادمان، مب، مر: شادان.

(۹). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۷.

(۱۰). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶.

(۱۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۵۵.

### ص: 55

در شر گفت: وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «۱»، و قوله: وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا «۲».

و قولی دیگر آن است که: هر دو لغت است به معنی واحد.

بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، از سه تا ده معدود مجموع باشد و مجرور به اضافه، و از یازده تا نود و نه موحد باشد و منصوب بر تمیز، و از صد تا هزار و بلای آن موحد و مجرور باشد به اضافه. و «من» تبیین راست.

ابن عامر و حسن و مجاهد و طلحه بن مصرف و عمرو بن میمون خوانند:

«منزّلین»، بتشدید علی تکثیر الفعل، بیانه قوله: وَ لَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ «۳». و ابو حیاة خواند: «منزّلین» بکسر «زا» و تخفیف، یعنی منزّلین النصر علی المؤمنین، و باقی قرأ خواندند: «منزّلین» چنان که مفعول باشد من الانزال، بیانه قوله: وَ أَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا «۴»...، و قوله: لَوْ لَا أَنْزَلْ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةَ «۵».

و «انزال» و «تنزیل» نقل چیز «۶» باشد من علو الی سفلی، از جهت علو به سفلی، آنچه از بالا فرود آرد «۷» انزال گویند کانزال المطر، و انزال آب مرد برای آن است که:

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ «۸»، هم از بالا فرود می آید.

بلی إِنْ تَصْبِرُوا، آنکه گفت: اگر صبر کنی «۹» بر جهاد و متابعت فرمان خدای و فرمان رسول - علیه السلام - کنی «۱۰» نیز شما را مدد فرستد به پنج هزار. گفتند آن که «۱۱»:

أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ، روز بدر بود، و این وعده مشروط به صبر و تقوی، که اگر بر اوامر خدای صبر کنی «۱۲» و از معاصی اتقا و اجتناب کنی «۱۳» روز احد بود، شرط به جای نیاوردند، خدای تعالی نفرستاد - چنان که گفته شد.

و قوله: **وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا**، در او دو قول گفتند: یکی آن که من سرعتهم و «۱۴» وجههم و جهتهم الّتی قصدوا اليها، اگر چه «۱۵» برفور و تعجیل با شما گردند، یعنی

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۵.

(۲). سوره مریم (۱۹) آیه ۷۹.

(۳). سوره انعام (۶) آیه ۱۱۱.

(۴). سوره توبه (۹) آیه ۲۶.

(۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۲۱.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی.

(۷). دب: فرود آید، آج، لب، فق: فرود می آید.

(۸). سوره طارق (۸۶) آیه ۷.

(۹-۱۰-۱۲-۱۳). مب، مر: کنید.

(۱۱). دب، مب، مر: ندارد.

(۱۴). آج، لب، فق، مب، مر+ من.

(۱۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: اگر چنان که.

ص: 56

ابو سفیان در عزم کُرت و رجعت چنان که رفت چون باز نیامد، خدای نفرستاد. و قولی دیگر آن است که: **مِنْ فَوْرِهِمْ**، من غضبهم، از سر خشم به شما آیند. و اصل هر دو یکی است من فارت القدر اذا غلت. و مستعجل چو «۱» تیز باشد، او را فورتی باشد، و نیز آن کس که خشمگین باشد او را فورتی و جوششی باشد. پس هر دو مجاز است و از روی وضع و اصل کلمه در «۲» جوشش دیگ است، و دگر از آن جا استعاره کردند چنان که شاعر گفت:

و نفتأها عنهم اذا حميها غلا

تفور علينا قدرهم فنديمها

ألا آن است که به قرینه «هذا» حمل کردن بر سرعت و استعجال و وجه و رفتن اولیتر است، عرب گوید : رجعت من وجهی هذا و من وقتی هذا و ساعتی هذه، و لا يقال : من غضبی، پس اولیتر است قول اول که : **وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا** ، اى من جهتهم هذه مسرعین، اگر ایشان هم از این جا و هم این ساعت باز گردند دل مشغول **«۳»** مدارید که من شما را مدد فرستم **«۴»** پنج هزار فرشته.

اگر گویند: یک جا **«۵»** سه هزار گفت، و یک جا **«۶»** پنج هزار، نه مناقضه باشد؟

جواب معتمد آن است که گوئیم: بر این وجه که شرح دادیم این سؤال لازم نیست، جواب دیگر آن است بر قول قتاده که: اول هزار بودند، و آنکه سه هزار، و آنکه پنج **«۷»**، هم مناقضه زایل باشد.

و آنان که گفتند: مدد پنج هزار بود، مختلف شدند. حسن بصری گفت: جمله پنج هزار بودند، اول هزار پس دو دیگر تا سه شدند، پس دو دیگر تا پنج شدند. و گروهی دیگر گفتند: هشت هزار بود، اول سه هزار، و آنکه پنج هزار دیگر مضاف با آن.

**مُسَوِّمِينَ**، اى معلّمین، علامت بر کرده من السّیماء و السّیمیاء، و هما العلامة،

---

(۱). همه نسخه‌بدلها: چون.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۳). اساس + اولیتر، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها زاید می‌نماید.

(۴). دب، آج، لب، فق + به.

(۵). دب، آج، لب، فق: یک جای، مب، مر: به یک جای.

(۶). آج، لب، فق: یک جای.

(۷). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۱۷۹): پنج هزار.

ص: 57

و قال الشاعر:

ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم و یعقوب خواندند بکسر «الواو»، بر آن که فاعل ایشان باشند، یعنی أَنَّهُمْ سَوَّمُوا أَنفُسَهُمْ و خيولهم بعلاّمت، ایشان علامتی بر خود کرده بودند. و باقی قرآء خواندند: «مَسُومِينَ» آی معلّمین، برای آن که ایشان مفعول باشند.

و قراءت اوّل اختیار ابو حاتم است، و دوم اختیار ابو عبیده.

خلاف کردند در علامت ایشان که چه بود: عمیر بن اسحق روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او صحابه را گفت روز بدر که: خود را علامت «۱» برکنی که فرشتگان علامت کردند خود را به پاره‌ای پشم «۲» سفید که بر بالای ترک و کلاه نهاده‌اند.

ضحاک و قتاده گفتند پاره ای پشم «۳» رنگین در پیشانی اسپان و دنبال اسپان بسته بودند . مجاهد گفت: علامت ایشان آن بود که دنبال اسپان و برشهای ایشان بریده بودند . ربیع گفت: علامت آن بود [۲۶۰- پ] که بر اسپان ابلق بودند، و علی بن ابی طالب و عبد الله عباس گفتند: دستارهای سپید داشتند دنبال دراز به میان کتف فرو گذاشته.

عبد الله زبیر گفت: عمامه‌های زرد داشتند. زبیر بن المنذر گفت عن جدّه ابی اسید - و او بدری بود- و مکفوف «۴» شده بود- گفت: اگر مرا چشم درست بودی، من شما را آن جا بردمی و آن شعب که فرشتگان از او بیرون آمدند با شما نمودمی، که پنداری در ایشان می‌نگرم که می‌آمدند با عمامه‌های زرد دنبال دراز فرو گذاشته.

عکرمه گفت: بر ایشان سیمای قتال و کارزار بود. سدّی گفت: سیمای مؤمنان بود.

قوله: **وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ**، های ضمیر راجع است با مدد یا با وعده مدد خدای تعا لی گفت: نکرد خدای تعالی آن مدد را و آن وعده دوم «۵» که داد به مدد إِلَّا تا شما را که به مؤمنانید بشارتی باشد و دل‌های شما ساکن شود و جزعی و

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: علامتی.

(۲). دب: بریشم، مب، مر: ایریشم.

(۳). دب، آج، لب، فق: بریشم، مب، مر: ایریشم.

(۴). اساس: مکشوف، که با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

فرعی نبود شما را از قَلت خود و کثرت دشمن.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، «ما» نفی است، و نصرت نیست إِلَّا از جهت خدای عزیز حکیم، تا از عدد و مدد فرشته نبینی چه از خدای بینی - جلّ جلاله، که او عزیز است و غالب و کس او را غالب نیست، و حکیم است به حکمت و مصلحت، نصرت کند گاه به حجّت و گاه به مدد فرشتگان و گاه به غلبه و ظفر.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا، «لام» متعلق است بقوله تعالی: وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ، و خدای تعالی شما را به بدر نصرت کرد تا ببرد طرفی از کافران «۱» که دشمنان شما اند، یعنی گروهی را هلاک کند از ایشان، و این «قطع» عبارت است از هلاک، نظیره قوله: قُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا «۲».

سدی گفت: معنی آن است تا رکنی از ارکان شرک بیران کند «۳» به قتل و آسرتا روز بدر چهل کس را از معروفان مشرکان بکشند، و چهل را اسیر گرفتند. أَوْ يَكْبِتُهُمْ، یا به روی درآرد ایشان را، و این عبارت باشد از مذلت و قهر و غلبه بر ایشان . کلبی گفت: مراد از «کبت» هزم است، تا ایشان را منهزم کند. پس قطع قتل باشد، و کبت، آسر - چنان که رفت.

مؤرّج گفت: ای یحزَنهم، تا ایشان را محزون و دژم کند. نضر بن شمیل گفت:

یغیظهم، به خشم آرد ایشان را . میرد گفت: ظفر دهد بر ایشان، سدی گفت : لعنت کند بر ایشان . ابو عبیده گفت: هلاک کند ایشان را، بعضی اهل لغت گفتند: اصل یکبتهم یکبدهم، و «تا» مبدل است از «دال» لقب مخرجهما «۴»، و به معنی آن که:

یصیبهم فی اکبادهم، تا جگر ایشان را برنجانند به حزن و عداوت و خشم و بسوزاند، و عرب دشمن را وصف کند به سواد الکبد، كما قال الأعشى:

هم الاعداء و الاکباد سود

فما احشمت من اتیان قوم

همانا آن خواست که جگر به عداوت «۵» سوخته شود سیاه گردد، و «دال» «۶»



(۲). سوره انعام (۶) آیه ۴۵.

(۳). مب، مر: ویران کند.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: مخرجها.

(۵). اساس: عداو، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر + متقارب.

ص: 59

و «تا» متعاقب باشند، يقال: هرد التَّوْبِ و هرته اذا خَرَقَهُ **فَيَقْلِبُوا خَائِبِينَ**، برگردند نومید از آنچه امید داشته باشند از ظفر و فتح و فوز به غنیمت و مانند این.

**لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ** - الآية. در سبب نزول آیت خلاف کردند . عبد الله مسعود گفت : سبب آن بود که رسول - علیه السلام - [خواست] «۱» تا دعا کند بر آنان که روز احد به هزیمت بشدند از جمله اصحاب او - و آن بیشتر صحابه بودند - خدای تعالی گفت : من توبه ایشان پذیرفتم «۲»، کار ایشان به تو نیست به من است، تا توبه ایشان قبول کنم یا عذاب کنم ایشان را که ظلم کردند.

عکرمه و مقسم گفتند : مردی از هذیل نام او عبد الله بن قمیثه روز احد روی رسول - علیه السلام «۳» - خون آلود کرد. رسول - علیه السلام - بر او دعا کرد، خدای تعالی تیزی را بر او مسلط کرد تا او را به سرو «۴» بکشت، و «۵» عتبه ابو وقاص «۶» سنگی بر سر رسول زد و سنگی دیگر بزد و «۷» دندان رسول بشکست، و رسول بر او دعا کرد، گفت:

بار خدایا! سال بر مگردان بر او تا بمیرد کافر. سال برنگشت که او بر کفر بمرد، خدای تعالی این آیت فرستاد.

ربیع و کلبی گفتند: رسول - علیه السلام - همّت کرد «۸» که بر کافران دعا کند روز احد، خدای تعالی گفت : توقّف کن، و آیت فرستاد برای آن که دانست که از ایشان باشند جماعتی که ایمان آرند.

انس مالک روایت کند که : روز احد رسول را - علیه السلام - شجّه بر سر آمد بر ابروش و سنگی بر رویش آمد و دندانش شکسته شد. رسول - علیه السلام - با کناره شد و آبی بخواست و روی می‌شست و می‌گفت:

کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبيهم بالدم،

چگونه فلاح یابند گروهی که روی پیغمبرشان به خون برچند «۹»، و او ایشان را

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق، مب، مر: پذیرفتم.

(۳). دب، آج، لب، فق + را.

(۴). مب، مر: به شاخ.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر + گویند.

(۶). مب، مر: عتبه بن ابی وقاص.

(۷). مب، مر: زد و دو، فق: بر دو.

(۸). آج، لب، فق، مب، مر: کردی.

(۹). کذا: در اساس، وز، دب، لب، آج، برکشند، مب، مر: پیغمبر خود را خون آلود کنند.

ص: 60

با خدای خواند، خدای تعالی این آیت فرستاد، و شعبی و محمد بن اسحق بن یسار گفتند: روز احد چون کارزار منقرض شد، جماعتی مشرکان بر بالای شدند. رسول - علیه السلام - گفت: برانی «۱» اینان را [از] «۲» این جا. ایشان را براندند، و رسول - علیه السلام - بر آن بالا شد و بنگرید، هند را دید و جماعتی زنان با او، مر کشتگان مسلمانان را مثله می‌کردند گوش و بینی و انگشتان و مذاکیر می‌بریدند و با رشته می‌کردند «۳». و هند - علیها اللّٰعنة «۴» - شکم حمزه بشکافته بود و جگر او بگرفته و در دهن نهاده خواست تا بخاید «۵»، خدای تعالی تمکین نکرد و در دهن او سنگی شد. آن ملعونه بر بالای شد و به آواز بلند این بیتها می‌خواند:

و الحرب بعد الحرب ذات السّعر «6»

نحن جزیناکم بیوم بدر

أبی و عمّی و أخی و بکری

ما کان عن عتبه لی من صبر

عبد الله بن جحش پیش از کارزار احد گفت: بار خدایا! [۲۶۱- ر] اگر فردا ما را ملاقات به این کافران شود، من می خواهم تا شکم بشکافند و گوش و بینی «۷» ببرند تا روز قیامت با پیش تو آییم، تو گویی: این معامله با تو چرا کردند؟ من گویم:

برای تو، چون کارزار برفت همچنان کردند. یکی از جمله صحابه که این سخن شنیده بود از او، گفت: اما این مرد آنچه خواست [در دنیا بدادند او را، و آنچه خواست] «۸» در قیامت هم بدهند.

چون رسول - علیه السلام - آن دید که با حمزه و صحابه کرده بودند از مثله، گفت: اگر ما را بر اینان دست بود مکافات این باز کنیم، خدای تعالی این آیت فرستاد.

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: برانید.

(۲-۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد.

(۳). مب، مر: و با ریسمانی می‌کشیدند.

(۴). مب، مر: هند ملعونه.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تا بخورد.

(۶). کذا: در اساس و همه نسخه‌بدها، سیرت رسول الله (۲/۶۷۷): ذات سحر.

(۷). مب، مر+ مرا.

ص: 61

عطا گفت و عبد الله عمر که: رسول - علیه السلام - چهل بامداد جماعتی را از ملوک کنده لعنت کرد، و ابو سفیان را و حارث بن هشام را و صفوان بن امیه را، پس این آیت آمد، و آیت اگر چه به لفظ عموم است، مراد خصوص است، یعنی لیس لک من أمر «۱» هؤلاء شیء. و گفته‌اند: «لام» به معنی «الی» است، و این دو حرف متعاقب باشند در چند فعلها، يقال: دعوته لكذا و الی كذا، و هدیته لكذا و الی كذا، قال الله تعالی: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا «۲»...، و قال تعالی: سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ «۳»...، و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد برای آن که معنی آن است که: تو را از این کار چیزی نیست، یعنی لا

تملكه و لا يختصّ بك و لا يتعلّق بك، و چون «الی» گویی، معنی آن باشد «۴»: کار اینان با تو مفوّض و موکول نیست، و هر دو معنی یکی است و از ظاهر عدول نکردن اولی تر باشد.

أَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ، یا توبه اینان بپذیرد یا عقاب کند اینان را . اگر توبه بپذیرد فضل کرده باشد، و اگر عذاب «۵» کند عدل کرده باشد. و قرینه مخصّص این است که در آیت گفت، یعنی از باب قبول توبه یا عذاب کردن اینان به تو تعلّق ندارد.

و در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که معطوف است علی قوله: لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ، أَوْ يُتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ، [و وجهی دیگر آن است «۶»:

«او» به معنی «آا ان» باشد، کقولهم: لألْزَمْنَكَ او تعطينی حقّی، و قول امرؤ القیس:

نحاول ملكا او نموت فنعدرا

المعنى: آا ان يتوب عليهم او يعذبهم [«۷» ابو حاتم گفت: نصب او به اضمار «ان» است، و التّقدير: ليس لك من الامر شيء أو من ان يتوب عليهم «۸»، آنکه

---

(۱). آج، لب، فق، مب، مر: من الامر.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۴۳.

(۳). سوره آل عمران (۳) ۱۹۳.

(۴). مب، مر + که.

(۵). مب، مر: عقاب.

(۶). آج، لب، فق، مب، مر + که.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۸). دب، آج، لب، مب، مر + المعنى آا ان يتوب عليهم او يعذبهم او من ان يعذبهم.

«آن» بر جای بدل امر باشد و در محلّ مصدر افتاده بود، المعنی: لیس لک من امرهم شیء من قبول توبتهم، او من عذابهم، و این وجه از هر دو قریبتر است، و این قول ابو حاتم است، و آن دو قول اختیار فرّاء.

آنکه حق تعالی بیان کرد که: چرا تو را هیچ نیست از کار اینان؟ گفت «۱»: برای آن که ملک آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین است همه خدای راست، هر کسی مالک آن قدر باشند «۲» که او را تملیک کند. چون همه او راست، آن را که خواهد بیامزد، و آن را که خواهد عذاب کند، و آن را که بیامزد به رحمت بیامزد، و آن را که عذاب کند باسحقاق «۳» کند که او آمرزنده و بخشاینده است.

قوله تعالی:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۳۰ تا ۱۴۰]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۳۰) وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۱۳۱) وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۱۳۲) وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۳) الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳۴)

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَا يَأْتِيهِمْ أَجْرٌ عَلَيْهِمْ وَمَنْ يَأْتِيهِمْ أَجْرٌ عَلَيْهِمْ فَسَاءَ مَا كَفَرُوا بِهِمْ وَهُمْ يُعْتَدِبُونَ (۱۳۵) أُولَئِكَ جَزَاءُ هُم مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۱۳۶) قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَاسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ (۱۳۷) هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۱۳۸) وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)

إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ الَّذِي آمَنُوا وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (۱۴۰)

«۴»

[ترجمه]

ای آنان که گرویده اید «۵» مخورید «۶» زیادت حرام بارها دوباره کرده «۷»، و بترسید «۸» از خدای تا همانا فلاح یابید «۹».

و بترسید «۱۰» از آن آتش که نهاده‌اند «۱۱» کافران را.

و فرمان برید خدای را و پیغامبر «۱۲» را تا همانا بر شما رحمت کند.

و بشتابید «۱۳» به آمرزش از خدایتان و بهشتی که پهنای آن آسمان و زمین بود

---

(۱). چاپ شعرانی (۳/۱۸۳) + وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...

(۲). مب، مر: باشد.

(۳). مب، مر+ عذاب.

(۴). وز، دب: الربّا.

(۵). دب: گروه‌های / گروه‌ی‌اید.

(۶). دب: مخوری / مخورید.

(۷). آج، لب، فق: حال آن که افزون‌ها بود فزون گردانیده.

(۸). دب: بترسی / بترسید.

(۹). دب: فلاح یابی / فلاح یابید، آج، لب، فق: تا مگر شما رستگاری یابید.

(۱۰). دب: و بترسی / و بترسید.

(۱۱). آج، لب، فق: که ساخته گردانیده است.

(۱۲). آج، لب، فق: پیغامبر فرستاده.

(۱۳). دب: و بشتابی / بشتابید.

ص: 63

که نهاده‌اند «۱» برای پرهیزگاران.

آنانی که هزینه کنند «۲» در توانگری و درویشی و فرو برندگان خشم «۳» و عفو‌کنندگان از مردمان، و خدای دوست دارد نیکوکاران را.

و آنان که چون بکنند زشتی یا بیداد کنند بر خود، یاد کنند خدای را و آمرزش خواهند برای گناهشان، و کیست که بیامزد گناهان مگر خدای و مقام نکنند بر آنچه کرده باشند، و «۴» ایشان دانند.

ایشان پاداش‌شان «۵» آمرزش بود از خدایشان و بهشتهایی «۶» که می‌رود در «۷» زیر آن جویها، همیشه باشند در آن «۸» و نیک مزد بود این کنندگان را «۹».

[۲۶۱- پ]

بگذشت از پیش شما سنتها بروید «۱۰» در زمین بنگرید «۱۱» که چگونه بود عاقبت «۱۲» به دروغ دارندگان.

«۱۳»

این بیانی است «۱۴» مردمان را و

---

(۱). وز، دب: بجارده‌اند.

(۲). آج، لب، فق: نفقه می‌کنند.

(۳). آج، لب، فق: فرو خورندگان خشم.

(۴). آج، لب، فق+ حال آن که.

(۵). وز، دب: پاداششان، آج، لب، فق: پاداش ایشان.

(۶). آج، لب، فق: و بستانهایی.

(۷). وز، دب: از.

(۸). وز، دب: آن جا.

(۹). آج، لب، فق: و نیکامزد کار کنندگان.

(۱۰). دب: بروی / بروید، آج، لب: بر شوید، لب، فق: پس بروید.

(۱۱). دب: بنگری / بنگرید.

(۱۲). آج، لب، فق: انجام کار.

(۱۳). اساس، وز، دب، آج، لب، مب: موعظه، نیز چاپ شعرانی (۳/ ۱۸۴)، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۴). آج، لب، فق: این قرآن هویدا شدنی برای.

ص: 64

لطفی «۱» و پندی پرهیزگاران «۲» را.

و اندوهگین «۳» مباشید «۴» و شما بلندتر باشید «۵» اگر ایمان آوردید «۶».

اگر برسد شما را رنجی «۷» پس رسید «۸» ایشان را جراحی مانند آن، و این روزگار می گردانیم میان مردمان و تا بدانند خدای آنان را که بگریزند و بگیرد از شما گواهان «۹»، و خدای دوست ندارد بیدادکاران را.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا** - «۱۰» الاية، وجه اتصال آیت به آیت متقدم آن است که: **جَلَّ جَلَالُهُ** - چون ذکر عذاب کرد و آن که او راهست که آن را [که] «۱۱» مستحق بود عذاب کند یا عفو کند، از آن وجوه و افعال که بر آن مستحق عذاب شوند «۱۲» یکی بگفت، و آن «ربا» ست، و آن آن است که «۱۳»: در جاهلیت دادند و بر دست داشتند.

عطا و مجاهد گفتند «۱۴»: در جاهلیت مردی را بر کسی دینی بود «۱۵» مؤجل، وقت حلول اجل درآمدی مطالبت کردی . مرد گفتی: در اجل بیفزای تا در مال بیفزایم، خدای تعالی این حرام کرد و نهی کرد از او و گفت: **لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا**.

و بیان کردیم که: اصل او در لغت و شرع زیادت بود. و از وجوهی که گفته اند در تحریم ربا، معتمد آن است که مصلحت دینی به او «۱۶» تعلق دارد، که خدای تعالی

---

(۱). آج، لب، فق: و راهنمونی.

(۲). دب، آج، لب: بر پرهیزگاران.

(۳). آج، لب، فق: اندوهگن.

(۴). مب: مباحی / مباشید، آج، لب، فق: مشوید.

(۵). دب: باشی / باشید، آج، فق: غالبترانید.

(۶). آج، لب، فق: اگر هستید باور دارندگان.

(۷). وز، دب: جراحی، آج، لب، فق: خستگی.



(۸). وز، دب: برسد.

(۹). دب: گویان.

(۱۰). اساس، وز، دب، آج، لب: الربا.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدها افزوده شد.

(۱۲). اساس: شدند، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: رباست که.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر + اگر.

(۱۵). دب، آج، لب، فق، مب: بودی.

(۱۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: بدو.

ص: 65

داند که صلاح چیست در آن، و ما را به آن طریق نیست . و جوهی بر سبیل تقریب گفتند، یکی آن که : تا فرق باشد «۱» میان بیع و ربا، وجهی دگر آن که: تا اظهار عدل باشد در آن که چندان بستاند که داده باشد. دگر آن که: تا تحریض «۲» باشد بر مکارم اخلاق و انظار معسر بی زیادتى، و قرض دادن و دستگیری درماندگان کردن بی ضرورتی که عاید بود یا محتاج، و این وجه باز پسین از صادق - علیه السلام - روایت کرده‌اند «۳»، و در تکرار این حکم این جا با آن که در سورة البقرة گفته بود: **وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا «۴»** ...، دو وجه گفتند: یکی تأکید و توثیق تحریم را، و دیگر آن که:

آن جا به لفظ تحریم است، و این جا به لفظ نهی تا معلوم شود که تحریم او علی أبلغ الوجوه است که ره «۵» منع از حکیم در تکلیف بیش از این دو نباشد.

قوله: **أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً**، نصب او بر حال است از «ربا» که مفعول است، و «ضعف» چیز «۶» مثلش باشد، و گفته‌اند: دو مثلش باشد، و از خدای بترسید تا فلاح یابید، و «فلاح» نجاح و ظفر به مراد باشد. **وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ**، و بترسید «۷» از آن آتش که برای کافران بجارده‌اند «۸».

اگر گویند: چون دوزخ برای کافران و فاسقان بجارده‌اند «۹»، چرا کافران را تخصیص کرد؟ گوئیم، از این چند جواب است : یکی آن که دوزخ اگر چه معدّ است برای هر دو، و لکن ذکر آنان [کرد] «۱۰» که مقطوع علیهم‌اند دون آنان که مجوز است در حق ایشان، و این جواب بر اصل «۱۱» ما روان باشد، بر مذهب اهل وعید نرود.

جواب دیگر از این آن است که: این آتشی است مخصوص که در آن جا کافران باشند دون فاسقان، چه دوزخ «۱۲» منازل و درکات است، و هر گروهی را درکه‌ای باشد تا منافقان در درک اسفل باشند از آن. و جوابی دیگر از او آن است

(۱). دب + در.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: تحریص.

(۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر: روایت کنند.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

(۵). مب، مر: راه.

(۶). دب، آج، لب، فق، مب، مر: چیزی.

(۷). دب، آج، لب، فق: و بترسی / و بترسید.

(۸). مب، مر: کافران معد و مهیا کرده‌اند.

(۹). مب، مر: مهیا کرده‌اند.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۱۱). مب، مر + مذهب ما.

(۱۲). مب، مر + را.

ص: 66

که: این از آن خاص است که با او دلیل است بر عام، اعری این خاص است و عمومش به دلیل دیگر داند «۱»، نظیرش قوله: كَلَّمَا الْقَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا «۲» ... و معلوم است که جمله اهل دوزخ این نگویند، و مثله قوله: إِذْ نَسُوْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ «۳»، و معلوم است که همه اهل دوزخ تسویه نکرده اند میان خدا و شیطان «۴» و اعداد و استعداد و اهبه و اتخاذ به یک معنی باشد. آنکه چون ذکر دوزخ کرد و عذابی که نهاده است کافران را، ترغیب کرد مکلفان را در آن که طریقی سپرند که ره «۵» نجات باشد و به رحمت انجامد، و آن طاعت خداست. و «طاعت» بگفتیم که: موافقت امر و اراده باشد، و نیز طاعت رسول برای آن که طاعت رسول در آنچه فرماید همچنان واجب است که طاعت

خدای تعالی در او امری که کند [۲۶۲- ر] از واجبات، و در این آیت اگر بر خصوص گی رند امر باشد به ترک ربا و بیان تحریم او، و این به سمع توان شناختن و به قول رسول.

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ، تا باشد که بر شما رحمت کنند، و معنی «لعلّ» ترجّی باشد، و این بر خدای تعالی روا نبود جز «۶» آن است که راجع نیست با خدای تعالی، بل راجع است با مکلفان، و معنی آن که: اگر طاعت خدا و رسول داری «۷»، امید رحمت بود شما را، پس امید راجع با ماست نه با خدای تعالی.

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، نافع و ابن عامر خوانند: «سارعوا» بی «واو» عطف، باقی قرآء به «واو» خوانند: وَسَارِعُوا. و در مصاحف اهل شام بی «واو» است، و در مصاحف اهل عراق به «واو»، امر است و ترغیب از خدای تعالی مکلفان را به مسارعت و شتافتن به کارهایی که موجب مغفرت و بهشت بود از توبه و عمل صالح، و معنی علی أحد الوجهین إِمَّا دریافتن قبل الفوت و إِمَّا تباطی و تناقل نا کردن - چنان که برفت.

---

(۱). دب، آج، لب، فقی، مب، مر + و.

(۲). سوره ملک (۶۷) آیه ۸ و ۹.

(۳). سوره شعرا (۲۶) آیه ۹۸.

(۴). دب: میان دوزخ این نگویند خدا و شیطان.

(۵). دب، آج، لب، فقی: که در او.

(۶). دب، آج، لب، فقی، مب، مر: جواب.

(۷). مب، مر: دارید.

ص: 67

و مفسران خلاف کردند «۱» که کدام فعل مراد است به آیت که جالب و سبب مغفرت بود . عبد الله عباس گفت: اسلام است، ابو العالیه و ابو روق گفتند: هجرت است، امیر المؤمنین علی گفت: ادای فرایض است، عثمان بن عفان گفت: اخلاص است، انس مالک گفت: تکبیر افتتاح سرت در نماز، سعید جبیر گفت: ادای طاعات است، یمان گفت: نماز پنج است، ضحاک گفت: جهاد است، عکرمه گفت: توبه است، مقاتل گفت: عمل صالح است، ابو بکر وراق گفت: کار کردن بر معروف و باز ایستادن از منکر، بعضی دگر گفتند: نماز آدینه و جماعت است، و حمل کردن بر عموم اولیتر است برای آن که تنافی نیست میان اینان.

وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، آنکه مضاف بیفکند و مضاف الیه به جای او بنهاد، چنان که : وَ سَأَلَ الْقُرَيْشَ «۲»، وَ جَاءَ رَبُّكَ «۳»، و قوله: مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً، اى كخلق نفس واحدة، و شواهد این از اشعار گفته شده است، و آن بسیار باشد در كلام عرب آن جا كه لیسى نبود.

و تخصیص «عرض» برای مبالغه کرد که در غالب عادت طول بیش از عرض باشد، یعنی چون عرض چندین باشد طول چه باشد! زهری گفت: این وصف عرض است، و اما طولش جز خدای نداند، و مثال این در معنی: مُتَكَيِّبِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ «۴»، چون آستر از استبرق باشد، افره «۵» از چیزی باشد به از آن. و بعضی اهل معانی گفتند: مراد نه عرض است که خلاف طول باشد، و انما مراد سعت و فراخی و بزرگی است، چنان که عرب گوید: أَعْرَضَ مِنَ الدَّهْنِ «۶»، اى أوسع، قال جریر:

عرض السّماوة روحاتی و لا بکری

لجّت امامة فی عدلی و ما علمت

و قال آخر:

عليهنّ الآ و خزهنّ شفا

تجیز بنا عرض الفلاة و ما لنا

و قال آخر:

على الخائف المطلوب كفة حابل

كأن بلاد الله و هي عريضة

---

(۱). مب، مر+ در آن.

(۲). سوره يوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۳). سوره فجر (۸۹) آیه ۲۲.

(۴). سوره رحمن (۵۵) آیه ۵۴.

(۵). آج، لب، فق، مب: ابره.

(۶). وز: من الذهب، مب، مر: من الدنيا.

ص: 68

و این کنایت باشد از سعت و فراخی بهشت، آنگه علی التقریب بخواطر السامعین تشبیهی کرد آن را به عرض آسمان و زمین، چنان که گفت: ما دامت السماوات و الأرض «۱»، و مراد تأیید است و مبالغه در طول مدت.

و در خبر آمده است که: ملک روم نامه نوشت به رسول - علیه السلام - و گفت:

تو ما را با بهشتی می خوانی که عرض او چند آسمان و زمین است، پس دوزخ کجا باشد؟ رسول - علیه السلام - گفت: یا سبحان الله! چون روز در آید، شب کجا باشد! و انس مالک را پرسیدند که بهشت در آسمان است یا در زمین؟ گفت: و «۲» بهشت در کدام آسمان و زمین گنجد! گفتند: پس کجاست؟ گفت: بالای هفت آسمان است در زیر عرش، و قتاده گفت: در روایت چنین آمد که بهشت بالای هفت آسمان است و دوزخ در زیر هفتم زمین.

و ابو مسلم محمد بن بحر «۳» الاصفهانی گفت: این نه عرض است که خلاف طول باشد، این عرض از معارضه است کقولهم: هذا الثوب عرضه كذا، أي قيمته التي يعارض بها، یعنی آن «۴» قیمت که به آن معارضه کنند او را. پس بر این قول، معنی این «۵» باشد که: بهشتی که هفت آسمان و هفت زمین ارزد، و فيه بعض التعسف، برای آن که فهم و وهم سامع سبق نبرد به این . أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، و این دلیل باشد بر آن که بهشت «۶» آفریده است که آنچه معدوم باشد معدّ نبود، و دوزخ نیز که:

أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ «۷»، گفت آن را.

آنگه وصف کرد آن متقیان را که بهشت برای ایشان بجارده است «۸»، گفت:

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ ، آنان که مال نفقه و هزینه کنند در خواری و دشواری «۹»، در توانگری و درویشی، اول خلقی از اخلاق ایشان که موجب بهشت بود ایشان را، سخاوت شمرد. و رسول - علیه السلام - گفت:

الجنة دار الاسخياء

، بهشت

---

(۱). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۷ و ۱۰۸.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: ندارد.

(۳). اساس، وز، مت: بحیر، با توجّه به دیگر نسخه‌بدها تصحیح شد.

(۴). دب، آج، لب، فق، مب، مر: این.

(۵). همه نسخه‌بدها: آن.

(۶). مب، مر+ و دوزخ هر دو.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۴.

(۸). مب، مر: مهیا کرده است.

(۹). دب، آج، لب، فق: دشخواری.

ص: 69

سرای سخاوّتیان است. و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت:

السّخّیّ قریب من اللّٰه، قریب من الجنّة، قریب من النّاس، بعید من النّار، و البخیل بعید من اللّٰه، بعید من الجنّة، بعید من النّاس ، قریب من النّار، و لجاهل سخیّ احبّ الی اللّٰه من عالم بخیل،

گفت: سخی نزدیک است به خدا و به بهشت و به مردمان «۱»، دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدای [۲۶۲-پ] و بهشت و مردمان، و نزدیک است به دوزخ، و خدای تعالی سخی جاهل را دوست‌تر «۲» دارد از آن که عالمی بخیل را.

و انس روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که گفت: سخاوت درختی است در بهشت شاخهای «۳» آن در دنیا است، هر که دست به شاخی از شاخهای «۴» او زند او را به بهشت برد، و بخل درختی است در دوزخ، شاخهای «۵» آن در زمین است، هر که دست به شاخی از شاخهای «۶» او زند او را به دوزخ برد. و رسول - علیه السّلام - گفت:

تجاوفا «۷» عن ذنب السّخّیّ فانّ اللّٰه اخذ ببیده کلّما عثر

، گفت: از گناه سخی در گذری «۸» که خدای دست گیر او بود هر کجا بیفتد.

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ، و آنان که خشم فرو بردند «۹»، و برای آن «کظم» گفت که مرد خشم گرفته چون ممّتی باشد از آن خشم، و راحت ممّتی در آن بود که قذف کند از روی تشبیه او را از خشم به گلوا «۱۰» می‌برآید «۱۱» تا به دهن او فرو برد و بر زبان نراند و امضا نکند و اظهار، رسول - علیه السّلام - گفت:

من كظم غيظا و هو يقدر على انفاذه ملاه الله امنا و ايماننا،

هر که خشمی فرو برد «۱۲» و او تواند تا آن خشم از پیش ببرد، خدای تعالی «۱۳» او را پر از امن و ایمان باز کند. و اصل «کظم» حبس الشیء عند امتلائه باشد، يقال: كظمت القریة اذا ملأتها ماء. و مجاری آب را «کظائم» خوانند

---

(۱). همه نسخه‌بدلها + و.

(۲). مر: دوستر.

(۳-۴-۵-۶). شاخهای / شاخه‌های.

(۷). کذا: در اساس، وز، مب، مر، دب: تجافرا، دیگر نسخه‌بدلها: تجاوزا.

(۸). مب، مر: درگذرید.

(۹). وز، دب، آج، لب، فق: فرو برند، مب، مر: فرو خورند.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مب، مر: به گلو.

(۱۱). فق، مب، مر: بر می‌آید.

(۱۲). مب، مر: فرو خورد.

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ دل.

ص: 70

برای آن که به آب ممتلی باشد، یکی را کظامة گویند، و از این جا گویند : اخذت بکظمه، اى بمجاری نفسه، برای آن که آن مجاری از نفس ممتلی باشد. و «کظم الابل» آن باشد که نشخوار در شکم جمع کند بر نیارد، و شتر این عند فزع و جهد کند، قال الاعشى يصف رجلا مهيبا تهابه الابل لانه يسخرها للأضياف:

حتى تقطع في أجوافها الجرر

و تكظم البزل منه حين تبصره

و رجل كظيم و مكظوم اذا كان ممثليا غمّا و حزنا، قال الله تعالى : وَ اَيُّضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ «١» كَظِيمٌ «٢»، و قال: ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ «٣»، و قال عبد المطلب بن هاشم:

و حضضت قومی و احتسبت قتالهم  
و القوم من خوف المنايا كظّم

و در خبر می آید:

ما من جرعة احمد عقبی من جرعة غیظ مكظوم،

گفت: هیچ جرعه نیست عاقبت آن پسندیده تر از جرعه خشم که بنده فرو برد.

و انس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: هر کس که او خشمی فرو برد و او قادر بود که آن خشم براند، خدای تعالی روز قیامت او را بخواند بر سر خلقان و مخیر کند او را در حور العین تا هر کدام که خواهد اختیار کند، و شاعر گفت:

و اذا غضبت فكن و قورا كاظما  
للغیظ تبصر ما تقول و تسمع

فكفی به شرفا تصبر ساعة  
یرضی به عنك الاله و ترفع

و رسول - علیه السلام - گفت: هیچ جرعه نیست که خدای دوست تر «٤» دارد از جرعه خشم که بنده فرو برد، یا جرعه ای از صبر که بر مصیبتی فرو برد.

وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، ریاحی «٥» و کلبی گفتند: مراد به این «ناس» مملوکان و بردگانند که چون ایشان گناهی کنند تو عفو کنی. زید بن اسلم گفت: عَمَّنْ ظَلَمَهُمْ و اساء اليهم، عفو کنند «٦» از آنان که بر ایشان ظلم کنند و با ایشان اساءت کنند «٧».

---

(١). آج، لب، فق، مب، مر: و هو.

(٢). سوره یوسف (١٢) آیه ٨٤.



(۳). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۷.

(۴). مب: دوستر.

(۵). اساس، دب، لب، فق، مر: رباحی (بدون نقطه)، وز: رباحی، آج، مب: رباحی.

(۶). اساس، وز: نکنند، با توجه به دب و دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

(۷). مب، مر: بدی کنند.

ص: 71

مقاتل بن حیان گفت، روایت کردند ما را که: رسول - علیه السلام - چون آیت بخواند، گفت: اینان در امت من کم نباشند «۱» مگر کسی که خدای او را عصمت کند.

ابو هریره روایت کند که: رسول - علیه السلام - با ابو بکر در مجلسی حاضر بود، مردی از جمله حاضران در پوستین ابو بکر افتاد، و رسول - علیه السلام - می‌خندید و تبسم می‌کرد. چون ابو بکر به جواب درآمد و بعضی سخنهاى او را جواب کرد، رسول - علیه السلام - خشم گرفت و برخاست و برفت. ابو بکر برخاست و از قفای رسول - علیه السلام - برفت و گفت: ای رسول الله! این مرد مرا دشنام می‌داد، تو تبسم می‌کردی. چون من به جواب بعضی سخنهاى او مشغول شدم، خشم گرفتی و برخاستی و جا رها کردی «۲»؟ گفت: بلی، آنکه که او تو را دشنام می‌داد و تو خاموش بودی، فرشته ای ایستاده بود که جواب می‌داد برای تو، مرا از آن تبسم می‌بود «۳». چون تو به جواب درآمدی «۴»، فرشته برفت و شیطان درآمد، و من جایی که شیطان حاضر باشد ننشینم آن جا «۵». سه کلمه از من بشنو یا با بکر «۶»! بنده «۷» نباشد که مظلمتی فرو برد و عفو بکند «۸» از آن آلا «۹» و خدای تعالی نصر او عزیز گرداند، و هیچ بنده نباشد که در سؤال بر خود بگشاید برای کثرت مال آلا خدای تعالی او را درویشی بیفزاید [و هیچ بنده‌ای نباشد که او در عطایی و صلتی «۱۰» بگشاید و آلا خدای تعالی او را مال بیفزاید] «۱۱»، و قال عروة بن الزبير:

حتى يذلوا و ان عزوا لأقوام

لن «12» يبلغ المجد اقوام و ان كرموا

لا عفو ذل و لكن عفو احلام

و يشتموا فترى الألوان مشرقه

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، مقاتل گفت: معنی آن است که این چیزها که از

---

(۱). آج، لب، فق: کم شدند، مب، مر: کم شده‌اند.

(۲). دب، آج، لب، فق، مب، مر: و جا به ما باز گذاشتی.

(۳). مب، مر: می‌آمد.

(۴). مب، مر+ آن.

(۵). دب، آج، لب، فق، مب، مر+ تو.

(۶). وز، دب، آج، لب، فق+ هیچ، مر+ بدان که هیچ.

(۷). وز، دب: بنده/ بنده‌ای.

(۸). اساس، دب، لب، فق: نکند، با توجه به وز تصحیح شد.

(۹). آج، لب: و الّا.

(۱۰). دب، آج، لب، فق: صلت.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۱۲). اساس و همه نسخه‌بدلها: لم، با توجه به (چاپ شعرانی (۳/ ۱۹۰) و مآخذ شعری تصحیح شد.

ص: 72

پیش رفت از انفاق و خشم فرو بردن «۱» و عفو بکردن احسان است، هر که این کند محسن باشد، و خدای تعالی محسنان را دوست دارد.

حسن بصری گفت: احسان آن باشد که عام داری بر همه کس از دوست و دشمن و مستحق و نامستحق چون آفتاب و چون باد و باران، سفیان ثوری گفت:

احسان آن باشد که به آن کس احسان کنی که با تو اساءت کند، که احسان کردن با آن که با تو احسان کرده باشد مکافات بود، سَرَى السَّقَطَى گفت: احسان آن باشد [۲۶۳-ر] که در اوقات امکان به جای آری «۲» و فرصت نگاه‌داری، و این معنی بعضی شعرا نظم کرد:

يَتَهَيَّأُ صَنَائِعَ الْإِحْسَانِ

ليس في كلِّ ساعةٍ و أوان

حذرا من تعذّر الامكان

فاذا امكنت تبادرت فيها

أنس مالک روایت کند که رسول - علیه السّلام - گفت: شب معراج کوشک‌هایی دیدم در اعلا درجات بهشت، جبرئیل را گفتم: این که راست؟ گفت: للکاظمین «۳» الغیظ و العافین عن الناس و المحسنین «۴»، آنان راست که خشم فرو برند و عفو بکنند و احسان کنند.

و در خبر می‌آید که: زین العابدین - علیه السّلام - و در دگر روایت کاظم موسی بن جعفر - علیهما السّلام - دست می‌شست، و غلام آب بر دست او می‌ریخت، مشغول شد، گوشه ابریق بو سر او آمد. او به غلام برنگرید، غلام گفت: وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ، گفت:

كظمت غیظی،

خشم فرو بردم «۵»، گفت: وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، گفت:

[عفوت عنک] «۶»

، عفو بکردم از تو، گفت: وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ «۷»، گفت:

اعتقتک

، آزادت کردم «۸».

قوله: وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً «۹»، عبد الله مسعود گفت: سبب نزول آیت آن

(۱). مب، مر: فرو خوردن.

(۲). لب: آوری.

(۳). آج، لب، فق: و الكاظمين.

(۴). وز، دب، آج، لب، فق: و للمحسنين.

(۵). مب: فرو خوردم.

(۶). اساس، وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۷). نسخه مب: در این جا پایان می‌پذیرد.

(۸). وز، دب: بکردم.

(۹). وز، دب، فق، مر+ الایة.

### ص: 73

بود که جماعتی از صحابه گفتند: یا رسول الله! همانا بنی اسرائیل از ما گرامیتر بودند بر خدای «۱»؟ گفت: چرا؟ گفتند: برای آن که چون گناهی کردند، بر در سرای ایشان نوشته‌ای پیدا شدی که بر خویشتن عقوبتی بکنی «۲» از گوش بریدن یا بینی بریدن یا مانند این، تا کفّارت گناهان باشد. ایشان آن بکردندی، و واثق شدندی به کفّارت گناه «۳». خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: شم گرامیترید «۴» بر من که شما را این نفرمودم به کفّارت گناه، از شما به توبه و استغفار راضی شدم.

عطا گفت «۵»: در نهبان «۶» التّمّار آمد که او مردی خرما فروش بود، زنی به دگان او شد تا خرما خرد. زن را جمالی بود، مرد گفت: یا هذّه! مرا خرما به از این هست به خانه، اگر خواهی تا به خانه رویم و از آن خرما بدهم. زن با او به خانه رفت. چون او را خرما داده بود، او را به بر گرفت «۷» و بوسه داد «۸»، زن گفت: اتّق الله، از خدای بترس. مرد در حال پشیمان شد و دست از او برداشت و به نزدیک رسول الله آمد و گفت: یا رسول الله! خویشتن «۹» هلاک کردم، و قصّه با رسول بگفت و گفت: یا رسول الله! آنچه من سزاوار آنم با من بکن. جبرئیل آمد و این آیت آورد.

مقاتل و کلبی گفتند: رسول - علیه السّلام - برادری داد میان مردی انصاری و مردی ثقفی. ثقفی را رسول - علیه السّلام - در سرّیتی به غزای فرستاد، این مرد انصاری تعهد خانه و عیال او می کرد. روزی پاره‌ای گوشت به خانه ثقفی برد، و زن بیرون آمد تا گوشت از او بستانند. بستند و در سرای برد او از پس او در سرا رفت، او در خانه رفت. مرد از پس او در خانه رفت،

مرد قصد آن کرد که بوسه «۱۰» به زن باز دهد. زن دست بر روی نهاد، او بوسه بر پشت دست او داد، گفت: نکو محافظت کردی غیبت برادرت را! مرد پشیمان شد و از آن جا بیرون آمد و به نزدیک ابو بکر شد و گفت:

---

(۱). مر: نزد خدای.

(۲). مر: بکنید.

(۳). آج، لب، فق: گناهان.

(۴). دب، آج، لب، فق: گرامیتری، مر: شما گرامیترین اُمّتید.

(۵). مر+ آیت.

(۶). لب، فق، مر: نهان التّمّار، چاپ شعرانی (۳/ ۱۹۱): تبهان التّمّار.

(۷). آج، لب، فق، مر: در بر گرفت.

(۸). مر+ بوسه بر روی او می داد.

(۹). آج، لب، فق+ را.

(۱۰). وز، دب، آج: بوسه / بوسه‌ای.

ص: 74

کار مرا هیچ درمانی هست؟ ابو بکر گفت: ندانی که خدای تعالی آن حمیت که برای غازی برد، برای مقیم نبرد! از آن جا به نزدیک عمر شد، هم عمر این گفت.

مرد انصاری برخاست و از مدینه بیرون شد و در کوه و بیابان می گردید و می گریست و عذر می خواست و توبه می کرد. مرد تقفی باز آمد، زن او را خبر داد از آنچه رفته بود، مرد او را گفت: چون بینم ملامت کنم او را، خدای تعالی این آیت فرستاد.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً، این صفت موصوفی محذوف است، یعنی اذا فعلوا فعله او خصله فاحشه، آنان که فعلی «۱» زشت کنند. و اصل «فحش» پای از حدّ بیرون نهادن باشد، برای این گویند آن را که سخت دراز باشد، انه لفاحش الطّول، و کلام بد زشت را کلام فاحش گویند، و أفحش فی کذا اذا فعله خارجا عن العادة.

سدی گفت: مراد به این «فاحشه» زناست، و از جابر عبد الله انصاری مانند این روایت کردند.

أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، گفت: مراد معاصی دیگر است. مقاتل گفت و کلبی: دون الزنا باشد از بوسه و لمس و مانند این. أصم گفت: فَعَلُوا فاحِشَةً، کبایر است، أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ صغایر، و بعضی دگر گفتند: فَعَلُوا فاحِشَةً، معصیتی کنند بفعل أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ بالقول، یا به زبان محالی و هزلی گویند. ذَكُرُوا اللَّهَ، جواب «اذا» است و عامل است در او، و هر کجا «اذا» باشد او را جواب باید و عامل، برای آن که ظرف است، و ظرف را عامل باید، و عامل در او آن بود که جواب او بود.

ذَكُرُوا اللَّهَ، ضحاک گفت: معنی آن است که روز عرض اکبر یاد کنند آن روز که ایشان را و اعمال ایشان بر خدای عرض کنند.

مقاتل و واقدی گفتند: مراد آن است که در خویشتن یاد آرند که خدای تعالی ایشان را از آن بخواهد پرسیدن، پشیمان شوند و به استغفار مشغول شوند.

مقاتل بن حیان گفت: ذَكُرُوا اللَّهَ، ذکر خدای کنند به زبان به تسبیح و تهلیل «۲» و «استغفار»، و این «سین» طلب راست، یعنی طلب آمرزش کنند و از خدای تعالی

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: فعل.

(۲). چاپ شعرانی (۱۹۲/۳) + فاستغفروا لذنوبهم.

ص: 75

آمرزش خواهند.

در خبر می آید که رسول - علیه السلام - گفت [۲۶۳ - پ]:

ما صرَّ «۱» من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرَّة

، گفت: اصرار نکرده باشد آن که استغفار کند، و اگر چه در روزی هفتاد بار با سر گناه شود.

در خبر آمده است:

طوبی لمن وجد فی صحیفته تحت کلِّ ذنب استغفر الله،

خنک آن را که در صحیفه خود در زیر هر گناهی نوشته ببند: «استغفر الله».

در خبر است که باقر - علیه السّلام - گفت: هر که او بگوید:

استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه

عقوب نماز بامداد، خدای تعالی او را هفتصد «۲» کبیره ببامزد، و آنگه گفت: و خیری نباشد در کسی که در روزی هفتصد «۳» کبیره بیشتر کند.

و از صادق - علیه السّلام - روایت است که او گفت: هر که او صد بار استغفار کند چون بخواهد خفتن همه شب گناه از او ریزد «۴» تا در روز آید و بروی هیچ گناه نباشد.

و رسول - علیه السّلام - گفت: خدای تعالی ببامزد گناهکاران را الا آن را که نخواهد کش ببامزدند «۵»، [گفتند: یا رسول الله! که باشد که نخواهد کش ببامزدند؟] «۶» گفت: آن که استغفار نکند «۷».

و من يغفر الذنوب الا الله، و کیست که گناه آمرزد جز خدای تعالی! استثنا که نفی باشد با استفهام غیر موجب باشد ما بعد «الا» مرفوع بود آن جا که در کلام فاعل باشد، چنان که: ما جاءني احد الا زيد، بر بدل مرفوع باشد، و نصب نیز روا باشد. اما رفع بر فاعلیت است و «الا» را هیچ عمل نیست. حق تعالی بر سبیل ترغیب و تحریض «۸» بر فزع کردن و گریختن با درگاه او این گفت. صورت استفهام

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: ما اصرّ.

(۲-۳). دب: هفصد.

(۴). وز، دب، آج، لب: می ریزد.

(۵). فق، مر: ببامزد.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۷). اساس، وز، دب: نکنند، با توجّه به آج و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۸). دب، لب، فق، مر: تحریص.

وَلَمْ يُصِرُّوا، و اصرار و مقام نکنند بر آنچه کرده باشند از گناه . و در معنی اصرار خلاف کردند، بیشتر مفسران این گفتند که بیان کردیم.

قتاده گفت: ایّاکم و الاصرار، پرهیزید «۱» از اصرار که آنان که اصرار کردند هلاک شدند، آنان که بر گناه بروند «۲» و در معاصی تقدّم کنند ترس خدای ایشان را از محرّمات باز ندارد و توبه نکنند از گناه تا مرگ به ایشان آید.

حسن بصری گفت: گناه بر سبیل عمد اصرار باشد الاّ که توبه کند . سدّی گفت: الاصرار، السرکوت و ترک الاستغفار آن باشد که استغفار نکند و از آن خاموش باشد، و به این خبر تمسّک کرد:

ما صرّ «۳» من استغفر و لو عاد فی الیوم سبعین مرّة.

و ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت:

لا کبیره مع استغفار و لا صغیره مع اصرار،

گفت: گناه بزرگ نباشد با استغفار و کوچک نباشد با اصرار.

و مراد به استغفار نه گفت «۴» زبان است بس، بلکه پشیمانی بر گذشته و عزم بر آینده که با مثل آن رجوع نکند، برای آن که رسول - علیه السّلام - گفت:

المصرّ علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزء برّیه،

آن کس که او اصرار کند بر گناه و به زبان استغفار می کند، او چون مستهزی است به خدای خود . و اصل «اصرار» در لغت ثبات باشد، قال الحطیئة یصف الخیل:

عوايس بالشّعث الکماء اذا انتقوا      علائها «5» بالمحصّدات أصرت

وَهُمْ يَعْلَمُونَ، و ایشان دانند که آنچه می کنند معصیت است. ضحاک گفت:

ایشان بدانند که خدای به توبه گناه ایشان بیامرزد. سدّی گفت: و ایشان دانند که گناه کرده اند.

بعضی دگر گفتند: و ایشان دانند که توبه نه «۶» از اصرار است، چنان که شاعر



(۱). دب: پرخی / پرخیزید پرهیزید، آج، لب، فق، مر: پرخیزی / پرهیزی.

(۲). فق، مر: سعی کنند.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: ما اصرّ.

(۴). آج، لب، فق، مر: نه گفتن.

(۵). آج: اذا انتقوا غلاتها، تفسیر قرطبی (۴ / ۲۱۱): اذا ابتغوا علالتها.

(۶). کذا: در اساس و وز، دب: به، دیگر نسخه‌بدها: ندارد.

ص: 77

گوید:

انَّ الجُودَ جُودُ الذَّنْبِ ذَنْبَانِ

أَقْرَبُ بَدْنِيكَ ثُمَّ اطْلُبْ تَجَاوِزَهُ

حسین بن الفضل «۱» گفت: وَ هُمْ يَعْلَمُونَ، ایشان دانند که ایشان را خدایی هست که گناه بیامرزد، و این از قول رسول - علیه السلام - گرفت آن جا که گفت:

من اذنب ذنبا و علم أنّ «۲» له ربّا يغفر الذنوب غفر له و ان لم يستغفر،

هر که او گناهی بکند و داند که او را خدایی هست که گناه بیامرزد، او را بیامرزد و اگر چه استغفار نکند . و رسول - علیه السلام - گفت خدای تعالی گفته است: هر که داند که من قادرم بر آن که گناه او بیامرزم، بیامرزم او را و باک ندارم.

عبید بن عمیر گفت در بعضی کتابهای خدای هست که: یابن آدم أنّک ما دعوتنی و رجوتنی لأغفرنّ لک علی ما کان منک و لا ابالی، فرزند آدم! مادام تا مرا خوانی و به من امید داری من گناهت بیامرزم به آن که از تو در وجود آمده است و باک ندارم.

محمد بن المنکدر روایت کرد از جابر عبد الله انصاری از رسول - علیه السلام - که گفت: در بنی اسرائیل مردی به سر توله‌ای بگذشت، در آن نگرید از روی اعتبار، به روی درآمد و سر بر زمین نهاد و گفت: بار خدایا!

انت انت و انا انا انت العوَاد بالمغفرة و انا العوَاد بالذنوب

، بار خدایا! من منم و تو تویی، من آنم که با سر گناه شوم تو با سر آمرزش . هاتقی آواز داد که: همچنین است که گفתי، سر بردار کت بیامرزیدند.

بعضی دگر گفتند: **وَهُمْ يَعْلَمُونَ**، و ایشان دانند که اگر توبه کنند من ایشان را بیامرزم که توبه سبب آمرزش است.

**أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ**، ایشان آنانند که پاداش «۳» ایشان آمرزش باشد- یعنی آنان که به این صفت باشند که در آیات مقدم برفت- و بهشتهایی که در زیر درختان آن جویها می رود. **خَالِدِينَ فِيهَا**، در آن جا مخلد مؤبد باشند. و نصب او بر حال است از

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: حسین بن فضل.

(۲). اساس: الی، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه‌بدلها بجز فق: پاداشت.

ص: 78

مفعول، و عامل در او «جزاءهم»، و التقدير: يجازون بمغفرة و «۱» جنات خالدین فیها.

**وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ**، و نیک مزد عمل کنندگان است بهشت [۲۶۴- ر] و تقدیر این است: و نعم اجر العاملين الجنة، و لکن از کلام بیفکنند للدلالة علیه، برای آن که کلام بر او دلیل می کند و الّا «نعم» و «بئس» مستقل نباشد «۲» به یک اسم تا ایشان را مخصوص بالمدح و الذم نباشد «۳»، چنان که: نعم الرجل زيد، و بئس الغلام عمرو.

و در خبر هست که خدای تعالی وحی کرد به موسی عمران:

یا موسی! ما اقلّ حياء من يطمع فی جنتی بغير عمل، یا موسی کیف أجود برحمتی علی من یبخل بطاعتی،

یا موسی! چه بی شرم باشد آن کس که او طمع کند در بهشت بی عمل! یا موسی چگونه سخاوت کنم به رحمتم بر آن که بخل کند به طاعت من.

شهر بن حوشب گفت: طمع بهشت بی عمل از جمله گناه است. ثابت البنانی گفت: چنین رسید به من که چون این آیت آمد: **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً** - تا به آخر آیات، ابلیس بگریست، آنگاه گفت: به عزت تو که تا توانم اغراء و اغواء می‌کنم ایشان را. خدای تعالی گفت: به عزت و جلال من که بیامرزم ایشان را مادام با «۴» استغفار می‌کنند.

قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنُّنٌ، حق تعالی خواست تا بر سبیل وعظ و اعتبار یاد دهد مکلفان را احوال گذشتگان، و آن که پیش از شما مردمان بودند و گناه کردند و کیفر کشیدند و عقوبت دیدند.

قَدْ خَلَتْ، بگذشت از پیش شما سنن. ابن درید گفت: ای أمثال، مانند شما بسیار کسان بگذشتند. مفضل گفت: سنن، ای امم، جماعات بسیار گذشتند پیش «۵» شما، قال: و السنّة الامّة، قال الشاعر:

ما عاین الناس من فضل کفضلکم      و لا رأوا مثلکم فی سالف السنن

أی الامم. بعضی دگر گفتند معنی آن است که: اصحاب سنن. عطا گفت:

(۳-۱). اساس، وز، دب: بمغفره تو، با توجه به آج و دیگر نسخه‌بدلها تصحیح شد.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر: باشد.

(۴). کذا: در اساس، وز: تا، دب: به، آج، لب، فق، مر: که.

(۵). پیش شما/ پیش از شما.

ص: 79

شرایع ای اصحاب شرایع، هم بر تأویل حذف مضاف و اقامه المضاف الیه مقامه.

کلبی گفت: قد مضت لكلّ امّة سنّة، هر امتی را سنّتی و منهاجی و دینی بوده است که اگر متابعت آن کردندی خدای از ایشان راضی شدی.

مجاهد گفت: از خدای تعالی سنّتی و عادتی و طریقتی گذشته است در آنان که پیش «۱» شما پیغمبران را به دروغ داشتند. و «سنّة» در لغت طریقت مسلوکه و امام متّبع مقتدی باشد، يقال: سنّ فلان سنّة حسنة و سنّة و سیّئة، چون عملی کند «۲» از خیر یا شرّ که به او اقتدا کنند در آن. قال لبید:

من معشر سنّت لهم آباؤهم      و لكلّ قوم سنّة و امامها

و قال سليمان بن قتة:

و ان الاولى بالطّف من ال هاشم

تأسوا فسنوا للكرام التأسيا

و معنی آیت آن است که: پیش «۳» شما امتان و طوایف گذشته اند از آنان که تکذیب انبیا و رسل کردند. **فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ**، در زمین بروی و بنگری «۴» تا عاقبت آن کافران مکذبان چگونه بود و کجا رسید، و حقیقت عاقبت آن بود که سبب مقدم مؤدی بود با او، و نه چنین است آخرت، برای آن که شاید که شمارنده از او ابتدا کند، پس او اول گردد. و این فرق است میان عاقبت و آخرت و اشتقاق او از عقب و عقب باشد.

**هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ**، حسن گفت: «هذا» اشارت است [به قرآن. خدای تعالی گفت: این قرآن بیان و دلالت و حجّت است مردمان را. محمد بن اسحق گفت:

اشارت است] «۵» به آن آیات و قصص که [از] «۶» پیش رفت، یعنی این که گفتیم بیان است، و «هدی» در آیت **أَمَّا** «۷» محمول بود بر لطف، و **أَمَّا** «۸» بر بیان، و لکن برای اختلاف لفظ را تکرار کرد، چنان که:

و هند أتی من دونها التأي و البعد

---

(۱). مر: از.

(۲-۳-۷). مر: کنند.

(۴). مر: بروید و بنگرید.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه‌بدلها افزوده شد.

(۸). مر: یا.

ص: 80

و اما معمول بود بر آن که اداء کند مکلف را به ره بهشت و ثواب، که از جمله وجوه «هدی» یکی آن است. و «موعظه» مفعله باشد من الوعظ، و آن مصدر است کالمعذرة و المعدلة. لِلْمُنْتَقِينَ، پرهیزگاران را، و اگر چه قرآن جز متقیان را لطف است و پند، و لکن حق تعالی تخصیص ایشان کرد «۱» به ذکر برای آن که ایشان مهتدی و متعظ شدند به آن، چنان که گفت: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا «۲»، تو پیغامبر آن کسی که بترسد «۳» و او پیغامبر همه است، جز آن که آنان را که نترسند اعتداد نکرد به ایشان. آنچه حق تعالی تسلیه «۴» داد مؤمنان را از آن وهنی که روز احد افتاد، و حث کرد «۵» ایشان را بر آن که دگر تکاسل و تناقل نکنند، گفت: سستی مکنید «۶» و ضعف و بد دلی پیشه مگیری «۷»، و از آن که رفت دلتنگ و رنجور نباشید «۸» که احوال کارزار چنین باشد: تاره لکم و تاره علیکم، یک بار شما را باشد و یک بار بر شما. آن که شما را باشد به فتح و ظفر و رحمت و توفیق خدای باشد، و آن که بر شما باشد از تخاذل و توائل و تث اقل شما بود تا خذلان او شما را دریابد و از مقصود باز مانی «۹»، و در مثل گفته اند: الحرب سجال، ای مساجله، و مساجلت مفاخرت باشد فی السقی بالسجل، و هو الدلو العظیم، آن نیز همچین باشد مرد در در «۱۰» گاه غالب باشد و گاه مغلوب، و گاه قاهر و گاه مقهور، و شاعری از پارسیان ممدوح خود را تسلیه می دهد از وهنی که بر لشکر «۱۱» افتاد در بعضی از کارزارها، می گوید:

ای خداوند گر از لشکر تو پیش روی بی تو در حرب گرفتار شد الحرب سجال

یا نه هرگز نچشیده است «13» بدی نیک اسگال  
«14»

نه همه سال «12» ظفر اهل ظفر یافته اند

(۱). اساس، وز، دب: کردند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵.

(۳). مر: آن کسانی که بترسند.

(۴). مر: تسلی.

(۵). مر: ترغیب کرد.

(۶). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۷). مر: پیشه خود مسازید.

(۸). دب، آج، لب، فق: مباحی.

(۹). مر: باز مانید.

(۱۰). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: مرد در دو، مر: مرد درو.

(۱۱). همه نسخه‌بدلها+ تو، چاپ شعرانی (۳/۱۹۶) + او.

(۱۲). دب، آج، لب، فق: ساله.

(۱۳). آج، لب، فق، مر: هر گونه چشیده است.

(۱۴). آج، مر: نیک سگال.

ص: 81

پس چه بود آن همه ناکامی پیغامبر «1» و آل  
«2»

گر همه سال بود کامروا مردم نیک

و در این روز پنج مهاجر معروف را بکشتند و هفتاد مرد انصاری را از جمله مهاجر، یکی حمزه عبد المطلب بود- رحمه الله علیه- عم رسول- علیه السلام- که رسول او را سید الشهداء گفت: هند زن «۳» ابی سفیان وحشی را جعلی «۴» پذیرفت «۵» بر آن که یا محمد را یا علی را یا حمزه را [۲۶۴- پ] بکشد، وحشی گفت: اما محمد فقد حفّ به اصحابه، اما محمد اصحابانش «۶» گرد در آمده باشند «۷» بر او ظفر نشاید یافتن. و اما علی فی الحرب أحرز من الذّئب، او شیری است در کارزار که از گرگ حذرت تر «۸» باشد، پنداری که از هر جانی چشم «۹» دارد. و اما حمزه مردی معجب است و به دشمن مبالات نکند، و چون خشم گیرد از سختی خشم چشم ش تاریک شود، در او حيله سازم. و آنچه بیامد و بر رهگذار او کمین ساخت، و حمزه- رحمه الله علیه- خویشتن علامت بر کرده بود به پر شتر مرغی «۱۰» که از بالای زره به سینه فرو کرده بود تا مکان او در کارزار بشناسند، و از چپ و راست حمله می برد و مبارز می افکند. وحشی از کمین بیرون آمد. چون حمزه به او بگذشت و «۱۱» از پس پشت او حربه بیفکند و از سینه حمزه

---

(۱). دب، فق، مر: پیغمبر.

(۲). اساس و وز در حاشیه آورده است:

شعر فارسی لطیف در تسلیه بعضی سلاطین که شکستی به لشکر او رسیده بود. لعله وقع سهوا من قلم النَّاسخ او الظاهر زوجة ابی سفیان کما يدلّ علیه بعض الاثار، و شعر الشيخ الغزنوی - قدس سره:

داستان پسر هند مگر نشنیدی      که از او و سه کس از او به پیمبر چه رسید

پدر او لب و دندان پیمبر بشکست      مادر او جگر عمّ پیمبر بمکید

او بنا حق حق داماد پیمبر بستد      پسر او سر فرزند پیمبر ببرید

بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد      لعن الله یزیدا و علی قوم یزید

این اشعار با مختصر تغییری در دیوان سنائی (چاپ مدرس رضوی ص ۱۰۷۲) آمده است.

(۳). اساس: ضبط کلمه به صورت «بنت» بوده و با خطی متفاوت از متن به «زن» تصحیح گردیده است که مرجح می نماید، همه نسخه بدلها بجز مر: بنت.

(۴). مر: چیزی.

(۵). مر: قبول کرد.

(۶). آج، لب، فق: اصحابش.

(۷). دب: گرد بر آمده باشند.

(۸). مر: جلوتر.

(۹). مر: چشمی.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: شتر مرغ.

(۱۱). آج: او.

ص: 82

بیرون آورد. او از اسپ درآمد و بیفتاد. وحشی پیامد و نزد او نیارست رفتن از دور آواز می داد و می گفت: یا حمزه یا حمزه! چون جواب نداد، دانست که او را کشته است، پیامد و حربه بر گرفت و به نزدیک هند شد و گفت: حمزه را کشتم، هند حلیی «۱» که داشت بر خود به او داد. چون شب درآمد و کارزار یک سو شد و مردم بعضی با هم افتادند، بعضی مجروح و بعضی منهزم، حمزه باز نیامد، رسول - علیه السلام - همه شب دل مشغول می بود و می پرسید که:

من له علم بعمی حمزه،

کس هست که خبر عم من حمزه دارد؟ کس خبر نداد. چون صبح اثر کرد، رسول - علیه السلام - کس فرستاد به طلب او، و در شب هند پیامده بود و او را مثله کرده و شکم بشکافته و جگر بگرفته، هر که آمد و حمزه را چنان دید، دلش نداد «۲» که با پیش رسول رود و او را این خبر دهد، تا چند کس پیامدند و کس باز پس نرفت «۳».

رسول - علیه السلام - بنفس خود برخاست پیامد، این جماعت بر سر حمزه ایستاده بودند و می گریستند. رسول - علیه السلام - پدید آمد، ایشان یک سو شدند. چون چشم رسول بر حمزه افتاد، پشت دولا کرد «۴» و گریان به بالین حمزه شد و بفرمود تا حمزه را برگرفتند و او را تجهیز کرد، با آن «۵» جامه همچنین خون آلود بیاوردند و رسول - علیه السلام - بر او نماز کرد، هفتاد تکبیر بکرد. چون فارغ شد، صحابه گفتند: یا رسول الله! هرگز چنین نکردی؟ گفت: برای آن بود که هر گه پنج تکبیر کردم، چون خواستم که از نماز بیرون آیم، فوجی «۶» دگر از فرشتگان رسیدند نماز با سر گرفتم.

چون رسول - علیه السلام - با مدینه آمد، و آنان که در مدینه بودند از پیش باز آمدند، و آنان را که کسی «۷» کشته بودند بر کشتگان خود می گریستند، و کس بر حمزه نمی گریست که او غریب بود، و او را در مدینه اهلی نبود. رسول - علیه السلام - گفت:



پیداست که حمزه غریب است کس بر او نمی‌گرید، اکنون برای دل من بر او بگریید و نوحه کنید. مردم دست از کشتگان خود برداشتند و برای دل رسول بر حمزه نوحه

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: حلیتی.

(۲). مر: بار نداد.

(۳). مر: و هیچ کس باز نرفت.

(۴). آج، لب، فق، مر: دو تا کرد.

(۵). دب: با او همان، آج، لب: و با هم آن.

(۶). وز: قومی.

(۷). دب، آج، لب، فق: و آن را که کسی، مر: و هر که را کسی.

ص: 83

کردن گرفتند. در مدینه سنتی شد از آن روز تا اِلَی یومنا هذا، که هر کس را که کسی بمیرد اوّل بر حمزه بگریید، و رسول - علیه السّلام - ایشان را شکر کرد و بارع زوزنی گوید «۱» در این معنی:

کهلک لیث بجحش

ما کان فی النَّاسِ غَیْبِ

بمِثْلِ حَرَبَةٍ وَحَشَى

أَمْثَلُ حَمْزَةَ یَهُوی

و هم او گوید در قصیده:

و البدر حمزة سید الشهداء

فکانما شهداء بدر انجم

و از آن پنجگانه مصعب بن عمیر بود، و عبد الله بن جحش بود پسر عمه رسول، و عثمان بن شماس بود، و سعد مولای عتبه  
«۲».

وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، و شما بلندتر و رفیع تر و غالب تر باشید «۳» و فتح و ظفر بود شما را اگر مؤمن باشید «۴».  
چند قول گفتند در این، یکی آن که: اگر بر ایمان ثابت کنید. دگر آن که: اذ کنتم مؤمنین، چون شما مؤمنید، دگر آن که:  
لأنکم مؤمنین، برای آن که شما مؤمنید.

عبد الله عباس گفت: چون مسلمانان هزیمت شدند روز احد خالد بن الولید با لشکری «۵» بسیار از مشرکان بر سر کوه  
آمدند «۶» و خواستند تا به سر لشکر «۷» رسول درآیند.

رسول - علیه السلام - دست برداشت و گفت:

اللَّهُمَّ لَا يَلْنُ عَلَيْنَا،

بار خدایا تمکین مکن اینان را که بر ما غالب و عالی شوند.

اللَّهُمَّ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ،

بار خدایا قوت نیست الا به تو.

اللَّهُمَّ لَا يَعْذُكَ بِهذه البلدة غير هؤلاء النفر

، بار خدایا در این شهر الا این گروه نیستند که تو را می پرستند، خدای تعالی این آیت فرستاد . و جماعتی از تیراندازان  
مسلمانان باز آمدند و ایشان را به تیر [از] «۹» آن جا براندند، و رسول

---

(۱). اساس، وز و مت: با رع زوز می گوید، که خطای کاتب است.

(۲). دب، آج، لب، فقی: مولای بن عتبه.

(۳). دب، آج، لب، فقی: باشی / باشید.

(۴). دب، لب: باشی / باشید.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر: لشکر.

(۶). آج، لب: آمد.

(۷). دب، آج، لب، فق: تا پس لشکر، مر: تا از پس لشکر.

(۸). آج: لا یعلی، مر: لا تعلن.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 84

- علیه السّلام- بر جای ایشان شد، فهذا معنى قوله: **وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ**.

و بعضی دگر گفتند: معنی آیت آن است «۱»: و لا تهنوا لما نالکم «۲» من الهزيمة و لا تحزنوا لما «۳» فاتکم من الغنيمه و **أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ** **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ** بقضاء الله و وعده، ضعیف دل مشوید «۴» به این هزیمت که به شما رسید و دلتنگ مشوید «۵» به این غنیمت که از شما فوت شد، و شما غالب تر باشید «۶» اگر به قضا و وعده خدای ایمان دارید «۷».

قوله: **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ**، راشد بن سعید «۸» گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون رسول - علیه السّلام- از احد باز آمد، و صحابه او جماعتی کشته و جماعتی مجروح، و آن زنان و کودکان نوحه می کردند- رسول - علیه السّلام- دلتنگ شد و گفت: بار خدایا با رسول تو چنین کنند! خدای تعالی این آیت فرستاد [۲۶۵- ر]: **إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ**، اگر شما را جراحی رسید روز احد، ایشان را نیز جراحی رسید روز بدر. حمزه و عاصم و کسائی و خلف خواندند: «قرح» بضمّ القاف، و باقی قراء بفتح القاف، و در شاذّ محمد بن السّمیع خواند: «قرح» [بفتحهما]. بعضی اهل لغت گفتند: «قرح» و «قرح» دو لغت است مثل: جهد و جهد، و وجد و وجد. بعضی دگر گفتند: «قرح» [۹] به فتح «قاف» جراحات بود، یکی را قرحه خوانند. و «قرح» به ضمّ «قاف» الم جراحی بود.

**وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَادَوْهَا بَيْنَ النَّاسِ**، این روزگار می گردانیم از میان مردمان، روزی ایشان را بود و روزی بر ایشان. روزی چون روز بدر باشد که از مشرکان هفتاد را بکشند و هفتاد را اسیر کنند به یک روایت، و روزی روز احد باشد که هفتاد و پنج مرد مهاجر و انصار را بکشند.

أنس مالک روایت کند که: روز احد امیر المؤمنین علی «۱۰» با پیش رسول آمد و

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر+ که.

(۲). آج، لب، فق: اتیکم.

(۳). همه نسخه بدلها: بما.

(۴-۵). دب، آج، لب، فق: مشوی / مشوید.

(۶). دب، آج، لب، فق: باشی / باشید.

(۷). دب، آج، لب، فق: ایمان داری / ایمان دارید.

(۸). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: راشد بن سعد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). دب + علیه السّلام.

ص: 85

شصت «۱» و اند جراححت بر اندام «۲» از تیر و نیزه و تیغ، رسول - علیه السّلام - دست بر او می مالید، در حال درست می شد چنان که پنداشتی «۳» هرگز نبود، و نظیر این آیت در معنی قوله: «أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ» «۴»...، یعنی یوم احد قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا «۵»...، یعنی یوم بدر.

عبد الله عباس گوید: چون روز احد آن وهن بیفتاد، ابو سفیان با جماعتی بر سر کوه آمد. رسول - علیه السّلام - گفت:

اللّهُمَّ اِنَّهٗ لیس لهم ان یعلونا،

بار خدایا تو دانی که ایشان را نیست «۶» که بر بالای ما شوند «۷».

ابو سفیان گفت: این ابن ابی کیشه؟ یعنی رسول الله، این ابن ابی قحافة؟ این ابن الخطاب؟ عمر گفت: اینک رسول خدا، و اینک ابو بکر، و اینک من، چه خواهی؟

گفت: یوما بیوم و انّ الأیام دول و الحرب سجال، روزی به روزی و روزگار دولتهاست، و کارزار مساجله است. عمر گفت: لا سواء، راست «۸» نه ایم ما با شما، قتلانا فی الجنّة و قتلاکم فی النار، کشتگان ما به بهشتند و کشتگان شما به دوزخ.

ابو سفیان گفت: شما چنین می گویی «۹»، و اگر چنین است ما خایب و خاسر باشیم. آنکه گفت: در میان «۱۰» شما مثله کردگان «۱۱»، و آن نه به اختیار ما بوده است، و اگر چه ما آن را کاره نه ایم، و شاعر در این معنی گوید:

یهینون من حقّر و افتقر

اری الناس قد أحد أحدثوا شیمه و فی کلّ حادثه

تَوْتَمِر

فیوما علینا و یوما «12» لنا

و ان کان فیهم یفی او ینیر

و یوما نساء و یوما نسر

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا، ظاهر آیت آن است که خدای تعالی این برای آن کرد تا بداند آنان را که مؤمنند از شما، و معنی آن است که: خدای تعالی معامله آنان

---

(۱). دب، آج، لب: شست.

(۲). دب، آج، لب، فق + او آمده بود.

(۳). دب، آج، لب، فق + که.

(۴-۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۵.

(۶). مر: را نرسد و نیست.

(۷). مر: که بر ما غالب شوند.

(۸). مر: برابر.

(۹). مر: می گویند.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر + کشتگان.

(۱۱). مر: مثله گراند.

کرد [که نداند] «۱» تا بداند آنان را، چنان که گفت: خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ «۲» ...، و ابتلا کسی کند که نداند تا بداند. و هر کجا در قرآن لفظ «ابتلاء» و «امتحان» است این معنی دارد، برای آن که تکلیف این صورت دارد در باب اوامر و نواهی و وعد و وعید و امه ال و تمکین با کار کسی ماند که این برای آن کند که عاقبت نداند تا بداند، الا آن که واجب است از این ظاهر عدول کردن از مکان أدله عقل که برخاسته است، که خدای تعالی عالم الذّات است و همه معلومات، واجب است از این ظاهر عدول کردن که «۳» معلوم او باشد بر هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود.

قوله: وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ، و از «۴» شما گواهان گیرد، یعنی چون ظاهر شده باشد که کیست که صفت عدالت دارد و صلاحیت شهادت او را اختیار کند، برای آن تا بر خلقان گواه باشند، و اگر چه او ایشان را نآفریده داند که معصوم کیست [و نامعصوم کیست] «۵». و تأویل هم آن باشد که گفته شد.

وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ، و خدای تعالی ظالمان را دوست ندارد، و معنی آن است که: مرید «۶» نباشد ثواب ایشان را.

قوله تعالی - عزّ و جلّ:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۴۱ تا ۱۵۰]

وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (۱۴۱) أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (۱۴۲) وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۱۴۳) وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱۴۴) وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُوَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَيَجْزِي الشَّاكِرِينَ (۱۴۵)

وَكَايْنُ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ (۱۴۶) وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱۴۷) فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۴۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ (۱۴۹) بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (۱۵۰)

[ترجمه]

و تا خالص گرداند خدای آنان را که ایمان آرند و هلاک کند «۷» کافران را.

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره ملک (۶۷) آیه ۲.

(۴). دب، آج، لب، فق: او از.

(۳). است که معلوم او باشد بر هر وجهی که صحیح باشد که معلوم بود.

این عبارت نسخه «وز» است که صحیح بنظر می رسد و جمله: (از این ظاهر عدول کردن) که در اساس است کاملا زائد به نظر میرسد که احتمالا تصحیفی باشد از کاتب که در سطر قبل کلمه «واجب است» را نوشته و بعد از آن جمله: (از این ظاهر عدول کردن) و عین این جمله را بعد از کلمه (واجب است) در سطر بعدی تکرار کرده که زائد است.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). دب، فق: مر، آج: مر ایشان را، لب: مزد، مر: هرگز.

(۷). آج، لب، فق، لب: کاسته گرداند.

ص: 87

یا پنداشتی «۱» شما که بهشت شوید «۲» و بدانسته خدای آنان را که جهاد کنند از شما و دانسته صابران را.

و شما تمنای مرگ می کردید از پیش آن «۳»، که بدیدید «۴» آن را و شما می نگریدید.

و نیست محمد مگر پیغمبری که گذشته «۵» از پیش او پیغامبران، اگر بمیرد یا بکشند «۶» او را بر گردید بر پیهایتان «۷»؟ و هر که بر گردد بر پیش زبان ندارد خدای را چیزی و پاداش دهد خدای شاکران را.

[۲۶۵- پ]

و نباشد هیچ کس را «۸» که بمیرد مگر به فرمان خدا نامه موقت. و هر که خواهد نفع این سرای نزدیکتر، بدهیم او را [از آن] «۹». و هر که خواهد ثواب سرای باز پسین بدهیم او را از آن، و پاداش دهیم شکر کنندگان را.

و بسا «۱۰» پیغمبر که کارزار کردند، با او «۱۱» جماعتی بسیار، سست نشدند «۱۲» از آنچه برسید به ایشان در ره خدای و ضعیف نشدند «۱۳» و ذلیل نشدند و خدا دوست دارد صبر کنندگان را.

---

(۱). آج، لب، فق: یا نه که پنداشتید.

(۲). کذا در اساس و وز، دب: به بهشت شوید، آج، لب، فق: در آید در بهشت.

(۳). اساس: آنان، با توجه بهوز تصحیح شد.

(۴). آج، لب، فق: ببینند.

(۵-۱۲). وز، دب: گذشتند.

(۶). آج، لب، فق: شهید شود.

(۷). وز: پیشینهایتان، آج، لب، فق: پاشنهای شما.

(۸). آج، لب، فق: تنی را.

(۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، فق: چند.

(۱۱). آج، لب، فق: و با ایشان.

(۱۳). اساس: شدند، با توجه به معنی و نسخه‌های وز و دب تصحیح شد.

ص: 88

و نبود گفتار ایشان آلا آن که گفتند: خدای ما پیامز ما را گناهان ما و اسراف ما در کار ما . و بر جای بدار «۱» پایهای ما و یاری ده ما را بر گروه کافران.

بداد ایشان را خدای نعمت این سرای و نیکوئی نعمت آخرت و خدای دوست دارد نیکوکاران را.

ای آنان که بگریدید اگر فرمان برید کافران را بر گردانند شما را بر پی شما، پس برگردید زیانکار.

خدای «۲» یار شماست و او بهترین یاوران «۳» است.

قوله تعالی: **وَلِيْمَحْصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ آمَنُوا**، «واو» عطف را است علی قوله:



وَلْيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ...، و این «۴» را «لام کی» گویند برای آن که معنی و عملش یکسان باشد و نیز «لام غرض» گویند. و در معنی تمحیص چند قول گفتند: عبد الله عباس و سدّی و مجاهد گفتند به معنی ابتلاست و نیز برای آن که تا ابتلا و امتحان کند و آزمایش خدای تعالی مؤمنان را. و تأویل آن است که گفتیم «۵». فرأء گفت:

معنی آن است که خدای تعالی این که کرد از تمکین و تخلیه کفّار برای آن کرد تا کفّارت گناه مؤمنان باشد. پس بر این وجه تمحیص تکفیر السّیّات باشد. زجاج گفت: تمحیص تغلیص باشد، و ابو العباس میرد هم این گفت، و معانی متقارب است، و اصل کلمه خالص بکردن باشد یقال محصّه، اذا خلصه «۶» من العیوب. و محص و ملص و محض، اذا ذهب اثره. و

فی الدّعاء: اللهمّ محصّ عنا ذنوبنا.

و اصل المحق، النقصان و یَمْحَقُ الْكَافِرِينَ، ای «۷» ینقص «۸» عددهم. فی قول ابن عبّاس.

---

(۱). آج، لب، فق: ثابت دار.

(۲). آج، لب، فق: نه که خدای.

(۳). آج، لب: یاری دهندگان، فق: یاری کنندگان.

(۴). دب + لام.

(۵). لب، فق، مر: گفتیم.

(۶). مر: خلصته.

(۷). اساس: الی، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۸). لب: نقص.

ص: 89

و نیز تا عدد کافران کم کند. و گفته اند مراد هلاک است ای یهلکهم.

آنکه حق تعالی تحریض کرد مؤمنان را و ترغیب افگند به لفظ ملامت، گفت:

أَمْ حَسِبْتُمْ، يا شما که مؤمنانی «۱» می‌پنداری که در بهشت خواهی رفتن بگذاف «۲» رنج نابرده و اجتهاد و صبرنا کرده . وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ، و هنوز خدای ندانسته که از شما مؤمن کیست و مجاهد کیست، و صابر و محتسب کیست، یعنی جهاد و صبر شما «۳» ظاهر نشده و بر سبیل تقریب و تشبیه به علم ما که تا پیدا نشود ندانیم . و تحقیق معنی آن که : و شما مجاهد و صابر نا شده تا خدای تعالی شما را چنان داند در حال، چه در ماضی دانست که چگونه خواهند بودن در مستقبل . فَاِنَّ الْعِلْمَ بِاَنَّ الشَّيْءَ سَيُوجَدُ علم بوجوده اذا وجد، و علم و عالمی تعلق دارد بمعلوم علی ما هو به و جعل «۴» معلوم نکند علی ما هو به، پس این معنی این باشد که گمان بردی که به بهشت خواهی رفتن مجاهد نشده و صبر کار نابسته، و این بیت متضمن معنی این آیت است:

لا تحسب المجد تما انت آكله                      لن تبلغ المجد حتى تلعق الصبرا

و حسن بصری خواند: و يعلم الصابرين، عطفاً علی قوله: وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ، و جمله قراء خوانند: و يعلم الصابرين، و کوفیان این را نصب علی الصَّرف گویند، و بصریان به اضمار ان، و این «واو» را «واو» جمع خوانند، چنان که: لا تأكل السمک و تشرب اللبن ای [۲۶۶- ر] مع ان تشرب اللبن، و این را شرح دادیم.

وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ - الایة. حسن بصری و مجاهد و قتاده و ربیع و سدّی گفتند : سبب نزول آیت آن بود که چون روز بدر جماعتی شهید شدند، جماعتی دیگر از صحابه تمنای شهادت کردند، خدای تعالی از پس وقعه «۵» احد این آیت فرستاد، گفت: تمنای مرگ می‌کردید «۶» [و] «۷» شهادت پیش از آن که م رگ به شما آید و شما را با مرگ ملاقات بود . فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ، اکنون روز احد بدیدی آنچه تمنّا کردی. و اهل

(۱). مر: مؤمنانید.

(۲). کذا: در اساس، لب، دیگر نسخه بدلها: بگزاف.

(۳). اساس: یعنی صابر و جهاد شما، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). وز، مر: جهل.

(۵). وز، لب، مر: واقعه.

(۶). دب، آج، لب، فق: می‌کردی / می‌کردید.

(۷). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

معانی گفتند: یعنی اسباب و مقدمات مرگ بدیدی برای آن که مرگ نتوان دیدن چه اگر معنی بودی هم دیدنی نبود، فکیف او معنی نیست و آنما مرجع او با نفی حیات است بر مذهب درست، و لکن آیت بر حذف مضاف گفت، چنان که بسیار رفت از این، و مثله قول الشاعر:

و محلّما یشون تحت لوائه      و الموت تحت لواء آل محلم «1»

ای اسباب الموت و ابو القاسم بلخی گفت: **فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ**، «رؤیت» این جا به معنی علم است. اگر گویند: شاید که صحابه رسول تمنّای آن کنند که مشرکان ایشان را بکشند؟ گوییم: نه، برای آن که این معصیت باشد، و چنان که اراده معصیت معصیت باشد، تمنّای معصیت هم معصیت باشد، و آنما ایشان تمنّای جهاد کردند و مصابرت و ثبات در کارزار، و اگر چه مؤدّی باشد با قتل ایشان، نبینی که شهادت صفت مدح است شهید را، و باتّفاق مدح او نه بر کشتن کافر می کنند او را، برای آن که کشتن کافر مسلمان را کبیره است - من اعظم الكبائر - و نیز بر فعل کسی دیگری را مدح نکنند، پس معلوم شد که مدح او به ثبات و مصابره و مداومت و فرار ناکردن و قوّت دین خدای جستن و بذل جهد و طاقت کردن باشد تا آنکه که مؤدّی بود بر قتل «۲» او و این غایت کار باشد، و بر حقیقت ایشان تمنّای شهادت برای این کردند، و تمنّای «۳» به نزدیک ما و محققان از قبیل کلام باشد، و هو قول القائل:

«لیت کذا کان» آن را که نباشد، و: «لیت کذا لم یکن» آن را که باشد، و از ارادت در چیزی نباشد، و لکن برای آن که تمنّا بیشتر محال باشد، عاقلان اظهار کمتر کنند. اشتباه افتاد جماعتی را که او معنی باشد در دل.

و قوله: **وَ أَنْتُمْ تَرْخُرُونَ**، در او دو قول است: یکی آن که تأکید رؤیت باشد، کما یقال: رأیته بعینی، و أخذت ذلک بیدی، و بر این قول نظر، تقلیب حدقه باشد، و قول دگر آن که: **وَ أَنْتُمْ تَتَأَمَّلُونَ** اسبابه و مقدماته، و شما تأمل می کردید در اسباب و احوال و مقدمات آن.

(۱). آج، لب، فق، مر: ندارد.

(۲). وز، دب، آج، لب، فق: با قتل.

(۳). وز، دب: تمنّا.

قوله: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ**، اهل سیر و اصحاب مغازی گفتند: رسول - علیه السلام - با نهصد مرد به احد آمد و به شعب فرود آمد، و عبد الله جبیر را برادر خوات بن جبیر را با پنجاه مرد بر شعب بداشت، و گفت: البتّه از این جا مفارقت نکنی «۱»، خالد بن ولید پیامد و عکرمه بن ابی جهل با جماعتی با لشکری و در برابر ایشان بایستادند، و جماعتی زنان پیامدند و دف می زدند و شعری «۲» می خواندند، و هند می گفت:

نحن برات طارق نمشی علی التمارق ان تقبلوا نعانق «۳»

فراق غیر وامق

او تدبروا نفارق

و اول کس از مشرکان که پیش آمد عبد عمرو بن الصیفی با جماعتی احابیش.

رسول - علیه السلام - تیغی به دست داشت به ابو دجانة الانصاری داد و نام او سماک بن خرشه «۴» بود، او آن تیغ بستد و می گفت:

و نحن بالسّح لدی النّخیل

انا الّذی عاهدنی خلیلی

أضرب بسیف الله و الرسول

ألا اقوم الدّهر فی الکیول

و کارزار پیوسته شد چنان که طرفی را شرح دادیم، و امیر المؤمنین سه یا چهار مرد صاحب رایت را بکشت، و مشرکان بهزیمت شدند. آن جماعت شعب نگاه کردند، مشرکان را منهزم دیدند و مسلمانان را به غنیمت گرفتن مشغول، امیر خود را گفتند: ما نیز به طلب غنیمت رویم. امیر گفت: نشاید که رسول این نعر به ما سپرده است و تأکید کرده، ایشان گفتند: رسول - علیه السلام - این آن وقت گفت که ح ال نه بر این جمله بود، اکنون چون مشرکان هزیمت شدند و مسلمانان غنیمت بردند، فردا ما را چیزی نباشد از غنیمت. و فرمان امیر نکردند و پیامدند، و او مقام کرد تنها «۵».

خالد بن الولید که آن دید «۶»، با لشکر در آمد و او را بکشت و آن نعر گشاده شد، و

---

(۱). وز، دب، آج، لب: مکنی / مکنید.

(۲). وز: شعر.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط بیت در سیرت رسول الله (۲/ ۶۵۵) چنین است:

و نفرش التمارق

ان تقبلوا نعانق

(۴). اساس، وز: خرشسه، دیگر نسخه بدلها: خرشیه، با توجه به مآخذ خبر تصحیح شد.

(۵). مر: و امیرشان تنها بماند.

(۶). مر: چون چنان دید.

ص: 92

مشرکان از پس درآمدند و رفتگان رجعت کردند و مسلمانان را در میان گرفتند و جماعتی را بکشتند و دیگران منهزم شدند . و عبد الله بن قمیة الحارثی سنگی بینداخت بر روی رسول آمد و جراحت کرد و دندان رسول بشکست «۱»، و این ملعون پیامد و قوام رسول - علیه السلام - می داشت تا فرصتی یابد. مصعب بن عمیر را دید، گمان برد که رسول است او را ضربه ای زد و بکشت و باز آمد، و گمان چنان برد که رسول را کشته است و بانگ برداشت «۲» و می گفت: قتل محمد. و در خبر می آید که:

ابلیس نیز از سر کوه آواز داد که : قتل محمد. صحابه رسول - علیه السلام - به یک بار دل شکسته شدند و هزیمت شدن گرفتند.

امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گوید: من دانستم که رسول را نکشتند، برای آن که واثق بودم به وعد «۳» خدای تعالی و لکن چون باز آدمم و او را بر جای خود ندیدم، گمان بردم که او را از میان ما به آسمان بردند [۲۶۶- پ]. گفت: در این میانه رسول را دیدم - علیه السلام - به شکر به روی درآمد و گفتم: یا رسول الله! کجا بودی؟ مرا گفت: بر اینان حمله بر - چنان که طرفی برفت «۴». در این میانه ابی بن خلف الجمحی نگاه کرد، رسول را دید فی حفا من اصحابه، با جماعتی اندک، طمع افتاد او را، درآمد و گفت: لا نجوت ان نجوت، مرا نجات مبادا اگر تو از من بجهی «۵»، و آهنگ رسول کرد. صحابه گفتند: یا رسول الله! دستور باش «۶» تا ما یکی پیش او رویم؟ رسول - علیه السلام - گفت: رها کنید تا بیاید، و پیش از آن هر گه پیغامبر را دیدی، گفتی:

مادیانی دارم، هر روز او را فرقی ارزن می دهم تا تو را بر پشت او بکشم. رسول - علیه السّلام - گفتی: من کشم - ان شاء الله تو را. چون روز احد بود و این ملعون قصد رسول کرد، رسول - علیه السّلام - گفت: رها کنید تا بیاید. چون نزدیک درآمد، حربه از دست حارث بن الصّمّه ها گرفت «۷» و یک حربه بر گردن او زد چنان که اثری اندک بکرد، مانند خدشه، او از اسپ بیفتاد و بانگ و فریاد بر گرفت و می گفت:

---

(۱). اساس: بشکستند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر: فریاد بر آورد.

(۳). دب، فق، مر: وعده.

(۴). مر: چنان که قبل از این مذکور شد.

(۵). مر: از من نجات یابی.

(۶). آج، لب، فق: دستور باشد، مر: دستوری ده.

(۷). آج: باز گرفت، مر: بستد.

ص: 93

قتلنی محمد. او را از آن جا بر گرفتند اصحابش و می گفتند: این جراحت را هیچ اثر «۱» نیست و بیشتر از خدشه «۲» نیست. او می گفت: و الله که اگر این طعنه «۳» که محمد بر من زد بر همه ربیعه و مضر زدی همه هلاک شدند، و این از آن است که او مرا گفت:

من تو را بکشم، و اگر نیز هیچ بر من نزدی چون این مقاله گفته بود، من هم کشته او می بودمی. او آن روز زنده بود و شب را بمرد، و حسان بن ثابت در ابن باب گفت:

ابی حنین بارزه الرسول

لقد ورث الضّالّة عن ابيه

و توعده و انت به جهول «4»

اتیت الیه تحمل ثمّ عظما

و قد قتلت بنو النّجار منكم

امیة اذ یغوٲ یا عقیل

و هم او گفت در این معنی.

ألا من مبلغ عنی أیّیا

فقد القیت فی جوف السّعیر

تمنی بالضلالة من بعید

و تقسم أن قدرت مع النذور

تمنیک الامانی من بعید

و قول الکفر یرجع فی غرور

لقد لاقیت طعنة ذی حفاظ

کریم الاصل لیس بذی فجور

له فضل علی الاحیاء طراً

اذا نابت ملمات الامور

چون خبر فاش شد به آن که رسول را- علیه السلام- بکشتند، بعضی مسلمانان گفتند: ما را رسولی باید به عبد الله ابی سلول تا امانی بستاند برای ما از ابو سفیان «۵». و بعضی گفتند: اگر محمد را کشته باشند، ما را [با] «۶» دین اول «۷» باید شدن. انس بن النضر گفت عم انس مالک : ای قوم! اگر محمد را بکشتند، خدای محمد را بنکشتند «۸»، و ما زندگانی چه «۹» خواهیم کردن از پس رسول- علیه السلام- بیاید تا

(۱). دب: اثری.

(۲). دب، آج، لب، فق: خدشه‌ای، مر: جراحی.

(۳). مر: طعن.

(۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط شعر در دیوان حسان ص ۸۸ چنین است:

لتكذبه وانت به جهول

أجئت محمدا عظما رميما

(۵). مر: ابی سفیان.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). اساس، وز: اولاً، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: بنه کشتند/ بنکشند.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر: ندارد.

ص: 94

همچنان کارزار می‌کردیم می‌کنیم «۱» تا ما را شهید کنند. آنکه گفت: اللهم اني اعذر اليك مما يقول هؤلاء. آنکه حمله کرد بر قوم و کارزار می‌کرد تا بکشندش. ایشان درین بودند «۲»، رسول- علیه السلام- از کناره برآمد و بر سر سنگی آمد «۳» و بایستاد و آواز داد، اول کس که رسول را بشناخت، کعب بن م الک بود، گفت: در نگریدم، چشمهای رسول در زیر مغفر بشناختم، آواز دادم و گفتم: ای مسلمانان! بشارت به آن که «۴» رسول- علیه السلام- اشارت کرد به من که خاموش جماعتی صحابه با بر «۵» رسول افتادند، و رسول- علیه السلام- صحابه را ملامت کرد بر گریختن. ایشان گفتند: یا رسول الله! ما را دل بر جای نماند که آواز قتل تو شنیدیم، و عذر خواستند، و خدای تعالی درین باب این آیت فرستاد: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ**، «ما» نفی است، گفت: محمد- صلی الله علیه و آله- نیست الا پیغمبری «۶» و پیش «۷» او پیغامبران گذشته‌اند، اگر او بمیرد یا او را بکشند، شما بر خواهید گردیدن و مرتد شدن. و «محمد» اسمی علم است و معنی



او الم محمود بجمع خصاله فی جمیع أحواله . و «محمّد» از «محمود» بلیغتر است برای آن که آن از «حمد» باشد و این از «تحمید»، و تفعیل تکثیر فعل را باشد، حق تعالی رسولش را به این نامها مخصوص کرد : محمود و [محمّد] «۸» احمد، و محمّد از محمود بلیغتر است، و احمد از هر دو بلیغتر برای «الف» تفضیل.

و در خبر هست که : خدای تعالی نام محمّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - از نام خود مشتق کرد، که از نامهای حق تعالی یکی محمود است، یعنی مستحقّ حمد، و این معنی حسان بن ثابت بگفت در ابیاتی:

الم تر أن الله أرسل عبده  
ببرهانه و الله أعلى و أمجد

---

(۱). دب، آج، لب، فق: تا همچنان کارزار کنیم.

(۲). دب، مر+ که.

(۳). دب، آج، لب، فق: برآمد.

(۴). دب، آج، لب، فق: بشارت که اینک، مر: بشارت باد که.

(۵). دب: با برابر، آج، لب، فق، مر: با.

(۶). وز، دب: بیغامبری.

(۷). مر+ از.

(۸). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 95

فدو العرش محمود و هذا محمّد

و شقّ له من اسمه لیجّله

و أرسله «1» ضواء منیرا و هادیا

یلوح کما لاح الصّقیل «2» المهّدد

رسول- علیه السّلام- گفت نبینی «3» که خدای تعالی چگونه صرف کرد از من ستم کافران، ایشان مذمّم را دشنام می‌دهند، و من محمّد به لفظ و معنی، جز آن است که کافران نخواستند که رسول را از دشمنی به اسم مدح خوانند او را بر عکس مذمّم خوانند. رسول گفت: آن دشنام ایشان متناول نباشد مرا که ایشان دشنام مذمّم را می‌دهند، و من مذمّم نه‌ام، محمّد «4».

علیّ بن موسی الرضا «5» روایت کند از پدراش از امیر المؤمنین علی از رسول- علیه السّلام- که گفت: چون فرزند را محمّد نام بر نهید «6» او را اکرام کنید «7». و چون در مجلسی آید، جایش کنید «8» و روی بر او ترش مکنید «9»، و هیچ قوم نباشند که مشورتی کنند و در میان ایشان کسی باشد که نام او احمد یا محمّد باشد، او را در آن مشورت برند و الاّ ایشان را خیره جهانند «10» و هیچ سرای نباشد که در آن جا خوانی «11» نهند و بر آن خوان «12» کسی باشد که نام او احمد یا محمّد بود و الاّ هر روزی دو بار قدس و برکت بدان خوان «13» فرو فرستند.

أنس روایت کند که: رسول- علیه السّلام- روزی در بازار می‌گذشت، مردی

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: فارسله.

(۲). اساس، دب، آج، لب، فق، مر: الصّیقل، با توجه به دب و دیوان شاعر ص ۲۵ تصحیح شد.

(۳). مر: نبینید.

(۴). اساس: محمّد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). امام علیّ بن موسی الرضا.

(۶). دب، آج، لب، فق: بر نهی / بر نهید.

(۷). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید، مر: گرامی دارید.

(۸). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید، مر: جای نیکو بنشانید.

(۹). دب، آج: مکنی، لب، فق: نکنی.

(۱۰). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: آلا آنچه خیر ایشان باشد بگوید.

(۱۱). مر: خانی.

(۱۲). دب، آج، لب، فق: و در آن جا، مر: و بر سر آن خان.

(۱۳). دب، لب، فق: بر آن خانه، آج: بر آن خوانه، مر: بر سر آن خان.

ص: 96

مردی را بانگ می زد: یا با القاسم «۱»! رسول [۲۶۷- ر] باز نگرست «۲»، پنداشت که و را گویند «۳»، مرد گفت: ای رسول الله! من آن مرد را می خواندم. رسول- علیه السلام- [گفت] «۴»: شما را رواست که نام من برگیرید «۵» و روا نیست تا کنیه من برگیری! «۶» و ابو هریره روایت کرد که رسول- علیه السلام- گفت:

لا تجمعوا بین اسمی و کنیتی،

از میان نام من و کنیت من جمع مکنید «۷»، [یعنی کسی «۸» را نام محمد مکنید «۹»] و کنیت ابو القاسم. آنکه گفت:

الله يعطی و انا أقسم

، خدا بدهد و من قسمت کنم. آنکه امیر المؤمنین علی را رخصت داد، گفت: یا علی! اگر تو را فرزندی آید نرینه، من نام و کنیت خود به او دادم. امیر المؤمنین را از خوله الحنفیه پسری آمد، او را محمد نام کرد و کنیت ابو القاسم به رخصت رسول- علیه السلام- و این رخصت نیز داده است آخر ائمه را از فرزندان امیر المؤمنین «۱۰» آن جا که گفت:

لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی یواطی اسمہ اسمی و [کنیته] «۱۱» کنیتی یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت جورا و ظلما،

گفت: اگر نماند از دنیا الا یک روز، خدای تعالی آن روز به دراز کند تا بیاید مردی از فرزندان [من] «۱۲» نامش نام من و کنیت او کنیت من «۱۳»، زمین پر از عدل و انصاف کند پس از آن که پر از جور و ظلم باشد.

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلٰی عَقْبَيْهِ، این «۱۴» کنایت است از ارتداد هر کس که بر پی لپهی «۱۵» گردد، یعنی هر که مرتد شود خدای را هیچ زیان ندارد، زیان او را دارد.

(۱). آج، فق، مر: یا ابا القاسم.

(۲). وز، دب، آج: باز نگرید.

(۳). همه نسخه بدلها: می گویند.

(۱۲ - ۱۱ - ۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). دب، آج، لب: برگیری / برگیرید.

(۶). مر: برگیرید.

(۷ - ۹). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۸). آج، لب، فق: کس.

(۱۰). دب + علی را، آج، لب، فق + علی.

(۱۳). و کنیتش کنیه من باشد.

(۱۴). وز: آن.

(۱۵). وز، دب، آج، لب: پای.

ص: 97

وَسَيَجْزِي اللّٰهُ الشّٰكِرِيْنَ، و خدای تعالی شاکران را پاداشت کند به شکرشان.

سعید بن المسيّب گوید عن ابی هریره که : چون رسول - علیه السّلام - با جوار رحمت خدای رفت، صحابه در ارجاف و اضطراب افتادند. عمر خطّاب به مسجد آمد و گفت: ای قوم! جماعتی منافقان ارجاف می افکنند که رسول خدای بمرد، رسول نمرود «۱» و آنما رسول به نزدیک خدای برفت چنان که موسی عمران، و منافقان بنی اسرائیل ارجاف افگندند به مرگ او، و او با میان قوم آمد، و رسول هم چنین باز آید.

ابو بکر این بشنید از عمر، برخاست و در حجره عایشه شد، و رسول - علیه السّلام - جان به خزانه رحمت تسلیم کرده بود، و جامه «۲» بر روی رسول افکنده بود [ند] «۳» آن جامه بر گرفت و روی رسول بدید و به روی او در افتاد و بوسه بر

روی رسول می‌داد، آنکه بیرون آمد و عمر را گفت: علی رسلک، ساکن باش از این سخن گفتن. عمر خاموش نمی‌شد، او نیز بر گوشه‌ای طپستاد و سخن آغاز کرد. مردم عمر را رها کردند و روی به أبو بکر [کردند] «۴»، حمد و ثنای خدای کرد و آنکه گفت: ای جماعت صحابه! هر که محمد را می‌پرستید، محمد با جوار رحمت خدا رفت، و هر که خدای محمد را می‌پرستید، او خدای «۵» که هرگز نمیرد، آنکه این آیت بخوان: **وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً ...** پنداشتی آن «۶» آیت آن ساعت می‌شنوند. و عمر چون این بشنید، از آن گفتن باز ایستاد و به تعزیت رسول مشغول شدند.

**وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَاباً مُوجَّلاً،** معنی آن است که هیچ نفس نباشد که او جز «۷» به فرمان خدای بمیرد.

أخفش گفت این «لام» که در نفس است منقول است از موت به او، و توجیر

---

(۱). اساس، وز: نه مرد/نمرد.

(۲). آج: جامه/جامه‌ای.

(۳-۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر: بدانید که او خدایی است.

(۶). آج، لب، فق، مر: این.

(۷). آج، لب، فق، مر: بجز.

ص: 98

آن است که: و ما کان «۱» لِنَفْسٍ «۲» لَمُوتٍ، تا «۳» معنی این باشد که ما گفتیم، و این معنی که ما گفتیم از آن لفظ هم مستفاد باشد.

**إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ،** یعنی بأمر الله، و قيل: بعلم الله. **كِتَاباً،** نصب او بر مصدر است از فعلی «۴» محذوف، أي كتب الله لها كتاباً. **مُوجَّلاً،** أي موقَّتا، و در آیت دلیل است بر آن که اجل یکی است، و هو وقت الموت أو القتل، خلاف آن که ابن الأخشاد و ابو القاسم بلخی گفتند.

**وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا،** و هر که نفع دنیا خواهد و برای دنیا سعی کند و عمل کند، ما دنیا از او دریغ نداریم و بدهیم او را، و هر که نفع آخرت جوید بدهیم او را، یعنی هر که غرض او دنیا باشد بدهیم او را و در آخرت نصیب نبود او را، چنان که:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ «٥». و چنان  
که رسول - علیه السّلام - گفت

من طلب الدنيا بعمل الآخرة فما له في الآخرة من نصيب

، و چنان که شاعر گفت:

لمستمسك منها بحبل غرور

و ان امرءا دنياه اكبر همّه

و دیگری گفت:

على الماء خاتمه فروج الاصابع

و من يصحب الدنيا يكن مثل قابض

بعضی دگر از مفسران گفتند: آیت مخصوص است به آنان که روز احد شعب رها کردند و به طمع غنیمت برفتند تا آن وهن افتاد، و آنان که ثبات کردند و صبر کردند تا شهید شدند، ایشان را نصیب «٦» دنیا بود و اینان را نصیب آخرت.

و راوی خبر گوید که - رسول - علیه السّلام - گفت:

الاعمال بالنیات و انما لكل امرئ ما نوى فمن كانت هجرته الى الله و رسوله فهجرته الى الله و رسوله و من كانت هجرته الى  
دنیا یصیبها و «٧» امرأة ینکحها فهجرته الى ما هاجر اليه،

گفت: عملها به نیت است، و هر مردی به او کار بر حسب نیتش کنند، هر که هجرت کند «٨» او به

---

(١). دب، آج، لب، فق، مر: کانت.

(٢). دب، آج، لب، فق، مر: نفس.

(٣). اساس + این، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(٤). دب، آج، لب، فق، مر: فعل.

(۵). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۰.

(۶). آج، لب، بنصیب.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر: أو.

(۸). وز، دب، آج، لب، فق: ندارد.

ص: 99

خدای و پیغمبر باشد هجرت او به موقع خود بود به خدای و پیغمبر، و هر که هجرت او برای دنیا باشد که دریابد یا زنی که به زنی کند هجرت او به آن باشد که آن را قصد کرده بود، و مورد آیت آن است که: مکلف مخیر است و ممکن به آنچه خواهد و اختیار کند مجبر نیست چنان که مجبر گفت. خدای تعالی گفت: هر چه [۲۶۷-پ] خواهی بخواه از آنچه رای تو است برای تو، اگر خویشتن را اختیار دنیا کنی و به آن قناعت است با کثرت معایب و مصائب و سرعت زوال و انتقال از تو دریغ نیست، و اگر آخرت خواهی بقایی که به آن فنا نبود و حیاتی که در او ممات ندارد، و تن درستی بی بیماری «۱» و برنایی بی پیری، ملکی بی زوال و ملکی بی ملال، و ملکی بی وحشت و لجاج، و ملکی بی قسمت و خراج به آن بر تو بخل نیست، ازین پس زمام اختیار به دست تو است، اگر این خواهی راه این گیر، و اگر [آن] «۲» خواهی ساز آن کن.

قوله: وَكَأَيُّنَ مِنْ نَبِيٍّ، حسن بصری و ابوجعفر خواند «۳»: «کاین» مقصور بی همز «۴» بی شد، و ابن کثیر و مجاهد و شیبه خواندند: «کائن» علی وزن فاعل، و باقی قرأء خواندند: «و کأین» مشدد به وزن کعین، و همه به یک معنی است، و همه لغات معروف است، و قال زهیر فی الممدود:

و کأین تری من صامت لک معجب      زلذتہ او نقصه فی التکلم

و قال اخر فی التّشديد:

کأین من اناس لم یزالوا      اخوهم فوقهم و هم کرام

و قال آخر و جمع بین اللغتين:

و همه را معنی «کم» بود، و این «کاف» تشبیه است که در «أی» شده است، و معنی او خبر باشد از تکثیر، یعنی بسا پیغامبر و بیشترها من «۵» به کار دارند،

(۱). وز+ و بی انتقال.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: خواندند.

(۴). وز: همزه.

(۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: با من.

ص: 100

چنان که «کم» فی قوله: وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا «۱» ...، وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ «۲».

قَاتِلَ «۳» مَعَهُ، ابن کثیر و نافع و ابو عمرو و یعقوب خواندند : «قتل»، و باقی قرأ خواندند: «قاتل». حجّت آن کس که «قاتل» خواند، قوله: فَمَا وَهَنُوا، ضعیف نشدند بر سییل مدح، و محال است که پس از قتل وهن باشد تا وصف کنند ایشان را به نفی وهن، و از آن جا سعید جبیر گفت : ما نشنیدیم هرگز که پیغامبری را در کارزار بکشند . دگر آن که ابو عبید گفت: چون خدای تعالی حمد کند آن را که کارزار کند، آنان که کشته شوند داخل باشند در آن . و چون مدح «۴» متناول آن را باشد که کشته شود، کارزاریان ناکشته در آن جا نشوند، پس «قاتل» عامتر از «قتل» است.

و آن که «قتل» خواند بر وجهی از سه باشد، یکی آن که: قتل تمام کلام باشد، و قوله: مَعَهُ رَبِّيُونَ، کلامی مبتدا باشد، یعنی بس پیغامبر «۵» که او را بکشند و با او جماعتی بودند بسیار، چنان که گویند : قتل فلان معه جیش کثیر، آی و معه جیش . و بر این وجه «قتل» متناول باشد پیغامبر را تنها.

و وجه دوم «۶» آن است که: «قتل» متناول باشد «رَبِّيُونَ» را، و اگر چه در ظاهر کلام جمله را گفت، مراد بعضی باشد، چنان که: قتل بنو تمیم «۷»، و اگر چه همه را نکشته باشند، و آنان که مانده باشند صفت ایشان این بود که : فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ [اللَّهِ] «۸» تا آن لازم نیاید که پس از «قتل» نفی وهن «۹» محال بود.



و وجه سهام «۱۰» آن است که: «قتل» متناول باشد پیغامبر «۱۱» را و قوم را، و تقدیر کلام چنین باشد که: و کأین من نبیّ قتل هو و قتل معه ربّیون کثیر.

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۴.

(۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۲۶.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: قتل، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۴). وز+ و.

(۵). دب: پیغامبری، آج، لب، فق، مر: پیغمبری.

(۶). مر: دویم.

(۷). وز، دب، آج، لب، فق، مر: بنو تمیم.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شن.

(۹). دب، آج، لب، فق: وهنی.

(۱۰). دب، آج، لب: سیوم.

(۱۱). دب: پیغامبران، آج، لب، فق: پیغمبران.

ص: 101

مفسّران در «ربّیون» خلاف کردند. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ربیع و سدّی گفتند: جموع کثیره، جماعتی بسیار با او بودند، و قال حسّان:

قّ حملنا علیهم ربّیّا

و اذا معشر تجافوا عن الح

أی جیشا عظیما. عبد الله مسعود گفت: ربّیون هزاران باشند «۱» «۱» ضحاک گفت:

یک ریبّه هزار عدد باشد، کلبی گفت: ده هزار باشند «۲». حسن بصری گفت: علما و حکما باشند، ابن زید گفت «۳»: اتباع باشند، و ربّانیون والیان باشند، و ربّیون رعیت.

بعضی دگر گفتند: خدای پرستان باشند و منسوب باشد با «رَبّ»، و کسره «را» از تغییرات نسب باشد، چنان که بصری را بصری گویند بعضی عرب، و حسن بصری خواند: «رَبّیون» بضمّ الرّاء، و این لغت تمیم است، و باقی قرّاء به کسر «را» و این لغت «۴» حجاز است و عامّه عرب.

فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، ایشان با این همه واهن نشدند و ضعیف و سست از آنچه به ایشان رسید در ره خدای که جهاد است، یقال: و هن یهن وهنا، علی وزن وعد یعد «۵» و عدا، و أنشد المیرد:

انّ القداح اذا اجتمعن فرامها      بالكسر ذو جلد و بطش أید

عزّت و لم تکسر و ان هی بدّدت      فالوهن و التکسیر للمتبدّد

و ابو السّمّاک العدویّ خواند: «فما وهنوا»، به کسر «ها»، و در آن خلاف کردند اهل لغت، بعضی گفتند: من وهن یهن مثل ورم یرم، این قول ابو حاتم است.

و کسائی گفت: من وهن یوهن وهنا، مثل: و جل یوجل و جلا، قال الشّاعر:

طلب المعاش مفرّق بین الاحبّة و الوطن      و مصیر الجلد الجلید الی الضّراعة و الوهن

وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكُنُوا، و ضعیف و ذلیل نشدند، بل قتال کردند بر آنچه پیغامبرشان بر آن قتال کرد تا جان بدادن . و استکانت خضوع و مذلت و ضراعت باشد، خدای تعالی آیت به تعبیر آنان فرستاد که همّت کردند که مرتد شوند، چون ارجاف شنیدند به قتل رسول - علیه السّلام - گفت: پیش از شما پیغامبران بوده اند که

(۳). مر + رَيِّوَن.

(۴). مر + اهل.

(۵). اساس: يعد وعد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 102

ایشان را با جماعتی بسیار بکشته‌اند، آن باقی که بماندند از ایشان مرتد نشدند و ذلیل و سست و واهن «۱» نگشتند، بل صابر بودند و محتسب، و خدای تعالی صابران را دوست دارد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ، حسن بصری خواند: و ما کان قولهم، به رفع بر آن که اسم «کان» باشد، و آن مع الفعل در جای خبر، و باقی قرآء به نصب خوانند «۲» بر خبر «کان»، و آن [۲۶۸- ر] مع الفعل در جای اسم باشد، و المعنی و ما کان قولهم آلا قولهم، و هر دو قراءت متقارب المعنی اند برای آن که چون مبتدا و خبر هر دو معرفه باشد، تو مخیر باشی هر کدام خواهی اسم کنی و هر کدام خواهی خبر، و نظیره قوله:

وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۳» ...، و قوله: مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا «۴» ...، جز «۵» آن است از روی معنی که آنچه معلوم بود اسم باید کردن و آنچه نامعلوم بود خبر باید کردن، چه وضع کلام بر این است که یخبر عما يعلم . در این دو قول گفتند، یکی آن که: چون بیشتر قول ایشان دعا و تضرع بود، خدای آنچه جز آن بود در شمار نیاورد، گفت: ایشان را هیچ گفتار نیست مگر این که می گویند «۶»: بار خدایا! گناهان ما بیامرز. و قول «۷» دیگر آن است که: چون پیغامبرشان را بکشتند، ایشان فزع با خدای کردند و در دعا بیفزودند و گفتند: بار خدایا! گناهان ما بیامرز. و إِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا، و «اسراف» مجاوزة الحدّالی غیر الصّواب باشد، و تقيض او تقصیر باشد، و هر دو مذموم است . و السّرْف الخطأ، يقال: مرتت بکم فسرفتکم، أي أخطأت مکانکم و مجاورتکم . و السّرْف النّسیان أيضا. وَ تَبَّتْ أقدامنا، و پای ما بر جای دار، یعنی با ما الطافی کن که ما به آن بر جای بمانیم، و ما را ظفر و نصرت ده بر کافران، ایشان چنین گفتند، شما که اصحاب محمداید «۸» چرا چنین نگفتی لا جرم؟

فَأَتَاهُمُ اللَّهُ، خدای تعالی ایشان را هم ثواب دنیا داد، یعنی ظفر بر دشمن و

---

(۱). اساس: اوهن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). دب، آج، لب، فقی، مر: خواندند.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۸۲.

(۴). سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵.

(۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: خبر، مر: جزای.

(۶). چاپ شعرانی (۲۱۲/۳) + رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا.

(۷). وز، دب، آج، فق: قولی.

(۸). دب، آج، لب، فق: محمدی / محمدید محمداید.

ص: 103

غنیمت، و این قول قتاده و ربیع است. و ثواب در منافع دنیا مجاز باشد در شرع، و اگر چه در لغت بر اصل باشد. وَ حُسْنِ ثَوَابِ الْآخِرَةِ، و در آخرت حقیقت باشد، و حقیقت ثواب نفعی ب اشد مستحقّ مقرون با تعظیم و تبجیل، به نفع، مابین باشد عقاب را که مضرت است، و به استحقاق، مابین باشد تفضّل را، [و] «۱» به مقارنت تعظیم و تبجیل، مابین باشد عوض را. وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، و خدای تعالی دوست دارد نکوکاران را.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا، ای مؤمنان اگر شما فرمان کافران برید «۲». امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: مراد به کافران منافقانند که مؤمنان را گفتند در غزاه احد که : با سر دین اول شوید «۳» و با نزدیکان برادرانتان «۴» شوید «۵». و بعضی دگر مفسران گفتند: مراد جهودان و ترسایانند، و گفتند: مراد ابو سفیان است و اصحابش. يَرُدُّوْكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ، جزای شرط است. فَتَنَقَّلُوا «۶» خاسرین، و نصب «خاسرین» بر حال است، یعنی اگر فرمان ایشان برید «۷»، ایشان شما [را] «۸» ارتداد و رجوع با کفر فیمایند، آنگه زیانکار شوید.

بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ، «بل» برای اضراب باشد، و اضراب «۹» اعراض باشد از اول و ترک ذکر او و اخذ در کلامی نو، تقول: جاءنی زید بل عمرو ذکر زید رها کردی «۱۰» و ذکر عمرو آغاز کردی «۱۱». بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ، بل خدای - عزّ و جلّ - مولیکم، ای ولیکم و ناصرکم و اولی بکم و بولایتکم. و «مولی» بر معانی مختلف آمد، و مرجع معنی در همه با اولی، و گفتند: مراد در آیت ناصر است به قرینه قوله تعالی: وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ، و «ناصر» را نیز به آن، مولی خوانند که یکون اولی بنصره [من] ینصره «۱۲».

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). دب، آج، لب، فق: بری / برید.

(۳). دب، آج، لب، فق: شوی / شوید، مر: روید.

(۴). دب: برادر تان.

(۵). دب، آج، لب، فق: شوی / شوید.

(۶). اساس و وز: فینقلبوا، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). دب، آج، لب، فق: بری / برید.

(۸-۱۰). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر+ برای.

(۱۱). مر: کردید.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 104

و کلام درین آیت بیاید- ان شاء الله- در جای خود.

قوله- عز و علا:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۱ تا ۱۵۵]

سَنَلْقَى فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَنَٰوِي الظَّالِمِينَ (۱۵۱) وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (۱۵۲) إِذْ تُصْعِدُونَ وَ لَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا مَا أَصَابَكُمْ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۵۳) ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (۱۵۴) إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۱۵۵)

[ترجمه]

در افکنیم در دل‌های کافران ترس به آنچه انباز گرفتند با خدای آنچه نفرستاد «۱» به آن حجّتی و جای ایشان دوزخ بود و بد جای است آن بیدادکاران «۲» را.

بدرستی بر است [گفت] «۳» با شما «۴» خدای وعده پس چون می کشتی «۵» به فرمان او تا آنکه که سستی و منازعت کردی در کار و عاصی شدی از پس آن که با شما نمود آنچه دوست داری، از شما کس هست که دنیا می خواهد و از شما کس هست که آخرت می خواهد پس برگردانید از ایشان تا بیازماید و عفو بکرد از شما، و خدای خداوند فضل است بر مؤمنان.

«۶»

چون فرو شدید «۷» و باز نایستادید بر کسی و پیغامبر می خواند شما را در آخرتان «۸» جزا داد شما را غمی به غمی تا دژم نشوید بر آنچه فائت شد از شما و نه بر آنچه رسید به شما، و خدای داناست به آنچه می کنید.

[۲۶۸ - پ]

---

(۱). اساس: فرستاد، وز، دب: بفرستاد، با توجّه به آج تصحیح شد.

(۲). دب: بیدادگران.

(۳). اساس، وز: ندارد، از دب افزوده شد.

(۴). اساس، وز: باسما، با توجّه به دب تصحیح شد.

(۵). وز، دب: می کشی، آج، لب: می کشید، فق: می کشتید.

(۶). اساس: یصعدون، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها و با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). آج، لب: دور می رفتید.

(۸). دب، آج، لب، فق: جماعت بازپسین.

ص: 105

پس فرود آورد بر شما از پس غم ایمنی خوابی که برسید به گروهی از شما و بگرفت گروهی از ایشان غم جانهای خود گمان برند به خدای جز راستی ظنّ کافران که پیش اسلام بودند می گویند هست ما را از این کار چیزی؟ بگو که فرمان همه

خدای راست پنهان می دارند در دل آنچه آشکارا کنند تو را، می گویند اگر بودی ما را از این کار چیزی بنکشتمدی ما را این جا، بگو اگر بودی «۱» شما در خانه هایتان بیرون شدندی آنان که نوشتند بر ایشان کشتن به خوابگاه خود تا امتحان کند «۲» خدای آنچه در سینه های شماست، و خالص کند آنچه در دل های شماست، و خدای داناست به رازهای سینه ها.

آنان که پشت بر کردند از شما «۳» آن روز که به هم آمدند «۴» دو لشکر بخیزانید «۵» ایشان را شیطان به بهری «۶» آنچه کرده بودند و عفو بکرد خدای از ایشان که خدا آمرزنده و بردبار است.

قوله: **سُنُّلِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرَّغْبَ** - الآية. سدّی گفت: چون ابو سفیان و اصحابش آن قتل بکردند و آن وهن در صحابه رسول، برفتند. [و روی به مکه نهاده چون به بعضی راه برفتند] «۷»، ابو سفیان گفت: خطا کردیم ما قومی بسیار از ایران بکشتم و جمعشان مفترق کردیم و از ایشان جز جماعتی اندک ضعیف نماندند، چرا بیامدیم ایشان را استیصال ناکرده؟ بیاید تا باز گردیم و ایشان را مستأصل کنیم. عزم کردند که باز گردند، خدای تعالی ترس در دل ایشان افکنده «۸» تا

---

(۱). آج، لب: بودید.

(۲). آج، لب، فق: تا شبه آزمایش نماید.

(۳). آج، لب + در.

(۴). آج، لب، فق: به هم رسیدند.

(۵). آج، لب، فق: بر گناه داشت.

(۶). آج، لب، فق + از.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). دب، آج، لب، فق: افگند، مر: نهاد.

ص: 106

نیارستند بازگشتن، و این قصه در جای دگر بیاید. خدای تعالی خبر داد از غیب پیش از آن که کرد «۱» تا رسول - علیه السلام - و صحابه ایمن شوند از آن که ایشان باز خواهند گشتن، گفت: **سُنُّلِقِي**، ما در افکنیم، و این را «سین» استقبال گویند برای آن که این افعال که زواید اربع در او متعاقب باشد صالح بود حال را و استقبال را، چون «سین» یا «سوف» در او شود، آن اشتراک برخیزد و فعل خالص شود مستقبل را، حق تعالی گفت: ما ترس در دل ایشان افکنیم، و این از جمله معجزات رسول و قرآن باشد برای آن که خبر است از غیب و مخبر مطابق خپ

ابو ایوب السخّنیانی خواند در شاذّ: «سیلقى» به «یا» ردّا الی اسم الله تعالی فی قوله: **بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ**، و باقی قرآء به «نون»، و ابن عامر و کسائی و یعقوب و ابو جعفر خواندند: «الرّعب» به تحریک «عین» «۲»، باقی «۳» خواندند: «الرّعب» باسکان «عین» و هر دو لغت است، کالعدر و العذر و السّحت و السّحت. و رسول - علیه السّلام - گفت:

نصرت بالرّعب،

مرا یاری کردند به ترس، و در بعضی روایات:

بین یدی مسیره شهر،

از پیش من به یک ماه راه تا هر کجا رسول - علیه السّلام - فرود آمدی بر یک ماهه راه دشمن از او بترسیدی.

**بِمَا أَشْرَكُوا**، این «با» بدل و مجازات است، و «ما» مصدری است، اى بشرکهم بالله . و قوله: **مَا لَمْ يُنَزَّلْ**، «ما» نکره موصوفه باشد، اى شیئا ما انزل الله به من سلطان حق تعالی گفت: من ترس در دل کافران به آن افگندم که ایشان به من شرک آوردند. ظاهر آیت منبى است از آن که این معنی بر ایشان بر سبیل عقوبت رفت به آن که ایشان چیزی را انباز من کرده اند که من به آن حجّتی نفرستاده‌ام از آسمان.

**وَمَا وَاهُمُ النَّارُ**، و مأوای ایشان و مرجعشان دوزخ است، من اوی اذا رجع، یعنی جایشان «۴»، يقال اوی الیه ای انضمّ الیه . و **بِئْسَ مَثْوَى الظّالمینَ** «۵» و «مثنوی» مقام باشد من ثوی اذا أقام، و تقدیر آن است که: بئس مثنوی الظّالمین النار، بد جای

---

(۱). دب، آج، لب، فقی، مر: عبارت «پیش از آن که کرد» را ندارد.

(۲). دب، آج، لب، مر+ و.

(۳). مر+ قرآء.

(۴). دب، آج، لب، فقی: جای ایشان.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۱.

ص: 107

است ظالمان را دوزخ، چنان که برفت فی قوله: **وَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ**. درین آیت مخصوص بالذم است محذوف، چنان که آن جا مخصوص بالمدح محذوف است لدلالة الكلام علیهما.



وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ - الاية. صدق به دو مفعول متعدی شود، [۲۶۹- ر] يقال: صدقته الوعد، چون غضب و سلب و نهب و مانند این.

محمد بن كعب القرظي گفت: اصحاب رسول چون با مدینه شدند گفتند: ما را وهن این «۱» از کجا افتاد، و خدای ما را وعده نصرت و ظفر داده بود، یعنی «۲» قوله: بلى إن تصبروا وَتَتَّقُوا «۳» - الاية. خدای تعالی آیت فرستاد و گفت: آن وعده که من کردم راست بود، و شما را از قبل خود آمد که شعب رها کردی تا دشمن راه یافت.

إِذْ تَحْسُونَهُمْ وَ الْحَسَّ الْقَتْلَ الذَّرِيعَ، قتل سخت عام را حس گویند، قال الشاعر:

حسناهم بالسيف حساً فأصبحت  
بقيتهم قد شردوا فتبددوا

ابو عبیده گفت: الحس، الاستیصال بالقتل، يقال: جراد محسوس إذا قتله البرد، و سنة حسوس سالی باشد که آفت همه چیز ببرد، قال رؤبه:

إذا تشكوا سنة حسوسا  
تأكل بعد الاخضر اليبیسا «4»

حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ، یعنی همچنين بر فتح و ظفر و قتل و قوت بودی «۵» تا به آنکه که جبن و فشل و ضعف کار بستی، و المعنى الى ان فشلتم. و بعضی اهل معانی گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر این است: حتى اذا تنازعتم فى الامر و عصيتم فشلتم أى جبتهم و ضعفتم، و «واو» فى قوله: وَتَنَازَعْتُمْ، مقحم است.

و منازعت ایشان این بود که چون صحابه رسول به غنیمت مشغول شدند، اصحاب شعب گفتند: مردمان غنیمت ببرند و ما بی نصیب مانیم. عبد الله جبیر که امیر ایشان

---

(۱). همه نسخه بدلها: ما را این وهن.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر: ندارد.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۵.

(۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط بیت در لسان العرب (۴/ ۲۴۴) چنین است:

(۵). مر: بودید.

ص: 108

بود گفت: مکنید «۱» و فرمان رسول رها مکنید «۲». ایشان گفتند: رسول این آن وقت گفت که کار بخلاف این بود، اکنون چون ایشان بهزیمت شدند - چنان که در قصه برفت - این گفتاگوی «۳» که با عبد الله جبیر کردند منازعت آن بود. وَ عَصَيْتُمْ، و عاصی شدی «۴» در فرمان رسول - علیه السلام - که شما را فرمود که از این جا مفارقت مکنید، و اگر بینی «۵» که ما را بکشند از آخر ما، و اگر بینی «۶» که ما غنیمت می گیریم، فرمان نبردند و عصیان کردند «۷». مِنْ بَعْدِ مَا أَرَأَكُمْ مَا تُحِبُّونَ، پس آن که خدای آنچه محبوب و مراد شما بود و «۸» با شما نمود، یعنی از فتح و ظفر و نصرت شما به باد صبا تا در سیر می آید که: تا ایشان بر جای بودند باد صبا می جست و خاک بر روی مشرکان می زد. چون شعب رها کردند باد صبا دبور گشت، و روی بر ایشان نهاد و ایشان مدهوش شدند و نمی دانستند که حال چگونه است، و بر عمیا یکدگر «۹» می زدند و می کشتند، آنگه حق تعالی گفت: این برای آن بود که شما دو گروه بودی «۱۰»، یکی دنیا جوی و یکی آخرت خواه. بعضی به کارزار که حاضر آمدی «۱۱» برای غنیمت حاضر آمدی «۱۲» و طالب دنیا بودی «۱۳»، و بعضی برای نصرت دین خدای و طالب آخرت و بهشت.

ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ، اى بالهزيمة، پس شما را از ایشان برگردانید. و در اضافه «۱۴» صرف ایشان از مشرکان با خدای تعالی با آن که معصیت است، دو قول گفتند: یکی [آن که] «۱۵» شما از ایشان بازگشتی «۱۶» به حکم و فرمان خدای، که خدای تعالی ثبات صد مسلمان در پیش دو یست کافر واجب کرد، فاما چون ناقص شدند از این عدد، یا

(۲-۱). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۳). آج، لب، مر: گفتگوی.

(۴). مر: شدید.

(۶-۵). مر: بینید.

(۷). آج، لب، فق: فرمان نبردید و عصیان کردید.

(۸). آج، لب، فق: ندارد، مر: آن آخر با شما نمود.

(۹). مر: بر یکدیگر.

(۱۰). مر: شدید، چاپ شعرانی (۲۱۶/۳) + مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ.

(۱۱-۱۲). مر: آمدید.

(۱۳). مر: بودید.

(۱۴). آج، لب: اضافه.

(۱۵). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۶). مر: بازگشتید.

ص: 109

کافران زیادت شدند، مرخص است مسلمانان که ثبات نکنند، چون انصراف ایشان بر این وجه به فرمان و رخصت و حکم خدای بود، حق تعالی با خود اضافه کرد گفت: من برگردانیدم شما را، و این وجه اختیار ابو علی است، و ابو القاسم بلخی گفت: معنی «صرف» این جا آن است که خدای بفرمود ایشان را که هم از این فور و از این جای با سر ایشان گردی «۱» تا ابتلا کند شما را به مظاهر و مواترت نعمت بر شما یک از پس دیگر تا «۲» شکر خواهید کردن «۳» یا نه! پس معنی «صرف» بر این قول تخفیف تکلیف باشد به ترک امر به رجوع با قتال ایشان در حال

وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ، آنگه با این همه که کردید «۴» شما را عفو بکرد «۵» از عقاب قیامت، [این یک] «۶» قول است، و قولی دیگر آن است که: شما را عفو بکرد از آن که به دنبال ایشان شوید پس از آن که جماعتی صلاح در آن دیدند که به دنبال ایشان بشوند قولی دیگر آن است که شما را عفو بکرد از عذاب استیصال، و ایشان را از شما بازداشت، و شما را حمایت کرد پس از آن که مستولی بودند ایشان بر شما، نظیره قوله: ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ «۷» ... در قصه بنی اسرائیل.

وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، و خدای تعالی خداوند فضل و احسان است بر مؤمنان.

إِذْ تُصْعِدُونَ، عامل در او دو وجه دارد، یکی قوله: وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ، یکی عامل مقدر من قوله: اذکر. قتاده و حسن و سلمی خواندند: اذ تصعدون، به فتح «تا» و «عین» «۸» من سعادت الجبل أصدده، و باقی خواندند: إِذْ تُصْعِدُونَ، من الاصعاد.

ابو حاتم گفت: فرق از میان «صعد» و «أصعد» آن باشد که صعد آن باشد که از نشیبی بر بالای شود چون کوه و اکمه «۹» و مانند این، و اصعد إذا مضی «۱۰» علی وجهه

---

(۱). مر: روید.

(۲). دب، آج، لب، فق: باز، مر: باره.

(۳). دب، آج، لب، فق: خواهی کردن.

(۴). دب، آج، لب، فق: کردی.

(۵). دب: عفو کرد، مر: عفو کردم.

(۶). اساس و وز: ندارد، با توجّه به دب افزوده شد.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۵۲.

(۸). اساس و همه نسخه بدلها: صاد، با توجّه به متن عربی روایت در تبیان (۳/ ۲۰) و مجمع البیان (۱/ ۵۲۱) تصحیح شد.

(۹). آج، لب، فق، مر: ندارد.

(۱۰). فق: معنی.

ص: 110

في الارض المستوية آن باشد که در زمین راست سر در نهد و برود، و گفته اند: اصعد خلاف سعد باشد، يقال: سعد الجبل و اصعد في الوادی، و مبرّد گفت: اصعد اذا ابعد في الدّهاب، چون دور بشود گویند: اصعد، چنان که در خبر است که رسول- علیه السّلام- بعضی صحابه را گفت که: از پس سه روز باز آمد:

لقد ذهب [۲۶۹- پ] فيها عريضا،

در این هزیمت پهن بشدی، و قال الأعشى:

فانّ لها في أهل يثرب موعدا

ألا أيهذا السائلی این اصعدت «1»

فرّاء گفت: «اصعاد» ابتدای به سفر رفتن باشد، و «انحدار» رجوع باشد، يقال: أصدنا من كذا الى كذا إذا سافر اليه، و انحدرنا إذا رجع منه، و أنشد ابو عبيدة:

قد كنت تبكين على الإصعاد      و اليوم سرّحت و صاح الحادى

و مفضلّ گفت: صعد و أصد و صعد بمعنى واحد.

وَلَا تَلُوْنُ عَلَيَّ أَحَدٍ، اى لا تخرجون، و با کس نايستادى، يقال: ذهب فلان فلم يلو على شىء و لم يلبث على شىء و لم يعرج على شىء اذا مضى على وجهه لا يقيم على شىء، يعنى در اين هزيمت برفتنى «۲» رفتنى بليغ سريع بر وجهى كه يك با يك نايستادى «۳»، و هيچ چيز «۴» شما را از رفتن مانع نبود «۵».

و حسن بصرى خواند: «و لا تلون» به يك «واو» براى تخفيف، [كقولهم.

استحييت و استحييت، يك «واو» و به يك «يا» بيفگنند براى تخفيف] «۶»، كلبى گفت: عَلَيَّ أَحَدٍ، بر كسى، يعنى رسول الله صلی الله عليه و «۷» آله. «و الرسول»، «واو» حال راست، و پيغامبر شما را مى خواند كه:

الىّ الىّ،

به من آيى

عباد الله.

فِي أُخْرَاكُمْ، در آخر شما ايستاده مى گفت: به من آيى و مروى «۸» اى بندگان خداى،

[من] «۹» يكرّ فله الجنة،

هر كه باز آيد بهشت او را «۱۰». يا عجب! اگر آن كه باز آيد او

---

(۱). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط كلمه در سيرت رسول الله / (۳۷۷) چنين است:

ألا أيهذا السائلى أين يمّم

(۲). مر: برفتيد.

(۳). مر: نایستادند (ضبط «نایستادند» مرجح است)

(۴). دب، آج، لب، مر: چیزی.

(۵-۹). فق: نبود.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). وز+ علی.

(۸). مر: به من آید و مروید.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر+ باشد.

ص: 111

را بهشت «۱» رسد، آن که خود برود او را چه رسد؟ او را «۲» قسمت از میان دوزخ و بهشت رسد، يقال: جاء فلان فی آخر الناس و اخراء الناس و آخراء الناس و اخريات الناس.

فَأَثَابَكُمْ، جزا «۳» داد شما را، و حقیقت ثواب در جزای خیر باشد، و در جزای شر حقیقت عقاب بود، اما بر سبیل توسع عقاب را ثواب خواند «۴»، و نظیره قوله: هَلْ تُؤَبِّبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ «۵»...، و نظیر او در معنی قوله تعالی: فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ «۶».

و حقیقت بشارت در خیر و سرور باشد، و در عذاب مجاز باشد، و مثله قول الشاعر:

اداهم سودا أو محدرجة «7» فتلا «8»  
اخاف زیادا ان یکون عطاؤه

و برای آن به لفظ ثواب گفت که آن به جای ثواب بود ایشان را، اگر بخلاف آن کردندی به بدل آن ثواب بودی ایشان را، و در بیت همچنین این بند و تازیانه به جای عطا بود او را.

حسن بصری گفت: معنی آیت آن است که بداد ایشان را روز احد غمی به بدل غم کافران روز بدر، تا معنی آن باشد که: یوما لهم و یوما علیهم. و بعضی دگر گفتند: أی غمّا علی غمّ، و گفته اند: غمّا متّصلا بغمّ، غمی پیوسته به غمی دگر. غم

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: باز آید به بهشت.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر + حاکمی (دب: جا یکی) از بهشت و دوزخ (آج، لب، فق، مر + رسد) و قسمت هر دو بر مؤمن و فاسق - لله در قائل:

على حبه جنة قسيم النار و الجنة

+مر

وصى المصطفى حقاً امام الانس و الجنة

همه نسخه بدلها بجز وز+ او را چه رسد، او را.

(۳). وز: جزای.

(۴). دب: کنند، مر: خوانند.

(۵). سوره مطفین (۸۳) آیه ۳۶.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۲۱، توبه (۹) آیه ۳۶، انشقاق (۸۴) آیه ۲۴.

(۷). آج، لب، فق: مدحرجه، ضبط بیت در دیوان فرزدق (۱/۱۱۸) چنین است: است:

اداهم سودا أو محدرجة سمرا

فلما خشيت ان يكون عطاؤه

(۸). دب، آج، لب، فق + یعنی السیاط.

ص: 112

اول فوت ظفر و غنیمت، و غم دوم قتل و جراح و هزیمت، و گفته اند: غم اول قتل و جراح و هزیمت، و غم دوم ارجاف به قتل رسول - علیه السلام. و گفته اند: غم اول راه یافتن خالد بن الولید بر ایشان از شعب، و غم دوم بازگشتن ابو سفیان و ظفر او بر مسلمانان، این برای چه کرد «۱»؟ لِكَيْلَا تَحْزَنُوا «۲» عَلٰی مَا فَاتَكُمْ، تا دل‌تنگ و دژم نباشی «۳» بر آنچه فایت شد از شما از ظفر و غنیمت. وَلَا مَا أَصَابَكُمْ، المعنی و لا علی ما اصابکم، «ما» در محلّ جرّ است لعطفه علی مجرور، و نه بر آنچه به شما در رسید از جراح و قتل و هزیمت، و نظیر او از وجهی قوله تعالی: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ «۴».

گفتند معنی آن است که: چون مسلمانان را از جهت ارجاف منافقان به قتل رسول - علیه السلام - و کسر و وهن دل‌تنگ شدند، بس «۵» بر نیامد که رسول - علیه السلام - به بالایی بر آمد و گفت:

أنا رسول الله.

مسلمانان شادمانه «۶» شدند. بس «۷» بر نیامد که ابو سفیان با جماعتی بر سر کوه آمدند، مسلمانان دل‌تنگ شدند از آن که ترسیدند که دگر باره بر ایشان زنند و ایشان را مجروح و منکوب کنند. رسول - علیه السلام - دعا کرد، خدای تعالی بگردانید ایشان را تا از کوه فرود آمدند و روی به راه نهادند مسلمانان شادمانه «۸» شدند به یک ساعت چند بار دل‌تنگ شدند و خرم شدند، خدای تعالی گفت: تا بر رنج دنیا و محنت و بلای او دل‌تنگ نباشید «۹» که هیچ دو را «۱۰» بقا نیست:

فهكذا مضت الدهور

اصبر لدهر نال منك

لا الحزن دام و لا السرور

فرحا و حزنا مرة

مفضل گفت: «لا» صله است، و المعنی لکی «۱۱» تحزنوا، این برای آن کرد تا

(۸-۱). آج، فق + قوله تعالی.



(۲). دب، مر: تأسوا.

(۳). مر: نباشید.

(۴). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳.

(۵). آج، لب، فق، مر: بسی.

(۶). لب، مر: شادمان.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر: بسی.

(۹). دب، آج، لب: نباشی / نباشید.

(۱۰). وز، لب: او را، مر: دور را.

(۱۱). مر: لکیلا.

ص: 113

شما دژم باشید «۱» بر آنچه فایت شد از ظفر و غنیمت، و بر آنچه به شما رسید از قتل و هزیمت بر سبیل عقوبت به آنچه کردی «۲» و ثغر «۳» رها کردی «۴»، چنان که گفت:

لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ «۵»، و المعنى ليعلم اهل الكتاب.

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، و خدای عالم است و آگاه و با خبر از آنچه شما می کنید «۶» تا جزا دهد هر یک را بر حسب آنچه کرده باشد «۷» از خیر و شر، و هیچ از او فرو نشود. و مورد او مورد وعید و تحذیر است.

قوله: **ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نُّعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً** - الاية. عبد الله زبير روايت کند از پدرش زبير بن العوام که گفت : من با رسول بودم - عليه السلام. چون خوف و غم بر ما سخت شد، خوابی و نعاسی بر من افتاد [و] «۸» بر جماعتی که با ما بودند تا من سخن معتب بن قشير می شنیدم که می گفت: لو كان لنا من الامر شيء ما قتلنا هيهنا، پنداشتم که در خواب می بینم. پس خدای تعالی بر سبیل منت و تذکیر نعمت این آیت فرستاد : **ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً** «۹». [۲۷۰- ر]، ای امنا، و این لفظ مصدر است كالعظمة و الغلبة، و ابن محيصن در شاذ خواند : «أمنة» به سکون «ميم»، «نعاسا» بدل است از «أمنة»، و نعاس اول خواب باشد.

يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ، حمزه و كسائی و خلف خواندند: «تغشى»، بالتاء ردًا الى الأمانة، و دیگران به «یا» خوانند «۱۰» ردًا الى النعاس، و این اختیار ابو عبید «۱۱» و ابو حاتم است برای آن که فعل از پس نعاس می آید، ردش با او اولیتر باشد.

عبد الله عباس گفت: خدای تعالی مسلمانان را از پس خوف عظیم امنی تمام داد تا در امن به جایی رسیدند که خواب بر ایشان غلبه کرد، و خواب با امن باشد با خوف نباشد.

---

(۱). دب، لب، فق: نباشی، آج: باشی.

(۲-۴). مر: کردید.

(۳). مر: شعب.

(۵). سوره حدید (۵۷) آیه ۲۹.

(۶). دب، آج، لب، فق: می کنی.

(۷). دب، آج، لب، فق: باشند.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). اساس + امنه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: خواندند.

(۱۱). مر: ابو عبیده.

ص: 114

ابو طلحه گوید: روز احد سر برداشتم، هیچ کس را ندیدم از قوم و الا ما یل شده از خوا ب، و ابو طلحه گفت «۱»: من از جمله آنان بودم که خواب بر من غلبه می کرد تا یک بار شمشیر از دستم بیفتاد، برگرفتم، و یک بار تازیانه.

وَ طَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ، حق تعالی چنان که ایشان دو گروه بودند، ایشان را به دو فرقه بنهاد: مؤمنان بودند و منافقان. مؤمنان را امنی بداد تا از فرط ایمنی خواب ببرد ایشان را، و منافقان خائف و بی خواب، از خوف بی قرار بدند «۲» و از بی خوابی شعار داشتند «۳».

و «طائفة»، مرفوع است به ابتدا، [و] «۴» در خبر او خلاف کردند، بعضی گفتند:

«يظنون» خبر مبتدأست، و «قد اهتمتهم» در جای صفت طائفة است، یعنی و طائفة من صفتها كذا، يظنون . و گروهی که صفت ایشان آن بود که غم جان خود گرفته بود «۵» ایشان را، گمان می‌بردند «۶» به خدای ظن اهل جاهلیت، یعنی ظن بد.

و بعضی دگر گفتند: «قد اهتمتهم» خبر مبتدأست، و «يظنون» در جای حال است . و گروهی دیگر آن بودند که به غم آوردن ایشان را نفس خود، یعنی ایشان را غم جان بود غم ایمان نبود، از غم جان پروای خدای و رسول و دین خدای و شرع رسول نبود ایشان را برای آن که منافق بودند، و در باطن خلاف آن داشتند که به ظاهر گفتند، لا جرم گمانشان در خور اعتقاد «۷» آمد، چو «۸» به خدای اعتقاد بد داشتند «۹»، به او گمان بد بردند، و قوله: **غَيْرَ الْحَقِّ**، صفت موصوفی محذوف است، یعنی ظننا باطلا، به خدای گمانی «۱۰» باطل بردند و قوله: **ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ**، اى ظننا مثل ظن الجاهليَّة، كقولهم:

ضربته ضرب زيد، اى ضربا مثل ضرب زيد، و آن آن بود که گمان بردند که خدای تعالی رسولش را نصرت نخواهد کردن، و آن غلبه و استیلاى کافران همیشه

---

(۱). وز+ و.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر: بودند.

(۳). كذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۱۹): شعور نداشتند.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). وز+ و.

(۶). اساس: می‌برند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). مر: اعتقادشان.

(۸). اساس: بجز، دب، مر: چون، با توجه به وز تصحیح شد.

(۹). كذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: نداشتند.

(۱۰). دب: گمان.

بخواهد ماندن «۱»، آنگه با چنین گمان و اعتقاد تمنای امر و امره «۲» کردند.

يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ، می گویند: از این کار ما را نصیبی هست؟

مفسران گفتند: من أمر النَّصْرَةِ، یعنی از باب نصرت، حق تعالی رسول را گفت:

جواب ایشان باز ده بر وجهی که طمعشان منقطع شود، و بگو که: **إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ.**

ابو عمرو و یعقوب «کله» خواندند به رفع، و باقی قراء به نصب وجه قراءت ابو عمرو آن است «۳»: «أمر» مبتدای اوّل باشد و «کله» مبتدای دوم، و قوله: «لله» در جای خبی مبتدای اوّل بود، کقولهم: زید ابوه منطلق، عمرو وجهه حسن. و وجه قراءت دگر آن است که: «کله» «۴» تأکید است.

ضحاک گفت از عبد الله عباس که : مراد به آیت تکذیب به قدر است که منافقان به قضا و قدر خدای ایمان نداشتند، پس بیشتر غم ایشان آن بود، بیانش

**قول رسول - علیه السلام:** الايمان بالقدر يذهب الهم والحزن،

ایمان به قدر خدای غم و اندوه ببرد، بگو که فرمان همه خدای راست، و کار آن است که خدای کند، آنگه حق تعالی بیان نفاق ایشان کرد «۵»، گفت: **يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ** ، در دل می دارند آنچه اظهار نمی کنند بر تو، و این سیرت منافق باشد که در دل خلاف آن دارد که بر «۶» زبان، آنگه آنچه گفتند از آن که لایق اعتقاد ایشان بود، حق تعالی با رسول باز گفت: **يَقُولُونَ لَوْ كَانَ «۷» لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا «۸»**، اگر از این کار چیزی بودی ما را، و ما در دین و ملت خود بر کاری بودمانی، ما را این جا نکشتندی، چنین گمان بردند که علامت حقی دین و مذهب و اعتقاد آن باشد که هیچ وهنی و ضعفی و خللی نیوفتد بظاهر، و این جمله از گمانهای باطل بود، و ندانستند که بسیاری پیغمبران «۹» خدای را بکشتند، و آن در حق ایشان و حقی «۱۰» ملت ایشان خللی

---

(۱). اساس، وز: نخواهد ماندن، لب، فق: نخواهد ماند، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر: تمنای امیری و حکومت.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر+ که.

(۴). همه نسخه بدلها: کلّ.

(۵). فق، مر+ و.

(۶). دب: به، مر: در.

(۷). اساس: هل لنا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر + گفتند.

(۹). وز: پیغامبران.

(۱۰). دب، فق: حق، مر: حقیقت.

ص: 116

نگیرد. آنکه حق تعالی بگفت که: بگو ایشان را که از وجود شما بس غنا نیست، و از عدم شما بس خللی نیست.

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ، بگو که اگر شما در خانه های خود نشسته بودیتان، لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، برون  
«۱» آمدندی آنان که قتل و کشتن «۲» بر ایشان نوشتند، یعنی بر ایشان واجب کردند «۳» ثبات کردند در کارزار تا از دو  
کارزار «۴» یکی پدید آید، اما ظفر و اما کشتن ایشان به خوابگاه و مصرع خود، یعنی ایشان چون به کارزار آیند دل چنان بر  
مرگ نهاده باشند که پنداری این مصرع و افتادنگاه «۵» ایشان خوابگاه است ایشان را. وَ لِيُنَبِّئَنَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ، و تا  
خدای امتحان و آزمایش کند آنچه در دلهای شماست بر آن تأویل که گفتیم. وَ لِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، و خالص کردند «۶»  
آنچه در دلهای شماست، یعنی آنچه شما در دل داری «۷» از نفاق اظهار کند رسول - علیه السلام - و مؤمنان را، چنان که  
گفت: مَا كَانَ اللَّهُ [۲۷۰- پ] لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ «۸».

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، و خدای تعالی عالم است به اسرار دلها، و در این لفظ دلیل است بر آن که حقیقت ابتلاء بر خدای  
نباشد، برای آن که به ابتلاء آن «۹» را حاجت بود که چیزی نداند «۱۰» تا بداند «۱۱»، و آن که او «۱۲» اسرار دلها داند او  
را به آزمایش حاجت نباشد.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ - الایة. بیشتر مفسران گفتند: مراد آنانند که روز احد بگریختند، آنان که از شما پشت بدادند. يَوْمَ  
التَّقَى الْجَمْعَانِ، آن روز که دو لشکر روی به هم نهاد «۱۳»، یعنی روز احد، و گفتند: مراد جماعتی اند که با مدینه شدند. إِنَّمَا  
اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ، شیطان ایشان را از راه ببرد و بخیزانید «۱۴» و پای ایشان

(۱). مر: بیرون.

(۲-۳). لب+ و خالص گرداند آنچه در دلهای شماست.

(۴). آج، لب، فق، مر: دو کار.

(۵). مر: و جای افتادن.

(۶). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب: ندارد، مر: خالص گرداند.

(۷). مر: دارید.

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۹.

(۹). مر: کسی.

(۱۰). اساس و وز: بدانند، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). مر: و خواهد که بدانند.

(۱۲). مر: اضمار.

(۱۳). آج، لب، فق، مر: نهادند.

(۱۴). مر: بلغزانید.

### ص: 117

از زیر فرو گرفت، گفته اند: أزلّ و استزلّ به یک معنی باشد، و گفته اند: «سین» [طلب راست، یعنی] «۱» طلب ازالال ایشان کرد چنان که: استعلم و استفهم و استخبر. و مفضلّ گفت: حملهم علی الزلّ و هی الخطیئة، و مراد هزیمت است.

**بِغَضٍ مَا كَسَبُوا**، در این دو قول گفتند: یکی آن که مراد محبت غنیمت است و حرص بر حیات و مال، یعنی چون بر این راه بودند هوای ایشان موافق رای شیطان بود، از این جا بر ایشان راه یافت، و قولی دگر زجاج گفت: **بِغَضٍ مَا كَسَبُوا**، به آن گناهان مقدّم که کرده اند «۲» و توبه نکرده کار خود ساخته ندیدند، خود را اختیار شهادت نکردند تا به وقت دگر باشد که توبه کنند، هر گه «۳» کار او ساخته باشد به مرگ، چنین قلت مبالات نماید که: لا ابالی وقع الموت علیّ أم وقعت علی الموت، و تمنای شهادت چنین کند که: ما ينتظر اشقاها ان يخضبها من فوقها بدم، چه انتظار می کنند آن شقی ترین امت که محاسن سپید از خون این سر خضاب نمی کند.

وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ، و خدای تعالی عفو بکرد از ایشان. در این دو قول گفتند:

یکی آن که ایشان را بتعجیل عقوبت نکرد، و دگر آن که آن عقاب مستحق به فرار از زحف به ایشان رها کرد، و اگر بر هر دو حمل کنند روا باشد برای آن که تنافی نیست میان ایشان، و لقوله: **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ**، و خدای تعالی آمرزنده است، یعنی «۴» گناه ایشان «۵» را که فرار «۶» زحف بود، و حلیم است که ایشان را بتعجیل عقوبت نکرد.

قوله: عز و علا «۷»:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۵۶ تا ۱۶۳]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۵۶) وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (۱۵۷) وَلَئِن مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ (۱۵۸) فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (۱۵۹) إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۱۶۰)

و ما كان لنبى أن يغلَّ و من يغلل يات بما غلَّ يوم القيامة ثم توفى كل نفس ما كسبت و هم لا يظلمون (۱۶۱) أفمن اتبع رضوان الله كمن باء بسخط من الله و ماواه جهنم و بس المصير (۱۶۲) هم درجات عند الله و الله بصير بما يعملون (۱۶۳)

[ترجمه]

ای آنان که

(۱). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: کرده بودند.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۲۱): هر که.

(۴). دب، آج، لب، فق، مر+ که.

(۵). آج، لب، فق: گناهان ایشان.

(۶). مر+ از.

(۷). وز: عز و جل، دب، آج، لب، فق، مر: قوله تعالی.

گرویده‌اید مباشید «۱» چون آنان که کافر شدند، و گفتند برادر «۲» ایشان را چون برفتند «۳» در زمین تا بودند غذا کنندگان اگر بودید «۴» نزدیک ما نمردندی و بنکشندی ایشان را «۵» تا کند خدای آن را اندوهی در دل‌های ایشان، و خدای زنده کند و بمیراند، و خدای به آنچه می‌کنید شما بیناست.

و اگر بکشند شما را «۶» در راه خدا یا بمیرید «۷» آمرزش از خدای و بخشایش بهتر بود از آن که «۸» شما گرد می‌کنید.

و اگر بمیرید «۹» یا بکشند «۱۰» شما را، با خدای جمع کنند شما را.

[به] «۱۱» بخشایشی از خدای «۱۲» نرم شدی ایشان را و اگر بودی تو بدخو، درشت دل، پراگنده شدن‌دی از پیرامن تو، عفو بکن «۱۳» از ایشان و آمرزش خواه بر ایشان «۱۴» و مشورت کن با ایشان در کار، چون عزم کنی توکل کن «۱۵» بر خدای که خدای دوست دارد توکل کنندگان را.

و اگر یار باشد خدای شما را نبود غلبه کننده شما را، و اگر رها کند شما را کیست آن که یاری کند شما را از پس او؟ و بر خدای باید تا توکل کنند مؤمنان.

(۱). دب: گرویده‌ای مباشی.

(۲-۹). آج، لب، فق: برادران.

(۳). آج، لب، فق: می‌رفتند، مر: برفتندی.

(۴). دب: بودی.

(۵). آج، لب، فق، مر: کشته نشدندی.

(۶). آج، لب، فق: و اگر کشته شوید، مر: اگر بکشند شما را.

(۷). دب: بمیری / بمیرید.

(۸). آج، لب، فق: آنچه.

(۱۰). آج، لب، فق: یا کشته شوید.



(۱۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۲). وز+ و.

(۱۳). آج، لب، فق: جرم فروگذار.

(۱۴). وز، آج، لب، فق: برای ایشان.

(۱۵). آج، لب، فق: اعتماد نمای.

ص: 119

[۲۷۸- ر]

و نبود «۱» پیغمبری «۲» را که خیانت کند، و هر که خیانت کند بیارد آنچه خیانت کرده باشد روز قیامت، پس تمام بدهند هر نفسی «۳» را آنچه کرده باشد و نقصان نکنند ایشان را.

آن کس که پیروی کند رضای خدای را چنان باشد که باز آید به خشمی از خدای، و جای او دوزخ باشد و بد بازگشتن گاه است.

از ایشان پایه‌هاوند «۴» به نزدیک خدای و خدای بیناست به آنچه ایشان می‌کنند.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا** - الایة. حق تعالی درین آیت مؤمنان را نهی کرد از آن که [آن] «۵» گویند که منافقان گفتند، چون عبد الله ابی سلول و اصحابش، گفت: ای مؤمنان چنان مباشید «۶» که کافران در این معنی که گفتند ایشان برادر ایشان را «۷»، اما در دین و اما در نسب . **إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ**، چون بر رفتندی در زمین، یعنی به سفر شدندی برای تجارت و طلب معیشت . و اصل این کلمه هم این «۸» «ضرب» معروف است که زدن باشد، الا آن است که این ضرب فی الأرض بالرجل أو بالراحلة باشد، چنان که ما گوئیم : ما آن راه بکوفتیم، و بعضی دگر گفتند : الضرب فی الارض عبارت است از افراط در رفتن و مبالغه در او . **أَوْ كَانُوا غُرَى**، جمع غاز، یا غازیان باشند «۹»، و این لفظ بر وزن فعل «۱۰» است اکنون، و اصل او غزی بوده است علی وزن فعل «۱۱» فی جمع فاعل، نحو: شاهد و شهّد، و راع و

(۱). آج، لب، فق: و نسزد هیچ.

(۲). وز، دب: پیغامبری.

(۳). آج، لب، فق: تمام داده شود هر تنی.

(۴). اساس، وز: پایه‌اند / پایه‌ها‌اند.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). دب: مباحی / مباحیید.

(۷). دب، آج، فق، مر: برادرانشان.

(۸). دب: کلمه به معنی.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر: باشد.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۲۳): فعاً.

(۱۱). اساس: افعال، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 120

رکع، و ساجد و سجد، و فعل در جمع فاعل قیاسی مطرد است، پس حرکت از حروف علت برگرفتند و با حرف صحیح دادند، چنان که در قاض و غاز کردند، و الأصل قاضی و غازی، و او در هر سه حال به یک صورت باشد بمتابۀ اسماء «۱» مقصوره است مادام تا منکر منون باشد بی «لام» تعریف، و نیز جمع کنند این لفظ را که غازی است علی غزاه، کقاض و قضاة و رامی و رماء، و نیز جمع کنند علی غزاه کنخارب و خراب، و کاتب و کتاب، یا غازی باشند و مجاهد «۲» گویند این منافقان:

لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا، اگر این مردمان مسافر یا غازی به نزدیک ما بودندی بنمردندی، و یا ایشان را بنکشتمدی، و این خطاست از ایشان «۳» بزرگ برای آن که اعتقاد «۴» کردند اگر مسافر به سفر نشود در حضر مرگ به او نرسد، و اگر غازی را در غزا نکشند بنمیرد، این اعتقاد فاسد است برای آن که حکم ایشان در سفر و حضر و غزا و مقام یکی باشد هیچ وقت از اوقات نیست و الا مجوز است که ایشان در آن وقت بمیرند.

فاما حکم کشته، قطع کردن بر آن که اگر او را بنکشتمدی نمردی خطاست، و نیز قطع کردن بر آن که لا محال بمردی هم خطاست، بل مجوز است چنان که احوال دیگران روا باشد که هر ساعت مرگ به ایشان رسد، و روا باشد که بمانند «۵» سالهای بسیار. پس ایشان از این وجه مخطی بودند که اعتقاد کردند که اگر ایشان از وطن مفارقت نکردندی علی القطع، زنده ماندندی، و این خلاف صواب است. و قوله «۶»: مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا، تقسیم است «۷»، موت با مسافر می شود و قتل با غازی، حق تعالی گفت: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ، این «لام» تعلق دارد بقوله: لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا، لِيَجْعَلَ اللَّهُ

ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ دُونَكُمْ، چو «۸» ایشان مباشید «۹» در این گفتن تا خدای این معنی در دل ایشان به حسرت کند نه در دل شما، و ابو علی

(۱). اساس: اقضا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس و مت: مجاهده، با توجه به وز تصحیح شد.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر + خطای.

(۴). وز: اعتقادی.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر: بماند.

(۶). اساس + و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). آج: بقسمت، لب: بقسمت، مر: تقسیم.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: چون.

(۹). دب، آج، لب، فق: مباحی / مباشید.

ص: 121

گفت: «لام» عاقبت راست، کقوله:

لدوا للموت و ابنوا للخراب

و اما حسرت ایشان از دو چیز بود: یکی آن که ایشان را مراد بود که مسلمانان با ایشان موافق باشند در این گفتار و جز این، چون خلاف ایشان کردند، حسرتی شد در دل ایشان. قول دیگر فوت ظفر و غنیمت و آنچه لایق ظاهر است آن است که آن اعتقاد فلسفیه که اگر ایشان نرفتند نمرندی، اکنون چون رفتند مردند، کاری فایده باشد «۱»، و حسرت از آن خوردند که چرا رها کردیم ایشان را که رفتند، و این قول قریبتر است از آن هر دو «۲». حقیقت حسرت اندوه باشد بر چیزی که فایده شده باشد که مرد گمان برد که نخواهد رسیدن «۳»، قال الشاعر:

و لم أتمتع بالجوار و بالقرب

فوا حسرتی لم اقض منکم لبانتی

آنکه خبر داد که مرگ و زندگانی تعلق به خدای دارد، به سفر و حضر بنگردد «۴». وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ، خدای است که زنده دارد [و] «۵» بمیراند نه اسبابی که ایشان گمان بردند. وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف و شبلی «۶» و حسن و أعمش و طلحة بن مصرف به «یا» خوانند، و باقی «۷» به «تا» ی خطاب. و مورد این، مورد تهدید و وعید است.

وَلَيْنَ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، اگر بکشند «۸» شما را در ره خدای، یعنی جهاد. أَوْ مِتُّمُ، یا بمیرید «۹»، نافع و بیشتر اهل کوفه خوانند: «متم» به کسر «میم»، و باقی قراء به ضم «میم». آن که به ضم خواند، من مات یموت «۱۰» از او مت آید، چنان که قلت من [پ] قال يقول، و کنت من کان یكون. و آن که «مت» خواند، گوید: من مات یمات علی فعل یفعل، کخاف یخاف و هاب یهاب، و الأصل موت یموت

---

(۱). مر: فوت شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز وز+ و.

(۳). وز، دب: بخواهد رسیدن، آج، لب، مر: بخواهد رسیدن.

(۴). وز: نه گردد/ ننگردد، مر: بازنگردد.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر: شبلی.

(۷). مر+ قراء.

(۸). وز، دب، آج، فق، مر: بکشند.

(۹). دب، آج، لب، فق: بمیری / بمیرید.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۲۴)+ و حکایت.

و خوف یخوف و هیب یهیب، و الحکایه منها خفت وهبت . حق تعالی رد کرد بر منافقان که گفتند : **ما ماتوا و ما قتلوا**، گفت : اگر شما را در ره خدای بکشند یا بمیری در سفر، آمرزش و رحمت خدای تعالی شما را بهتر بود از آنچه منافقان جمع می‌کنند از حطام دنیا. و در آیت نیز تقسیم است برای آن که چون مرگ گفت و قتل در سفر و غزاه، به جزای آن مغفرت و رحمت گفت، تا هر یکی در برابر یکی افتد، و مرگ در سفر بمثابة «۱» شهادت باشد،

**لقوله - علیه السلام: من مات غریبا مات شهیدا،**

هر که او غریب میرد شهید میرد، پس هر دو شهیدند یکی بحقیقت یکی بتوسّع . اگو گویند: جزای شرط که «إن» است کجاست؟ گوییم: «لام» جواب قسمی مقدّر است، اکتفا کرد به اول آن «۲»، و اگر چه لفظ او جواب قسم است، در معنی هم جواب قسم است و هم جزای شرط، برای آن که جمله است از مبتدا، و خبر در جای جزای شرط افتاده، و اگر نه تقدیر قسم بودی به جای «لام»، «فا» بودی که آن جا که جزا جمله اسمی باشد «فا» باید، چنان که: **إن تأتئی فانت مکرم . و حفص بیجمعون** خواند بالباء، تا خبر باشد از غایبان، و باقی قراءتاء الخطاب علی نسق الکلام «۳».

**وَلَئِنْ «۴» مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ**، اگر به مرگ روی «۵» و اگر به قتل، به هر حال مرجع «۶» با خداست و محشر به نزدیک اوست اگر بنه کشند «۷» مرد را به هر حال بمیرد از مرگ چاره نیست، اگر به قتل و شهادت رود زنده ماند که: **بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ «۸»**، و اگر به مرگ رود این پایه نیابد، و اگر به جوانی نرود لا بد به پیری برود:

ن اَمَّا الشَّبَابُ وَاَمَّا الْعَمْرُ

و لَا بَدَّ مِنْ تَرْكِ اِحْدَى اثْنَتَيْنِ

آخر «۹»:

(۱). وز: ندارد.

(۲). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها، به او از آن.

(۳). دب، آج، لب، فق+ و قوله.

(۴). اساس و وز: و ان، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). مر: روید.

(۶). مر+ شما.

(۷). بنه کشند / بنکسند، مر: نکشند.

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹.

(۹). آج: قال آخر.

ص: 123

للموت كأس و المرء ذائقها

من لم يمت عبطة يمت هرما

آخر «۱»:

و يسلمه المنون إلى انقطاع

و من لا يعتبط يسئم و يهرم

چون از مرگ چاره نیست علی احسن الحال، رفتن اولیتر باشد عند الله و عند الناس خصوصا به نزدیک عرب که ایشان پسندیده ندارند آن را که به مرگ خود میرد، چنان پسندند که بکشند، و این معنی در کلام و اشعار ایشان ظاهر است:

و لا تطلّ منّا حیث کان قتیل

و ما مات منّا سیّد حتف أنفه

و لیست «2» علی غیر السیوف تسیل

تسیل علی حدّ الطّبّان نفوسنا

چون حال بر این جمله است و مرجع با خداست «۳»، عقل اقتضای آن کند که چنان روند که به محلّ اکرام و اعزاز باشند.

آنکه حق تعالی از ذکر ایشان و ناهمواری گفت «۴» ایشان به رسول بازگشت و با او خطاب کرد بقوله: **فِيْمَا رَحْمَةً مِنْ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ**، و وجه اتصال آیت به آیات متقدّم آن است که: رسول- علیه السّلام- با این همه ناراستی و ناهمواری که ایشان

می‌کردند بر ایشان رحیم و مشفق و مهربان و لئین بود، حق تعالی گفت: این خوی خوش تو بر جفات غلاظ اجلاف همه نه از تو است، از رحمت خداست.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ، به رحمتی از خدای بر ایشان لئین شدی، و «ما» صله است و زیاده، نه زیادتی که بی معنی باشد، در او معرّبی «۵» هست، و آن آن است که اصل «ما» که حرف بود نفی را باشد، این جا نیز که زیاده آوردند شمه‌ای از نفی با او ماند تا معنی «۶» چنین آمد که: فَبِرَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ لَا بَغِيرَهَا، و مثله قوله تعالی: فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ «۷»، و آن «ما» نیز «کافه» باشد در «انما» و اخوات او هم این حکم دارد در لفظ، اثر او این باشد که حروف عوامل را از عمل منع کند برای آن «کافه» خوانند «۸»، و در معنی این فایده بدهد که: ینفی ما سوی ذلک، چنان

---

(۱). آج: قال آخر.

(۲). آج: لیست، مر: لسنّا.

(۳). وز+ و.

(۴). دب، آج، لب، فق، مر: گفتن.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر: معنی.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر: بمعنی.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۱۵۵، سوره مائده (۵) آیه ۱۳.

(۸). وز، آج، لب، فق، مر+ او را.

ص: 124

[که] «۱» گویند: انما العالم فلان، یعنی هو، لا غیره، پس لاتبات الشیء و نفی ما سواه باشد، قوله: فَبِمَا رَحْمَةٍ، و مانند این «ما» در قرآن و کلام عرب بسیار است، قال الله: عَمَّا قَلِيلٍ «۲» ... و: جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ «۳» ...، و قال عدی بن زید:

أنام ینسون ما عواقبها

لم أر مثل الفتیان فی اعین ال

أى ينسون عواقبها. و بعضی دگر گفتند : محتمل باشد که «ما» استفهامی بود، و تقدیر این باشد «۴»: فَبأى رحمة من الله - على وجه التّعجب، چه بزرگ رحمتی بوده است آن رحمت که خدای با تو کرد تا تو با این اجلاف فظاظ غلاظ چنین خوش و نرم آواز شدی! و «ما» که در بیت عدی آمد، هم محتمل است که استفهامی باشد، جز آن است که اگر حمل بر استفهام کنند «عواقبها» مرفوع باید «۵»، منصوب نشاید.

لِنْتَ لَهُمْ، يقال: لان فلان لفلان، يلين لينا و لينا «۶» اذا رِقَّ له، چون بر او مشفق و رحيم باشد . وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا، أى سَيِّئ الخلق، و اگر بد خو بودی كَرِيه الخلق قاسى القلب، لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ، اينان از پيرامن تو بر ميدندى، و كس با تو آرام نگرفتى، يقال: فظظت، فظاظه و فظاظا و أنت فظٌّ، و الانثى فظّة، و قال الشاعر:

و ليس بفظّ فى الأدانى و لا الاولى  
يؤمّون جدواه و لكنّه سهل

و لآخر:

و فظّ على اعدائه يحذرونه  
فسطوته حتف و نائله جزل

و لآخر فى المؤنث «۷»:

اموت من الضّرّ فى منزلى  
و غيرى يموت من الكظّة

و دنيا تجود على الجاهلى  
ن و هى على ذى النهى فظّة

و اصل این کلمه در آب شکنجه باشد [۲۷۲-ر]، آنکه بدخور را بدان تشبیه کنند برای کراهت و نفرت را. لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ، از پیرامن تو پراکنده شدندى و با تو آرام نگرفتندى، يقال: فضضت القوم فانفضوا، أى فرقتهم فترقوا، و اصل الفضّ



(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۴۰.

(۳). سوره ص (۳۸) آیه ۱۱.

(۴). دب: این بود، آج، لب، فق، مر: این بود که.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر+ و.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر: لینا.

(۷). آج: و لا بی الذّویب.

ص: 125

الکسر، و منه الفضّة، و قال أبو النّجم:

ينفضّ عنهنّ الحصى بالصّمد

مستعجلات القبض عين جرد «1»

و اشارت در آیت و حکایت غایت کرم اوست، منه العطاء، و منه الثّناء، هم او بدهد، و هم او ثنا کند.

فَاعْفُ عَنْهُمْ، [عفو] «۲» بکن از ایشان آنچه روز احد کردند . وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ، و برای ایشان استغفار کن و آمرزش خواه تا من ایشان را ببامرزم. اشارت در این آن است که از دو بیرون نیست: یا تو را آزارند یا مرا، اگر تو را می آزارند من شفیعم.

فَاعْفُ عَنْهُمْ، و اگر مرا آزارند تو شفیع باش، وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ.

وَ شاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ، و به ایشان مشورت کن در کار . و اصل «مشورت» استخراج رأی باشد، من قولهم : شرت الدّابة إذا استخرجت جريها، و شرت العسل إذا استخرجته، اشتره و اشترته بمعناه، و این جای را که در او اسپ تا زند یا اسپ عرضه کنند بر خریدار آن را مشوار خوانند، قال الاعشى:

ل بات بفيها و أريا مشورا

كأنّ جنيا من الزّنجبي

من شرت و من اشرت، قول عدی بن زید:

فی سماع بأذن الشیخ له و حدیث مثل مأذیّ مشار

و علما خلاف کرده اند در آن که خدای - جلّ جلاله - چرا رسول را - علیه السلام - فرمود که با کمال عقل و اصابت رأی و اندیشه او در عواقب با ایشان مشورت کن و با وحی آسمان او را به آن چه حاجت بود؟ بعضی گفتند: مراد خاصّ است، یعنی به آنچه در آن بنزدیک تو از خدای «۳» وحی «۴» نباشد با ایشان مشورت کن.

دلیل این قول قراءت عبد الله عباس است: و شاورهم فی بعض الأمر.

کلبی گفت: خاصّ است به امر کارزار و آنچه تعلق به آن دارد که ایشان را در آن علمی و تجربتی بود.

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، مصراع در تفسیر قرطبی (۴/ ۲۴۹) چنین است:

مستعجلات القیض غیر جود

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر: بنزدیک خدای.

(۴). آج: وحیی.

ص: 126

مقاتل بن حیان و قتاده گفتند: سبب آن بود که اشراف عرب چون در کارها با ایشان مشورت نکردند، سخت آمدی بر ایشان. حق تعالی گفت: برای استمالت ایشان با ایشان مشاورت کن.

و در خبر است که: چون جماعتی با یکدیگر مشورت کنند و غرض ایشان خدای باشد، خدای تعالی ایشان را ارشاد کند بر صلاح. و نظیر این خبر رسول- علیه السلام- است:

البکر تستأمر فی نفسها انما امر باستیذانها لاستطابۃ نفسها،

گفت: بکر را که پدر به شوهر خواهد دادن، مستحب آن است که با او مشورت کند و دستوری با او برد برای دلخوشی او.

و حسن بصری گفت: خدای تعالی دانست «۱» که او را به این حاجت نیست، و لکن خواست تا مردمان به او اقتدا کنند از پس او، و دلیل این تأویل قول رسول- علیه السلام- که گفت:

ما شقی عبد قطّ بمشورۃ و لا سعد باستغناء رأی «۲»

گفت:

هیچ بنده به مشورت شقی نشود و به استبداد رأی سعید نشود، آنکه گفت: خدای تعالی و کتابش و پیغامبرش مستغنی اند از مشورت، و لکن خدای تعالی خواست تا سنتی باشد که به آن اقتدا کنند هیچ کار را از کار دنیا و دین «۳» قطع مکن تا مشورت نکنی، و خدای تعالی مدح کرد آنان را که مشورت کردند فی قوله: وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ «۴». و رسول- علیه السلام- گفت:

اذا كان امراءكم خياركم و اغنياءكم سمحاءكم و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها، و اذا كان امراءكم شرارکم و اغنياءكم بخلاءكم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها،

گفت: چون امیرانتان نیکانتان باشند و توانگران سخی باشند و کارهایتان به مشورت رود از میان شما، پشت زمین شما را از شکم زمین به بود، و هر گه که امیرانتان بدان باشند و توانگران بخیلان باشند و کارهایتان نه به مشورت رود از میان شما، شکم زمین شما را بهتر بود از پشت زمین.

---

(۱). مر: می دانست.

(۲). اساس: برای آن، وز، دب، آج، لب، مر: برای، فق: براء، با توجه به منابع خبر تصحیح شد.

(۳). وز: کارزار کارهای دین و دنیا، آج، لب، فق، مر: کارهای دین و دنیا، دب: کارزار کارهای دین و دنیا.

(۴). سوره شوری (۳۸) آیه ۴۲.

و رسول - عليه السلام - گفت:

ما خاب من استخار و لا ندم من استشار

، گفت:

نومید نشود آن که استخاره کند، و پشیمان نشود آن که مشورت کند. و

**قال - عليه السلام:** المستشار مؤتمن و المستشير معان.

گفت: آن را که با او مشورت کنند امین باید داشت، و آن را که مشورت کند یاری باید دادن، یعنی برأی.

شیخ ابو القاسم الزمخشريّ این خبر به معنی کرد در مدح کسی که او را مؤتمن الملک گفتند، گفت:

ثمّ استشاروه بعد ما امتحنوا

إمتحنوه فكان مؤتمنا

للملك و المستشار مؤتمن

ثمّ دعوه فكان مؤتمنا

این معنی سخت لطیف است بر انگیزته شده از این خبر، و قال الشّاعر:

فأرسل حكيمًا و لا توصه

إذا كنت في حاجة مرسلًا

فشاور ليبيا و لا تعصه

و إن باب «1» أمر عليك التوى

فإن الوثيقة في نصّه

و نصّ الحديث الى اهله

و إذ المرء «2» أضمر خوف الال

ه تبين ذلك في شخصه

و قال آخر:

شاور صديقك في الخفي المشكل

و اقبل نصيحة ناصح متفضل

فالله قد أوصى بذاك نبیه

فی قوله: «شاورهم» و «توکل»

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، در قراءت جعفر صادق - عليه السلام - آمده است و جابر عبد الله انصاری : فاذا عزمتم، بضمّ «تا» علی معنی أوجبت عليك و عزمتم لك و ارشدتک و وفقتک فتوکل [۲۷۲- پ] علی الله. و توکل تفعل باشد من وکلت الامر اليه إذا فوضته اليه، چون عزم کردی توکل بر خدای کن لا علی المشورة. و بر قراءت صادق: «عزم کردم» از کلام خدای باشد که از خود خبر می دهد که: چون تو را ارشاد و هدایت کردم به صلاح تو، و توکل بر من کن و آن کار بکن.

و عبارات اصحاب عبارت در «توکل» مختلف است که توکل چه باشد و متوکل که بود . سهل بن عبد الله گفت : اول مقام توکل آن است که بنده پیش خدای

---

(۱). آج: بات، مر: مات، چاپ شعرانی (۳/ ۲۲۹): ناب.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر: و اذا المرء، چاپ شعرانی (۳/ ۲۲۹): اذا المرء.

ص: 128

چون مرده باشد بر تن شور «۱» از پیش غاسل تا چنان که خواهد او را می گرداند، متوکل را سؤال نبود و ارادت و اختیار نبود.

ابو تراب النَّخسبی گفت: توکل آن باشد که بنده را سکون به خدای خود باشد.

ذو النُّون مصری را گفتند: توکل چه باشد؟ گفت: خلع الارباب و قطع الأسباب، گفتند: زیادتی بکن «۲»، گفت: القاء النفس فی العبودیة و اخراجها من الربوبیة.

ابراهیم خواص گفت: توکل آن باشد که ترس و امید ببری از هر چه دون اوست. ابن الفرّجی گفت: قناعت باشد به وقت روز، و حدیث فردا از پس پشت انداختن. ابو علی الرّود باری «۳» گفت: توکل را سه درجه [است] «۴»، درجه اول آن که:

چون بدهندش شاکر باشد، و چون ندهندش صابر باشد. درجه دگر آن است که:

دادن و نادادن بنزدیک او یکی باشد. سهام «۵» آن است که: چون بدهندش شکر کند که دانسته باشد که صلاح او در آن است.

ابراهیم خواص گفت: در بادیه شخصی وحش «۶» را دیدم، او را گفتم: تو جنّی یا انسیی «۷»؟ گفت: جنّی. گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: به مکه. گفتم: پس زاد و راحله کجاست؟ گفت: در میان ما نیز متوکلان باشند که بر توکل روند. گفتم:

بحقیقت توکل چیست؟ گفت: الأخذ من الله، آن که از خدای ستانی.

ذو النُّون گفت: توکل، ره مطامع بر خود بسته داشتن باشد، و سهل گفت: توکل، شناختن روزی دهنده خلقان باشد، و این آنگه شناسد که چنان گمان برد که آسمان از روی است و زمین از آهن، نه از آن باران خواهد آمدن «۸»، نه از این نبات «۹» خواهد رستن. آنگه با این همه بداند که خدای او را فراموش نخواهد کردن، و آنچه ضمان کرده است از روزی او به او رساند از میان این روی «۱۰» و آهن.

---

(۱). مر: مرده‌ای باشد بر روی تخت تن شوی.

(۲). مر: زیاده کن.

(۳). آج، لب، فق، مر: ابو علی رودباری.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). دب، آج، لب: سیوم، فق، مر: سیم.

(۶). آج، مر: وحشی.

(۷). آج، لب: جنی یا انسی، فق، مر: انسی یا جنی.

(۸). مر+ و.

(۹). مر: انبات.

(۱۰). وز، آج، مر: رو، فق: رود.

ص: 129

بعضی دگر گفتند «۱»: آن باشد که در خدای عاصی نشود برای روزی . دیگری گفت: توکل آن باشد که خود را یاری دگر  
نجوید جز خدای، و روزیش «۲» را خازنی و عملش را گواهی جز او «۳».

جنید گفت: توکل آن باشد که بکلی بر او اقبال کند «۴» و از هر چه دون اوست اعراض کند «۵». نوری «۶» گفت: آن  
باشد که تدبیر خود با او گذاری تا او وکیلت باشد که گفت: وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا «۷». و دیگری گفت: التَّوَكَّلُ، اكتفاء العبد الذليل  
بالربّ الجليل كاكْتفاء الخليل بالخليل «۸» حين لم ينظر الى عناية جبرئيل. دیگری گفت:

هو السكون عن الحركات اعتمادا على ربّ السماوات.

بهلول مجنون را گفتند: بنده کی متوکل باشد؟ گفت: آنکه که از خلق غریب شود و به حق قریب، و حاتم أصمّ را گفتند: حدّ  
توکل تو «۹» کجاست؟ گفت: بنای آن بر چهار چیز است، یکی آن که: شناخته‌ام که روزی مقدر من کس نخورد، از آنم تیمار  
نیست. دگر آن که: دانسته‌ام که عمل من غیر «۱۰» نکند، پیوسته به آن مشغولم.

سهام «۱۱»: دانسته‌ام که مرگ ناگاه آید، استعداد او می‌کنم. چهارم آن که: شناخته‌ام که خدای به من نگران است، چیزی نکنم  
که شرم باشد مرا «۱۲» از او.

طاووس یمانی گفت: اعرابی «۱۳» را دیدم در مکه بر راحله نشسته به ساز تمام، به درم سجد الحرام رسید، فرود آمد و  
راحله بخوابانید و سر سوی آسمان کرد و گفت: بار خدایا! این راحله و آنچه بروی است در ضمان تو است تا من بیرون آیم،  
با من بسپاری «۱۴». و در مسجد رفت، چون برون آمد «۱۵» راحله او برده بودند، سر سوی آسمان کرد

---

(۱). مر+ که توکل.

(۲). مر: روزی.

(۳). مر+ نبود.

(۵-۴). مر: کنی.

(۶). آج، فق، مر: ثوری.

(۷). سوره نساء (۴) آیه ۸۱.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: بالجلیل.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر + تا.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: غیر.

(۱۱). دب، آج، لب: سیوم، فق، مر: سیم.

(۱۲). مر: مرا شرمساری باشد.

(۱۳). اساس و همه نسخه بدلها: اعرابی، با توجه به سیاق عبارت و رسم الخط مختار ما بدین صورت آورده شد.

(۱۴). دب، لب، فق، مر: سپاری.

(۱۵). لب، فق، مر: بیرون آمد.

ص: 130

و گفت: بار خدایا! این دزد از من چیزی نذرید، از تو دزدید «۱» گفت: نگاه کردم از سر کوه ابو قییس مردی را دیدم که می آمد «۲» زمام ناقه اعرابی به دست چپ گرفته و دست راست بریده و در گردن افکنده، اعرابی را گفت: بستان راحله ییت «۳» با هر چه در او بود «۴» ما او را گفتیم: قصه تو چون بود؟ گفت: این راحله ببردم، چون به سر کوه رسیدم، سواری بر آمد بر اسپی اشهب «۵» نشسته و مرا گفت: ای دزد! دست راست بیرون کن. من دست بیرون کردم، دست من بر سنگی نهاد و به سنگی دیگر «۶» جدا کرد و در گردن من فگند و گفت: برو هم این ساعت و راحله با اعرابی سپار. من بیامدم و راحله باز آوردم. من گفتم: سرحان من لا یضیع ودائعه و لا یخیب سائله، سبحان آن خدای که ودائع او ضایع نشود و سائل او خایب نشود، و رسول - علیه السلام - گفت:

لو توکلتم علی الله حق توکلہ لرزقکم کما ترزق «۷» الطیر تغدو خماسا و تروح بطانا،

اگر توکل کنید «۸» بر خدای حق توکل شما را روزی دهد چنان که مرغان را «۱۰»، بامداد از آشیانها بیرون آیند حوصله ها «۱۱» تهی و نماز شام با آشیانها شوند حوصله ها «۱۲» پر.



و عبد الله عباس روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت:

من سرّه ان يكون اقوى الناس فليتوكل على الله، و من سرّه ان يكون اكرم الناس فليتق الله، و من [۲۷۳- ر] سرّه ان يكون اغنى الناس فليكن بما في يد الله اوثق منه بما في يده،

هر که خواهد که قویتر از همه مردمان باشد، گو توکل بر خدای کن، و هر که خواهد که کریمتر همه مردمان باشد، گو از خدای بترس، و هر که خواهد که توانگتر مردمان باشد، گو به آنچه نزدیک خداست استوارتر باشد از آن که به نزدیک تو است، و قال الشاعر:

---

(۱). مر: ندز دیده، از تو دزدیده است.

(۲). مر+ و.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: راحلهات.

(۴). مر: در اوست.

(۵-۱۱). دب، آج، لب، فق: اسپ اشهب، مر: اسپس اشهبی.

(۶). مر+ دست مرا.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر: یرزق.

(۸). دب، آج، لب، فق: توکل کنی.

(۹). مر+ او.

(۱۰). مر+ روزی می دهد که.

(۱۲). اساس و همه نسخه بدلها: حوصلها / حوصلهها.

ص: 131

هوَنَ عَلَيْكَ فَاِنَّ الْاُمُورَ

بِاَمْرِ الْاِلَهِ مَقَادِيرُهَا

فَلَيْسَ بِاَتِيكِ مَصْرُوفُهَا

وَلَا عَازِبُ عُنُقِ مَقْدُورُهَا

قوله: **إِنَّ يَنْصُرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ**، آنکه حق تعالی بیان کرد که: نصرت و ظفر بر دشمنان دین خدای نه به ماست و شوکت و قوت و عدد و عدت ما، و لکن به خدای تعلق دارد، گفت: اگر خدای نصرت کند شما را در جهان کس شما را غلبه نکند، و اگر خذلان کند شما را، که باشد که شما را پس از او یاری کند؟ و نصرت و معاونت و تقویت متقارب باشند. و ضد «نصرت»، «خذلان» بود، و آن «۱» باشد که آن رها کند مرد را و سپارد «۲» تا بر او ظلم کنند تا هلاک شود. و «خذول» گویند آن گاو «۳» را یا آهو را که دیگران او را رها کنند و بروند، قال طرفه:

خذول تراعی ربها بخمیلة

تناول اطراف البریر و ترتدی

و قال آخر:

نظرت الیک بعین جاریة

خذلت صواحبها علی طفل

عبید بن عمیر خواند: «و ان یخذلکم» من الافعال بمعنی یحملکم علی تخاذل. و قوله: «من بعده»، قیل: من بعد نصره، از پس نصرت او، و قیل: سواه، چنان که گویند: اطیعک ثم لا اطیع أحدا بعدک، ای سواک. گفتند: پس او، یعنی جز او، چنان که کسی گوید: من از پس تو طاعت کس ندارم، یعنی بجز تو. چون حال بر این جمله بود، مؤمنان باید «۴» تا توکل و اعتماد بر خدای کنند که نصرت و خذلان به او متعلق است.

قوله: **وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ**، عکرمه روایت کرد از عبد الله عباس که: سبب نزول آیت آن بود که روز بدر گلیمی از آن بعضی صحابه مفقود شد، منافقان حواله بر رسول - علیه السلام - کردند، خدای تعالی این آیت بفرستد. و جویبر «۵» روایت کرد از ضحاک از عبد الله عباس که گفت: آیت در غزات هوازن آمد که چون غنیمت

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۳۳)+ آن.

(۲). دب، آج، لب، فقی، مر: بسیار د که.

(۳). آج، لب، فقی: گاف / گاو.

(۴). مر+ که.

(۵). دب، آج، لب، فقی، مر: جریر.

ص: 132

می‌بخشید رسول - علیه السّلام - مردی در زنی «۱» برگرفت پنهان، خدای تعالی این آیت بفرستاد، و این بر قراءت آن کس باشد که خواند: و ما کان لنبیّ ان یغلّ، به ضمّ «یا» و فتح «غین» علی الفعل المجهول، گفت: نباشد، یعنی نشاید که با هیچ پیغامبر خیانت کنند.

مقاتل و کلبی گفتند: آیت در روز احد آمد که آن جماعت که ثغر داشتند و آن شعب چون امیر ایشان را گفت: مروی و طلب غنیمت مکنید «۲» که رسول - علیه السّلام - شما را محروم نکند و نصیب شما بدهد از غنیمت. گفتند «۳»: ترسیم که ندهد و برفتنند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

بعضی دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی بزرگان و معروف ان طمع کردند که ایشان را تمییز «۴» و تخصیصی باشد و زیادتى بر دیگران، خدای تعالی این آیت فرستاد.

محمد بن اسحاق بن یسار گفت: آیت در باب وحی آمد، یعنی نباشد هیچ پیغامبر را که در وحی خدای با امت خیانت کند و در آن زیادت و نقصان کند.

جماعتی گفتند از مشرکان: «۵» اگر محمد در این که می خواند عیب آلهه و معبودان ما نکردی یا مسامحه ای بکردی و کمتر گفتی از این معانی، خدای تعالی آیت فرستاد که: این که «۶» شما می‌خواهی خیانت باشد، و خیانت در وحی روا نیست هیچ پیغمبر «۷» را.

ابن کثیر و ابو عمرو «۸» و عاصم خواندند: «یغلّ» به فتح «یا» و ضمّ «غین»، و سلمیّ و مجاهد هم چنین خواندند علی إضافة الفعل إلى النبیّ - علیه السّلام. و باقی قراء خواندند: «یغلّ» به ضمّ «یا» و فتح «غین» علی الفعل المجهول، و این قراءت عبد الله مسعود است، و اول قراءت عبد الله عباس. معنی قراءت اول آن باشد که: هیچ

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: سوزنی.

(۲). دب، آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۳). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). لب، فق: تمیز، مر: تمیزی.

(۵). مر+ که.

(۶). اساس+ شکایت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). وز: پیغامبر، مر: پیغمبری.

(۸). همه نسخه بدلها: ابو عمر.

ص: 133

پیغامبر را نبود که خیانت کند «۱»»، چنان که خیانت «۲» منسوب و مسند با پیغامبر باشد، و قراءت دوم بر عکس این است در معنی، یعنی هیچ پیغامبر را نبود که به او خیانت کنند، یعنی نرسد کس را که با پیغامبران خیانت کند.

و بعضی اهل معانی گفتند: «لام» منقول است «۳» «یغل» با نبی، و التقدير: و ما كان النبي ليغل، و این «لام» برای تأکید نفی است، یعنی «۴» پیغامبر به هیچ وجه خیانت نکند، نفی خیانت است از او بر سبیل تأکید، و مثله قوله : ما كان لله «۵» أن يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ «۶» ...، و المعنى ما كان الله ليَتَّخِذَ ولدا.

سدی گفت: معنی آیت آن است که چون براءت ساحت رسول - علیه السلام - پدید آمد از خیانت، و آن که خیانت به او لایق نباشد، لابد نسبتش با جز او باید کردن. مفضل گفت: معنی آیت آن است که در او نگنجد و بر او روا نباشد و بر او گمان نبرد «۷». بر قراءت دوم «۸» که «یغل» باشد، دو وجه دارد: یکی آن که کس را نباشد که با پیغامبر خیانت کند - من الغلّ از بنای ثلاثی. و وجهی دیگر آن باشد که:

کس را نبود که او را با خیانت نسبت کند - من الاغلال، كما يقال: أكرهه و أفسقه، اذا نسبه الى الكفر و الفسق.

وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، و هر که خیانت کند آنچه کرده باشد روز قیامت بیارد، یعنی با میان آرد در حساب تا جزای آن بستانند. کلبی گفت: روز قیامت آن چیز دزدیده و خیانت کرده در او بیارند و در دوزخ بدارند، گویند بر او آن «۹» برگیر و بیار. چون برود و آن بر گیرد بر پشت نهد و تا به کناره بیارد، او را با پس [۲۷۳- پ] افگنند و دگر باره تکلیف کنند

او را که: بر گیر و بیار، دگر باره هم چنان کند و او را باز پس افکنند «۱۰» و همچنین می کنند و به این نوع او را عذاب می کنند.

---

(۲-۱). اساس + باو/ به او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۳). دب، لب، فق + ان، مر: از، آج: کلمه «آن» بوده است و با خطی دیگر به صورت «از» تبدیل شده است، با توجه به مر افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها بجز وز + بر.

(۵). همه نسخه بدلها: الله، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۳۵.

(۷). همه نسخه بدلها + و.

(۸). مر: دویم.

(۹). مر: برو و آن.

(۱۰). آج، لب، فق: او را پس افکنند.

ص: 134

ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - روزی خطبه کرد و به ذکر غلول و خیانت رسید، در آن مبالغه کرد گفت:

لا الفین احدکم یوم القیامة یجیء علی رقبتہ بعیر له رغاء یقول یا رسول الله اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا

، نباید که فردای قیامت یکی از شما را بینم می آید شتری بر گردن گرفته، و شتر بانگ می دارد مردم را گوید: ای رسول الله! فریاد من رس، من گویم: من مالک نباشم تو را از خدای هیچ چیز.

قد ابلیتک، من پیغام خدای به تو رسانیدم کار نیستی، و نباید که فردای قیامت یکی از شما [می] «۱» آید اسبی بر گردن گرفته، له حمحمه، و او را آوازی باشد، مرا گوید: ای رسول الله! فریاد من رس. من گویم: نتوانم با خدای چیزی گفتن برای تو، پس از آن که تبلیغ کردم.

و نباید که فردای قیامت یکی از شما [می] «۲» آید گوسفندی بر گردن گرفته، و له یعار، و او را آوازی باشد، مرا گوید :  
فریاد من رس ای رسول الله! من گویم: نتوانم تو را از خدای تعالی حمایت کردن چون تبلیغ کردم بر من هم این بود.

[و] «۳» نباید که فردای قیامت یکی از شما می آید و از مال صامت چیزی بر گردن نهاده و مرا هم این گوید، و من جواب هم  
این «۴» دهم که برفت.

و نباید که فردای قیامت یکی از شما می آید و رقعهای چند می آرد یعنی بر سامی «۵» چند از خرقه پاره‌ها که دزدیده باشد و  
خیانت کرده در آن، مرا گویند: ای رسول الله! مرا فریاد رس، گویم: نتوانم، نه پیغام خدا بگذاردم «۶» به تو، چرا خلاف «۷»  
کردی؟

عبد الله بن عمر روایت کرد «۸» که: در عهد رسول - علیه السلام - مردی بمرد نام او کرکره، او را می بردند. رسول - علیه  
السلام - گفت: این به دوزخ می شود «۹». چون

---

(۳-۲-۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مر: همان.

(۵). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: سنمی.

(۶). آج: بگزاردم، مر: رسانیدم.

(۷). مر+ آن.

(۸). دب، آج، لب، فق: کند.

(۹). دب: می رود، مر: این را به دوزخ می برند.

ص: 135

تفحص کردیم چادری دزدیده بود.

ابن حمید السّاعدی روایت کرد که : رسول - علیه السلام - مردی را به جبایت فرستاد تا چیزی از صدقات بستاند به بعضی  
قبایل عرب، مرد از آزد بود، برفت و باز آمد و چیزی که داشت گفت: این شما راست، و بعضی «۱» گفت: این هدیه من است  
که ایشان دادند مرا. رسول - علیه السلام - برخاست و بر منبر خطبه کرد و آنگاه گفت:

چرا عاملی را که من به جایی فرستم آنچه بستاند، گوید: بعضی از آن هدیه من است؟ چرا این هدیه او را آن روز ندادند که او به خانه مادر و پدر خود بود؟ به آن خدای که مرا بحق به خلقان فرستاد که هیچ کس نباشد که من او را جایی فرستم، او چیزی برگیرد از آن الا روز قیامت می آید آن بر گردن گرفته، اگر شتر بود «۲» او را رغایی باشد، و اگر گاو بود او را خواری باشد، و اگر گوسفند بود او را «۳» یعاری باشد، آنگه دستها برداشت تا سپیدی «۴» بغل او پیدا شد و می گفت:

اللّٰهُمَّ هَلْ بَلَّغْتَ؟

بار خدایا «۵» برسانیدم؟ تا سه بار تکرار می کرد.

زید بن خالد روایت کرد که: مردی از جمله اصحاب رسول فرمان یافت روز خیبر، بیامدند و گفتند: یا رسول الله! بر این نماز کن. گفت: من نماز نمی کنم بر او، شما نماز کنید. گفتند: یا رسول الله! چه کرده است؟ گفت: خیانت کرده است، متاع او بچستند، مهرکی بود در میان متاع او از آن اهل خیبر که دو درم نه ارزید «۶» ابو هریره روایت کند که: چون به غزات خیبر رفتیم، و خیبر گشاده شد، و غنیمت خیبر پیش آوردند، در او زری و سیمی نبود جز جامه و متاع. رسول - علیه السلام - قسمت کرد. چون به وادی القری آمدیم، رسول را - علیه السلام - غلامی سیاه بهدیه آوردند، نام او مدعم، او ایستاده بود و بار از چهارپای رسول باز می گرفت، ناگاه تیری آمد بر او، و بر جا «۷» بیوفتاد و بمرد. صحابه گفتند: هنیئا له الجنة «۸». رسول

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۳۵) + را.

(۲). دب، آج، لب، فق: شتر باشد.

(۳). مر: اگر گوسفندی باشد او را.

(۴). لب، مر: سفیدی.

(۵). مر + آيا.

(۶). دب: نه ارزیدی.

(۷). اساس: بر آمد بر جا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس، وز: هنیئا که الجنة، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

- علیه السّلام - گفت: نه، به آن خدای که مرا بحق به خلقان فرستاد «۱» که بخلاف این است، آن گلیم که در پشت دارد از غنیمت بر گرفت «۲» پیش از قسمت فردای قیامت آن گلیمی «۳» از آتش شود در تن او. صحابه چون این بشنیدند برفتند، هر یکی محقری از شراکی و دوالی می آوردند و می گفتند: ای رسول الله! زنهار «۴» نباید که «۵» این فردا آتش گردد و در ما پیچد.

عبد الله بن عمر روایت کند که: رسول را - علیه السّلام - غنیمتی آوردند. بلال را بفرمود تا ندا کرد که: هر که [از غنیمت] «۶» چیزی دارد بیارید «۷». [صحابه آمدند و آنچه داشتند بیاوردند، و رسول - علیه السّلام - قسمت کرد. چون ساعتی برآمد، مردی می آمد و زمامی می آورد از موی بافته، و گفت: یا رسول الله! این از جمله غنیمت است. رسول - علیه السّلام - گفت: آواز بلال شنیدی که ندا می کرد که: هر که چیزی «۸» دارد بیارید «۹»!] «۱۰» گفت: بلی. گفت: چرا نیاوردی؟ گفت: یا رسول الله! عذری بود.

رسول - علیه السّلام - گفت: برو نگاهدار تا فردا «۱۱» قیامت بیاری که من از تو قبول نمی کنم.

محمد بن زائده گوید که «۱۲». با مسلمه به غزای روم بودیم، چون غنیمتی یافتیم مردی را آوردند که خیانت کرده بود در چیزی، از سالم پرسید که: چه باید کردن؟

گفت: از پدرم شنیدم که او گفت از بعضی صحابه شنیدم که رسول - علیه السّلام - گفت: هر که او در غنیمت خیانت کند او را بزنی «۱۳» و متاعش بسوزی «۱۴». گفت:

اکنون این را که به خیانت بر گرفته است «۱۵» چه حکم باشد؟ گفت: بفروش و بهایش به «۱۶» درویشان ده.

---

(۱). دب، مر: فرستاده.

(۲). مر: برگرفته.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: گلیم.

(۴). دب: زینهار.

(۵-۱۰). مر: میادا که.

(۹-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). دب، آج، لب: بیاری / بیارید، فق، مر: بیارد.



(۸). مر+ از غنیمت.

(۱۱). دب، لب، فق، مر: فردای.

(۱۲). وز: گفت که.

(۱۳). مر: بزنید.

(۱۴). مر: غارت کنید.

(۱۵). دب: بگرفته‌اند.

(۱۶). دب: و بهای آن را به.

ص: 137

عمرو بن شعیب گفت: که رسول - علیه السلام - چون مطلع شدی بر خیانت کسی او را بزدی و متاعش «۱» بسوختی، و به روایتی دیگر: او را نصیب ندادی از غنیمت. و رسول - علیه السلام - گفت:

الغلول من جمر جهنم،

خیانت از انگشت دوزخ باشد.

ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ، پس هر نفسی را آنچه «۲» کرده باشد بدهند بتمام و کمال، کما یقال: تُوَفِّتُ الْمَالُ وَ اسْتَوْفَيْتَهُ، اذا اخذته [۲۷۴- ر] و اعطیته تاماً و افیا، و منه قوله: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ «۳».

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ، و ایشان را هیچ نقصان نکنند، و قیل: لَا يَظْلَمُونَ «۴»، لَا يَعْدَبُونَ بَمَا لَا يَسْتَحِقُّونَهُ، و اگر بر هر دو حمل کنند روا باشد، چه تنافی نیست میان ایشان.

قوله: أَمْ مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ، - الاية، آنکه حق تعالی جمع کرد از میان جزای خاین و امین، و بر مکلفان عرض کرد تا به عقل بیندیشند و اخ تیار بد نکنند برای خود، [گفت] «۵»: آن کس که متابعت رضای خدا کند، چنان باشد «۶» او به خشم خدای باز گردد؟ و مأوی و جای او دوزخ بود و بد جای است این، یعنی «۷» راست نباشد با یکدیگر. صورت «۸» استفهام است و مراد تقریر است، تا قرار دهد با عاقلان و اقرار بستان د «۹» از ایشان تا به هر حال مقرر آیند که آن به باشد که متابعت رضای خدا کند «۱۰» تا مستوجب رحمت و ثواب خدای شود «۱۱». و مورد آیت تحریض «۱۲» و تحذیر است و ترغیب و ترهیب، تا مردم در این آویزند و از آن بگریزند - و فقتنا الله لمرضاته بفضله و رحمته.

---

(۱). مر + بغارت.

(۲). دب، آج، لب، فق: پس نفس هر چه، مر: پس هر نفس هر چه.

(۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

(۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۳۷) + ای.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر + که.

(۷). وز، مر: معنی.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: این صورت.

(۹). دب: بیستاند.

(۱۰). مر: کنند.

(۱۱). دب: شوند.

(۱۲). دب، لب، فق، مر: تحریص.

ص: 138

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ، ایشان درجات و پایه ها اند «۱» به نزدیک خدای، یعنی هم اصحاب درجات عند الله، ایشان اصحاب منازل و درجاتند به نزدیک خدای، علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه، و این را امثله برفت، و مثله قول «۲» ابن هرمه اُنشده سیبویه:

رجالی أم هم درج السّیول

انصب للمنیة تعتریهم

أم «۳» هم أصحاب درج، و لکن چون ایشان مختلف بودند در مستحقّات خود «۴» اختلافی ظاهر - کاختلاف الدرّجات - ایشان را خود درجات خواند، و این جنس لا بد بر طریق مبالغه بود. حق تعالی بیان کرد درین آیت که: این دو گروه درجاتند «۵»، پایه‌ها دارند. و اصل «درجه» پایه نردبان باشد که به او بر روند «۶»، اینان را در بهشت من اعلی و ایشان را در دوزخ من اسفل، برای آن که در دوزخ طبقات و درکات است، و «۷» بهشت منازل و درجات «۸»، تا در خبر آمده است که: اهل بهشت اهل علیین را چنان بینند که ستاره که ما بینیم «۹» در افق آسمان.

وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ بِمَا يَعْمَلُوْنَ، مورد او «۱۰» مورد وعید «۱۱» و تهدید است و تنبیه، بر آن که خدای تعالی عالم است به احوال و اعمال ایشان «۱۲» هر کس از این دو گروه، تا هر یکی «۱۳» به «۱۴» وفق استحقاق جزا دهد «۱۵».

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۶۴ تا ۱۷۵]

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ اِذْ بَعَثَ فِيْهِمْ رَسُوْلًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوْا عَلَيْهِمْ آيٰتِهٖ وَ يُزَكِّيْهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰبَ وَ الْحِكْمَةَ وَ اِنْ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ (۱۶۴) اَوْ لَمَّا اَصَابَتْكُمْ مُّصِيْبَةٌ قَدْ اَصَبْتُمْ مِنْهَا مُّثَلًا قُلْتُمْ اِنّٰی هٰذَا قُلُّ هُوَ مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ (۱۶۵) وَ مَا اَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانَ فَبَاذِنَ اللّٰهُ وَ لِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِيْنَ (۱۶۶) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ نَافَقُوْا وَ قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَوْ اَدْفَعُوْا قَالُوْا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَانَا كُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ اَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْاِيْمَانِ يَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُوْنَ (۱۶۷) الَّذِيْنَ قَالُوْا لِاِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوْا لَوْ اَطَاعُوْنَا مَا قُتِلُوْا قُلْ فَادْرُوْا عَن اَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ (۱۶۸)

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ (۱۶۹) فَرِحِيْنَ بِمَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ وَ يَسْتَبْشِرُوْنَ بِالَّذِيْنَ لَمْ يَلْحَقُوْا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُوْنَ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ وَ فَضْلٍ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ (۱۷۱) الَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا لِلّٰهِ وَ الرَّسُوْلِ مِنْ بَعْدِ مَا اَصَابَهُمُ الْقَرْحُ الَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوْا اَجْرٌ عَظِيْمٌ (۱۷۲) الَّذِيْنَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ اِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوْا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ اِيْمَانًا وَ قَالُوْا حَسْبُنَا اللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ (۱۷۳)

فَاتَّقَلَبُوْا بِنِعْمَةِ اللّٰهِ مِنْ فَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوْءٌ وَ اتَّبَعُوْا رِضْوَانَ اللّٰهِ وَ اللّٰهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيْمٍ (۱۷۴) اِنَّمَا ذٰلِكُمُ الشَّيْطٰنُ يُخَوِّفُ اَوْلِيَآءُهٗ فَلَا تَخَافُوْهُمْ وَ خَافُوْنَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ (۱۷۵)

[ترجمه]

منت

(۱). دب، آج، لب، فقی، مر: پایه‌های بلند یابند.

(۲). اساس: قوله، با توجه به وز تصحیح شد.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: ای.

(۴). وز: در مستحق خود.

(۵). مر: درجات.

(۶). مر: که به آن بالا روند.

(۷). مر+ در.

(۸). مر+ است.

(۹). دب، آج، لب، فق: می بینیم.

(۱۰). مر: آیه.

(۱۱). اساس: وعد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۱۳). دب، آج، لب، مر: کسی.

(۱۴). دب، فق: بر.

(۱۵). دب، آج، لب، فق، مر+ و از قلیل و کثیر مکافات کند، وز+ قوله: عزّ و جلّ، دیگر نسخه بدلها+ قوله تعالی.

ص: 139

نهاد خدا بر مؤمنان چون بفرستاد از «۱» ایشان پیغمبری از ایشان که می خواند بر ایشان [آیات] «۲»، و پاکیزه می کرد «۳» ایشان [را] «۴» و می آموزد ایشان را کتاب و حکمت و اگر چه بودند از این پیش در گمراهی روشن.

چون برسد به شما مصیبتی که برسانیدید «۵» شما دو چندان گفتید «۶» چگونه است [این] «۷» بگو او «۸» از نزدیک شماست که خدای بر همه چیزی قادر است.

و آنچه برسد به شما «۹» آن روز که به هم رسیدند آن دو گروه به علم «۱۰» خدای بود و تا بدانند «۱۱» مؤمنان را.

و بداند «۱۲» آنان را که نفاق کردند و گفتند ایشان را بیایید تا کارزار کنید در راه خدای یا باز دارید «۱۳»، گفتند اگر دانستمانی «۱۴» کارزاری «۱۵» پسر وی کردمانی شما را ایشان به کفر آن روز نزدیکترند از ایشان به ایمان، می گویند به دهنهایشان آنچه نیست در دلهایشان و خدای داند آنچه پنهان کند «۱۶».

ایشان آنان که گفتند برادرانشان «۱۷» را و بنشینند اگر

---

(۱). وز، دب: در، آج، لب، فق: در میان.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، دب: آیاتش.

(۳). اساس: و پاک کرد، با توجه به وز و دب تصحیح شد.

(۴). دب: برسانیدی.

(۵). دب: گفتی.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دب افزوده شد.

(۷). وز، دب، آج، لب، فق: آن.

(۸). آج، لب، فق + در.

(۹). آج، لب، فق: پس به فرمان.

(۱۰). آج، لب، فق: تا ظاهر گرداند.

(۱۱ - ۱۲). آج، لب، فق: و ظاهر گرداند.

(۱۳). دب: داری / دارید.

(۱۴). آج، لب، فق: دانستمی.

(۱۵). آج، لب، فق + را.

(۱۶). وز، دب: می کنند.

(۱۷). آج، لب، فق: برادران ایشان.

ص: 140

طاعت ما داشتند «۱» بنه کشتندی «۲» بگو ایشان را باز دارید «۳» [از خویشتن] «۴» مرگ اگر راست می‌گویید «۵».  
و میندار «۶» آنان را که بکشتند ایشان را در راه خدای که مردگانند، بل زندگانند به نزدیک خداوند روزی می‌دهند [ایشان را]  
«۷».

[۳۷۴-پ]

خرمند «۸» به آنچه داد ایشان را خدای از نعمتش و خورمند «۹» [ایشان] «۱۰» به آنان که در نرسیدند به ایشان از پس  
ایشان، که نیست ترسی بر ایشان و نه ایشان اندوهگین «۱۱» شوند.

شادمانه‌اند به نعمتی از خدای و افزونی و آن که خدای ضایع نکند «۱۲» مزد مؤمنان «۱۳».

آنان که اجابت کردند خدای و پیغامبر را از پس آن که رسید به ایشان «۱۴» جراحات «۱۵» آنان را که نیکویی کردند از  
ایشان و بترسیدند مزدی بزرگ «۱۶».

آنان که گفتند ایشان را مردمان [که مردمان] «۱۷» جمع کردند برای شما بترسید «۱۸» از ایشان بیفزود ایشان را ایمان، و  
گفتند پس است «۱۹» ما را

---

(۱). وز: طاعت داشتندی، دب: طاعتی ما داشتندی.

(۲). آج، لب، فق: کشته نشدندی.

(۳). دب: بازداری / بازدارید.

(۱۷-۱۰-۷-۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دب افزوده شد.

(۵). دب: می‌گویی.

(۶). دب: مینداری / میندارید.

(۸). آج، لب، فق: شادند.

(۹). آج، لب، فق: شادمان می شوند.

(۱۱). آج، لب، فق: اندوهگن.

(۱۲). وز: هرزه بنه کند، دب: هرزه نکند.

(۱۳). دب، آج، لب، فق + را.

(۱۴). اساس: رسید ما را، با توجه به وز و دب تصحیح شد.

(۱۵). آج، لب، فق: خستگی.

(۱۶). وز + باشد.

(۱۸). دب: بترسی / بترسید، آج، لب، فق: پس بترسید.

(۱۹). لب، فق: بسنده است.

ص: 141

خدای و نیک و کیل است.

و برگشتند به نعمتی از خدای و افزونی، نرسید به ایشان بدی پسر وی کردند رضای خدای [را] «۱» و خدای خداوند فضل بزرگ «۲» است.

آن دیو است که می ترساند دوستانش را «۳»، مترسید «۴» از ایشان و از من بترسید «۵» اگر مؤمنید.

قوله: **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**، حق تعالی گفت: مَنَّت نهاد خدای - عز و جل - بر مؤمنان چون بفرستاد رسولی از ایشان به ایشان. مفسران گفتند: آیت عام است به لفظ و خاص به معنی، برای آن که رسول - علیه السلام - از عرب است به آن که مبعوث است به کافه مردمان از عرب و عجم و روم و هند و ترک. و گفته اند که:

در عرب نیز تخصیصی هست برای آن که اهل علم به انساب گفتند: هیچ قبیله و حی نیست از عرب و آلا رسول را - علیه السلام - به او نسبتی نیست «۶» مگر بنی تغلب که حق تعالی رسول را از ایشان نگاه داشت که در ایشان اصرار بر نصرانیتی «۷» بود. و بعضی دگر گفتند: جمله مؤمنان را خواست، و معنی آن که گفت: **مِنْ أَنْفُسِهِمْ**، از ایشان بود به ایمان و شفقت، نه به نسب، چنان که یکی از ما گوید: تو از منی و نفس منی، بیانش: **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ** «۸».

قوله: **يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ**، آیات خدای بر ایشان می خواند. این صفت اوست و محلّ او نصبت است علی صفة «رسولا»، یعنی رسولا تالیا علیهم آیاته مزکیّا لهم معلّمًا لهم الكتاب و الحکمة، و ایشان را تزکیه می‌کند «۹». قولی آن است که: ایشان را

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دب افزوده شد.

(۲). وز، دب: بزرگی، آج، لب: خدای خداوند بخشایش تمام.

(۳). آج، لب، فق، مر: می ترساند شما را از دوستان خود.

(۴). دب: بترسی / بترسید.

(۵-۶). همه نسخه بدلها: هست.

(۷). همه نسخه بدلها بجز وز: نصرانی.

(۸). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

(۹). اساس: می‌کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 142

دعوت می‌کند به دینی که بدان دین مزکی و مطهر باشند، و اقوال در این برفت و ایشان را کتاب می‌آموزد و حکمت می‌آموزد، یعنی قرآن و شریعت.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، و اگر چه ایشان پیش از این در ضلال و گمراهی ظاهر بوده اند. کوفیان این را رفع علی الغایة گویند، و بصریان مبنی گویند بر ضم بنای عارض چون مضاف الیه از او قطع کردند، این را بر ضم بنا کردند.

أَوْ لَمَّا أَصَابَتْكُمْ، همزه استفهام راست و «واو» عطف است، و «لَمَّا» ظرف است و معنی استفهام این جا تقریب است، و عامل در او جواب او باشد. و هو قوله:

قُلْتُمْ، و المعنی قلتّم ما قلتّم حین اصابتکم. حق تعالی گفت: آنکه که به شما رسید مصیبتی و ریکبتی، یعنی روز احد، که شما دو چندان رسانیده بودی «۱» به دشمنان، یعنی در روز بدر، و آن چنان بود که روز احد هفتاد کس را از صحابه بکشتند، [و روز بدر مسلمانان صد و چهل «۲» را بکشتند از مشرکان به یک روایت، و به یک روایت چهل «۳» را بکشتند] «۴» و چهل «۵» را اسیر گرفتند، برای آن گفت: **فَدَأْصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنِّي هَذَا**، ای کیف وقع هذا، گفتم «۶» این چگونه افتاد و ما مسلمانانیم و بر حقیق، و پیغامبر خدای در میان ماست، و وحی از آسمان به ما می‌آید و ایشان مشرکانند و بر باطلند؟ از کجا



افتاد این حال، و چرا چنین آمد؟ ای محمد! بگو و جواب ده ایشان را که: این چه تعجب است! این هم از نزدیک شماست، یعنی منکم علیکم، از شما بر شما آمد که شعب رها کردی «۷» و فرمان رسول را مخالفت کردی «۸». و بعضی دگر مفسران گفتند: مراد ترک قتل و قبول فداست، و آن آن بود «۹» که «۱۰» عبیده السّلمانیّ روایت کرد [از] «۱۱» امیر المؤمنین علی - علیه السّلام - که او گفت: جبرئیل آمد به رسول - علیه السّلام - و گفت: خدای تعالی کاره است فدا شدن شما از کافران و ایشان را رها کردن،

---

(۱). مر: بودید.

(۲-۵). دب، آج، لب، فق، مر+ کس.

(۳-۱۱). مر: هفتاد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). مر: گفتید.

(۷). مر: رها کردید.

(۸). مر: کردید.

(۹). آج، لب، فق، مر: این آن است.

(۱۰). آج، لب، فق، مر+ ما ایشان را نکشیم و فدیة بستانیم و بر برگ لشکر و کارزار صرف کنیم این آن بود که.

ص: 143

و خدای تعالی رسول را مخیر بکرد از میان دو کار: یکی آن که همه اسیران را پیش آرند و گردنشان بزنند، و اما عددی مخصوص را بکشند و از «۱» باقی فدیة بستانند.

ایشان گفتند: عشایر و خویشان مانند، و صلاح در آن است که ما اینان «۲» را نکشیم و فدیة [۲۷۵-] ر بستانیم و بر برگ و ساز و آلت کارزار صرف کنیم، و هم چنان کردند. چون روز احد آن وهن افتاد، ایشان گفتند: **أَنَّى هَذَا**، این چگونه افتاد، و چرا بود؟ حق تعالی گفت: **هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ**، از شما افتاد که اگر شما اینان را روز بدر کشته بودی «۳»، روز احد با شما این نکردند که کردند.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، و خدای بر همه چیزی قادر است، قادر بود که شما را از ایشان منع کردی «۴» و ایشان را از شما منع کردی بقهر، اَلَا آن است که حکمت و تکلیف مانع بود از این «۵».

وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّنْعِيمِ، و آنچه به شما رسید آن روز که دو لشکر روی به هم دادند، یعنی روز احد، آن قتل و آسر و جراحت و وهن و کسر، فَبِإِذْنِ اللَّهِ، ای بعلم الله، [به علم] «۶» خدای بود و خدای دانست که چنان خواهد بود، جز که دانستن خدای واجب نکند وجود معلوم «۷»، برای آن که علم و عالمی تعلق دارد به معلوم علی ما هو به، و معلوم را بر صفتی نکند، پس عالمی تبع معلوم باشد و معلوم تبع عالمی نباشد، بیان این آن است که : یکی از ما که داند که خدای تعالی عالم و قادر و حیّ و موجود است «۸» و حاصل بر صفت کمال، و او نه برای آن بر آن صفات حاصل است که او می داند، و این سخن آن است که حسم ماده هر شبهتی کند که در این باب آرند که این را ارتکاب نتوانند کردن. و «اذن» به معنی علم در لغت ظاهر است.

وَلْيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا، و نیز تا بداند که از میان شما مؤمن

---

(۱). اساس: به صورت «ان» هم خوانده می شود.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر: ایشان.

(۳). مر: بودید.

(۴). دب، آج، لب، فق، مر: منع کند.

(۵). آج، لب، فق + قوله.

(۶). اساس، وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مر + را.

(۸). آج، لب، فق، مر: موحد است.

ص: 144

کیست و منافق کیست، و معنی آن است که تا پیدا شود که مؤمن کیست و منافق کیست و فرق و تمییز «۱» پدید آید، و لکن چون معامله آنان کرد که ندانند تا بدانند نام آن بر این اجرا کرد- و این فصل مستقصی برفت- اعادت کردن وجهی ندارد.

قولی دگر گفتند که: «علم» به معنی رؤیت است، چنان که رؤیت به معنی علم آید، یعنی تا خدای تعالی آنچه می داند در حقّ شما و آن معدوم بنهند «۲»، و ممکن نباشد که نبیند تا در وجود نیاید که معدوم نتوان دیدن، و این وجهی قریب باشد پس از آن که درست شود که «علم» به معنی «رؤیت» آمده است.

بعضی دگر گفتند: مراد آن است که تا خدای شما را معلوم کند که او نفاق ایشان می داند و ایمان اینان، و این وجه از ظاهر بر نیاید. و وجه معتمد آن است که ما گفتیم.

وَقِيلَ لَهُمْ، و گفتند ایشان را، یعنی عبد الله ابی سلول را و اصحاب او را از منافقان: تَعَالَوْا فَاتَّبِعُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، بیایی «۳» تا کارزار کنی «۴» در ره خدای، یعنی جهاد در دین خدای. أَوْ اذْفَعُوا، و اگر شما را تیمار مسلمانی نمی دارد. بر سبیل دفع از خود و خانه و حریم و حمایتگاه خود بر عادت عرب بکنید «۵». قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا، گفتند: اگر ما دانستمانی «۶» که کارزار خواهد بودن، نرفتمانی «۷» و بر پی «۸» شما بیامدی «۹»، و این آن بود که چون رسول - علیه السلام - به احد می آمد، عبد الله ابی سلول اصحاب خود را گفت: چه مهم است ما را برای محمّد و قوم او خویشتن «۱۰» طعمه شمشیر ساختن! بیایید تا با مدینه شویم، و برگشتند سیصد مرد و با مدینه شدند. چون رسول - علیه السلام - ملامت کرد ایشان را و اصحاب «۱۱»، عذر این آوردند که: لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ، حق تعالی گفت: دروغ می گویند. هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ،

---

(۱). دب، آج، لب، فقی، مر: تمیز.

(۲). دب، آج، لب، فقی: بیند.

(۳). دب، لب، بیا، مر: بیایید.

(۴). اساس: کارزار کنیم، وز: کارزار کنید، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت تصحیح شد.

(۵). دب، آج، لب: بکنی / بکنید.

(۶). مر: می دانستیم.

(۷). مر: نمی رفتیم.

(۸). مر: در پی.

(۹). مر: می آمدیم.

(۱۰). آج، لب، فقی + را، مر: خود را.

گفتند: «لام» به معنی «الی» است، چنان که گفتیم که متعاقب باشد در بسیاری فعلها، يقال: هدیته لكذا و الی كذا، و دعوته لكذا و الی كذا، و ارشده لكذا و الی كذا، گفت: ایشان آن روز به کفر نزدیکتر بودند که به ایمان «۱»، برای آن که کفر در دل داشتند و ایمان بر زبان. آنچه حقیقت نفاق است در حق ایشان محقق گردد که: **يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ**، به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند. **وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ**، و خدای عالمتر است به آنچه ایشان در دل [پنهان می] «۲» دارند از کفر.

آنکه ذکر اقوال و احوال ایشان باز گفت: **الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوا**، گفت: رها نکردند به آن که خود بنشستند، برادران خود را در دین و یا در نسب گفتند که: اگر آنان که در احد کشته شدند فرمان ما کرده بودندی و به خانه بنشسته، ایشان را بنه کشتند «۳» چنان که ما را بنه کشتند «۴»، چنان که حق تعالی پیش از این حکایت کرد که: **مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا** «۵»...، حق تعالی گفت: بگو ایشان را که اگر راست می گویند «۶» مرگ از خویشتن باز داری «۷». و آیت وارد است مورد ردّ بر ایشان و تکذیب ایشان در آنچه گفتند.

آنکه حق تعالی خواست تا پایه «۸» آنان که در بدر و احد شهید شدند به خلقان نماید تا مؤمنان شاد شوند و رغبت افتند ایشان را در جهاد و شهادت، و منافقان راغم و ذلیل شوند، گفت: **وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**، میندار و گمان مبر که آنان را که در سبیل خدای بکشتند ایشان مردگانند، بل زندگانند به نزدیک خدای - **جَلَّ جَلَالُهُ** - روزی [می] «۹» دهند ایشان را، و شادمانه اند به آنچه خدای به ایشان می دهد. و این آیت دلیل آن است که شهدا به اجسام و ارواح زنده اند، و بر صفات «۱۰»

---

(۱). آج، لب، فق: با ایمان.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). بنه کشتندی / بنکشتندی.

(۴). بنه کشتند / بنکشتند.

(۵). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۶.

(۶). دب، آج، لب، فق: می گوئی / می گویند.

(۷). مر: باز دارید.

(۸). آج، لب، فق، مر: تا آیت.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس+ و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

ص: 146

کمال که لایق ایشان بود حاصلند.

بعضی مفسران گفتند: آیت در روز بدر آمد و شهیدان بدر، و ایشان چهارده مرد بودند: شش از «۱» مهاجر و هشت از انصار، و دیگران گفتند: آیت در کشتگان احد آمد، و ایشان هفتاد مرد بودند: چهار مرد مهاجر و باقی انصار.

عبد الله [۲۷۵- پ] عباس «۲» روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت در حق شهیدان احد:

جعل الله ارواحهم في اجواف طير خضر ترد انهار الجنة و تأكل من ثمارها و تسرح «۳» من الجنة حيث شاءت و تأوى الى قناديل من ذهب تحت العرش

، گفت: خدای تعالی جانهای «۴» ایشان در شکمهای مرغان «۵» سبز نهاد که از جویهای بهشت آب می‌خورند «۶» و از درختان بهشت میوه [می] «۷» خورند «۸» و در بهشت چنان که خواهند «۹» می‌گردند و مأوای «۱۰» و منزل ایشان قندیلهاست «۱۱» از زر، و در زیر عرش ربّ العزّت آویخته، آنگه گفت: چون آن کرامت و منزلت دیدند از خدای تعالی، گفتند:

کاشکی قوم ما دانستندی آنچه ما در آنیم از کرامت و نعمت! حق تعالی گفت: من ایشان را معلوم کنم تا شادمانه «۱۲» شوند، و آنگه این آیت فرستاد، این وجهی است در سبب نزول آیت.

قتاده و ربیع گفتند: ما را روایت کردند که چون این جماعت را به احد شهید کردند «۱۳»، مسلمانان گفتند: کاشک «۱۴» تا ما دانستمانی «۱۵» که حال این برادران ما که ایشان را بکشتند «۱۶» چیست؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - الْآيَةَ.**

(۱). اساس: کلمه به صورت «ان» هم خوانده می‌شود، مر: تن از.

(۲). مر: عبد الله بن عباس.

(۸-۳). دب: تفرح، مر: تروح.

(۴). مر: روحهای.

(۵). همه نسخه بدلها بجز لب، مر: مرغانی.

(۶). وز: می خوردند.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). لب: می خواهند.

(۱۰). وز: مأوی.

(۱۱). وز: قندیلها راست.

(۱۲). لب، مر: شادمان.

(۱۳). وز+ و.

(۱۴). آج، لب، فق، مر: کاشکی.

(۱۵). مر: می دانستیم.

(۱۶). برادران ما که کشته شدند.

ص: 147

مسروق گفت: ما عبد الله مسعود را پرسیدیم از این آیت، گفت: خدای تعالی ارواح شهیدان احد «۱» در أجواف «۲» مرغانی «۳» سبز کرد، چنان که در خبر اول برفت.

آنکه اطلاع کرد بر ایشان و گفت: چه آرزوست شما را؟ گفتند: بار خدایا! از بالای این چه آرزو و تمنا باشد که ما از میوه‌های «۴» بهشت می‌خوریم، و از جویهای بهشت آب می‌خوریم و در زیر عرش مجید مسکن و منزل داریم! حق تعالی دگر باره اطلاع کرد و گفت: هیچ آرزو هست شما را؟ گفتند: آرزوی ما آن است که ما تا «۵» با دنیا شویم و در پیش رسول تو جهاد کنیم و شهید شویم تا ما را بنزدیک تو «۶» منزلت بيفزاید. حق تعالی «۷» گوید: من حکم کرده‌ام که آن را که به آن جا رسانیدم با دنیا که سرای محنت و تکلیف است نبرم. گفتند: بار خدایا! چون حکم تو چنین است، آرزوی ما آن است که

سلام ما به رسول خود برسانی و او را «۸» احوال ما معلوم کنی و بفرمایی که تو از ما [راضی شدی و ما را از خود] «۹» راضی کردی، حق تعالی گفت:

أَمَا هَذَا فَنَعَمْ،

این بکنم برای شما و این آیت فرستاد.

جابر عبد الله أنصاری گفت: پدر مرا - عبد الله را - به احد شهید کردند، و او جماعتی اطفال را به من رها کرد. یک روز رسول - علیه السلام - مرا گفت: یا جابر! بشارت دهم تو را؟ گفتم، بلی، یا رسول الله! گفت: پدرت را چون به احد شهید کردند «۱۰»، خدای تعالی او را زنده کرد و بی واسطه با او سخن گفت، و گفت: یا عبد الله! چه آرزوست تو را؟ گفت: بار خدایا! آن که مرا زنده کنی تا در پیش رسول تو دگر باره شهید شوم. حق تعالی گفت: در حکمت نیست که آن را که این جا رسانیدم با دنیا برم. گفت: بار خدایا! آرزوی دیگر مرا آن است که قوم من بدانند که من در چه کرامت و منزلتم «۱۱». حق تعالی گفت: من این اعلام بکنم، و این آیت فرستاد.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر + را.

(۲). دب، لب، فق: اجوافی.

(۳). مر: مرغان.

(۴). اساس: میوه‌های / میوه‌های.

(۵). مر: که دیگر باره.

(۶). دب: بنزدیک خداوند.

(۷). دب + جواب.

(۸). دب، مر + از.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۱۰). اساس + و او جماعتی اطفال را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۱). دب: بدانند که درجه و منزلت و کرامت من نزد خداوند چیست.

انس مالک «۱» روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: هیچ کس نبود که بمیرد و او را از خدای تعالی منزلتی باشد که او تمنای رجوع با دنیا کند مگر شهیدان که «۲» با دنیا آیند و دگر باره شهید شوند از آن منازل و درجات و کرامات که ایشان را بنزدیک خدای باشد.

و بعضی دگر گفتند: آیت در شهیدان چاه معونه آمد، و قصه این آن بود که محمد بن اسحاق بن یسار گفت باسناده از حمید طویل از انس مالک، و جماعتی دیگر از اهل علم «۳» روایت کردند که ابو براء عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب - ملاعب الأسنه را - و «۴» سید بنی عامر بن صعصعه بود بنزدیک رسول آمد به مدینه و او را هدیه نیکو آورد. رسول - علیه السلام - هدیه او قبول نکرد و گفت: یا ابا براء! من هدیه مشرکان نپذیرم، اسلام آر اگر خواهی که هدیه تو قبول کنم، و اسلام بر او عرضه کرد «۵» و بگفت او را آنچه خدای وعده داده است «۶» مؤمنان را از کرامت «۷» و نعمت و ثواب، و «۸» قرآن چند آیت بپا و خواند، او اسلام نیاورد و لکن نزدیک بود، و قول رسول او را نکو آمد و گفت: ای محمد! این دین که تو ما را با او دعوت می کنی دینی نکوست، اگر جماعتی صحابه را بفرستی با اهل نجد تا ایشان را دعوت کنند به این دین، امید من چنان است که اجابت کنند. رسول - علیه السلام - گفت: من ایمن نباشم بر ایشان که ایشان را به میان قوم کفار فرستم «۹» که «۱۰» ایشان را بکشند. ابو براء گفت: در حمایت منند، ایشان را بفرست. رسول - علیه السلام - منذر بن عمرو را با هفتاد مرد از اخیار «۱۱» مسلمانان بفرستاد، از جمله ایشان: حارث بن صمه و ح زام بن ملحان و عروه بن أسماء و نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی - و این مرد از پدران ماست -

(۱). مر: انس بن مالک.

(۲). دب، آج، لب، فق + ایشان تمنا کنند که.

(۳). وز، دب، آج، لب، فق + هم.

(۴). کذا: در اساس و وز، آج: الأسنه و او بزرگ و، لب: الأسنه، فق، مر: ملاعب که.

(۵). مر: عرض کرد.

(۶). دب: وعده داده بود.

(۷). مر + و رحمت.

(۸). وز، مر: و از.



(۹). وز، آج، لب، فق، مر: قومی کفار فرستم، دب: قومی فرستم از کفار.

(۱۰). مر+ مبادا.

(۱۱). وز، دب، آج، لب، فق، مر: از خیار.

ص: 149

و این در صفر بود سال چهارم از هجرت بر سر چهار ماه از وقعه «۱» احد بیامدند و به چاه معونه فرود آمدند، و این زمین است از میان زمین بنی عامر و بنی سلیم.

چون فرود آمدند «۲»، گفتند: کیست از میان ما که رسالت رسول - علیه السلام - بگذارد به این جماعت؟ حزام بن ملحان گفت: من بگذارم. آنکه نامه رسول بر گرفت و بیامد و بر ایشان بایستاد «۳» و گفت: یا اهل بئر معونه! انا رسول رسول الله إلیکم، من رسول رسول خدام به شما، [۲۷۶- ر] من گواهی می دهم که خدا یکی است و محمد بنده و رسول اوست، به خدای و پیغامبرش ایمان آرید «۴». مردی از خیمه بیرون آمد و نیزه «۵» بر پهلوی او زد و به دیگر پهلوی برون برد، او گفت: الله اکبر، به فوز اکبر رسیدم، و بیفتاد و جان بداد.

آنکه عامر بن طفیل بن عامر آواز داد بنی عامر را و با قتال این جماعت مسلمانان خواند، اجابت نکردند و گفتند: ما ابو براء را نیاز داریم که اینان در جوار اویند. استغاثه کرد به جماعتی از بنی سلیم و قبایل ایشان، منهم: رعل «۶» و ذکوان، ایشان اجابت کردند و بیامدند، و این قوم مسلمانان را در میان گرفتند. مسلمانان چون آن دیدند، دست به تیغ و نیزه زدند «۷» و بذل جهد کردند در قتال تا «۸» همه کشته شدند الا کعب بن یزید که او را در کارزارگاه «۹» بیفگندند و او را رمقی بود «۱۰» و جراحت بسیار داشت، از میان کشتگان برخاست «۱۱» و بهتر شد و در کارزار خندق «۱۲» کشته شد، و اشتران این مسلمانان به چره بودند «۱۳»، و دو مرد با آن بود «۱۴»: یکی عمرو بن امیة الضمری و انصاری دیگر احد بنی عمرو بن عوف «۱۵»، ایشان را هیچ خبر نبود از احوال این

---

(۱). دب، لب، فق، مر: واقعه.

(۲). وز: فرود آمد.

(۳). مر: خواند.

(۴). دب، آج، لب، فق: آری / آرید.

(۵). وز، دب، فق، مر: نیزه / نیزه‌ای.

(۶). اساس: رعل.

(۷). مر: بردند.

(۸). مر: و می‌کوشیدند تا.

(۹). همه نسخه بدلها بجز وز: کارزار.

(۱۰). مر: مانده بود.

(۱۱). آج، لب، فق: برخواست، مر: بیرون آمد.

(۱۲). اساس: چنان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳). مر: به چرا بود.

(۱۴). مر: دو مرد با شتران بودند.

(۱۵). وز: احد بن عمرو بن عوف، دب، لب، فق: احدثنی عمرو بن عوف.

### ص: 150

مسلمانان آلا که نگاه کردند مرغان را دیدند که آن جا که لشکرگاه ایشان بود پرواز می کردند، گفتند: این مرغان چرا آن جا «۱» پرواز می‌کنند، پیامدند و بنگریدند قوم را کشته یافتند، گفتند: رای چیست؟ عمرو بن امیه [گفت: برویم و رسول خدای را خبر دهیم از این حال. انصاری گفت: اما من نخواهم که از صحبت این جماعت باز پس افتم و در وقعتی که منذر بن عمرو را کشتند من نخواهم تا آن جا کشته شوم.

آنکه پیامد و کارزار کرد تا او را بکشتند، و عمرو بن امیه [«۲» را اسیر گرفتند. چون بگفت که از مضم، رهاس کردند «۳» و موی پیشانیش ببریدند، و این علامت اسیر باشد که او را رها کرده باشند.

عامر بن الطفیل گفت: مادرم عهدی کرد که برده‌ای «۴» آزاد کند، من این را به عوض آن برده آزاد کردم، او با نزدیک رسول آمد و خبر داد آنچه رفته بود. رسول - علیه السلام - گفت: این گناه ابو براء است و من کاره بودم رفتن این جماعت را آن جا. چون خبر به ابو براء رسید، سخت آمد بر او و خصوصا ضمان او این جماعت را از رسول، و در «۵» جمله این کشتگان عامر بن فهیره بود.

راوی خیر گوید که : عامر بن الطفیل که کشنده این جماعت بود، گفت این مرد کیست که او را از کارزارگاه «۶» به آسمان بردند تا از بالای آسمانش ببردند؟

گفتند: این عامر بن فهیره است، و حسان ثابت این بیتها بگفت در تحریض «۷» ابو براء علی عامر بن الطفیل، و هی:

بنی امّ البنین ألم «8» یرعکم  
و انتم من ذوایب اهل نجد

تهکم عامر بأبی براء  
لیخفره و ما خطا کعمد

الا أبلغ ربیعة ذالمساعی  
فما احدثت فی الحدثن بعدی

ابوک ابو الحروب ابو براء  
و خالک ما جد حکم بن سعد

---

(۱). همه نسخه بدلها بجز وز: ندارد.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). دب، آج، لب: رها کردندش.

(۴). دب: بنده‌ای.

(۵). مر: از.

(۶). فق: کارزار، مر: قتلگاه.

(۷). لب، فقی، مر: تحریرص.

(۸). اساس: لا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 151

و قال کعب بن مالک فی ذلک:

خفارة ما أجار أبو براء

لقد طارت شعاعا کلّ وجه

دعاء المستغیث مع المساء

بنی امّ البنین أما سمعتم

عرفتم أنّه صدق اللّقاء

و تنویه الصّریخ بکی «1» و لکن

چون «۲» ابیات به ربیعۀ بن اَبی البراء رسید، اسپ بر نشست و نیزه بر گرفت و به راه عامر بن الطّفیل رفت و او را نیزه بزد و از اسپ بیفگند و بکشت، چون بیفتاد گفت : این عمل ابو براء است، اگر من بمیرم خون من از او طلب کنید «۳» و باز مفروشید «۴» مرا، و اگر بزیم رای خود بینم.

اسحاق بن ابی طلحه گفت از انس بن مالک «۵» که او گفت: خدای «۶» در باب شهیدان بئر معونه قرآن بفرستاد «۷»، و هو: بلغوا قومنا عنا انه قد لقینا ربنا فرضی عنا و رضینا عنه، آنکه تلاوتش منسوخ شد بس آن که ما مدّتی می خواندیم، و خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - الْآيَةَ.**

بعضی دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون اولیای آن کشتگان را نعمتی و سروری رسیدی، ایشان را یاد کردندی و گفتندی: نحن فی نعمۀ و سرور و آباؤنا و أبناؤنا و اخواننا فی القبور، ما در نعمت و سروریم و پدران و فرزندان و برادران ما در گوراند، از آن تحسّر خوردندی «۸»، خدای تعالی این آیت فرستاد، و باز نمود که:

حال ایشان بهتر از حال شماست، گمان مبر «۹» که آنان را که در سبیل من بکشتند مردگانند، بل زندگانند بنزدیک خدای . و «حسب» به دو مفعول متعدی با شد همیشه، «الَّذِينَ قَتَلُوا» مفعول اول است، و «امواتا» مفعول دوم. مراد به «سبیل خدای» جهاد است بلا خلاف. **بَلْ أَحْيَاءٌ**، رفع بر خبر مبتدای محذوف است،

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۴۷): بلی، نیز چنین است مجمع البیان (۱/ ۵۳۶)

(۲). مر+ این.

(۳). دب، آج، لب، فق: طلب کنی / طلب کنید.

(۴). دب، آج، لب، فق: باز مفروشی / باز مفروشید.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر+ شنیدم.

(۶). مر: خدای تعالی.

(۷). مر: آیت فرستاد.

(۸). دب، آج، لب: تحسّر خوردن، فق: تحسّر خوردند.

(۹). مر: گمان میرید.

ص: 152

التّقدیر: أهم «۱» احياء. و ابن ابی عبّله «۲» خواند: «بل احياء» علی تقدیر: بل احسبهم احياء. بعضی گفته‌اند مراد آن است که: بل احياء فی الدّین، ایشان در دین زنده‌اند، و بعضی گفته‌اند «۳»: احياء فی العلم، یعنی در معلوم خداست که زنده خواهند شدن «۴»، و گفته‌اند: بل احياء ببقاء الذّکر، زنده‌اند از آن جا که ذکر و نام ایشان مانده است در میان مردمان، چنان که شاعر گفت:

قد مات قوم و هم فی النّاس احياء

موت التّقیّ حیات لا فناء لها

بعضی دگر گفتند برای آن گفت: **بَلْ أَحْيَاءُ**، که ایشان ثواب اعمالی که کردندی «۵» ایشان را همچنان می‌نویسند، و هر جهادی که مجاهدی کند از آن روز تا روز قیامت ایشان را مثله این «۶» می‌نویسند، برای آن که بذل جهد کردند و جان فدا کردند تا دیگران به ایشان اقتدا کنند «۷» و این اقوال اقتضای کند آن کند «بلْ أَحْيَاءُ» مجاز باشد.

و بعضی دگر گفتند: برای آن که ارواح ایشان در زیر عرش خدای را سجده می‌کند «۸» چنان که زندگان کنند، و چنان که ارواح مؤمنانی که ایشان بر وضوء بخشیدند، علی ما جاء فی اخبار [۲۷۶- پ] الاحاد. و گفته‌اند: برای آن که ایشان در گور پوسیده نشوند چون دگر مردگان.

و در خبر آمده است که چهار گروه در گور درست بمانند: پیغمبران و عالمان، و شهیدان، و حاملان قرآن.

عبد الرَّحْمَنِ بن عبد الله بن [عبد] «۹» الرَّحْمَنِ بن أَبِي صعصعه گفت: عمرو بن الجموح و عبد الله بن عمرو بن حازم «۱۰» از جمله کشتگان احد بودند، ایشان هر دو را در

---

(۱). کذا: در اساس، وز، دب، فق، دیگر نسخه بدلها: هم.

(۲). اساس، وز: عیله، با توجّه به دب تصحیح شد.

(۳). مر+ بل.

(۴). دب، آج، لب، فق، مر: خواهد شدن.

(۵). فق: کردند.

(۶). همه نسخه بدلها بجز وز: مثل آن، وز: مثله آن.

(۷). وز، دب، آج، لب، فق: اقتدا کردند.

(۸). آج، لب، فق، مر: می‌کنند.

(۹). اساس و وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، کشف الاسرار (۲/ ۳۴۶) عبد الله بن عمرو بن حزام، سیرت رسول الله (۱/ ۴۴۱) عبد الله بن عمرو بن حرام.

یک گور نهاده بودند. وقتی سیلی عظیم بیامد - و گور ایشان بر گذر سیل «۱» بود - و گور ایشان را خاک ببرد و ایشان در گور ظاهر شدند درست که پنداشتی ایشان را هم آن ساعت نهاده اند، و دست ایشان بر جراحی نهاده بود. یکی برفت و دست او چند بار از جراحی برگرفت، هر بار با جراحی نهاده شد، و از وقعه احد تا به روزگار این سیل چهل و شش سال بود «۲».

بعضی دگر گفتند: برای آن که ایشان را نشویند چنان که مردگان را. رسول - علیه السلام - در حق شهیدان گفت:

زملوهم بدمائهم و کلومهم فانهم يحشرون يوم القيمة بدمائهم اللون لون الدم و الريح ريح المسك

گفت: اینان را هم چنین دفن کنی خون آلود «۳» با جراحی [که فیدای قیامت] «۴» هم چنین برخیزند خون آلود «۵»، رنگ رنگ خون باشد، و بوی بوی مشک.

و عبید بن عمیر روایت کند که: رسول - علیه السلام - روز احد به مصعب بن عمیر بگذشت «۶»، او کشته افکنده بود، بر بالین او بایستاد و این آیت می خواند: مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ «۷» - الآیه، آنکه گفت: رسول خدای گواهی می دهد که اینان فردا «۸» قیامت گواهان «۹» باشند بنزدیک خدای - جلّ جلاله «۱۰» - بیایید و اینان «۱۱» را زیارت کنید و بر اینان سلام کنید که به «۱۲» آن خدای که جان من به امر اوست که هیچ کس نباشد که بر ایشان سلام کند و آلا جوابش باز دهند، و این یک دو خبر «۱۳» دلیل آن می کند که ایشان بر حقیقت زنده باشند، و ظاهر قرآن بر این است، حمل بر ظاهر باید کردن که آن اولیتر است و از آن مانعی نیست، و چیزی که «۱۴» حمل کند بر آن که از ظاهر عدول کنند.

---

(۱). وز: گز رسیل.

(۲). دب: گذشته بود، مر: رفته بود.

(۳). مر: دفن کنید و خون آلوده.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). فق: خون نالود.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر + و.

(۷). سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۳.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: فردای.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر + من.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر + بر ظلم ظالمان.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: ایشان.

(۱۲). مر + حق.

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: و این خبر.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: خبری که.

ص: 154

بِرُزْقُونَ، ایشان را روزی می دهند از میوه های «۱» بهشت و آبهای بهشت.

فَرِحِينَ، شادمانه اند «۲» به آنچه خدا می دهد ایشان را از فضل «۳» و نعمت. و نصب او بر حال است من قوله «بِرُزْقُونَ»، و ابن السَّمِيعِ خواند: «فَارِحِينَ» و هما لغتان: کفارهین و فرهین، و حاذرین و حذرین. وَ يَسْتَبْشِرُونَ، و شادمانه «۴» می باشند، و اصل او از «بشره» است، برای آن که آن کس که شاد بود او را شادی بر بشره پیدا شود.

در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند معنی آن است که: ایشان - یعنی شهیدان - خرم باشند به آنان که زنده مانده باشند از اقربا و دوستان، ایشان بر ایمان و طاعت مقیم باشند، و خدای ایشان را از احوال اینان خبر می دهد و از طاعت و عبادت ایشان، و آنان شادمانه «۵» می باشند.

قولی دگر آن است که: خدای تعالی خبر دهد «۶» شهیدان را که از خویشان و یاران شما فلان و فلان شهید خواهند شدن، و ایشان نیز به این کرامت و منزلت در شهادت برسند که شما رسیده ای «۷». ایشان «۸» این بشنوند، شادمانه شوند.

سَدَى گفَت: شهیدان هر وقت نامه ای به ایشان دهند که فلان و فلان از خویشان و یاران شما «۹» در فلان وقت عن قریب با نزدیک شما خواهند آمدن «۱۰»، ایشان آن بشنوند و شادمانه «۱۱» شوند چنان که مرد مسافر که نامه دوستان و عزیزان خود بخواند و معلومش شود که ایشان را عن قریب ملاقات خواهد بودن. أَلَا «۱۲» خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ، ای یستبشرون بآن لا خوف علیهم و لا هم یحزنون، ایشان خرم باشند «۱۳» به آن که این گروه ماندگان را خوفی و اندوهی نخواهد بودن از آن وجوه که برفت.

---

(۱). اساس و همه نسخه بدلها: میوه ای / میوه های.



(۲). مر، لب: شادمانند.

(۳). مر+ و رحمت.

(۱۱-۵-۴). لب، مر: شادمان.

(۶). مر+ ایشان را یعنی.

(۷). مر: رسیده‌اید.

(۸). مر+ چون.

(۹). اساس: شمان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). دب: خواهند آمد.

(۱۲). اساس و همه نسخه بدلها بجز مر: ان لا.

(۱۳). آج، لب، فق: خرم شوند.

### ص: 155

زجاج گفت، معنی آن است که : لم يلحقوا بهم و لكن قاربوهم في المنزلة ففرحوا بذلك و استبشروا به، گفت : آنان که شهید باشند خرم شوند به آن که آنان که شهادت نیافته اند چون بر سر ایمان و عمل صالح باشند اگر پایه شهیدان نیابند به ایشان نزدیک باشند به منزله و درجه . و قوله: **أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ**، در جای بدل افتاد، من، الَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ. و از جمله ابدال، بدل اشتمال باشد برای آن که «۱» گفت: **وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ**، در جای بدل «۲»، آنکه گفت: **أَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ**. و استبشار بحقیقت به نفی خوف و حزن است از ایشان، و بدل اشتمال حالتی متصل بود به مبدل، چنان که: اعجینی زید عقله، و سلب زید ثوبه، و قوله: **لَمْ يَلْحَقُوا**، يقال: لحق فلان بفلان و ألحقته به، و قيل: لحق به و الحق به بمعنى واحد، و لهذا

### جاء في الحديث: ان عذابك بالكفار ملحق

، أى لا حق، و روى «ملحق» و الاول اكثر فى الرواية.

**يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ**، شادمانه «۳» می‌باشند به نعمت و فضل خدا، و فایده آن که منکر گفت و نگفت : «بنعمة الله و فضله» آن است که آن نعمت و فضل به آن جای است که وصف نشاید کردن «۴» آن را که به آن معرف «۵» شود، و «لام» تعریف در او نمی‌شاید آوردن تا از جنس آن شود که مخاطب شنا سد، بل چون به حدی است که مثل آن معتاد و معهود نیست، چون

مبهمی «۶» نکره است [۲۷۷- ر] برای آن «۷» نکره گفت، آنگه گفت «من الله» تا کرامت پیدا شود و بدانند که آن نعمت «۸» خدای صادر است، و «من» شاید «۹» تا تبیین بود، و شاید «۱۰» تا ابتدا غایت بود. و «ان الله» المعنی و

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: باشد آنگه.

(۲). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها عبارت «در جای بدل» را ندارد.

(۳). لب، مر: شادمان.

(۴). وز، دب، آج، لب، فق: نمی شاید کردن، مر: نمی توان کردن.

(۵). همه نسخه بدلها: معروف شود.

(۶). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: منهی، مر: در حاشیه: مبهمی، نیز چاپ شعرانی (۳/ ۲۵۰):

مبهمی.

(۷). وز: این.

(۸). مر+ از.

(۹). همه نسخه بدلها بجز مر: و می شاید.

(۱۰). وز، مر+ که.

ص: 156

بأنَّ اللهَ محلٌّ أو جرّ است لعطفه علی مجرور، و کسائی خواند : «و ان الله»، و نیز مفضّل و محمّد بن عیسی و فرّاء در شاذّ علی الاستیناف، بیان این قراءت، قراءت عبد الله مسعود است : و الله «۱» لا یضیع أجر المؤمنین، و بر قراءت اوّل یک کلام باشد، و بر «۲» قراءت دوم دو کلام باشد، و آن که خدای - عزّ و جلّ - رنج مؤمنان ضایع نکند.

کلبی گفت باسنادش که: مرد مجاهد چون پیش دشمن رود در صف کارزار «۳» جهاد، دری از درهای آسمان برگشایند و دو شخص از حور العین بیایند و نظاره او می کنند. چون او روی به دشمن آرد و کارزار می کند «۴»، ایشان گویند: اللهمّ وفقه و سدّده، بار خدایا! توفیق و تسدیدش ده، و چون پشت بر دشمن کند و برود، ایشان گویند: اللهمّ اعف عنه، بار خدایا! عفو بکن او را. چون او را بکشند، خدای تعالی به او با فرشتگان مباحات کند، گوید : بنده من «۵» نگرید که چگونه تن و جان در

سبیل من بذل کرد برای طلب رضای من! فرشتگان گویند: بار خدایا! ما نرویم به نصرت او؟ حق تعالی گوید: دست بدارید «۶» از بنده من که دیر است که او رنجور است برای من، و لقای من دوست می دارد، و من لقای او. آنگه آن حوریان فرود آیند و به بالین او آیند، و حق تعالی فرشتگان را فرماید تا «۷» از آفاق زمین بیایند «۸» به تحیت و بشارت او، به کراماتی که خدای نهاده باشد او را. چون بشارت داده باشند او را، حق تعالی گوید: بر گردی «۹» و او را با زنان خود رها کنید «۱۰» تا با ایشان بیاسایند «۱۱». ایشان او را گویند: مدتهاست تا ما را به تو یا سه «۱۲» و آرزومندی است. او گوید: و مرا نیز همچنین، آنگه خدای تعالی ایشان را به محلّ خود رساند.

---

(۱). مر: و انّ الله.

(۲). مر: و در.

(۳). دب+ از.

(۴). آج، لب، فق: کارزار کند.

(۵). وز: به بنده من نگرید، دب، آج، لب، فق. به بنده من نگری، مر: گوید ای فرشتگان بنده مرا ببینید.

(۶). دب، آج، لب، فق: دست بداری / دست بدارید.

(۷). مر: که.

(۸). مر: از افق آسمان به زمین آیند.

(۹). برگردی / برگردید.

(۱۰). دب، مر: رها کنی.

(۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلهها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۵۱): بیاساید.

(۱۲). وز: یا سه / یا سه‌ای.

ص: 157

ابو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر روایت کند از «۱» علی بن موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر الکاظم، از پدرش جعفر بن محمد الصادق، از پدرش محمد بن علی الباقر، از پدرش زین العابدین علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی

الشَّهِيد، از پدرش امیر المؤمنین علی «۲» که: یک روز بر منبر خطبه می‌کرد و قوم را تحریض «۳» می‌کرد بر جهاد. مردی بر پای خاست و گفت: یا امیر المؤمنین! مجاهد را که به جهاد رود، او را چه مزد باشد «۴»؟ امیر المؤمنین گفت: من یک روز ردیف رسول «۵» بودم - علیه السَّلام - بر ناقه عضباء، این که بقاز من پرسیدی از او پرسیدم، او مرا گفت:

بدان که مرد غازی چون همّت و عزم غذا کند، خدای تعالی برای او براتی از دوزخ بنویسد . چون به برگ و ساز کردن گیرد، خدای تعالی به او [با] «۶» فرشتگان «۷» مباحثات کند. چون اهل و عشیرت را وداع کند، در و دیوار بر او بگرید و از گناه به درآید «۸» چنان که مار از پوست به درآید «۹»، و خدای تعالی بر هر مردی از غازیان چهل هزار فرشته را موکّل کند تا او را نگاه می‌دارند از پس و پیش و چپ و راست، و هیچ حسنه نکند الاّ مضاعف کنند «۱۰»، و هر روزی او را عبادت هزار مرد بنویسند که هر مردی هزار سال عبادت کرده باشد، هر سالی سیصد و شصت «۱۱» روز، هر روزی چندان که همه عمر دنیا، چون برابر دشمن رسید «۱۲»، علم اهل دنیا از حصر و حدّ ثواب ایشان باز ماند . چون به کارزارگاه درآیند «۱۳» و نیزه‌ها «۱۴» بر یکدیگر راست کنند و کمانها به زه آرند و تیر پیوندند و به یکدیگر «۱۵» درآویزند، فرشتگان بر گرد ایشان «۱۶» در آیند و دعا کنند ایشان را به نصرت و ثبات قدم، و منادی ندا کند «۱۷»:

الجنة تحت ظلال السيوف

، بهشت در زیر سایه شمشیرهاست.

---

(۱). مر + امام.

(۲). دب، مر + علیهم السَّلام.

(۳). دب، لب، فق: تحریض.

(۴). همه نسخه بدلها: مزد باشد.

(۵-۹). مر + خدای.

(۶). اساس و وز: ندارد، از دب افزوده شد.

(۷). مر: خدای تعالی با فرشتگان به او.

(۸). مر: بیرون آید.

(۱۰). وز: ندارد.

(۱۱). وز: شست.

(۱۲). لب: پرسید، مر: رسد.

(۱۳). مر: درآید.

(۱۴). اساس و همه نسخه بدلها: نیزها/ نیزه‌ها.

(۱۵). فق: با یکدیگر.

(۱۶). مر: بر گرد او.

(۱۷). مر+ که.

ص: 158

چون چنین باشد هر طعنه و ضربه «۱» که بر مرد مسلمان آید، او را خوارتر آید «۲» از آن که شربه «۳» آب سرد در گرمگاهی. چون از پشت اسپ بر زمین آید، هنوز بر زمین افتاده نباشد «۴» که جفت او را «۵» حور العین به بالین او رسد و او را بشارت دهد به آنچه خدای بجا رده «۶» باشد او را از کرامت. چون بر زمین افتد «۷»: زمین گوید او را که:

مرحبا بالروح الطَّيِّبَةِ اخرجت من البدن الطَّيِّبَةِ «۸»، مرحبا به جانی پاکیزه که از تنی پاکیزه می‌برود، بشارت باد تو را که برای تو نهاده است آنچه هیچ چشم چنان دیده نیست، و هیچ گوش چنان شنیده نیست، و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نیست، و خدای تعالی گوید: من خلیفه اویم بر اهلس، هر که رضای ایشان جوید رضای من جسته باشد، و هر که ایشان را به خشم آرد «۹» مرا به خشم آورده باشد، و حق تعالی روح او در حوصله مرغانی کند سبز «۱۰» که در بهشت می‌برند «۱۱» هر کجا خواهند «۱۲»، و از هر طعام که خواهند می‌خورند، و با قندیلهای زرین شوند از عرش آویخته، و هر مردی را «۱۳» از ایشان هفتاد غرفه در بهشت بدهند «۱۴» از غرفه تا غرفه «۱۵» چندان باشد که از صنعا «۱۶» تا به شام، [و به روایتی دیگر: از منا تا به شام] «۱۷»، نور آن غرفه چندان می‌تابد که از شرق تا غرب پیر کند «۱۸». بر هر غرفه هفتاد در باشد، هر دری را هفتاد مصراع باشد از زر، بر هر دری پرده ای آویخته باشد، در هر غرفه ای هفتاد خیمه باشد، در «۱۹» هر خیمه «۲۰»

---

(۱). مر: طعن و ضربی.

(۲). مر: آسانتر باشد.

(۳). دب: شربتی.

- (۴). دب: نیامده باشد.
- (۵). دب، آج، مر: ندارد.
- (۶). اساس: بجا آورده، مر: مهیا کرده با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۷). مر: و چون از مرکب بیفتند.
- (۸). همه نسخه بدلها: الطَّيِّب.
- (۹). دب: آورد.
- (۱۰). مر: مرغی سبز کند.
- (۱۱). مر: می‌پرد.
- (۱۲). مر: بخواهد.
- (۱۳). مر: هر شهیدی را.
- (۱۴). اساس: بدهد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۵). آج، فق: غرفه / غرفه‌ای.
- (۱۶). وز: صنعان.
- (۱۸). اساس، دب: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.
- (۱۷). اساس: پر کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
- (۱۹). دب: بر.
- (۲۰). دب، آج: خیمه / خیمه‌ای.

هفتاد سریر باشد از زر [۲۷۷- پ]، قوایم آن از زبرجد و درّ «۱» مرصّع به قضبان زمرد، بر هر سریری چهل بستر کرده باشد، کثافت هر بستری چهل گز، بر هر بستری جفتی از حور العین که صفت ایشان آن باشد که خدای تعالی گفت: عُرْبًا أُتْرَابًا «۲».

مرد گفت: یا امیر المؤمنین؟ «عرب» و «أتراب» چه باشد؟ گفت:

### الغنیات الرضیّات الشّهیّات

، نازنینان پسندیده آرزو، و هر یکی را از ایشان «۳» هفتاد [هزار] «۴» کنیزک و هفتاد هزار غلام باشند «۵» با رویهای چون ماه و تاجهای زر و لؤلؤ، ازارهای شراب «۶» بر دوش افکنده و کوزه‌ها «۷» و ابریقها بی‌دست گرفته، چون روز قیامت باشد و ایشان بر مرتبه خود می‌آیند، به آن خدای که جان محمد به امر اوست که اگر پیغمبران در راه پیش ایشان به افتند «۸» از بهاء «۹» ایشان پیاده شوند «۱۰». پس این شهیدان بیابند و در موقف شفاعت بایستند، هر یکی از ایشان هفتاد هزار گناه کار را شفاعت کنند از اهل البیت «۱۱» و همسایگان، تا دو همسایه با یکدیگر خصومت کنند هر یکی گوید: من اولیترم به شفاعت او که من نزدیکترم به جوار و همسایگی او، آنکه بیاید و با من و با ابراهیم بر مانده خلد بنشیند، خدای تعالی به رحمت به ایشان «۱۲» می‌نگرد، و ایشان به ثواب و کرامت خدای می‌نگرند به بامداد «۱۳» و شبانگاه.

راوی خبر روایت کند- قیس الجذامی- از رسول- علیه السلام- که او گفت:

خدای تعالی شهیدان را شش خصلت بدهد عند آن که «۱۴» اول قطره خون او بر زمین آید، گناهانش «۱۵» جمله بیامرزد و جای خود در بهشت ببیند و جفت خود را از حور العین، و از

---

(۱). همه نسخه بدلها: درّ و زبرجد.

(۲). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۷.

(۳). مر: و در خدمت هر یکی.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). دب، آج، لب، فق: باشد.

(۶). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق: سراب، مر: شرب.

(۷). اساس و همه نسخه بدلها: کوزه‌ها/ کوزه‌ها.

(۸). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فق: بر افتند، مر: آیند.

(۹). وز، زیر این کلمه با خط اصلی افزوده است: یعنی از ملاحظه نور و صفای ایشان.

(۱۰). وز: ایشان شوند.

(۱۱). دب: اهل بیت.

(۱۲). آج، لب: با ایشان، مر: بر ایشان.

(۱۳). دب: بام داد، لب: می‌نگرند بامدادی.

(۱۴). مر: پیش از آن که.

(۱۵). دب، آج، لب، فق + را.

ص: 160

فزع اکبرش ایمن کند، و از عذاب گور ایمن باشد، و به حله ایمانش آراسته دارند.

أنس مالک روایت کند که: با رسول - علیه السلام - بودیم در بعضی غزوات، مردی سیاه بیامد «۱» گفت: یا رسول الله! من مردی‌ام چنین که می‌بینی سیاه و زشت روی و کریه بوی، درویش، بی مال. اگر در پیش تو جهاد کنم تا مرا بکشند، جای من کجا باشد؟ رسول - علیه السلام - گفت: بهشت. آن مرد این بشنید، نیزه به دست گرفت «۲» و حمله برد و کارزار می‌کرد تا بکشند او را. رسول - علیه السلام - بیامد و بر بالای سر او بایستاد «۳» و گفت:

لقد بیض الله وجهک و طیب ریحک و اکثر «۴» مالک،

خدای روی تو سپید بکرد، و بوی تو خوش بکرد، و مال تو بسیار بکرد «۵». آنکه [گفت] «۶»: به خدای که زنان او را دیدم از حور العین که با یکدیگر منازعت می‌کردند در آن جبهه پشمین که او «۷» داشت تا که با او در آن جا شود.

ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: مرد مجاهد که او را شهید کنند، زخم نیزه و شمشیر همچنان یابد که کسی قرصه‌ای به او بر دهد. و در خبری دیگر چنین آمد که: عضّ نملۀ أشدّ علی الشّهِید من مسّ السّلاح، گاز «۸» مورچه «۹» بر تن شهید سخت‌تر آید از طعن نیزه و ضرب شمشیر.

عبد الرحمن بن عبد الله روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: خدای را بندگانی «۱۰» باشند «۱۱» که بخل کند بر ایشان بر قتل «۱۲»، یعنی نخواهد که ایشان را بکشند، ایشان را از قتل و زلازل و اسقام نگه دارد، عمر ایشان دراز کند در



حسن عمل، و روزی فراخ دهد ایشان را و زندگانی دراز و عافیت، و قبض روحشان کند در عافیت، و جان ایشان بر دارد بر بستر نرم، و ایشان را به درجه شهیدان برساند: قوله **الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...** الآية. أبو سفیان و اصحابش چون از احد بازگشتند و به

---

(۱). مب + و.

(۲). دب، آج، فق: بر سرگرفت، لب، مر: بر گرفت.

(۳). دب: باستاد.

(۴). مب: کثر.

(۵). دب: بگردانید.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). دب + را.

(۸). مر: گزیدن.

(۹). وز، مر: مورچه / مورچه‌ای.

(۱۰). مر: بندگان.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: باشد.

(۱۲). دب، آج، لب: به قتل.

ص: 161

روحاء رسیدند، پشیمان شدند و یکدیگر را ملامت کردند «۱»، گفتند: ما چه کردیم نه محمد را کشتیم، و نه غارتی کردیم «۲» بر زنان ایشان، قومی را بکشتیم و جماعتی اندک ضعیف را با گذاشتیم «۳». باز گردید تا تمامی دمار برآریم از این باقی که مانده‌اند. این خبر به «۴» رسول «۵» رسید، خواست تا کافران را بترساند، و از خویشان شدتی و شوکتی بنماید تا کافران گمان برند که مسلمانان را قوتی هست که از قفای ایشان می بروند. باز گردید، بفرمود تا ندا کردند که رسول - علیه السلام - از قفای این کافران بخواهد رفتن. ساز رفتن باید کردن «۶»، و مردم بیشتر مجروح و رنجور بودند.

جابر عبد الله انصاری گوید: پدر مرا «۷» کشته بودند، و او هفت دختر را رها کرده بود. من گفتم: یا رسول الله! چه فرمایی مرا؟ دانی که پدر هفت عورت به من رها کرده است، و بر سر ایشان مرد نیست؟ و من نخواهم که تو به جهاد روی و من در خدمت تو نباشم. رسول - علیه السلام - گفت: [بر ایشان] «۸» خلیفتی بدار، و تو بیای با ما، هم چنین کردم. رسول - علیه السلام - برخاست و وجوه صحابه «۹»، رفتند تا به جایی که آن را حمراء الأسد گویند، و از آن جا تا به مدینه هشت میل است. ابن السائب روایت کند که مردی از بنی عبد الأشهل گفت: من از جمله مجروحان بودم، و برادرم را جراحت سخت تر بود، با یکدیگر گفتیم که: چه چاره است؟ ما مجروحیم و رنجوریم، و مرکوبی «۱۰» نداریم، و قوت رفتن نیست ما را، و رسول خدای را چگونه رها کنیم؟ آخر عزم مصمم کردیم بر رفتن، ساعتی می رفتیم و هر گه برادر «۱۱» رنجور و «۱۲» مانده شدی، من او را برگرفتمی و پاره‌ای بردمی، و او پاره‌ای «۱۳» برفتی تا بر رسول برفتیم به حمراء الأسد.

(۱). اساس: ملاقات کردند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها بجز وز: غارت کردیم.

(۳). دب، مر: بگذاشتیم، آج: باز گذاشتیم.

(۴). دب: بر.

(۵). دب، آج، لب، فق + علیه السلام.

(۶). مر: ساز رفتن کنید.

(۷). مر: پدرم را.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). وز، آج، لب + و.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: مرکبی.

(۱۱). اساس + و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۲). وز، مر: ندارد.

(۱۳). مر + خود.

معبد الخزاعیّ به «۱» رسول - علیه السّلام - بگذشت و او مشرک بود، و بنی خزاعه مسلمانان و کافران نشان «۲» هواه خواه رسول بودند، و با رسول - علیه السّلام - عهد داشتند، گفت «۳»: یا محمّد! سخت است بر ما [۲۷۸- ر] این رنج که به صحابه تو رسید، و اگر آسایشی بودی بهتر بودی و بگذشت. چون به ابی سفیان رسید به روحاء، او را گفت:

چه می‌کنی؟ گفت: عزم آن داریم که برویم و این بقایای اصحاب محمّد را مستأصل کنیم. معبد گفت: بی خرد مردی، محمّد را دیدم و اصحابش لشکری که مثل آن ندیدم ساخته و بجارده، و آنان که حاضر نبودند حاضر شده «۴» و ساختن و تعجیل «۵» به دنبال شما می‌آیند و تأسّف می‌خورند بر آن که چرا رها کرده «۶» شما را و اگر تا به در مکه بروی «۷» همانا از قفای شما «۸» باز نگردند، و ابو سفیان و قومش را تخویفی عظیم کرد از رسول.

ابو سفیان گفت: چه می‌گویی؟ [ما] «۹» ایشان را مجروح و منهزم و متفرّق رها کردیم. گفت: آن ندانم که شما چه کردید، امّا اکنون لشکری را دیدم که از شوکت و عدّت و حرص ایشان بر شما مرا در دل آمد که بیتی چند گفتم، ابو سفیان گفت: و آن بیتها چیست؟ گفت این است:

اذ سالت الارض بالجرد الابايل

كادت «10» تهدّ من الاصوات راحلتی

عند اللقاء و لا خرق معاذيل

تردی باسد کرام لا تنابله

لما سموا برئيس غير مخذول

فظلت عدوا ظنّ الارض مايلة

إذا تغمّطت البطحاء بالخیل

فقلت ويل ابن حرب من لقاءكم

لكلّ ذي إربة منهم و معقول

أنى نذير لاهل البسل ضاحية

---

(۱). دب: بر.

(۲). وز: کافر ایشان، مر: کافران ایشان همه.

(۳). دب: و گفتند، مر: گفتند.

(۴). تب: حاضر شدند.

(۵). کذا: در اساس و وز، آج، لب، فق، مر: بتاختن و بتعجیل، تب: بتاختند و بتعجیل.

(۶). همه نسخه بدلها: رها کردند.

(۷). مر: می‌روید.

(۸). وز: شمایان.

(۹). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). اساس، وز، دب: کاد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 163

چون ابو سفیان و اصحابش این بشنیدند بترسیدند و توقّف کردند . و جماعتی از عبد القیس بگذشتند به ابو سفیان، او گفت : کجا می‌روید؟ گفتند: به مدینه. گفت:

چه کار را؟ گفتند: تا پاره‌ای گندم خریم. گفت: پیغامی از من به محمد برید «۱» و شما را بر من است که این اشتران شما پر بار به شما سپارم به بازار عکاظ گفتند: آن پیغام چیست؟ گفت: محمد را بگوی «۲» که ما ابو سفیان را دیدیم با لشکر «۳» عظیم بتعجیل می‌آمدند، گفتند: ما می‌رویم تا بقیّه اصحاب محمد را استیصال کنیم. این بگفتند و روی با مکه نهادند.

و این قوم پیامدند و رسول را- علیه السّلام- این بگفتند و به مدینه شدند. رسول- علیه السّلام- و صحابه گفتند: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**. و رسول- علیه السّلام- از پس سه روز با مدینه شد، و رسول- علیه السّلام- در آن منزل معاویه بن المغیره بن العاص را بگرفت و ابو عزة الجمحی را بگرفت، این قول بیشتر مفسران است.

مجاهد و عکرمه گفتند: آیت در غزاه بدر کهنتر آمد، و آن چنان بود که ابو سفیان روز احد چون بخواست رفتن، رسول را- علیه السّلام- گفت: موعده ما سال آینده «۴» موسم بدر کهنتر است. رسول- علیه السّلام- گفت- چنین باشد- إن شاء الله تعالی.

چون وقت موعده درآمد، ابو سفیان و اهل مکه پیامدند تا به منزلی که آن را مجنّه خوانند، خدای تعالی خوفی در دل ایشان افکند و خواستند تا با مکه شوند. نعیم بن مسعود الأشجعی را دیدند در راه که به عمره آمده بود. ابو سفیان نعیم را گفت: یا نعیم! ما را با محمد موعده هست به بدر صغری، و این سال قحط است و این کار ما جز به سال خصب و فراخی نبود «۵»، ما و چهارپا چیزی یابیم، و صلاح در آن می بینیم که باز گردیم و نمی باید که محمد گوید که ما از سر ضعف و بد دلی باز گردیدیم «۶»، چون محمد را بینی به مدینه بگو که: ابو سفیان با لشکر بسیار ساخته عزم آن دارد که با موعده تو آید، و تخویفی بکن ایشان را از ما و به مکافات این تو را بر من ده شتر

---

(۱). دب، آج، لب، فق: بری / برید.

(۲). مر: بگوئید.

(۳). دب، مر، تب: لشکری.

(۴). اساس + و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۵). آج، لب، فق + تا.

(۶). فق، تب: باز گردیم.

ص: 164

است که به تو سپارم به ضمان سهیل بن عمرو، و سهیل بن عمرو ضمان بکرد. نعیم پیامد تا به مدینه آمد، لشکر رسول- علیه السّلام- ساز غزاه می کردند. نعیم گفت: کجا خواهید رفتن «۱». گفتند «۲»: میان ما و ابو سفیان موعده هست به بدر صغری، آن جا خواهیم رفتن.

نعیم گفت: بد رای است این که دیده اید «۳»، ایشان به در شهر شما آمدند و شما در شهر خود و خانه خود، آن رفت که دیدی «۴». اکنون بر خواهید خاستن «۵» و به جایی رفتن «۶»، و با جمعی بسیار تمام سلاح «۷» تمام آلت قتال کردن. ترسم که کس از شما باز نیاید «۸» اگر بروی «۹»، و تهویلی بکرد اصحاب رسول را، و ایشان را فتوری پدید آمد.

رسول - علیه السلام - گفت: اگر مرا تنها ببايد رفتن، بروم و باز نمایم «۱۰». آنان که شجاعان قوم بودند، گفتند: ما با تو آییم «۱۱» ای رسول الله، و از ایشان نه اندیشیم «۱۲».

حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

رسول - علیه السلام - برفت تا به بدر صغری فرود آمد، هر کجا مشرکی بر آمدی صحابه رسول پرسیدند از اهل مکه و ابو سفیان، گفتندی: قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ، جمعی بسیار مجتمع شده اند و جای ترس است شما را از ایشان، صحابه رسول گفتند: حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. تا به بدر رسیدند، و آن آبی است بنی کنانه را، و بازارگاهی بود در جاهلیت آن جا که هر سال «۱۳» روز بازار بودی. رسول - علیه السلام - آن جا مقام کرد و منتظر ابو سفیان می بود، و ابو سفیان با مکه شده بود.

اهل مکه ایشان را جیش السویق خواندند، یعنی ایشان با سویق خوردن شده بودند، و

---

(۱). دب، آج، لب، فق: خواهی رفتن، مر: خواهید رفت.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر: گفت.

(۳). دب، آج، فق، تب: دیده / دیده‌ای دیده‌اید.

(۴). مر: دیده‌اید.

(۵). اساس: بر خواهی ساختن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). مر: به جایی خواهید رفتن.

(۷). مر+ و.

(۸). اساس+ که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۹). مر: بروید.

(۱۰). کذا: در اساس، وز، تب، دب، مر: باز نمانم، آج، لب، فق: باز نمانیم.

(۱۱). وز، آج، لب، فق: با توایم.

(۱۲). مر: نیندیشیم.

(۱۳). آج، لب، فق، مر + هشت.

ص: 165

رسول - علیه السلام - آن جا هیچ کس را از مشرکان ندید، و وقت بازار درآمد و مردم بعبادت موسم آن جا آمدند، و اصحاب رسول - علیه السلام - تجارتی بسیار و معامله بسیار کردند، و ایشان را در آن خیر و نفع بسیار بود، و بر هر درمی [۲۷۸- پ] دو سود کردند، و باز مدینه آمدند با سلامت و غنیمت، فذلک قوله: **اللَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ**، آنان که اجابت کردند خدای و پیغامبر را، یعنی آنکه که ایشان را با بقیه قوم احد خواندند یا با غزات بدر صغری. و محلّ «الَّذِينَ» جرّ است برای آن که صفت مجروری است، و هو قوله: «المؤمنين»، و التقدير: **وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ** المستجيبين لله و الرسول.

**مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ**، پی آن که «۱» ایشان را جراحات و زخمها رسیده بود «۲»، و این به حد [یث] «۳» احد لا یقتل است، و این کلام تمام است. آنکه ابتدا کلامی «۴» دیگر کرد و گفت: **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ**، آنان را که احسان کنند و طاعت داشت «۵» رسول - علیه السلام - در آنچه ایشان را فرماید. «و اتقوا»، بپرهیزند «۶» از مخالفت و معصیت او مزدی و ثوابی عظیم باشد، و آن جا که خبر مبتدا ظرفی مقدّم بود، شاید که مبتدا نکره بود.

**الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ**، محلّ «الَّذِينَ» هم جرّ است، به آن علّت که در اوّل گفتیم. مراد به «ناس» اوّل نعیم بن مسعود است در قول مجاهد و مقاتل و عکرمه و واقدی، و این عامّی بود که مراد از او خاص است، و ابو اسحاق گفت و جماعتی دیگر که: مراد به «ناس» آن جماعتند از عبد القیس که قصّه ایشان برفت.

سدّی گفت: چون رسول - علیه السلام - برگ آن کرد که به بدر رود برای مبعاد ابو سفیان، منافقان بیامدند و گفتند: نه ما شما را گفتیم پارسال «۷» که مروید «۸»، برفتید «۹»

---

(۱). مر: بعد از آن که.

(۲). مر: زخمهایی بسیار رسیده بود.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مر: ابتدای به کلامی.

(۵). مر: فرمان برند.

(۶). اساس، وز: بپرهیزید، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، فق: به آن سال.

(۸). دب، آج، لب، فق: مروی / مروید.

(۹). دب: و رفتی / و رفتید، آج، لب، فق: برفتی / برفتید.

ص: PAGE=166ص:

و آن رنج دیدید که دیدید «۱»، امسال دگر باره می‌روید «۲» و ایشان جمعی بسیارند، اگر بروید «۳» از شما کس باز نیاید «۴»، نصیحت ما بشنوید «۵» و از ایشان بترسید «۶» و بر حذر باشید «۷»، ایشان گفتند: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ**، بر این قول مراد به «ناس» منافقان باشد.

**إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ**، یعنی ابا سفیان «۸» و اصحابش لشکر جمع کردند برای قتال شما، از ایشان بترسید «۹» و حذر کنید «۱۰» که شما را قوت ایشان نباشد.

**فَرَادَهُمْ إِيمَانًا**، ایشان را «۱۱» گفتار ایمان بیفزود. اما آن که ایمان را زیاده و نقصان روا بود یا نه؟ «ایمان» در لغت تصدیق باشد، و در شرع هم چنین «۱۲»، و بر حقیقت مرجع ایمان به اعتقادات علمی بود. و «معارف» عبارتی [باشد] «۱۳» از مجموع علمی که چون مجتمع شود ایمانش خوانند، و تا مجموع نبود ایمان نخوانند آن را. پس بر این قاعده زیاده و نقصان در او مجاز باشد، برای آن که اگر از این مجموع نقصان کند ایمان نباشد و زیادت مجاز باشد در او، و مراد آن بود که طریق و دلیل آن زیاده شود.

و اخباری که آمده است در زیادت و نقصان ایمان متأول باشد «۱۴» بر این تؤول که گفتیم. اما به قول آنان که ایشان

تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالأركان

گفتند، زیاده و نقصان در او حقیقت باشد، و ما بعضی از آن اخبار بگوییم:

عبد الله عمر گوید از رسول - علیه السلام - پرسیدم «۱۵» که: ایمان زیاده و نقصان پذیرد؟ گفت: بلی، بیفزاید چندان که صاحبش را به بهشت برد، و بکاهد چندان که صاحبش را به دوزخ برد. و تفسیر این آن بود که: چون تمام نشده باشد «۱۶» صاحبش دوزخی بود به تقصیر در اتمام آن و زیاده در خبر «۱۷» عبارت باشد از تمام ایمان را.

---

(۱). دب، آج، لب، فق: دیدی که دیدی / دیدید که دیدید.



(۲). دب، آج، لب، فق: می روی / می روید.

(۳). دب، آج، لب، فق: بروی / بروید.

(۴). دب، آج، لب، فق، مر: کسی از شما باز نیاید.

(۵). دب، آج، لب، فق: بشنوی / بشنوید.

(۶-۹). دب، آج، لب، فق: بترسی / بترسید.

(۷). دب، آج، لب، فق: باشی / باشید.

(۸). دب، مر: ابو سفیان.

(۱۰). دب، آج، لب، فق: کنید.

(۱۱). مر+ از این.

(۱۲). مر+ بود.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). همه نسخه بدلها بجز وز: متناول.

(۱۵). اساس، دب، آج، لب، فق: پرسیدیم، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۱۶). آج، فق، مر: تمام شود.

(۱۷). تب: خیر.

ص: 167

ابو سعید خدری روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: مجادله یکی از شما در دنیا در حقّی که او را باشد، سخت تر نبود که مجادله مؤمنان با خدای در حقّ برادران مؤمنشان که ایشان را به دوزخ برده باشند، گویند: بار خدایا! در حقّ برادران ما «۱» به دنیا با ما نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند، حقّ تعالی گوید:

بروی «۲» و هر کس را که شناسید «۳» از دوزخ بیرون آرید «۴»، بیایند ایشان را به صورت بشناسند، بعضی از ایشان تا نیمه ساق در آتش باشند و بعضی تا به کعب ایشان را بیرون آرند، حق تعالی گوید: بروید «۵» هر کس را که در دلش وزن دیناری ایمان باشد بیارید «۶»، بیایند گروهی دیگر را بیارند، گویند «۷»: بروی «۸» و آن را که در دل وی مقدار نیم دینار ایمان بود بیاری «۹»، آنگه گوید: بروید «۱۰» هر که در دل او مثقال ذره‌ای ایمان بود او را بیارید «۱۱»، و این خبر حجت کردند بر زیادت و نقصان ایمان، و معلوم است باتفاق که این مجاز است برای آن که وزن یک دینار و نیم دینار و مثقال ذره «۱۲» در جسم صورت بندد، در عرض روا نباشد. و تأویل این خبر هم این باشد که گفتیم که در أدله و طرق متفاوت باشند.

عبد الله بن عمر الجملی «۱۳» روایت کرد از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: «ایمان» اول لمظه «۱۴» باشد سپید در دل، آنگه می فزاید تا همه دل سپید شود، و «نفاق» لمظه «۱۵» باشد سیاه در دل چندان که می فزاید دل سیاه می شود تا همه دل سیاه می شود. و اگر دل مؤمن بشکافند سپید باشد، و اگر دل منافق بشکافند سیاه باشد، و شبهه زایل است «۱۶» در آن که این الفاظ مجاز است و تشبیه و تمثیل، و الّا

---

(۱). چاپ شعرانی (۳/۲۵۸) + که.

(۲). بروی / بروید.

(۳). دب، آج، لب، فق: شناسی / شناسید.

(۴). دب، آج، لب، فق: آری / آرید.

(۵). آج، لب، فق: بروی / بروید.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر: بیاری / بیارید، مر: بیارند.

(۷). مر: گوید.

(۸). مر: بروید.

(۹). مر: بیارید.

(۱۰). دب، آج، لب، فق: بروی / بروید.

(۱۱). دب، آج، لب، فق: بیاری / بیارید.

(۱۲). وز، دب، آج، لب، فق، تب: ذره / ذره‌ای.

(۱۳). اساس: عبد الله بن عمر الجلی، با توجه به وز تصحیح شد، چاپ شعرانی (۳/ ۲۵۸): عبد الله بن عمرو الجملی.

(۱۴-۱۵). مر: نقطه.

(۱۶). آج، لب، فق، مر: شبهه این است.

ص: 168

ایمان و کفر عرض است، و عرض محال است که [متلون باشد و انما] «۱» متلون اجسامی باشد که محل الوان باشد.

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ، اى كافينا و ثقنتا، ما را خدای بس است و کفایت کننده است، و «نون» و «الف» ضمیر مجرور متصل است به اضافه، و شاعر گفت «۲» [۲۷۹-ر]:

و حسبک من غنی شیع و ری

فیملأ بیتنا أقطا و سمننا

وَنِعْمَ الْوَكِيلُ، اى الموکول الیه الامور، فعیل باشد به معنی مفعول، برای آن که و کیل مرد در کارها آن بود که کار به او گذاشته باشند، من و کلت الیه الامر اُکله «۳».

واقدی گفت: و کیل این جا مانع است، و کذلک فی قوله: ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيْلًا «۴»، اى مانعا. و کذلک «۵» قوله: اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيْلًا «۶».

و ابوهریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: ابراهیم را - علیه السلام - چون به «۷» آتش افکندند، آخر سخن «۸» که از او شنیدند این بود که گفت:

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

عوف بن مالک روایت کند که: رسول - علیه السلام «۹» - از میان دو مرد حکومتی کرد، آن را که حکم بر او بود برخاست «۱۰» و می گفت: حسبی الله «۱۱» و نعم الوکیل.

رسول - علیه السلام - گفت: باز آرید این مرد را. باز آوردند او را، گفت: یا هذا! خدای - عز و جل - بر زیرکی حمد می کند و بر عجز ملامت. چون کاری «۱۲» بر تو غالب شود این کلمه بگوی، تنبیه کرد او را بر آن که این کلمه نه به جای خود گفتی،

و

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب + شعر.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: الأمر کله.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۶.

(۵). دب، آج، لب، فق مر + فی.

(۶). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۶۵.

(۷). مب: در.

(۸). دب، مر: سخنی.

(۹). دب، آج، لب، فق + گفت.

(۱۰). دب، لب، مر، تب: برخواست.

(۱۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۲۵۹): حسینا الله.

(۱۲). دب، آج، لب، فق، مر: کار.

ص: 169

فَاتَقَلَّبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ، برگشتند از آن جا و باز «۱» خانه شدند با نعمت خدای و فضل و افزونی او . و گفته اند: مراد به «نعمت» عافیت است، و به «فضل» آن سود که ایشان را بود در تجارت و معامله بازار موسم بدر - چنان که قصه آن پرفت.

لَمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ، نرسید ایشان را بدی، یعنی قتل و جراحی و مکروهی «۲».

در خبر است که صادق «۳» - علیه السلام - گفت:

عجبت لمن يفرع اربعا كيف لا يفرع الى اربع،

عجب از آن که «۴» از چهار چیز ترسد، چگونه پناه با چهار چیز ندهد! یکی از آن که از دشمنی «۵» ترسد، چرا فزع نکند با این کلمه که: **حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ**، و می شنود که خدای تعالی به عقب این «۶» می گوید: **فَاتَّقَلْبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ**، و «۷» آن که او از مکر ماکری ترسد، چرا پناه با این کلمه نبرد «۸»: **وَ أَوْضُ أُمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** «۹»، و می شنود که خدای تعالی به عقب آن می گوید: **فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا** «۱۰». و عجب [از] «۱۱» آن که او را غمی باشد و چگونه پناه با این «۱۲» ندهد: **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** «۱۳». و می شنود که خدای تعالی به عقب این می گوید: **فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ** «۱۴». و عجب از آن که او زیادت مال طمع دارد و فزع نکند با این کلمه که : **مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** «۱۵»، و می شنود که خدای تعالی به عقب این می گوید: **فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ** «۱۷».

**وَ اتَّبِعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ**، و متابعت رضای خدای کردند، یعنی طاعت خدای و رضا از باب ارادت باشد، و سبب آن بود که ایشان گفتند: یا رسول الله! این که ما کردیم غزا

(۱). دب، آج، لب، فق: و به آن.

(۲). مر+ و.

(۳). مر: امام جعفر صادق.

(۴). مر: عجب می دارم از کسی که.

(۵). دب، آج، لب، فق: دشمن.

(۶). اساس+ بود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۷). مر+ دیگر.

(۸). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: ندهد.

(۹). سوره غافر (۴۰) آیه ۴۴.

(۱۰). سوره غافر (۴۰) آیه ۴۵.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). دب+ کلمات.

(۱۳). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۷.

(۱۴). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۸۸.

(۱۵). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹.

(۱۶). اساس: وز، آج، لب، فقی: یوتینی، با توجه به دب و ضبط قرآن تصحیح شد.

(۱۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۰.

ص: 170

بود؟ خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: این متابعت فرمان و رضای من است، ثوابش ثواب غازیان باشد، و سلامت و غنیمت با آن یار، و رضای من حاصل. **وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ**، و خدای - جلّ جلاله - خداوند فضل و نعمت بزرگ است.

**إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ**، «ذلکم» اشارت است به آن که آن سخن گفت که: **إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ**، یعنی آن دیو بود، و این را دو وجه بود: یکی آن که نعیم بن مسعود از شیاطین انسی «۱» باشد که تخویف کرد مؤمنان را و تشبیط کرد ایشان را از قتال ابو سفیان، و وجه دوم آن که او آنچه کرد بغرور و وسوسه و اغواء شیطان کرد «۲».

قوله: **يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ**، در او چند وجه گفتند: یکی آن که: **يَخَوْفُ الْمُؤْمِنِينَ** «۳» باولیائه، و لکن مفعول اول از کلام بیفگند و «با» «۴» از مفعول دوم بیفگند چنان که گفت: **لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا** «۵»، و التقدیر: لینذرکم بیأس شدید، و قوله: **لِيُنذِرَ** «۶» **يَوْمَ التَّلَاقِ** «۷»، و قوله: **وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ** «۸»، چون «۹» حروف جرّ بیفگند، فعل به مفعول رسید در او عمل نصب کرد، چنان که گفت: **وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا** «۱۰»، ای من قومه، و این معنی قول عبد الله عباس است و مجاهد و قتاده.

زجاج گفت و ابو علی الفارسی که: به این تقدیر حاجت نیست، برای آن که «خوف» متعدی باشد به یک مفعول، و تخویف متعدی باشد به دو مفعول، یقال:

خفت زیدا و خوفت زیدا عمروا، و از کلام مفعول اول بیفگنده است و مفعول دوم رها کرده، و هذا من باب اعطیت زیدا درهما و کسوت عمروا ثوبا، در معنی آن که تو مخیر باشی فی حذف احد المفعولین.

بعضی دگر از اهل علم «۱۱» عربیت گفتند: این در آیت «۱۲» روا نباشد برای آن که

---

(۱). دب، آج، لب، فقی: انس.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). اساس: المؤمنون، با توجه به نسخه بدلها و معنی عبارت تصحیح شد.

(۴). آج، لب، مر + را.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر + من لدنه، سوره كهف (۱۸) آیه ۲.

(۶). اساس، وز: لتنذر، با توجه به دب و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۵.

(۸). سوره شوری (۴۲) آیه ۷.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر + و.

(۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

(۱۱). آج، لب، فق: ندارد.

(۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی روایت.

ص: 171

حذف احد المفعولين آن جا روا باشد که لبس نبود، و در کلام دلالتی باشد بر محذوف و معنی مفهوم شود، و در آیت این نیست، و این معنی آیت این «۱» است که:

شیطان دوستان خود را از منافقان می ترساند، و بد دلی می دهد تا ایشان با مؤمنان مساعدت نمی کنند در جهاد، و این وجهی قریب «۲» است و مفهوم از ظاهر آیت اگر نه آنستی که گفت: **فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ**، از ایشان مترسید «۳» از من ترسی، و این قرینه با آن وجه های اول روان باشد، و با این وجه بنه رود «۴» که منافقان را گوید: **فَلَا تَخَافُوهُمْ**، از ایشان مترسید «۵» اگر مؤمنی «۶»، و این لفظ که: **إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**، هم مانع است از این، برای آن که خدای «۷» می داند که منافقان مؤمن نه اند، چگونه شاید که این گوید! قوله - عز و علا «۸»:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۷۶ تا ۱۸۴]

وَلَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوكَ اللَّهُ شَيْئًا لَّئِيْلٌ يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۷۶) إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن يَضُرُّوكَ اللَّهُ شَيْئًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۷) وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۷۸) مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ

الطَّيِّبِ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱۷۹) وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمْ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۱۸۰)

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآنَبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۱۸۱) ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ (۱۸۲) الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بَقْرَبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالذِّكْرِ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُ هُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۱۸۳) فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ (۱۸۴)

«۹» [۲۷۹- پ]

[ترجمه]

و اندوهگین مکناد تو را آنان که می شتابند در کفر که ایشان زیان نکنند «۱۰» خدای را چیزی می خواهد [خدای] «۱۱» که نکند ایشان را بهره‌ها «۱۲» در سرای بازبیین و ایشان را عذابی بود بزرگ.

آنان که بخریدند کفر به ایمان زیان نکند خدای را چیزی ایشان را عذابی بود دردمند.

«۱۳»

و میندار آنان را که کافر شدند که آن فرو

---

(۱). دب، آج، لب، فق: آن.

(۲). دب: غریب.

(۳-۵). دب، آج، لب، فق: مترسی / مترسید.

(۴). لب: بنرود.

(۶). مر: مؤمنید.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر+ تعالی.

(۸). دب: و جلّ.



(۹). وز، آج، لب: ان لا.

(۱۰). آج، لب، فق، مر: ایشان گزند نتوانند رسانید.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). اساس: بهره/ا/ بدهها، تب: بهره/ بهره‌ای.

(۱۳). اساس، وز، دب، آج، لب: و لا تحسبن، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

ص: 172

گذاشتن ما «۱» ایشان را بهتر است ایشان را برای آن مهلت دادیم ایشان را تا زیاده کنند گناه «۲»، و ایشان را عذابی بود خوار کننده.

خدای رها نکند مؤمنان را بر آنچه شما بر آنید تا جدا کند پلید را از پاک و نه خدای اطلاع دهد شما را بر غیب، و لکن خدای برگزید «۳» از پیغمبرانش «۴» آن را که خواهد، ایمان آرید به خدای و پیغامبرانش و اگر ایمان آرید و بپرهیزید «۵» شما را باشد مزدی نپوگ.

«۶»

و مپندار آنان را که بخل بکردند به آنچه داد ایشان را خدای از نعمتش که آن بهتر است ایشان را، بل آن بتر است «۷» ایشان را طوق کنند «۸» ایشان را آنچه بخل کرده باشند به آن «۹» روز قیامت و خدای راست میراث آسمانها و زمین و خدای به آنچه شما می‌کنید «۱۰» داناست.

بشنید «۱۱» خدای سخن آنان [که] «۱۲» گفتند که خدای درویش است و ما توانگرانیم، بنویسیم آنچه گفتند «۱۳» و کشتن ایشان پیغمبران را بنا حق «۱۴»، و گوئیم بچشید «۱۵» عذاب دوزخ شوریده «۱۶».

---

(۱). تب: آن که فرو می‌گذاریم ما.

(۲). آج، لب، فق، مر: بزهمندی.

(۳). دب: برگیرد، آج، لب، فق، مر، تب: برگزیند.

(۴). تب: پیغامبراش.

(۵). دب: ایمان آری و پیرهیزی.

(۶). اساس، وز، دب: تحسین، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۷). آج، لب، فق، مر، تب: بدتر است.

(۸). آج، لب، فق، مر: به گردن در افکنند.

(۹). اساس: باشند ایشان را، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۰). دب: می‌کنی / می‌کنید.

(۱۱). آج، لب، فق: بحقیقت شنود، تب: بدرستی که بشنود.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۱۳). اساس: گفتیم، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: بی شبهه استحقاق.

(۱۵). دب: بچشی / بچشید.

(۱۶). دب: سوزنده، آج، لب، فق، مر: عذاب آتش سوزان.

ص: 173

از آن است «۱» که در پیش افگند دستهای شما «۲»، و آن که خدای نیست بیداد کننده بر بندگان.

آنان که گفتند که خدای عهد کرد «۳» با ما که ایمان نیاریم «۴» به هیچ پیغمبر تا به ما آرد قربانی که بخورد آن را آتش، گو که آمدند «۵» به شما پیغامبرانی از پیش من به حجّتها، و آنچه گفتید، شما چرا بکشتی «۶» ایشان را اگر راست می گویند «۷».

«۸»

اگر به دروغ دارند «۹» تو را به دروغ داشتند پیغمبرانی را پیش از تو «۱۰»، آوردند حجّتها و کتابها و کتاب «۱۱» روشن.

قوله: **وَلَا يَحْزُنُّكَ**، نافع خواند در همه قرآن: «یحزنک» به ضمّ «یا» و کسر «زا» من الافعال، آلا آن که در سورة الانبیاست: **لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ** «۱۲» ...، که آن به فتح «یا» و ضمّ «زا» خواند چنان که دگر قرآء، و هر دو لغت است، يقال:

حزن، یحزن، حزنا، و أحزن یحزن [۲۸۰-ر] حزنا، آلا آن که لغت فصیح «حزن» باشد و از «۱۳» خود متعدی است، يقال: أحزنه فهو محزون، و لازم او حزن - یحزن حزنا فهو حزين، و شاعر گوید در أحزن «۱۴»:

### مضى صحبى و أحزنتى الدّيار

**الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ**، طلحة بن مصرف در شاذّ خواند: «يسرعون»

---

(۱). تب: آن به آن است.

(۲). اساس، وز: ایشان، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آج، لب، فق، مر: پیمان کرد.

(۴). آج، لب، فق، مر: باور نداریم.

(۵). آج، لب، فق، مر، تب: آمد.

(۶). آج، لب، فق، مر: کشتید.

(۷). آج، لب، فق، مر، تب: اگر هستید راست گویان.

(۸). آج، لب: کذب.

(۹). آج، لب، فق، مر: پس اگر باور ندارند.

(۱۰). وز، دب، تب: از پیش تو.

(۱۱). وز، دب، تب: کتابی.

(۱۲). سورها انبیا (۲۱) آیه ۱۰۳.

(۱۳). کذا: در اساس، وز، دیگر نسخه بدلها: او.

(۱۴). تب + شعر.

ص: 174

ضحاک گفت: کفار قریش اند، و مجاهد و ابن اسحاق گفتند: مراد منافقان مدینه اند، و قوله: **وَلَا يَحْزَنُكَ**، نهی غایب است، یعنی نباید که تو را دلنگ کند آنان که ایشان در کفر شتاب زده اند، یعنی حریص اند. **إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا**، ایشان به خدای هیچ زیان نتوانند کردن به مسارعتشان در کفر و مظاهریشان.

**يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ**، خدای تعالی می خواهد تا ایشان را در آخرت حظی و بهره ای ندهد برای آن که مستحق آن نه اند. اگر گویند: ارادت از «۱» خدای تعالی که تعلق دارد به عقاب ایشان دارد، و آن به قیامت باشد، و ارادت چون بر فعل مقدم باشد عزم باشد و توطین النفس، و این بر خدای روا نباشد، گوییم از این دو جواب است: یکی آن که این لفظ چنان که صالح باشد حال را، صالح باشد استقبال را. این جا مراد استقبال است، و المعنی سیرید الله، خدای تعالی خواهد در قیامت. و جواب دیگر آن است که: مراد حکم است، خدای تعالی می خواهد تا حکم کند به آن که ایشان را در قیامت ثوابی نباشد و عقاب باشد ایشان را، و حکم در حال حاصل است آنچه به او تعلق دارد ارادت باشد. **وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ**، و ایشان را عذابی «۲» عظیم باشد، آیت وارد است مورد تسلیت رسول - علیه السلام «۳» - از کفر ایشان و آن که ایشان به آنچه می کنند از مسارعت در کفر جز خویشتن را زیان نمی کنند «۴» که خویشتن را عقاب حاصل می کنند و ثواب فوت می کنند.

**إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ**، آنان که کفر به ایمان بخریده اند، یعنی بدل کرده اند. و متبایعین متبادلین باشند «۵» که هر یکی از ایشان اندک دارد «۶» بدهد و آن که صاحبش دارد بستاند، به این که کرده اند خدای را هیچ زیان نکرده اند، و إنما زیان به خود کرده اند. و فرق از میان «اساءت» و «مضرت» آن است که اساءت الا قبیح نباشد، و مضرت هم حسن باشد و هم قبیح، چون مستحق باشد یا بر وجه لطف

---

(۱). اساس و وز: کلمه به صورت «ان» هم خوانده می شود.

(۲). دب، آج، لب، فق: عذاب.

(۳). مر + را.

(۴). اساس + که خویشتن را زیان نمی کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۵). دب، آج، لب، فق: باشد.

(۶). آج، لب، فق + آنچه دارد.

ص: 175

اعتبار بود یا بر وجه تأدیب، این حسن باشد و اگر بر وجه «۱» ظلم باشد قبیح بود و ایشان را عذابی بود دردمند.

وَلَا يَحْسِبَنَّ «۲» الَّذِينَ كَفَرُوا، حمزه خواند: «تحسبن» به «تا» و فتح «سین»، و باقی قراء به «یا» خوانند. آنان که به «یا» خوانند، «الذین» در محلّ رفع باشد به فاعلیّت، و آنان که به «تا» خوانند، أَعْنَى حمزه و راویان او، «الذین» در محلّ نصب باشد مفعول اوّل حسب، و این فعل به همه حال متعدّی باشد به دو مفعول، و بر یکی اختصار نشاید کردن. و تقدیر کلام بر قراءت حمزه چنین باشد: و لا تحسبن [أنت] «۳» یا محمّد الکافرین املاءنا ایاهم خیرا لأنفسهم، برای آن که «ما» مصدریّه است و فعل با او در تقدیر مصدر است، و آن مصدر بدل «الذین کفروا» باشد، و از «۴» بدل اشتمال باشد، چنان که شاعر گفت «۵»:

و لکنّه بنیان قوم تهّد ما

فما کان قیس هلکه هلکه واحد

«هلکه» بدل «قیس» است، و آن بدل اشتمال است. و بر قراءت دیگران تقدیر این باشد که: و لا يحسبن الکافرون انّ املاءنا ایاهم خیرا لأنفسهم، مبتدا و خبر که «انّ» در او شده است مفعولهای حسباند، و لکن «انّ» به او نزدیکتر است به عمل و «۶» اولیتر است، و معنی آیت آن است که: مپندار ای محمّد، یا نپندارند «۷» کافران که این که ما ایشان را فرو گذاشته ایم و مدّت و مهلت داده ایشان را بهتر است، اگر چه خدای تعالی برای خیر ایشان کرده است این اطالت مدّت، و لکن چون به آن مدّت خیر نمی‌رسانند خود را، خیر در حقّ ایشان محقق نبود. و «املاء» «۸»، امهال باشد و مدّت دراز زمان دادن، قال الله تعالی: وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ «۹»، و

---

(۱). آج، لب، فق: وجهی.

(۲). اساس، وز، دب، آج، لب، فق، تب: تحسبن، با توجّه به مرو ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). اساس و وز: ندارد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها بجز وز: و آن.

(۵). تب + شعر.

(۶). همه نسخه بدلها بجز لب: او، لب: واو.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر: یا نباید که پندارند.

(۸). اساس، وز، دب، فق، مر+ و، با توجه به لب، تب، زاید می‌نماید.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۱۸۳.

ص: 176

قال: سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمَلَى لَهُمْ «۱»، و منه قوله: وَ اهْجُرْنِي مَلِيًّا «۲»، أَى زَمَانَا طَوِيلَا، يُقَالُ:

تَمَلَّيْتُ مَعَهُ وَ تَمَلَّيْتَهُ، أَى عَشْتُ مَعَهُ مَلَاوَةً مِنَ الدَّهْرِ، قَالَ الشَّاعِرُ «۳»:

لو تملّتهم عشيرتهم  
لاقتناء العزّ أو ولدوا

و قال الرَّاجِزُ «۴»:

و قد ارانى للغوانى مصيدا  
ملاوة كأن فوقى جلدا

و الملوآن اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، قَالَ تَمِيمُ بْنُ مَقْبَلٍ:

الا يا ديار الحىّ بالسبعان  
أملّ عليها بالبلى الملوآن

آنکه کلام با سر گرفت و ابتدا کرد: **أَمَّا نُمَلِّي لَهُمْ**، ما ایشان را مدت دراز به آن می‌دهیم، **لِيَزِدُوا إِثْمًا**، تا بزه بیفزایند و ایشان را عذابی بود خوارکننده **«۵»**. و این «لام» اگر چه غرض را ماند «لام» عاقبت است، و معنی «لام» عاقبت آن بود که آن کار را مآل و انجام به آن بود بر وجهی که خلاف آن نباشد تا پنداری **«۶»** که فاعل را خود غرض آن بوده است، پس «لام» از معنی غرض خالی نیست، جز که بر مجاز و اتّساع نه بر حقیقت، این تفسیر «لام» عاقبت است، و در قرآن و اشعار از این

بسیار است، قال الله تعالى: فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ﴿٧﴾ ... و معلوم است که آل فرعون موسی را نه برای عداوت و حزن بر گرفتند، نبینی «۸» آسیه چگونه می‌گوید:

قُرْتُ عَيْنَ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا ﴿٩﴾ ... و قوله: وَ جَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ﴿١٠﴾ ... و قوله: لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ ﴿١١﴾ ... و قوله: وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا [٢٨٠- پ] مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ﴿١٢﴾ ... و قال الشاعر ﴿١٣﴾:

لدوا للموت و ابنوا للخراب

له ملك ينادي كل يوم

و قال آخر:

---

(١). سوره محمد (٤٧) آيه ٢٥.

(٢). سوره مريم (١٩) آيه ٤٦.

(٣). تب + شعر.

(٥). لب، تب: خار کننده.

(٤-٦). مر: نپنداری.

(٧). سوره قصص (٢٨) آيه ٨.

(٨). دب، آج، لب، فق، مر + كه.

(٩). سوره قصص (٢٨) آيه ٩.

(١٠). سوره زمر (٣٩) آيه ٨.

(١١). سوره آل عمران (٣) آيه ١٥٦.

(١٢). سوره اعراف (٧) آيه ١٧٩.

فللموت ما تلد الوالدة

و أمّ سماك فلا تجزعی

و قال آخر « ۱ »:

و دورنا لخراب الدهر بنیها

اموالنا لذوی المیراث نجمعها

و قال آخر « ۲ »:

و للخراب یجدّ الناس بنیانا

و للمنايا تربی کلّ مرضعة

و نشاید گفتن که این «لام» غرض باشد بر حقیقت، برای آن که اراده قبیح قبیح باشد، و از حکیم این غرض فاسد نکو نبود . و دگر آن که بر این اصل لازم آید که کافر مطیع باشد خدای را که او آن کرده است که خدای از او خواست. بعضی مفسران گفتند: آیت در مشرکان آمد، و مقاتل و ضحاک گفتند: آیت در بنی قریظه و بنی النضیر آمده راوی خبر گوید که، یکی رسول را سؤال کرد و گفت:

یا رسول الله! ایّ الناس خیر؟ قال: من طال عمره و حسن عمله،

از مردمان که بهتر است ای رسول الله! گفت: آن که عمرش دراز بود و عملش نکو بود. گفت: از مردمان که بتر است «۳»؟

گفت: آن که عمرش دراز بود و عملش بد بود. رسول - علیه السلام - گفت:

السعادة کلّ السعادة طول العمر فی طاعة الله



، نیک بختی و همه نیک بختی درازی عمر باشد در طاعت خدای و آن که عمل او بر عکس این بود حال او بر خلاف این بود، چنان که شاعر گوید:

چه خیر است در دیر ماندن کسی را  
که چندان که ماند زیادت کند [شر «4»]

و عبد الله مسعود گفت: هیچ کس نباشد از برّ و فاجر آلا و مرگ او را بهتر بود، اگر برّ «۵» بود از مشقت تکلیف برهد، و اگر فاجر بود مردمان از بلای او برهند، آنکه «۶» در حقّ برّ «۷» این آیت برخواند: نَزَّلْنَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ «۸»، [و «۹» در حقّ

---

(۲-۱). تب + شعر.

(۳). دب، م، تب: بدتر است.

(۴). اساس: ندارد، وز: شرم، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مر: نیکوکار.

(۶). دب + حق تعالی.

(۷). مر: نیکوکاران.

(۸). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۸.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 178

فاجر بر خواند: وَلَا يَحْسَبَنَّ «۱» الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ - الْآيَةُ.

قوله: مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ - الْآيَةُ. مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند . کلبی گفت: سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند «۲»:

ای محمد [تو] «۳» دعوی می‌کنی که هر که به من ایمان دارد از «۴» اهل بهشت [است] «۵» و خدای از او راضی است، و آن که به من ایمان ندارد جای «۶» او دوزخ است، و خدای بر او بخشم است، اکنون ما را بگو تا کیست که به تو ایمان دارد، و کیست که ندارد؟ خدای تعالی این آیت فرستاد «۷».

سدی گفت سبب نزول آیت آن بود که، رسول - علیه السلام - گفت: امت مرا بر من عرضه کردند در صورتها «۸» که ایشان برآند در گل، چنان که بر آدم عرضه کردند، و مرا معلوم کردند که کیست که به من ایمان دارد «۹»، و کیست که به من ایمان ندارد. منافقان گفتند: عجب از کار محمد «۱۰»! دعوی می‌کند که: من آنان را که نیستند و در کتم عدم اند می‌دانم که مؤمن کیست از ایشان و کافر کیست، و ما منافقان در لشکر او و در پیش او و احوال ما نمی‌داند. این حدیث به سمع رسول رسید، به منبر برآمد و خطبه کرد و حمد و ثنای خدای گفت، آنگاه گفت:

ما بال اقوام جهلونی،

چیست مردمانی را که مرا نمی‌شناسند و در علم من طعن می‌زنند؟ و اگر از من پرسند از امروز تا به «۱۱» قیامت، ایشان را خبر دهم. عبد الله بن حذافه السهمی برخاست «۱۲» و گفت: یا رسول الله! من اُبی، پدر من کیست؟ گفت: حذافه. عمر

---

(۱). اساس و همه نسخه بدلها بجز مر: تحسین، با توجه به مر و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۲). اساس + که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و همه نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس و وز: کلمه به صورت «آن» هم خوانده می‌شود.

(۵). اساس و وز: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). لب: بجای.

(۷). اساس + و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۸). تب: صورتهایی.

(۹). اساس: آرد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). وز + و.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مر: تا روز.

(۱۲). دب، لب، مر، تب: خواست.

ص: 179

خطاب بر پای خاست «۱» [و] «۲» گفت: رضینا باللّه ربّنا و بالإسلام دینا و بالقران اماما و بک نبیّنا فاعف عنّا عفا اللّٰه عنک، ما راضی شدیم به آن که خدای - جلّ جلاله - خدای ماست، و اسلام دین ماست، و قرآن امام ماست، و تو پیغامبر مایی، عفو بکن ما را که خدای تو را عفو کناد. رسول - علیه السّلام - گفت:

فهلا «۳» أنتم منتهون،

آنگه از منبر به زیر آمد «۴». چون عبد اللّٰه حذافه با خانه رفت، مادر او را گفت: ای پسر! چرا مرا بر پیغامبر عرض کردی؟ گفت: برای آن که مردم سخنها «۵» می گفتند، خواستم تا حقیقت صحّت نسب خود بدانم، و آن که قول مردمان در تو راست است با دروغ.

اکنون چون رسول این بگفت، دگر کسی سخنی نتواند گفتن، خدای تعالی این آیت فرستاد «۶».

ابو العالیه گفت: مؤمنان از رسول - علیه السّلام - درخواستند تا از خدای در خواهد تا ایشان را علامتی نهد میان ایشان و منافقان. خدای تعالی این آیت فرستاد، قوله: **ما كان الله ليذر المؤمنين،** «ما» نفی است و «لام» تأکید نفی است، چنان که قائل گوید: ما كنت لا فعل كذا «۷»، معنی آن است که: من از آنان «۸» نیم که این کار کنم هرگز نیست خدای تعالی از آن که شما را بر ابهام و عطلت رها کند.

در نظم آیت خلاف کردند. عبد اللّٰه عبّاس و مقاتل و ضحاک و کلبی گفتند و بیشتر مفسران که تقدیر آن «۹» است: ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه ايها الكافرون و المنافقون في تلبسكم بالمؤمنين و تشبهكم بهم في اظهار شعار الاسلام، آیت خبر است از مؤمنان و خطاب است با کافران و منافقان. و بعضی دگر گفتند:

آیت خبر است از مؤمنان و خطاب است به ایشان، و التّقدير: ما كان الله ليذر المؤمنين على ما هم عليه، **الّا انه عدل عن الغياب الى الخطاب،** بر تلویح «۱۰» کلام گفت - چنان که عادت ایشان است - در عدول کردن از غیاب با خطاب، چنان که گفت:

---

(۱). دب، لب، مر، تب: خواست.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). آج، لب، فق، مر: فهل.

(۴). آج، لب، فق: از منبر برآمد.

(۵). دب: سخنان.

(۶). اساس + و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۷). تب: افعال کذا.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: از آن.

(۹). آج، لب، فق: این.

(۱۰). آج، تلواين.

ص: 180

حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ «۱» ... و كما قال الشاعر «۲»:

يا لهف نفسي كان جدّة خالد  
و بياض وجهك [ ۲۸۱- ر ] للتراب الاعفر

حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ، خدای تعالی بر این ابهام رها نخواهد کردن تا پلید از «۳» پاک جدا کند. کوفیان خواندند: «یَمِيزُ»، به ضم «یا» و فتح «میم» و تشدید «یا» ی دوم من التمییز «۴»، و باقی قراء خواندند حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ، به فتح «یا» و کسر «میم»، یقال: مزت الشیء امیزه میزا فامتاز و انماز «۵» و میزت تمییزا «۶» برای تکثیر فعل، چنان که فرقت بین الشبیین فرقا، و فرقت بین القوم تفریقا، برای تکثیر فعل. و این تمییز مفسران گفتند: روز احد بود از میان مؤمنان و منافقان که مؤمنان با رسول برفتند و منافقان نرفتند. قتاده گفت: تمیز «۷» از میان مؤمن و منافق «۸» به هجرت و جهاد بود.

ابن کیسان گفت: عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، من ظاهر الحال حَتَّىٰ يبتليهم بالجهاد و الفرائض و التكاليف الشاقة، خدای تعالی به این ظاهر اسلام رها نخواهد کردن تا تکلیف شاق کند از جهاد و ادای فرائض.

ضحاک گفت: خدای بر این رها نخواهد کرد «۹» تا فرق کند از میان شما و ایشان در اصلااب آباء و ارحام امهات تا پلید از پاک جدا کند [یعنی تا کافر از مؤمن جدا کند] «۱۰» به آن که گناه مؤمنان به جهاد فرو نهد «۱۱» و محو کند، و حق تعالی پس از آن چند علامت نهاد که به آن مؤمن از منافق پیدا شود «۱۲»، یکی از جمله آن قوله «۱۳»:

---

(۱). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۲.

(۲). تب + شعر.

(۳). دب، لب: پلید آن رای از، آج: پلیدان را.

(۴). اساس، وز: التمیز، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). وز: فامتازوا انماز.

(۶). اساس، وز: تمیزا، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). دب، تب: تمییز.

(۸). دب، آج، لب، فق: میان مؤمنان و منافقان.

(۹). دب: رها نخواهد کردن.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). تب: باز نهد.

(۱۲). دب، آج، لب، فق: جدا شود.

(۱۳). مر + قوله.

ص: 181

وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿۱﴾.

مردی به نزدیک رسول «۲» آمد و گفت: یا رسول الله! انی اخاف ان اکون منافقا، من می ترسم که منافق باشم. گفت: چون تنها باشی نماز کنی؟ گفت: بلی.

گفت: برو که منافق نه ای «۳». و از جمله علامات که فرق توان کردن به آن از میان مؤمن و منافق یکی دوستی و دشمنی امیر المؤمنین «۴» است چنان که در اخبار متظاهر متواتر است عن زر بن حبیش عن الجارود عن الحارث الهمدانی و جز ایشان که گفتند، از امیر المؤمنین علی شنیدیم «۵» که می گفت بر منبر:

انه لعهد «۶» الى النبي الأُمى أنه لا يحبك الا مؤمن و لا يبغضك الا منافق

، و در خبر ديگر:

قضاء قضاءه الله تعالى على لسان النبي الأُمى أنه لا يحبني الا مؤمن و لا يبغضني الا منافق و قد خاب من افتري

، گفت: حکمی است که خدای تعالی کرد بر زبان پیغامبر امی که مرا دوست ندارد الا مؤمنی «۷»، و دشمن ندارد الا منافقی «۸»، و هر که دروغ گوید خایب و نومید شود.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ، و خدای تعالی شما را بر غیب مطلع نکند و راه ندهد، و لکن از پیغامبران آن را که خواهد برگزیند و او را اطلاع کند بر بهری علم غیب، نظیره قوله: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ «۹». بعضی دگر گفتند: خدای تعالی محمد را که رسول اوست بر غیب اطلاع نکند، و لکن او را به نبوت اختیار کرد.

فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ . به خدای و پیغامبرانش ایمان آرید «۱۰»، و قول اول درست تر است برای آن که از جمله معجزات رسول - علیه السلام - نوعی اخبار غیب بود باعلام الله تعالی ایاه، به آن که خدای تعالی او را به وحی خبر دادی با «۱۱» دلیل و علامت

---

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۵۴.

(۲). دب، آج، لب، فق + علیه السلام.

(۳). دب، تب: نه / نه‌ای، مر: نیستی.

(۴). دب، آج، لب، فق + علی.

(۵). وز، فق: شنیدم.

(۶). دب، آج، لب، فق: العهد.

(۷). دب: مؤمنی متقی، آج، لب، فق: مؤمن تقی.

(۸). دب: منافقی شقی، آج، لب، فق، مر: منافق شقی.

(۹). سوره جن (۷۲) آیه ۲۶ و ۲۷.

(۱۰). دب، آج، لب، فقی: آری / آرید.

(۱۱). تب: تا.

ص: 182

نبوت او «۱» بودی. وَ إِن تُوْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ، اگر به خدای ایمان آرید «۲» و از او بترسی «۳» و از معاصی او اجتناب کنی «۴»، شما را مزدی عظیم باشد.

قوله تعالی: وَ لَا یَحْسِبَنَّ «۵» الَّذِينَ یَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، اختلاف قراء در «تحسبن» «۶» چنان که اول گفتیم «تا» خطاب است با رسول - علیه السلام - و «یا» اسناد فعل باشد با بخیلان بر قراءت آنان که «یا» خوانند، تقدیر این است که: و لا یحسبن الباخلون بخلهم خیرا «۷» لهم، و بخل که مفعول اول است «۸» بیفگند برای آن که اکتفا کرد به ذکر «ببخلون» از او، چنان که گویی: قدم زید فسرت به ای بقدومه، و قال الشاعر «۹»:

و خالف و السّقیه الی خلاف

اذا نهی السّقیه جری الیه

أی جری الی السّقیه، و «هو» عماد باشد، چنان که گفت: اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ «۱۰» ...، و قوله: وَ یَرَى «۱۱» الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ «۱۲» ...، و بر قراءت حمزه که به «تا» خواند، «الذین یبخلون» مفعول اول باشد و «بخلهم» که محذوف است بدل او بود، بدل اشتمال و «خیرا لهم» مفعول دوم باشد. حق تعالی گفت: گمان میر بخیلان را که بخل ایشان به آنچه خدای داد ایشان را ایشان را بهتر است، بل ایشان را بتر است که حساب و وبال جمع آن «۱۳» بر ایشان بود و نفعش دیگران را، چنان که امیر المؤمنین علی «۱۴» گفت:

بشّر مال البخیل بحدّث او «۱۵» وارث،

بشارت ده مال بخیل را به حادثه یا وارثی، و هم او گفت -

---

(۱). دب، آج، لب، فقی: آن.

(۲). دب، آج، لب، فقی: آری / آرید.

(۳). مر، تب: بترسید.

(۴). مر، تب: کنید.

(۵). همه نسخه بدلها: و لا تحسبن، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۶). ضبط کلمه به همین صورت در این آیه مورد نظر مفسر بوده است، و نه یحسبن.

(۷). اساس، مر: خیر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: اوست.

(۹). تب + شعر.

(۱۰). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: و تری، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۱۲). سوره سبأ (۳۴) آیه ۶.

(۱۳). وز، دب، آج، لب، فق، مر: ندارد.

(۱۴). تب، مر + علیه السلام.

(۱۵). مر: أم.

ص: 183

علیه السلام:

البخيل مستعجل للفقير يعيش في الدنيا عيش الفقراء و يحاسب في القيامة «۱» حساب الاغنياء

، گفت: بخیل استعجال درویشی می کند، در دنیا زندگانی چون زندگانی درویشان باشد، و در قیامت حسابش «۲» حساب توانگران باشد. پس چون چنین باشد، بخل صاحبش را بهتر نبود، بل «۳» بتر بود.

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، «سین» سین استقبال است، به معنی «سوف»، و اثر او آن بود که فعل مضارع را از آن ببرد که حال را شاید به مستقبلش مخصوص کند، به طوقی کند آن مال که او به آن بخل کرده باشد، و «بخل» عبارت باشد از منع واجب چون زکات و نفقات آنان که نفقه یش «۴» بر او واجب بود، برای آن که بخل اسم ذمّ است و ذمّ الّا به ترک واجب و فعل قبیح نباشد، و آنچه در عرف آن را که [۲۸۱- پ] عطا نهد و احسان نکند او را بخ یل خوانند مجاز بود، و عرب برای



آن بخیل خوانند که او را که «۵» منع قری و میزبانی بکند «۶» رهگذری را که به نزدیک ایشان قری الضیف واجب «۷»، پس مذمت هم بر ترک واجب کنند، و ابیاتی که گفتند در مذمت آنان که ایشان منع طعام کردند از مهمان کقول الشاعر «۸»:

قوم اذا أكلوا أخفوا كلامهم  
و استوثقوا من رتاج الباب و الدار

قوم اذا استنبح «9» الاضياف كلبهم «10»  
قالوا لأئهم بولى «11» على النار

و مانند این محمول باشد بر این که گفتیم ایشان واجب شناخته‌اند. قوله:

سَيُطَوَّقُونَ، بعضی مفسران گفتند: روز قیامت آنان را که منع زکات کرده باشند بیارند، و آن مال ایشان ماری گرداند خدای تعالی و در گردن ایشان طوق کند تا او مغز ایشان می خورد تا آنکه خدای تعالی حساب خلقان بکند، آنکه او را همچنان مطوق به آن طوق به دوزخ برند، و این قول عبد الله مسعود و عبد الله علبس و ابو وائل و ابو مالک

---

(۱). دب: فى الاخرة.

(۲). مر+ چون.

(۳). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۴). تب: نفقه‌اش.

(۵). وز، دب: که آن را که، آج، لب، فق: که آن را، تب: که.

(۶). اساس: نکند، با توجه به آج تصحیح شد.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر+ باشد، تب+ بود.

(۸). تب+ شعر.

(۹). اساس، وز، تب: اذا استنبح، لب، فق: اذا استنبح، مر: ندارد، متن با توجه به آج و مأخذ شعری تصحیح شد.

(۱۰). اساس، وز، لب، فق، مر، تب: کلهم، با توجّه به آج و مآخذ شعر و لغت تصحیح شد.

(۱۱). اساس، وز، دب، لب، فق، مر: بولوا، لب توجّه به آج و مآخذ شعر و لغت تصحیح شد.

ص: 184

و شعبی و سدّی است.

و عبد الله مسعود روایت کند از رسول - علیه السلام - [که گفت] «۱»:

ما من رجل منع زکات ماله الا جعل له شجاعا فی عنقه یوم القیامة ثم قرأ - علیه السلام: سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة

، هیچ مردی نباشد که او زکات مال ندهد و [آلّا] «۲» آن مال او را ماری کند «۳» [روز قیامت] «۴» و در گردن او کند، آنگه این آیت بر خواند. و رسول - علیه السلام - گفت: هیچ کسی نباشد که خویشی و پیوسته ای به او آید و از او چیزی خواهد از فضله آنچه خدای او را داده باشد پس او بخل کند بر او، و آلا خدای تعالی از دوزخ ماری بر آرد و به گردن او ببخند «۵» شود و از او می مکد، آنگه این آیت بخواند، و این محمول بود بر منع واجب.

و ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت: هیچ بنده ای نباشد که او را مالی بود و «۶» از حق باز دارد و به ناحق صرف کند، آلا خدای تعالی آن را ماری کند سرو دار ناخوش بوی، که به هیچ کس بنگذرد آلا «۷» پناه با خدای دهد از او، بیاید و گوید: من از مال توام که بخل کردی به من، و آنگه طوق شود و در گردن او افتد و با او می باشد تا او را به دوزخ برد، و تصدیق آن در قرآن است فی قوله:

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

و ابراهیم النخعی گفت: طوقی از آتش در گردن او کنند، مجاهد گفت:

سیطوقون، ای یکلفون آن «۸» یا تو بما بخلوا به، ایشان را فرمایند و تکلیف کنند که آنچه بخل کردی «۹» به آن روز قیامت بیاری «۱۰» اکنون، و این عبارت باشد از نوعی عذاب.

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲-۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج، لب، فق، مر، تب: کنند.

(۵). وز: در بیخته، آج: در آبیخته، لب، تب: در آویخته، فق: در آمیخته، مر: پیچد.

(۶). همه نسخه بدلها بجز مر: او.

(۷). تب + که.

(۸). اساس: بما، تب: بأن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). دب، آج، لب، فق: آنچه کردی، مر، تب: آنچه بخل کردید.

(۱۰). مر، تب: بیارید.

ص: 185

مورّج گفت: جزای «۱» آن عمل در گردن ایشان کنند ملازم باشد به ایشان چون ملازمت طوق با گردن، و مثله قوله: *الزّمناء طائره فی عنقه* «۲».

أنس روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت:

مانع الزّکوة فی النار،

آن که زکات بندهد «۳» در دوزخ است. و رسول - علیه السلام - گفت: صدقه با هیچ مال آمیخته نشود الا هلاک کند «۴» آن را «۵». رسول - علیه السلام - گفت: هیچ قوم نباشد که زکات مال باز گیرند، الا «۶» خدای تعالی باران از ایشان باز گیرد.

در خبر هست «۷» که: اعرابی بود و گوسپند «۸» داشت و زکات ندادی «۹» از آن، روزی سائلی سؤال کرد، بره ای «۱۰» به او داد. شبی در خواب دید که: آن گوسپندان «۱۱» همه بیامدند و قصد او می کردند، و آن بره «۱۲» بیامدی و ایشان را منع می کردی و در پیش او می ایستادی «۱۳»، و او می گفتی: اگر من دانستمی این را یاران «۱۴» بسیار کردمی.

چون بیدار شد، حساب بکرد و زکات تمام بداد، و شاعر گوید «۱۵»:

تطمع باللّه فی الخلود معه

یا مانع المال کم تضنّ به

اما تراہ لغیره جمعه

هل حمل المال میّت معه

و قال آخر «١٦»:

مفكراً ایّ باب منه تغلقه

یا جامعاً مانعاً و الدهر یرمقه

یا جامع المال ایّاما تفرقه

جمعت مالا ففکر هل جمعت له

و در خبر است که: زهری یک روز «١٧» نزدیک زین العابدین علی بن الحسین

---

(١). اساس، لب، فق: چرا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(٢). سوره بنی اسرائیل (١٧) آیه ١٣.

(٣). دب، آج، لب، فق، مر: ندهد.

(٤). ألا که تباه کند.

(٥). همه نسخه بدلها + و.

(٦). مر + که.

(٧). دب، آج، لب، فق، مر: است.

(٨). همه نسخه بدلها: گوسفند.

(٩). فق، مر: نمی داد.

(١٠ - ١٢). دب، فق، مر: بره (با تشدید)

(١١). همه نسخه بدلها بجز وز: گوسفندان.

(۱۳). مر: او ایستاده بود، دیگر نسخه بدلها : او ایستادی، دب، آج، لب، فق + و منع ایشان کردی از وی، همه از آن یک بره هزیمت کردند.

(۱۴). آج، لب، فق: یاد آن.

(۱۵-۱۶). تب+ شعر.

(۱۷). همه نسخه بدلها بجز مر+ در.

ص: 186

شد. زین العابدین او را گفت : کجا بودی؟ گفت: به بالین بیماری که مرا وصایت کرد فی ألف دینار فی صندوق «۱»، و زین العابدین تکیه زده بود. چون این بشنید با راست بود «۲»، گفت: ألف دینار فی صندوق لعلّه من باطل جمعه و من حقّ منعه، این هزار دینار همانا از باطل «۳» جمع کرده باشد و از حق منع کرده «۴»، و محمود و راق گوید «۵»:

یبقی خلافاک مصلح او مفسد

اسعد بمالک فی حیاتک انما

و أخو الصّلاح قلیله یتزید

فاذا «۶» جمعت لمفسد لم یبقه

انّ المورث نفسه لمسود

فان استطعت فکن لنفسک وارثا

و لآخر «۷»:

الی التراب اذا ما عمرک انصرما

انّ الذی انت فیہ لست حامله

وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و خدای راست میراث اهل آسمان و زمین، علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه مقامه، کقولہ: وَ سَأَلِ الْقُرْبَىَّ «۸» ...، او باقی است و دایم، پس از فنا خلقان همه «۹» بروند و آنچه دارند بمانند «۱۰»، و کس نماند که میراث ایشان بردارد جز خدای - جلّ جلاله - برای این وارث خواند «۱۱» او را.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ، ابن کثیر و ابو عمرو به «یا» خوانند «۱۲»، و باقی قرآء به «تا» «۱۳». عطیّه روایت کرد «۱۴» از عبد الله عباس که: مراد به آیت أحبار [۲۸۲- ر] جهودانند «۱۵» که بخل کردند بر مردمان به علمی که دانستند «۱۶» از صفات رسول

(۱). مر: وصیّت کرد در هزار دیلر که در صندوق داشت.

(۲). مر: راست بنشست.

(۳-۷). وز: باطلی.

(۴). همه نسخه بدلها + باشد.

(۵). تب + شعر.

(۶). اساس: اذا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۹). آج، لب، فق: پس از فنای همه خلقان، پس از فنای خلقان همه.

(۱۰). مر: بماند.

(۱۱). دب، آج، مر: خوانند.

(۱۲). مر: خواندند.

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مر + و.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مر: روایت کند.

(۱۵). دب، آج، لب، مر: جهودان است.

(۱۶). دب، آج، لب، فق: به علمی که دانستند که بخل کردند بر مردمان.

ص: 187

- علیه السّلام - بیانش آن که در سورة النساء گفت: الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ  
«۱» ...، ای «العلم» علی احد القولین.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ - الاية. حسن بصری و مجاهد گفتند چون این آیت آمد: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا، «۲» ...، جهودان گفتند:

إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ، خدای درویش است و ما توانگر، نبینی که از ما قرض می خواهد «۳»، و حسن بصری گفت: این، حیّی اخطب گفت.

عکرمه و سدی و مقاتل و محمد بن اسحاق گفتند: رسول - علیه السّلام [با ابو بکر نامه نوشت به جهودان] «۴» فینقاع و ایشان را به اسلام خواند و [نماز و زکات، ایشان گفتند] «۵»: خدای درویش است و ما توانگر «۶» و این قول، فنحاص بن عازورا گفت، خدای تعالی این آیت فرستاد: لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ، گفت: خدای تعالی بشنید قول آنان که گفتند: ما توانگریم و خدای درویش.

سَنَكْتُبُ، بنویسم «۷» آنچه ایشان گفتند ما «۸» ایشان را بر آن جزا دهیم. مقاتل گفت: معنی آن است که آن نگله داریم و فرو نگذاریم. کلبی گفت: بواجب کنیم «۹» بر ایشان در آخرت آنچه گفتند در دنیا. واقدی گفت «۱۰»: بفرماییم حفظه را

---

(۱). سورة نساء (۴) آیه ۳۷.

(۲). سورة بقره (۲) آیه ۲۴۵ و سورة حدید (۵۷) آیه ۱۱.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر + این قول فنحاص بن عازورا گفت.

(۴). اساس، وز و تب که ظاهرا از روی نسخه واحد کهنی نوشته شده اند، در این جا چند کلمه افتادگی دارد که نسخه مستند آنها در این جا مخدوش بوده است، کما این که نسخه وز در حاشیه این سطر به خط کاتب اصلی نوشته است: کذا کان محوا، دیگر نسخه بدلهای تمام این روایت را حذف کرده اند. ضبط مجمع البیان (۱ / ۵۴۷) چاپ کتابخانه آیت الله مرعشی به این

صورت است: و قيل كتب (النبيّ ص) مع ابي بكر الى يهود بنى قينقاع ...، چاپ شعرانی (۳ / ۲۷۲): نامه نوشت به جهودان ...، آنچه در متن آورده‌ایم بر اساس ضبط مجمع البیان است به قرینه چاپ شعرانی.

(۵). اساس: چند کلمه افتادگی دارد، دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به چاپ شعرانی (۳ / ۲۷۲) افزوده شد.

(۶). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۲۷۲): خدای در غویش است و ما توانگر که از ما قرضی می‌خواهد.

(۷). دب: ما نویسیم.

(۸). آج، تب: تا، دب، مر: یا.

(۹). مر: واجب کنیم.

(۱۰). مر + یعنی.

ص: 188

بنویسند، چنان که گفت: **وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ** «۱».

حمزه خواند: «سیکتب» به «یا» ی مضموم و «تا» ی مفتوح علی الفعل المجهول، و باقی قرآء به «نون». وجه قراءت حمزه آن است که اگر چه فعل بر بنای مجهول است، اسناد فعل با خدای تعالی باشد. و در شاذّ أعمش و أعرج به قراءت حمزه خواندند: «و قتلهم الأنبياء»، خواند به رفع «لام»، و نیز خواند: «و يقول» به «یا» «۲» و در مصحف عبد الله مسعود چنین است که: «و يقال لهم»، و بر قراءت حمزه «ما»، در محلّ رفع باشد، معطوف «۳» برای این «۴» مرفوع باشد، و «۵» قراءت قرآء دیگر محلّ «ما» نصب باشد «۶»، و «قتل» «۷» بر او معطوف، و نیز کشتن ایشان پیغمبران «۸» را بنا حق، و هر کجا قتل انبیا گفت، «بغير الحق» «۹» با آن ضمّ کرد تا بدانند که قتل انبیا نبود هرگز جز بنا حق. **وَقَوْلُ دُوقُوا**، و گوئیم ایشان را که بچشی عذاب. «حریق»، «فعلیل» باشد به معنی «مفعل» «۱۰»، چون «الیم» «۱۱» به معنی «مؤلم» و «سمیع» به معنی «مسمع».

**ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أُيْدِيكُمْ وَ أَنْ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ**، خدای تعالی علّت استحقاق ایشان عقاب را بگفت. «ذلک» اشارت است به آن که رفت «۱۲» از ذکر عذاب، و «با» مجازات راست، چنان که برفت «۱۳» دگر جای. و تخصیص ذکر دست این جا برای آن است که حظّ بیشتر در فعل و تولّای آن دست را بود، و اگر چه اضافه



(۲). اساس: خواند و به یا یقول، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۲۷۲): و قتل معطوف.

(۴). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۲۷۲): بر او و این.

(۵). دب، آج، لب، فق، وبر، مر، تب: و در.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر + بر مفعول به.

(۷). اساس و همه نسخه بدلها: قیل، با توجه به چاپ شعرانی (۳ / ۲۷۲) تصحیح شد.

(۸). وز، دب، تب: پیغامبران.

(۹). که در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۲۷۲): بغیر حقّ.

(۱۰). اساس: مفعول، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). اساس و وز: الم، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۲). دب، آج، لب، فق، مر، تب: برفت.

(۱۳). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

## ص: 189

بر حقیقت با جمله بود، و جمله فاعل باشد.

دگر آن که به اضافه فعل به فاعل محقق شود، چنان که در مثل هست: «یداک أوکتا و فوک نفتح»، یعنی یداک لا یدا غیرک و فوک لا فو «۱» سواک. این برای آن است که دستهای تو تقدیم کرد، یعنی تو کردی به آلت خود، برای آن که محال است که غیری به جارحت تو فعل تواند کردن. و آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره که خدای تعالی اضافه فعل با آلت و جارحت تو کرد، و محال است که خدای تعالی به آلت و جارحت «۲» فعل کند.

دگر آن که بیان کردیم که: مستفاد این لفظ آن بود که اثبات کنند فعل او را و نفی کنند از جز او، و این اضافه فعل باشد با فاعلش علی ابلغ الوجوه، وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ، و خدای تعالی بر بندگان ظلم نکند که ایشان را به گناه غیری نگیرد «۳»، یا گناه ناکرده ایشان را عقوبت کند، و اگر گناهکاری را به گناه دیگری گرفتن ظلم باشد به فعلی که او کند و داند که او

کرده است «۴»، و بنده بیچاره ضعیف را در آن اختیار نیست، چه قدرت موجهه است و ارادت موجهه است، و سایر «۵» وجوه حقایق «۶» از احداث و ایجاد و اخراج از عدم به وجود به خدای تعلق دارد، اولی و آخری که ظلم باشد - تعالی الله عن ذالک علواً کبیراً.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَيْنَا - الآية. کلبی گفت: آیت در کعب بن اشرف آمد و مالک بن الضیف و وهب بن یهودا و زید بن الثابت و فنحاص بن عازورا و حبی بن اخطب، که ایشان به نزدیک رسول آمدند و گفتند: ای محمد! تو دعوی می کنی که خدای مرا به پیغامبری بفرستاده است و کتابی به من داده «۷»؟ و خدای با ما عهد کرده است که به هیچ کس که دعوی پیغامبری کند ایمان نیارم «۸» تا آنکه که قربانی بیارد که آتش آن را بخورد، اگر تو هم چنین قربانی بیاری که آتش آن را

---

(۱). فق: لافوا.

(۲). مر + تو.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: بگیرد.

(۴). دب: او بد کرده است.

(۵). وز، دب، آج، لب، فق، مر: و بسایر.

(۶). وز، آج، لب، فق، مر: و حقایق.

(۷). آج، لب، فق + است.

(۸). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر، تب: نیاریم.

ص: 190

بخورد، ما به تو ایمان آریم. خدای تعالی این آیت فرستاد.

«الَّذِينَ»، و محلّ او جرّ است به آن که بدل آن است که خدای گفت «۱»: قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا - الآية، و قوله عَهْدٌ إِلَيْنَا، ای أوصی الینا، ما را وصیت کرد در کتابش بر زبان پیغامبرش که هیچ مدعی نبوت را تصدیق نکنیم و به راست نداریم. «حَتَّى» غایت را باشد، تا قربانی به ما آرد. و «قربان» هر چیز «۲» بود که به آن تقرّب کنند به خدای، و این مصدری است به جای اسم نهاده. و گفته اند: این وزن هم اسم باشد و هم مصدر، مثال اسم سلطان و برهان باشد، و مثال مصدر عدوان و خسران و غفران باشد. و عیسی بن عمر خواند «بقربان» به ضمّ «را».

مفسران گفتند: قربان و غنیمت حلال نبود بر بنی اسرائیل، اگر به قربانی «۳» بکردندی علامت قبولش آن بودی که آتشی [۲۸۲-پ] بیامدی سپید «۴» که آن را دود نبودی و آن را حقیقی و آوازی بودی، آن قربان بسوختی. و حکم غنیمت هم این بودی، و چون مقبول نبودی بر حال خود بماندی.

عطا گفت: بنی اسرائیل چون ذبیحه بکشتندی، آنچه نبه «۵» بودی و دوست «۶» نکو بودی بیاوردندی و «۷» در خانه بایستادی و با خدای مناجات کردی، و بنی اسرائیل بیرون خانه ایستاده بودندی «۸»، آتشی بیامدی آن قربان بر گرفتی «۹» و پیغامبر به سجده شدی و خدای تعالی وحی کردی به آنچه خواستی.

سدی گفت: خدای تعالی در تورات بنی اسرائیل را بفرمود که به هیچ پیغامبر ایمان میارید «۱۰» مگر آن که قربانی بیارد که آتش بخورد آن را، تا نوبت «۱۱» به عیسی - علیه السلام - و محمد - صلی الله علیه و آله - رسید. چون ایشان شما را دعوت کنند

---

(۱). آج + لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ.

(۲). آج، لب، فق، مر: چیزی.

(۳). مر، تب: قربانی.

(۴). لب: سفید، مر: آتش سفیدی بیامدی.

(۵). کذا: در اساس، وز و تب (?): دب: نیه، دیگر نسخه بدلها: پیه.

(۶). کذا: در اساس، وز و تب (?): دیگر نسخه بدلها: گوشت.

(۷). کذا: در اساس، وز، دب و تب، دیگر نسخه بدلها + جایی پنهان کردندی که سقف آن گشاده بودی و پیغمبر وقت بیامدی و.

(۸). مر: بایستادندی.

(۹). دب، آج، لب، فق: برگرفتندی.

(۱۰). دب، آج، لب: میاری / میارید.

(۱۱). مر: چون نبوت.

ایمان آرید «۱» و از ایشان مطالبه این قربان مکنید «۲».

آنکه حق تعالی گفت: یا محمد! به جواب ایشان بگو **قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ**، پیش از من پیغامبرانی آمدند با حجتها و قربانها که آتش بخورد، چرا ایشان را بکشید «۳» چون زکریا و یحیی - علیهما السلام - و دیگر پیغمبران «۴» را که جهودان بکشند ایشان را، اگر «۵» شما راستگیرید «۶» در این دعوی که می کنید «۷»؟ و [آیت] «۸» اگر چه خطاب است با جهودان عطر رسول، مراد پدران ایشان اند چنان که «۹» آیات سوره البقره گفتند برای آن حواله کرد بر ایشان که همه یکی بودند در ملت و اعتقاد، و گفته اند: برای آن که اینان به فعل ایشان راضی بودند، و آیت وارد است مورد تکذیب جهودان در آن دعوی که کردند، و نیز در آیت رسول را - علیه السلام - تسلیت «۱۰» است از این وجه که اگر اینان صدق تو می دانند «۱۱» و تو را تکذیب می کنند، چه عجب که پدران اینان صدق آن پیغامبران [می] «۱۲» دانستند و ایشان را می کشتند.

آنکه رسول را - علیه السلام - دلخوشی می دهد بقوله: **فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِنْ قَبْلِكَ**، اگر تو را ای محمد تکذیب می کنند، پیش از تو پیغامبران دیگر را تکذیب کردند که: **جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ**، که ایشان حجتها آوردند [و کتابها آوردند] «۱۳». و «زبر» جمع زبور باشد، و زبور به تازی کتاب بود، فعول به معنی مفعول است، من زبرت ای کتبت «۱۴».

(۱). دب، آج: آری / آرید.

(۲). دب، آج، لب، فق: نکنی / نکنید.

(۳). دب، آج، لب، فق: بکشتی / بکشید.

(۴). تب: پیغامبران.

(۵). اساس: که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب: راستگری / راستگیرید، فق: راستگیری، تب: راست گوید.

(۷). دب، آج، لب: می کنی / می کنید.

(۸-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۲۷۴) + در.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: تسلی.

(۱۱). مر: نمی‌دانند.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

(۱۴). آج+ لامرئ القیس، تب+ شعر.

ص: 192

کخط زبور فی عسیب یمانی

لمن طلل ابصرته فشحانی

و مفضل گفت از بعضی اهل لغت که: زبور کتابی بود که خطش نکو بود و شاعر گفت «۱»:

ی یزیره الکاتب الحمیری

عرفت الدیار کخط الدوی

ابن عامر خواند: «و بالزیر» به اعاده حرف جرّ، و در مصاحف اهل شام چنین است.

عکرمه و واقدی گفتند: مراد به «زیر» احادیث پیشینگان است. **وَ الْكِتَابِ الْمُنِيرِ**، ای الواضح البین «۲»، و کتاب روشن.

قوله - عزّ و جلّ «۳»:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۸۵ تا ۱۹۴]

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ  
الْعُرُورِ (۱۸۵) لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ  
تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱۸۶) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ  
وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ (۱۸۷) لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُوتُوا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ  
يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۸۸) وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
(۱۸۹)

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ (١٩٠) الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (١٩١) رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (١٩٢) رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ (١٩٣) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ (١٩٤)

[ترجمه]

هر تنی «۴» چشنده است مرگ را و تمام بدهند شما را مزدتان روز قیامت، هر که را دور کنند «۵» از دوزخ و به بهشت برند «۶» ظفر یافته «۷» و نیست زندگانی دنیا مگر متاع «۸» فریفتن.

ببازمایند شما را در مالهای شما و جانهایتان «۹» و بشنوید از آنان که دادند ایشان را کتاب از پیش شما «۱۰» و از آنان که مشرک شدند رنجی بسیار، و اگر صبر کنید و پرهیزگار شوید «۱۱» آن از عزم کارها باشد «۱۲».

---

(۱). تب + شعر.

(۲). دب، آج، لب، فق: المبین.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر، تب: قوله تعالی.

(۴). آج، لب، فق: نفسی.

(۵). آج، لب، فق، مر: دور گردانیده شود.

(۶). آج، لب، فق، تب: در آورند در بهشت.

(۷). آج، لب، فق: فیروزی یافته، مر: پیروزی یافته، بدرستی که ظفر یافته باشد.

(۸). آج، لب، فق، مر: کالای.

(۹). آج، لب، تب: تنهای شما.

(۱۰). اساس: من از شما، با توجه به وز و تب تصحیح شد، آج، لب: پیش از شما، فق، مر: پیش از زمان شما.

(۱۱). تب + بدرستی که.

(۱۲). آج، لب، فق، مر: بدرستی که از کارهای کردنی است.

ص: 193

چون ها گرفت «۱» خدای عهد آنان که دادند ایشان را کتاب که بیان کنید مردمان را و پنهان نکنید، بینداختند از پس پشتشان «۲» بدل کردند «۳» به آن بهای اندک بد چیزی بود که خریدند «۴».

مپندار آنان را که شاد شدند «۵» به آنچه کردند و دوست دارند «۶» که بستایند ایشان را به آنچه نکرده باشند «۷» مپندار ایشان را به رستگاری «۸» از عذاب و ایشان را عذابی بود دردمند «۹».

خدای راست ملک «۱۰» آسمانها و زمین و خدای بر همه چیزی قادر است.

در آفریدن «۱۱» آسمانها و زمین و گردیدن «۱۲» شب و روز دلایلی هست خداوند [ان] «۱۳» عقل را.

[۲۸۳-ر]

آنان که یاد کنند خدای را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان و اندیشه کنند در آفرینش آسمانها و زمین، خدای ما ! نیافریدی این را به باطل منزهی تو، نگاه دار ما را از عذاب دوزخ.

خدای ما تو آن را که به دوزخ بری هلاک کرده باشی او را، و نیست بیدادگران را از یارانی.

---

(۱). مر: فرا گرفت.

(۲). آج، لب، فق: پشتهای ایشان، تب: پشتهاشان.

(۳). آج، لب، مر، تب: و بدل کردند.

(۴). وز+ به آن، تب: چیزی بود آنچه بدل کردند به آن.

(۵). آج، لب، فق، مر، تب: شاد می شوند.

(۶). آج، لب، فق، مر، تب: می دارند.

(۷). آج، لب، مر: آنچه نکردند پس.

(۸). آج، لب، فق، مر: به جای رستن.

(۹). آج، لب، فق، مر، تب: دردناک.

(۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: پادشاهی.

(۱۱). آج، لب، فق، مر، تب: آفرینش.

(۱۲). آج، لب، فق، مر: آمد شد.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 194

خدای ما ما شنیدیم «۱» نداکننده‌ای را که ندا می‌کرد «۲» برای ایمان که ایمان آرید به خدایتان، ایمان آوردیم «۳»، خدای «۴» بیمارز ما را گناهان ما، و بستر «۵» از ما گناهان ما، و بمیران ما را با نیکوکاران.

خدای ما بده ما را آنچه وعده کردی ما را بر «۶» پیغمبرانت و هلاک مکن «۷» ما را روز قیامت که تو خلاف نکنی وعده را.

قوله - عز و جل: **كُلُّ نَفْسٍ**، «نفس» بر معانی مختلف آمده است: به معنی تن آمد و به معنی جان و حیات آمد، و به معنی ذات و شیء آمد، و به معنی همّت و عزم و اراده آمد، و به معنی آنفه و حمیّت آمد، و به معنی مقداری از داروی دباغ آمد، و به جای خود شرح داده شود - ان شاء الله. و این جا مراد تن است و حیات، و گفته‌اند: نفس را برای آن تأنیث کردند که محمول است بر معنی حیات. و قوله:

**ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**، اعمش خواند که: «ذائقة الموت»، گفت: برای آن که ه نوز نچشید است «۸»، چنان که فلان ضارب زید چون حال خواهی، و ضارب زیدا چون معنی استقبال خواهی. و ذوق نفس مرگ را عبارت است از آن که مرگ به او رسد، قال امیة بن الصلت:

الموت كأس فالمرء «9» ذائقها

من لم یمت عبطة یمت هرما

ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که: چون خدای تعالی گل آدم از زمین برداشت و از او آدم را بیافرید، زمین در خدای بنالید از آنچه از او برداشته بود.

(۱). آج، لب، فق: شنودیم.



(۲). آج، لب، فق، مر: آواز دهنده‌ای را که می‌خواند.

(۳). اساس: ایمان آرید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب، فق، مر: ای پروردگار ما، تب: ای خدای ما.

(۵). آج، لب، فق، مر: و بیوشان، تب: بستران.

(۶). آج، لب، فق، مب+ زبان.

(۷). آج، لب، فق، مر: شرمسار مگردان، تب: هلاک مگردان.

(۸). وز، دب، آج، لب، فق، تب: نجشته است.

(۹). کذا: در اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر، تب: فالموت، چاپ شعرانی (۳/ ۲۷۷): و المرء.

ص: 195

حق تعالی گفت: من هر چه از تو برداشته‌ام با تو دهم، هیچ آدمی نباشد و آلا او را در آن بقعه دفن کنند که خاک او را از آن جا گرفته باشند «۱».

و روزی ابو هریره گوری نو دید نهاده، گفت: سبحان «۲» آن خدای که این بنده را به این تربت آورد که او را از آن آفرید، بیانش: مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى «۳».

وَ إِنَّمَا تُوفُونَ أَجُورَكُمْ، يقال: وَفَيْتَهُ حَقَّهُ وَ توفَيْتَهُ، حَق تمام به دادن باشد و استیفا تمام بستدن باشد. و «توفی» عبارت از جان بستدن باشد برای آن که پس از آن هیچ نماند. گفت: مزدهای اینان تمام داده شود از خیر و شر، و این دلیل است بر آن که جزا بر عمل باشد. فَمَنْ زُحِرِحَ، أَي أَبْعَد وَ نَحَى، هر که را از دوزخ دور کنند و به بهشت رسانند او به مراد خود ظفر یافته بود و از مکروه رسته، و این معنی فوز بود.

وَ مَا الْحَيَاءُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ، و حیات دنیا آلا متاع و برخورداری غرور و فریفتن نیست، برای آن که: أَوْثِقْ مَا يَكُونُ بِهَا يَسْلِبُهَا، آنچه که «۴» واثق تر بود به آن ناگاهش از آن برابند و دور کنند، چنان که فرمود: وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ. «۵» بعضی دگر گفتند: «متاع الغرور» از «۶» محقران «۷» است که مردمان دارند و از آن بنگزیرد «۸»، چون دیگ و کاسه و چیزهای بی‌قیمت سریع النِّفَادِ وَ الْهَلَاكِ.

عبد الرَّحْمَنِ سَابِطٌ كَفَتْ: كزاد الرَّاعِي، و آن یک روزه باشد. حسن بصری گفت: كخضرة النَّبَاتِ وَ لَعِبَةُ النَّبَاتِ، چون سبزی گیاه و بازی کودکان که آن را حاصلی نبود. و خدای تعالی دنیا را به این وصف کرد در سوره الحديد.

و در خبر است که رسول - علیه السّلام - به بزغاله مرده گوش بریده بگذشت با

(۱). دب، آج، لب، فق: گرفته باشد.

(۲). اساس + الله، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۳). سوره طه (۲۰) آیه ۵۵.

(۴). دب: آنکه، آج در حاشیه آورده: آنچه که، مر: آن کسی که.

(۵). سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر: آن.

(۷). آج، لب، فق، مر، تب: محقرات.

(۸). دب: بنگزیرند.

ص: 196

جماعتی اصحابان «۱» گفت: که خرد این به درمی؟ گفتند: ای رسول الله اگر زنده بودی به این عیب گوش بریدگی کس نخریدی، فکیف که مرده است. رسول - علیه السّلام - گفت: دنیا به نزدیک خدای تعالی از این خوارتر است. و امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت: دنیای شما به نزدیک من خوارتر از خفیدن «۲» بزی است به نزدیک خداوندش «۳».

زاهدی را گفتند: دنیا را وصفی کن. گفت: جمّة المصائب رتقّة المشارب لا تمتع صاحبها بصاحب. یک دیگر «۴» را گفتند: دنیا را وصفی کن، گفت:

أراها و ان كانت تحبّ كأنها

سحابة صيف عن قليل تقشع

و لآخر:

و التذّ ما اهواه و الموت دونه

كشارب سمّ في إناء مفضّض

و حسن بصری در وصف دنیا به این تمثیل کردی «۵»:

و غدا لغيرك كَفَّهَا و المعصم

اليوم عندك دَلَّهَا و حديثها

و در خبر است که رسول - علیه السَّلام - گفت:

من سرّه ان يزحزح عن النَّارِ و ان يدخل الجنّة فليأته منيّه و هو يشهد ان لا اله الا الله و ان محمّدا رسول الله «۶» و يأتي الى النَّاس ما يحبّ ان يؤتى اليه

، هر که او خواهد که او را از دوزخ دور کنند «۷» و به بهشت رسانند «۸»، باید که چون مرگ به او آید، او گواهی دهد که خدای یکی است و محمّد رسول اوست «۹»، و با مردمان آن کند [۲۸۳-پ] که خواهد که به او کنند.

و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السَّلام - گفت: جای تازیانهای در بهشت بهتر است از همه دنیا و هر چه در دنیا است، اگر خواهی بخوانی: **فَمَنْ زُحِرِحَ عَنِ النَّارِ و أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ و مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ**. قوله:

---

(۱). آج، لب، فق، مر: اصحاب.

(۲). آج در حاشیه افزوده: خفیدن به معنی عطسه کردن باشد.

(۳). دب: صاحبش.

(۴). دب، مر، تب: یکی دیگر.

(۵). تب + شعر.

(۶). آج، لب، فق + و أن علیا ولیه.

(۷). اساس: کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مر: به بهشت درآید.

(۹). آج، لب، فق، مر+ و علی ولی اوست.

ص: 197

لَتُبْلَوْنَ فِيْ أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ، عكرمه و مقاتل و كلبى و ابن جريح «۱» گفتند: سبب نزول آن بود که رسول - علیه السلام - نامه فرستاد بر دست أبو بكر به فنحاص بن عازورا، و در آن جا «۲» دعوت کرده بود او را با اسلام و نماز «۳» و زکات، و ابو بكر را گفت: هیچ چیز نکنى تا با من رجوع نکنى. او برفت و نامه بداد. او نامه بر خواند و گفت: خدای «۴» شما را «۵» محتاج است به ما تا از ما چیزی می خواهد. ابو بكر گفت: خواستم تا جواب او دهم «۶» به شمشیری که با من بود، دگر باره سخن رسولم یاد آمد که گفت: نگر تا هیچ کار «۷» نکنى بی رجوع با من. از آن جا برگشتم رنجور دل، خدای این آیت فرستاد.

زهري گفت: آیت در كعب بن الأشرف آمد که او رسول را هجو کرد و صحابه را، و در شعر تحریض کردی «۸» مشرکان را بر مسلمانان و غزل گفتی و ذکر زنان مسلمانان کردی «۹» در شعر، و ایشان را به این انواع ایذا کردی. رسول - علیه السلام - گفت: کیست که مرا کفایت کند کار كعب اشرف؟ محمد بن مسلمه گفت: من کفایت کنم ای رسول الله. آنگه بیامد و «۱۰» اندیشه می کرد تا چه حیلت سازد، و طعام و شراب نمی خورد الا مقدار آن که سد رمق کردی، و كعب بر حصنی حصین بود.

رسول - علیه السلام - را خبر دادند که محمد مسلمه طعام و شراب نمی خورد. رسول - علیه السلام - گفت: چرا دست بداشته ای از طعام و شراب؟ گفت: ای رسول الله! چیزی بگفته ام و نمی دانم وفا توانم کردن «۱۱» یا نه! رسول - علیه السلام - گفت: بر تو بیش از آن نیست که جهد کنی. او گفت: ای رسول الله! لا بد ما را چاره ای باید ساختن و در آن میانه حدیثی بیاید کردن به تعریض، و باشد که زیادت و نقصانی باشد. رسول [علیه السلام] «۱۲» گفت: تدبیر باید کردن.

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ خواندند بر این منوال و هم ایشان.

(۲). مر: در نامه.

(۳). وز، مر+ و روزه.

(۴). اساس، وز: بخدای، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب: ندارد.

(۶). مر: گویم.

(۷). دب، آج، لب، فق: کاری، مر: چیز.

(۸). دب، لب، فق، مر: تحریص کردی.

(۹). آج، لب، فق، مر: گفتمی.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر+ این.

(۱۱). وز، مر، تب+ به آن.

(۱۲). اساس: وارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 198

آنکه محمد مسلمه و ابو نایله بن سلامه - و او برادر کعب اشرف بود، از جهت رضاع - و عباد بن بشر، و الحارث بن اوس بن معاذ، و ابو عیسی بن حبر «۱» شبی عزم کردند و از مدینه بیرون شدند، و رسول - علیه السلام - با ایشان برفت تا به بقیع غرقد، آنکه ایشان را بفرستاد و گفت:

انطلقوا علی اسم الله اللهم اعنهم،

بروی به نام خدای، بار خدایا یار اینان باش. ایشان برفتند و رسول - علیه السلام - با مدینه آمد.

ایشان به نزدیک حصن «۲» رفتیدند «۳». ابو نایله از پیش برفت، و این شب شبی روشن مقرر بود، آواز داد. او را بر حصن «۴» بردند و بنشست با کعب و ساعتی نیک حدیث کردند و شعر خواندند و سمر گفتند. آنکه ابو نایله گفت: یا کعب چیزی بخواهم گفتن با تو سرب اگر نگاه داری بر من. گفت: بگو. گفت: بدان که این مرد برخاست و به این شهر ما آمد، و این بلایی است ما را، همه عرب به دشمنی ما برخاستند، و باتفاق روی به ما نهادند و آمد و شد از ما باز بریدند و خبرها منقطع شد.

کعب گفت: من می گفتم شما را که راه مدهید او را. گفت: اکنون جماعتی اند با من «۵» و ایشان را قرضی می باید از تو پاره ای طعام و رهنی و وثیقتی پیش تو بنهند.

گفت: باید تا فرزندان را پیش من به رهن بنهند. گفت: بر تو ایمن نباشند، و لکن آنچه دوستر دارند و حاجت ایشان به آن بیشتر باشد - و آن سلاح است - پیش تو بنهند، و این برای آن گفت که تا او چون سلاح بیند اندیشه دیگر نکند، گمان برد که به گرو آورده اند.

کعب گفت: روا باشد، بیارشان. ابو نایله رفت «۶» و ایشان «۷» را بر گرفت و به حصن برد و آواز داد. کعب از بستر خواب بچست و قریب العهد بود به عرس. زن در او آویخت، گفت: کجا می روی؟ شب است و تو م ردی کارزاری «۸» و اینان دشمنانند، صلاح

(۱). اساس، وز، تب کلمه به صورت «جبر» یا «جبیر» هم خوانده می‌شود.

(۲). اساس، وز، دب، آج، لب، فق: حصین، با توجه به مر، تب تصحیح شد.

(۳). کذا: در اساس، وز، مر: آمدند، دیگر نسخه بدلها: رفتند.

(۴). اساس، دب، آج، لب، فق: حصین، با توجه به وز تصحیح شد.

(۵). وز، تب: جماعتی با من اند، دب، آج، لب، فق: جماعتی با من آمدند.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر، تب: برفت.

(۷). اساس: این، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر، تب: مرد کارزاری.

ص: 199

نباشد تو را بیرون شدن . گفت: برو، اینان که باشند؟ اگر من خفته باشم اینان مرا بیدار نیارند کردن - و ابو نایله برادر من است. این بگفت و از حصن به زیر آمد و ساعتی بنشستند و هر گونه «۱» حدیثها کردند. آنگه ابو نایله گفت: شب «۲» خوش است، پاره ای برویم تا به شعب عجوز . گفت: روا باشد. از آن جا پیامد تا به این شعب آمدند و بنشستند و حدیث کردند. در میانه ابو نایله دست به سر کعب اشرف فرود آورد «۳» و دست به بو «۴» باز گرفت و گفت: طیبی خوش است که به کار برده‌ای، طیب عرس است؟ گفت: بلی، طیب فلانه است، یعنی زن او . آنگه دگر باره هم چنان کرد و دگر باره، آنگه به بار چهارم به هر دو دست موی او بگرفت و گفت: اضر بوا عدو اللّٰه، ایشان تیغها برگرفتند و در او نهادند و چند جراحت بر او کردند و هیچ نیک نبود «۵».

آخر محمد مسلمه گفت: من سیخی داشتم آن بزدم بپ شکم او تا زهارش بدریدم «۶»، بیوفتاد و سرش ببریدم، و [بر] «۷» گشتند و آمدند، و حارث بن اوس را جراحی رسید بر سر، و «۸» از ما باز پس افتاد و به آخر شب به ما رسید، و ما با نزدیک رسول آمدیم با سر کعب اشرف . و رسول - علیه السلام - آب [دهن] «۹» در زخم حارث دمید، به فرمان خدا نیک شد.

رسول - علیه السلام - گفت: از این پس هر جهودی را که بگیری بکشی «۱۰». در مدینه [۲۸۴- ر] جهودی بود بازرگان، نام او شنینه. محیصه بن مسعود او را بکشت، و این محیصه برادری داشت حویصه نام بود هنوز اسلام نیاورده بود، برادر را گفت:

یا عدو اللّٰه! مردی را بکشتی که توبه نعمت او پرورده شده‌ای. گفت: بلی آن که مرا فرمود که او را بکش، اگر فرماید تو را که برادری هم بکشم و درنگ نکنم. حویصّه گفت: به خدای بر تو که اگر محمّد تو را فرماید مرا بکشی؟ گفت: بلی، و اللّٰه که

---

(۱). دب، تب: گونه / گونه‌ای.

(۲). تب: شبی.

(۳). وز، تب: فرو آورد.

(۴). اساس، وز، دب، لب، فق: به تو، آج: به مو، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۵). مر: بر او کردند اما کاری نبود.

(۶). آج، لب، فق، مر: ببریدم.

(۷-۹). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). مر + پا.

(۱۰). مر، تب: بگیرید بکشید.

ص: 200

اگر فرماید توقّف «۱» نکنم. حویصه گفت: این دینی عظیم باشد که مردم در آن دین به سبب دیانت برادر را بکشند، و این حدیث او را لطف شد و اسلام آورد، و خدای تعالی این آیت در قصّه کعب بفرستاد.

لتبلون، بیازمایند «۲» شما «۳»، و معنی «ابتلا» بگفتیم، و بگفتیم که: از خدای به چه معنی باشد. **فِي أَمْوَالِكُمْ**، در مالهایتان به زکات و صدقات و احتیاج و آفات و خسران و نقصان . **وَأَنْفُسِكُمْ**، و در تنهای شما به امراض و اسقام و نکبات و مصائب اقارب و مفارقت دوستان . عطا گفت: مراد مهاجرانند که چو «۴» ایشان هجرت کردند و از مکه به مدینه آمدند، سرایها و املاک و اسباب رها کردند، مشرکان سرهاشان بفروختند و املاکشان به دست فرو گرفتند.

حسن بصری گفت: مراد به ابتلای تن آن است که بر مکلفان واجب کرد از عباداتی که تعلق به ابدان دارد، چون: نماز و روزه، و ابتلای اموال چون: زکات و صدقات و حجّ و جهاد.

وَلَنَسْمَعَنَّ، «لام» در هر دو لفظ جواب قسمی مقدر است، و «نون» تأکید راست، و ضمّه لام الفعل برای سقوط «واو» جمع است، ابتلا کنند شما را در مالها و تنهایتان، و بشنوید «۵» از جهودان و ترسایان و مشرکان عرب چیزهایی که شما را از آن رنجهای بسیار باشد. وَإِنْ تَصْرِفُوا وَتَتَّقُوا، اگر صبر کنید «۶» بر آن رنج، و پرهیزگاری کار بندید «۷»، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ، ای من حق الامور و جدّها و خیرها. عطا گفت: من حقیقه الايمان، و برای آن کار جدّ و حقیقت را «عزم» خواند که در وجود نیاید الا به عزم، نه چون فعلی باشد که بر سبیل سهو کرده شود «۸».

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ، یاد کن [ای محمد] «۹»

(۱). اساس: اگر فرماید تو را که برادری هم بکشم و درنگ نکنم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها این عبارت تکرار عبارت فوق است، لذا تصحیح شد.

(۲). اساس، دب، لب، تب: کلمه به صورت «بیازماید» هم خوانده می شود.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر + را.

(۴). دب، آج، لب، فق، مر: چون.

(۵). دب، آج، لب، فق: بشنوی / بشنوید.

(۶). دب، آج، لب، فق: کنی / کنید.

(۷). دب، آج، لب، فق: کاربندی / کاربندید.

(۸). آج، لب، فق + قوله.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به ور و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 201

چون‌ها گرفت «۱» خدای تعالی عهد اهل کتاب که بیان کنند برای مردمان و پنهان باز نکنند. عاصم و ابو عمرو و اهل مکّه خواندند در هر دو فعل: به «یا»، بر وجه خبر از مغایبه، و باقی قراء به «تا» ی خطاب بر تقدیر اضمار قول، یعنی: و اذ أخذ الله ميثاقهم و قال لهم، برای آن که چون تقدیر قول کنند خطاب باشد به ایشان، و اگر این تقدیر نکنند خبر باشد از غایبان. حجت آن کس که به «تا» ی خطاب خواند، قوله تعالی: فَبَيِّنُوهُ وَرَأَاهُ ظُهُورِهِمْ، ایشان عهد خدای تعالی با پس پشت انداختند و به بهای اندک بفروختند از آن طعمه و رشوت که ایشان را بنزدیک ع وام بود، آنکه حق تعالی گفت: فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ، بد چیزی است آنچه ایشان می کنند از آن بیع و شرا و معاوضه که بهای اندک می ستانند و دیانت به آن «۲» می فروشند، و «ما»



روا باشد که مصدریّه بود، اى بئس الشىء اشتراء هم. و روا باشد که نکره موصوفه باشد، اى بئس الشىء شىء يكثر ونه به، و مصدریّه اولیتر است.

قتاده گفت: این «۳» عهدهی است که خدای تعالی بر اهل علم گرفته است که آنچه دانند بگویند و پنهان نکنند، که پنهان کردن آن مؤدّی با هلاک باشد.

محمد بن کعب گفت: حلال نباشد عالم را که بر علم خاموش باشد، و نه جاهل را که بر جهل خاموش باشد، آنکه در حقّ عالم بخواند: **وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ - الآیة، و در حقّ جاهل بخواند: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ «۴».** و ابو هریره گفت: اگر نه آنستی که خدای تعالی عهد گرفته است از اهل علم که علم پنهان نکنند، من حدیث نکردمی شما را به چیزی، آنکه این آیت بر خواند.

و عبد الله مسعود روایت کند از رسول - علیه السلام - که گفت:

من کتم علما عن «۵» اهله الجم يوم القيمة بلجام من نار

، هر که او علمی پنهان کند از اهلش روز قیامت لگامی «۶» از آتش بر سر او کنند.

---

(۱). آج: باز گرفت، مر: فرا گرفت.

(۲). تب: باز.

(۳). اساس: به صورت «ای» هم خوانده می شود.

(۴). سوره انبیا (۲۱) آیه ۷.

(۵). اساس: کلمه به صورت «من» هم خوانده می شود.

(۶). مر: لجامی.

ص: 202

الحسن بن عماره «۱» گفت: به نزدیک زهری شدم پس از آن که حدیث رها کرده بود، او را گفتم: حدیث کن مرا به بعضی مسموعات خود. گفت: تو نمی دانی که من حدیث رها کرده ام؟ گفتم: یا تو حدیث کن یا «۲» من حدیث کنم تو را. گفت: تو حدیث کن. گفتم:

حدَّثني الحكم بن عتيبة عن «٣» يحيى الخراز، قال سمعت علي بن أبي طالب يقول : ما اخذ الله على اهل الجهل ان يتعلموا حتى اخذ على اهل العلم ان يعلموا

، خدای تعالی عهد نگرفت بر جاهلان که علم آموزند، [گفت] «٤» تا «٥» عهد گرفت بر «٦» عالمان که ایشان را علم آموزند «٧»، اکنون بشنو تا بگویم و چهل حدیث روایت کرد.

لا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا، حمید خواند: «لا يحسبن» به «یا» علی تقدیر: لا يحسبن الفارحون فرحهم بما اتوا و فعلوا منجیا لهم من العذاب، و جمله قرآء به «تا» خواندند خطاب با رسول - علیه السلام. «الَّذِينَ يَفْرَحُونَ» در جای مفعول اول باشد، و قوله: بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ، [پ- ۲۸۴] در جای مفعول دوم. و تکرار فعل برای تأکید کرد چون کلامی دگر معترض شد میان مفعول اول و دوم، فعل عامل با سر گرفت، گفت : فَلَا تَحْسِبَنَّاهُمْ، گفت: میندار ای محمد آنان را که شادمانه باشند به آن که کرده باشند، و دوست دارند که ایشان را حمد کنند و بستایند به آنچه نکرده باشند که ایشان از عذاب برهند.

ضحاک و عیسی بن عمر خواندند : «فلا تحسبهم» بالثناء «٨» بضم الباء خطاب با رسول باشد و صحابه او، و مجاهد و ابن کنیر و ابو عمرو خواندند: «یحسبهم»، بالياء و ضم الباء، نهی غایب باشد «٩»، نباید که ایشان خویشتن را رستگار پندارند از عذاب که ایشان را عذابی سخت خواهد بودن.

---

(۱). دب، آج، لب، فقی: حسن بن عمّار.

(۲). اساس، وز: تا، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). اساس: بن، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). اساس: یا، وز: با (بی نقطه)، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). دب، آج، لب، فقی، مر: از.

(۷). همه نسخه بدلها بجز وز+ گفت.

(۸). دب، آج، لب، فقی+ و بضمّ التاء و.

(۹). دب، آج، لب، فقی، مر+ که.

خلاف کردند در آن که آیت در شأن که آمد. عطاء بن یسار گفت عن ابی سعید الخدری که: جماعتی منافقان در عهد رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - گفتندی: یا رسول الله! اگر غزایی باشد، ما با تو بیاییم. چون غزای پدید آمدی تخلف کردندی و باز ماندندی «۱» از رسول - علیه السلام - و به آن تخلف و تأخر شاد بودندی، بیانش: فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ «۲» ...، چون رسول - علیه السلام - باز آمدی، عذر آوردندی و تعلل کردندی که ما را مانع فلان چیز بود، چنان که حق تعالی گفت: يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ «۳» - الآیة. آنکه باین همه خواستندی «۴» که ایشان را همچنان حمد کنند که مجاهدان را که به جهاد حاضر بودند، خدای تعالی در حق ایشان [این] «۵» آیت بفرستاد.

عکرمه گفت: آیت در فنحاص بن عازورا را آمد و اشیع و امثال ایشان از احبار جهودان که ایشان شاد بودند به آن که مردم را اضلال می کردند و از مسلمانی باز می داشتند، و به آن که مردم ایشان را با علم نسبت می کردند و ایشان اهل علم نبودند، فذلک قوله: وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا.

ضحاک و سدّی گفتند: جهودان اهل مدینه بودند «۶»، نامه به جهودان یمن نوشتند که: این محمد نه آن پیغمبر «۷» است که ما را گفته اند که به آخر زمان بیرون آید. بر دین خود باشید و مردم را رها مکنید «۸» که در دین او شوند، آنکه شادمانه بودند به آن که کلمه ایشان در کفر مجتمع بود، و گفتند «۹»: الحمد لله که کلمه ما مجتمع است و ما بر دین ابراهیم ایم «۱۰»، و نبودند. خدای تعالی آیت در «۱۱» ایشان فرستاد.

---

(۱). همه نسخه بدلها: باز ایستادندی.

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۸۱.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۹۴.

(۴). اساس: خواستند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). مر + که.

(۷). وز، دب، تب: پیغامبر.

(۸). اساس: کنید، آج، لب، فق: مکنی، مر: مگذارید، با توجه به وز تصحیح شد.

(۹). مر: گفتندی.

(۱۰). مر+ و حال آن که.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، مر+ شأن.

ص: 204

مجاهد گفت: جهودانند که ایشان شاد بودند به تغییر و تبدیل که در تورات می کردند، و می نمودند که: این از نزدیک خداست و می خواستند تا مردمان ایشان را بر آنچه نمی کردند و نمی دانستند حمد کنند.

حمید بن [عبد الرحمن بن] «۱» عوف گفت: مروان حکم مولایش را ابو رافع بنزدیک عبد الله عباس فرستاد و گفت: اگر چنان که خدای تعالی عذاب خواهد کرد آن را که شاد «۲» باشد به آنچه نکند «۳» یا خواهد که او را حمد کنند بر آنچه نکرده باشد، ما همه همچینیم، پس کیست که از عذاب مسلم خواهد بودن؟

عبد الله عباس گفت: این آیت را با ما این «۴» چه سیل است؟ این «۵» در شأن جماعتی «۶» جهودان آمد که رسول- علیه السلام- چیزی از ایشان پیرسید، بخلاف راستی خبر دادند و نمودند که: ما راست گفتیم. آنگه به آن کتمان و خلاف راستی شاد بودند و خواستند «۷» تا ایشان را بر آن محال که گفته بودند حمد کنند، خدای تعالی آیت در ایشان فرستاد «۸».

قتاده و مقاتل گفتند: آیت در «۹» جهودان خیر آمد که بنزدیک رسول آمدند و گفتند: م تو را می شناسیم و می دانیم که تو پیغامبر خدایی، و به تو ایمان داریم، و رای ما موافق رای تو است. چون بیرون آمدند، مسلمانان ایشان را حمد کردند. ایشان به آن شادمانه شدند، خدای تعالی این آیت بفرستاد.

ابراهیم النخعی گفت: جهودان جماعتی را برگ بکردند و به مدد رسول فرستادند، آنگه به آن «۱۰» شاد بودند، و بر این قاعده بخواند: «بما آتوا»، ای بما اعطوا، یعنی به آن نفقه که کردند بر ایشان. و سعید جبیر خواند: «بما آتوا»، ای بما اعطوا، حق تعالی گفت: ایشان را از عذاب رستگاری نبود و عذاب ایشان سخت بود.

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مر: شادمان.

(۳). لب: مکند.

(۴). مر: ندارد.

(۵). آج، لب، فق: که.

(۶). آج، لب، فق، جماعت.

(۷). آج، لب، فق، مر: و می‌خواستند.

(۸). مر: این آیت فرستاد در شأن ایشان.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر+ شأن.

(۱۰). مر، تب: بر آن.

ص: 205

آنکه حق تعالی گفت: ملک آسمان و زمین خدای راست، و او بر همه چیز قادر است. و وجه اتصال آیت به آیات مقدم آن است که: این آیات که رفت جمله در حق جهودان است و اقوال و احوال ایشان. و آن که گفتند: **إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ** «۱»... حق تعالی به این آیت رد کرد بر ایشان و گفت: آن که مالک آسمان و زمین باشد و هر چه در وجود هست، ملک و ملک او باشد، و او بر همه چیز قادر باشد، چگونه گویند او را که درویش است و ما توانگر. آنکه حق تعالی گفت: این همه که آمد بر اینان که جهودان و کافراند، از آن آمد که ایشان اندیشه نکردند و تأمل «۲» کار نبستند که در خلق آسمان و زمین و آمد شد شب و روز آیاتی و علامتی «۳» و دلالاتی «۴» و عجایبی هست خداوندان عقلها را، فقال: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ** «۵»- الآیة.

عطاء بن ابی رباح گفت: با عبد الله عمر در نزدیک عایشه شدم. عبد الله عمر گفت: یا عائشه! خیر ده ما را «۶»- به عجبت چیزی که از [۲۸۵- ر] رسول- علیه السلام- دیدی. گفت: کار او همه عجب بود، شبی از شبها نوبت من بود در بستر آمد و بخت «۷»، هنوز پهلو آرام نگرفته «۸» بر زمین، برخاست و جامه در پوشید و قربه آب نهاده بود، از آن وضو کرد و آب بسیار بریخت، آنکه در نماز ایستاد و در نماز چندان بگریست که آب چشمش سینه او و پیش جامه او تر بکرد، آنکه بنشست و حمد و ثنای خدای می‌کرد و می‌گریست تا آب چشمش کنارش تر بکرد، آنکه سر بر زمین نهاد و چندان بگریست که آب چشمش زمین تر بکرد، تا صبح بر آمد «۹» و بلال آمد و او را به نماز بامداد خواند. او را گریان یافت، گفت: ای رسول الله «۱۰»! می‌گیری؟ و خدای تعالی گناه تو بیامرزید گذشته و نا آمده، گفت:

افلا اکون «۱۱» عبدا شکورا،

---

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۱.

(۲). لب، فق: تاصل.

(۳). آج، لب، فق، مر: علاماتی.

(۴). دب، آج، لب، فق: دلالتی.

(۵). دب، آج، لب+ و الأرض.

(۶). دب: مرا.

(۷). لب: نخفت.

(۸). دب، آج، لب، فق+ بود.

(۹). همه نسخه بدلها+ همچین بود.

(۱۰). همه نسخه بدلها بجز مر، تب+ چرا.

(۱۱). دب، آج، لب، فق، تب+ لله.

ص: 206

خدای را بنده شاکر نباشم؟ و چرا نگریم، و خدای تعالی امشب آیاتی بر من انزله کرد: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، إِلَى قَوْلِهِ: إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ «۱»**، آنکه گفت:

وإِلْ لِمَنْ قَرَأَهَا وَ لَمْ يَتَفَكَّرْ فِيهَا

، وای بر آن کس که این آیات بخواند و در او تفکر نکند! امیر المؤمنین «۲» - علیه السلام - روایت کرد که: چون رسول - علیه السلام - به نماز شب برخاستی، اول مسواک کردی، آنکه در اطراف آسمان نگریدی «۳» و این آیت بر خواندی: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَى قَوْلِهِ: فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ «۴»**.

بریده اسلمی روایت کرد «۵» که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - گفت: هیچ آیت بر جنیان سخت تر نیامد از این آیت که خدای تعالی می گوید: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - إِلَى آخِرِ الْآيَاتِ**.

در اثر هست که مردی به نزدیک یکی از جمله صالحان آمد و گفت: یا فلان! مرا دعایی بیاموز که به اجابت نزدیک باشد. گفت: در اول دعا پنج بار بگوی: رَبَّنَا رَبَّنَا، آنکه حاجت بخواد که خدای تعالی اگر صلاح داند اجابت کند. گفت: از کجا گفتی؟ و تخصیص این عدد چراست؟ گفت: لقوله تعالی: **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، إِلَى قَوْلِهِ: رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا**

«۶»، الی قوله: **إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ** «۷»، در این آیات «۸» پنج بار هست این کلمه که: «رَبَّنَا»، آنگه به عقب آن می گوید: **فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ** «۹».

و در خبر هست که: هر که او در مقدمه دعا هفت بار بگوید: «یا الله یا رب»، دعای او اجابت کنند «۱۰».

سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که «۱۱»: قریش بنزدیک جهودان آمدند و گفتند:

---

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

(۲). دب، آج، فق، تب + علی.

(۳). آج، لب، فق: نگرستی.

(۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱.

(۵). دب، آج، لب، فق: روایت کند.

(۶). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

(۸). دب، آج، لب، فق: و در این آیت.

(۹). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵.

(۱۰). دب، آج، لب، فق: مستجاب گردد.

(۱۱). دب، آج، لب، فق: گفت که، مر: که او گفت.

ص: 207

موسی که به شما آمد چه معجزه آورد «۱»؟ گفتند: عصا و ید بیضاء. به ترسایان آمدند، و گفتند: عیسی چه آورد؟ گفتند: احیاء موتی و ابراء اُکمه و اُبرص. بنزدیک رسول آمدند و گفتند: ای محمد! آیت تو چیست «۲»؟ از خدای در خواه تا کوه صفا برای ما با زر کند. خدای تعالی این آیات فرستاد «۳» که: اگر شما طلب آیتی [می] «۴» کنید یا دلالتی، در خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز آیتی و دلالتی «۵» هست خداوندان عقل را.

قوله: **وَ اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ**، محتمل است دو معنی را: یکی آمد شد، برای آن که عرب گوید: فلان یختلف الی فلان، فلان بنزدیک فلان اختلاف می‌کند، یعنی آمد شد «۶» می‌کند، و برای آن چنین است «۷» که آمد شد مختلف باشد، و چون تحقیق کنی مختلفی متضاداً باشد، برای آن که از باب اُکوان باشد، و اُکوان به اختلاف جهات «۸» متضاداً باشد.

و وجهی دگر آن است که: مراد آن است که به اختلاف یکدیگراند در لون، که این روشن است و آن تاریک، مراد اختلاف نور و ظلمت است. و مراد به «اولو الالباب»، آناند که ایشان عقل کار بندند و اندیشه و تفکر کنند «۹».

آنکه صرف کرد ایشان را گفت: **الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ**، آنان که ذکر خدای کنند بر جمیع حالات که باشند. **قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ**، در آن حال که ایستاده و نشسته و بر پهلو خفته باشند. و نصب این بر حال است. و قوله: **وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ**، جار و مجرور هم در «۱۰» محلّ حال است، و المعنی مضطجعین علی جنوبهم.

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر، تب: معجز آورد.

(۲). چاپ شعرانی (۳/ ۲۸۵) + گفت: هر چه شما طلب کنید، گفتند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مر: بفرستاد.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). وز، دب، آج، لب، فق، مر: دلالتی.

(۶). آج، لب، فق: آمد و شد.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر: خبر است.

(۸). اساس، وز: جهاد، با توجّه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر: بکنند.

(۱۰). اساس + این، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

ص: 208

امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت و عبد الله عباس و نخعی و قتاده: مراد نماز کنندگان اند که در حال قدرت و صحّت نماز کنند بر پای، و چون نتوانند و از قیام عاجز باشند نشسته، و چون نشسته نتوانند بر پهلو، و این فضلی است از خدای



تعالی و تخفیفی مر خلقان خود را، تا بدانند که خدای تعالی آنچه بنده نتواند بر آن نهد «۱». دیگر مفسران گفتند: مراد مداومت و مواظبت ایشان است بر ذکر خدای، برای آن که مردم از این هیأت خالی نباشند، یا ایستاده، یا نشسته، یا بر پهلو خفته باشند.

معاذ جبل روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت که «۲» هر که: او خواهد که در بستانهای بهشت چرا کند، گو ذکر خدای بسیار کن «۳». و رسول - علیه السلام - گفت: ذکر خدای تعالی علامت ایمان است و برات بیزاری است «۴» از نفاق، و حصن است از شیطان، و حرز است از آتش دوزخ.

و در خبر است که خدای تعالی به موسی وحی کرد:

یا موسی! اجعلنی منک علی بال «۵» و لا تنس ذکر علی کل حال، و لیکن همک ذکر علی فان الطریق علی

، گفت: یا موسی مرا بر یاد دار و ذکر من فراموش مکن بر هیچ حال و باید تا همّت تو ذکر من باشد که راه تو بر من است.

و در اخبار اهل البیت هست که: آیت در نماز شب است که «۶» ذکر خداست در این سه حال: حالت قیام و قعود به دعوات «۷»، **وَعَلَى جُنُوبِهِمْ**، چون از نماز وتر فارغ شود فی روایه [۲۸۵-پ]، و به روایتی دیگر: چون از رکعتی الفجر فارغ شود بر پهلو راست خسپد و دست راست در زیر روی نهد و این دعا بخواند:

استمسکت بعروۃ اللّٰه الوثقی [التی] «۸» لا انفصام لها و اعتصمت بحبل اللّٰه المتین و اعوذ باللّٰه من شرّ فسقۃ «۹»

---

(۱). دب، آج، لب، فق: بر او نهد.

(۲). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۳). دب، آج، لب، فق: بسیار کند، مر: بسیار گوید.

(۴). آج، لب، فق، مر: براءت و بیزاری است، دب: برات بیزاری است.

(۵). اساس، وز، آج، لب: علی مال، مر: علی کلّ حال، با توجّه به دب، تب تصحیح شد.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر+ در آن جا.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر: قعود و هجوع.

(۸). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

العرب و العجم و من شرّ فسقة الجنّ و الانس سبحان ربّ الصّباح فالق الاصباح

، سه بار بگوید این کلمه، آنکه گوید:

بسم الله وضعت جنبي لله امنت بالله «۱» فوضت امرى الى الله توكلت على الله ما شاء الله «۲» لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، **إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ - الى قوله: إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ «۳».**

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، و اندیشه کنند در عجب «۴» خلقت آسمانها، و آن که قدیم - جلّ جلاله - چگونه آفرید این هفت آسمان معلق مطبق بی عمادی و ستونی در هوا ایستاده، و آسمان دنیا به زینت ستارگان «۵» آراسته، و هفت زمین یک در زیر یک «۶» نهاده، و به انواع حیوان آبادان کرده، و به انواع نبات آراسته، و به چشمه های «۷» آب زنده داشته، و به باران آسمان مدد کرده. چون در این اندیشه کنند، بدانند که این افعال محکم متقن بی صانعی قادر «۸» عالم حی موجود «۹» مرید «۱۰» کاره «۱۱» مدرک مخالف اشیاء بنه باشد.

ابو هریره روایت کند از رسول - علیه السلام - که او گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، گردی دیدم و دودی و غباری و آوازی، جبرئیل را گفتم: این چیست؟

گفتند «۱۲»: این شیاطینند که این گرد می کنند تا حجاب باشد چشمهای خلائق را از آن که عجایب آسمان ببینند «۱۳»، و اگر نه آنستی خلقان عجایب «۱۴» دیدندی.

ابن عون «۱۵» گفت: فکرت غفلت ببرد و خشیت باز آرد «۱۶»، چنان که آب نبات را و زرع را زیاده کند و دل «۱۷» هیچ چیز چنان نه افروزد که «۱۸» اندوه، و هیچ چیز چنان

---

(۱). دب، آج، لب + و.

(۲). دب، آج، لب، فقی، مر + کان.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

(۱۲ - ۴). وز: عجب.

(۵). لب: ستارگان.

(۶). تب: یکی در زیر یکی.

(۷). اساس و همه نسخه بدلها: چشمهای / چشمه‌های.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: قادری.

(۹-۱۱). دب، آج، لب، فق + و.

(۱۰). کذا: در اساس، وز، دب، دیگر نسخه بدلها: گفت.

(۱۳). مر: نه بینند.

(۱۴). دب، آج، لب، فق، مر + آسمان.

(۱۵). اساس به صورت: «ابن عوف» هم خوانده می‌شود.

(۱۶). همه نسخه بدلها: بار آرد.

(۱۷). تب، مر + را.

(۱۸). اساس، وز: نه افزود که، مر: نیفزود، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 210

روشن نکنند دل را که فکرت.

ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: بینا دلی مرد «۱» بر بستر ستان «۲» خفته باشد، در آسمان نگرد و در ستارگان آسمان «۳»، گوید: گواهی «۴» دهم که تو را آفریدگاری و خالق و مدبری هست «۵»، آنکه گوید:

اللهم اغفر لی

، بار خدایا بیامرز مرا، خدای تعالی به رحمت به او نگرد و بیامرزد او را.

ابو الاحوص گفت چنین خواندم در کتابی که: عابدی در بنی اسرائیل سی سال عبادت کرد «۶». در بنی اسرائیل چنان عادت بود که چون عابدی سی سال عبادت کردی خالص، و در آن میانه «۷» گناهی «۸» نکردی، ابری بیامدی و او را سایه کردی.

این عابد پس از سی سال عبادت از آن هیچ اثر ندید، مادر را گفت : یا مادر! این چه حال «۹» است من عبادت کردم سی سال و اثر آن پیدا نشد؟ گفت : همانا گناهی کردی در آن میانه «۱۰»؟ گفت: نکردم، و نه نیز همّت کردم «۱۱». گفت: هیچ بار اتفاق افتاد که بر آسمان نگریدی و اندیشه ناکرده چشم از او بگرفتی؟ گفت: بسیار.

گفت: تو را از این جا آفت آمد.

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، این از جمله آن جایهاست که گفتیم عرب اضممار قول کنند، و تقدیر آن که: يقولون رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. گویند: بار خدایا! این «۱۲» به باطل نیافریدی، بیانش: مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ «۱۳» وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا «۱۴» ...، و

---

(۱). مر، تب: بینادل مردی.

(۲). اساس: آستان، وز: ستانی، لب، فق: شان، تب: بآستان، با توجّه به وز و مر تصحیح شد، وز در حاشیه به خط اصلی افزوده است: یعنی بر قفا.

(۳). دب، آج، لب، فق+ و از صدق.

(۴). دب، لب: گوای.

(۵). دب، آج، لب، فق، مر+ الا لك الخلق و الامر كل شيء هالك الا وجهك المنور بانوار الربوبية.

(۶). وز، دب، آج، لب+ و.

(۷). لب: میان.

(۸). دب، آج، لب، فق، تب: گناه.

(۹). تب: حالت است.

(۱۰). دب، آج، فق، مر: در میانه، لب: در میان.

(۱۱). کذا: در اساس و وز و تب، دب : و نه نیز همه عمر نکردم، آج، لب، فق : و همه عمر نیز نکردم، مر : و نیز همه عمر نکردم.

(۱۲). مر+ را.

(۱۳). دب، آج، لب، فق، مر: السّموات.

(۱۴). سوره ص (۳۸) آیه ۲۷.

ص: 211

برای آن «هذا» گفت، و «هذه» نگفت، که اشارت به خلق کرد و مراد مخلوق، ای ما خلقت هذا الخلق باطلا، یعنی عبثا من غیر فائده، بل خلقتہ لفائدة جلیلة و حکمة بلیغة . و نصب «باطلا» بر مفعول له باشد . و کوفیان گفتند: بنزع الخافض ای بالباطل. و بعضی دگر گفتند: مفعول دوم «خلقت» است، کقولهم: خلقت الأدمیم نعلا «۱»، ای قدرته نعلا «۲»، و این آنگه درست آید که خلق به معنی تقدیر بود.

**سُبْحَانَكَ**، منزّه می گویم تو را تنزیه گفتنی، و نصب او بر مصدر است از فعل محذوف، یعنی نسبّحک سبحانا، آنگه اضافت مصدر کرد با مفعول. «فقنا»، صورت امر است و معنی دعا، و فرق از میان ایشان به اعتبار رتبه پیدا شود که امر آن باشد که آمر فوق مأمور باشد به رتبه، و دعا و سؤال بر عکس این باشد، سائل «۳» به رتبه فروتر باشد از مسؤول. و «وقی» [متعدّی] باشد به دو مفعول، يقال: وقیتہ کذا، و منه

**قول النبیّ - علیه السّلام - لأمیر المؤمنین علیّ «۴»: اللهمّ قه الحرّ و البرد،**

آنگه که او را به یمن می فرستاد] «۵».

**رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ**، بار خدایا آن را که تو در دوزخ بری او را بخزی کرده باشی، و «خزی» نکال باشد و اهانت. و مفضل گفت: هلال باشد، قال الشّاعر:

و اللابسين قلانس الرهبان

اخزی الاله من الصّليب الهه

و گفته اند: فضیحت باشد، بیانش: **وَلَا تُخْزُونَ فِي ضَيْفِي «۶»**، ... و اصحاب وعید به این آیت تمسک کردند و گفتند: مؤمنان مخزی نباشند، لقوله تعالی: **يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ «۷»**، ... یک جواب از این آن است که: انس مالک و قتاده و سعید جبیر گفتند: **مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ، مَنْ تَخْلُدُ فِي النَّارِ**، و این اقوال به اسناد از ایشان روایت است، تأویل آیت بر آن کردند که تخصیص آیت کردند به کافران که در دوزخ [مخلّد] «۸» باشند.

(۱-۲). اساس و دیگر نسخه بدلها بجز وز و تب: کلمه به صورت «فعلا» هم خوانده می شود.

(۳). اساس: به صورت «سائلی» هم خوانده می‌شود.

(۴). دب + علیه السّلام.

(۵-۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). سوره هود (۱۱) آیه ۷۸.

(۷). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

ص: 212

عمرو بن دینار گفت: جابر عبد الله انصاری به مکه آمد برای عمره. من و عطا بنزدیک او شدیم، گفتیم: چه گویی در این آیت که خدای تعالی می‌گوید: رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ، این «إخزا» را چه معنی باشد؟ گفت: الاحراق بالنّار، سوختن به آتش، آن دون ذلک لخریاء، در کمتر از این خزی باشد، و این جوابی نیکوست.

و جواب معتمد در جمع بین الآيتين آن باشد که: آیت نفی خزی رسول و مؤمنان مخصوص باشد به مؤمنانی که «۱» ایشان را به دوزخ نبرند و محمول نباشد بر عموم، و دلیل مخصّص «۲» او قرینه است که در [۲۸۶-] ر آیت گفت: وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ «۳» ... تا مخصوص باشد به صحابه رسول - علیه السّلام - آنان که از صفت ایشان این است که:

يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ «۴» - الآیة.

و وجهی دگر در تأویل آیت آن است که: يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ «۵». این کلامی تمام است، وَالَّذِينَ آمَنُوا «۶»، کلامی دگر باشد. و «واو» استیناف را باشد و محلّ او رفع باشد به ابتدا. و «معه» در جای خیر او باشد، و معنی آن بود که: المؤمنون ملازمون «۷» له مصاحبون إياه. و چون آیت بر این وجه حمل کنند سؤال ساقط باشد، برای آن که نفی خزی مخصوص بوده «۸» به رسول - علیه السّلام.

و وجهی دگر آن است که: «خزی» بر وجوه است، به معنی اهلاک «۹» و اهانت و فضيحت، و این همه در حقّ آنان که به دوزخ شوند حاصل باشد. دگر از وجوه «خزی» یکی شرم بود، يقال: خزی، یخزی، خزایة، و اخزیته إذا فعلت به فعلا یخزی منه. پس خزی مؤمنان به معنی استحیا باشد، و خزی کافران به معنی خلود در دوزخ، و این وجه ضعیف است. و وجوه معتمد آن است که رفت.

---

(۱). اساس: و، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر: مخصوص.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴، نیز سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

(۴). سوره حدید (۵۷) آیه ۱۲.

(۵). سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۱۴ و سوره تحریم (۶۶) آیه ۸.

(۷). آج، لب: و المؤمنین ملازمان، دب: و المؤمنین ملازمون.

(۸). دب: باشد، آج، لب، فق: بود.

(۹). دب، آج، لب، فق، مر+ و افناء.

ص: 213

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، و ظالمان را یاری نبود. و در این آیت دلیل «۱» نبود بر آن که ظالمانی را که نه کافر باشند شفیع نبود، برای آن که ناصر آن کس باشد که یاری منصور کند علی وجه «۲» الحمايه علی من أَرَادَهُ و أَرَادَ اضْرَارَهُ، و کس را در قیامت این دست و قوت نباشد «۳» که بر خدای حمایت کند و کسی را با پناه گیرد. و وجهی دگر آن که تخصیص ظالمان کنند به کافران برای آن که کفر هم ظلم باشد [بل عظیمتر ظلمی باشد] «۴»، لقلوله - عزّ و جلّ: إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۵».

قوله: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ، این هم حکایت قول آن مؤمنان است که ایشان در دعا و مناجات گویند: بار خدایا! ما شنیدیم منادی را که ندا می کرد و دعوت می کرد به ایمان، یعنی محمد مصطفی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ «۶» آله- و این قول [عبد الله مسعود و «۷» عبد الله عباس است و بیشتر مفسران. و قرظی گفت: مراد قرآن است، برای آن که نه همه مردمان که از امت رسولند او را دیدند، و «لام» به معنی «الی» است، چنان که اول گفتیم، مثاله: يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ «۸». و گفته اند:

«لام» به معنی اجل است، یعنی لأجله.

قتاده گفت: خدای تعالی این معنی از مؤمنان جنّ و انس حکایت کرد، اما از جنیان قوله: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا «۹»، و از انسیان قوله: إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ، و این جا نیز قول محذوف است، و المعنى: و يقول «ان امنوا» بر قول بعضی، و این درست نیست برای آن که ندا تعلق دارد به آن، ندا می کرد که: ایمان آرید به خدای. فَأَمَّا، ایمان «۱۰» آوردیم.

رَبَّنَا فَاعْفُرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا، بار خدایا گناهان ما بیامرزد و سیئات ما مکفر «۱۱» و پوشیده کن. وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ، و ما را با ابرار و نکوکاران وفات ده.

---

(۱). تب: دلیلی.

(۲). دب: علی الوجه.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: نبود.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

(۶). وز، تب+ علی.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). سوره مجادله (۵۸) آیه ۸.

(۹). سوره جن (۷۲) آیه ۱.

(۱۰). مر: پس ایمان.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: مکفور، دب: ما را مکفوف.

ص: 214

رَبَّنَا وَآتِنَا، هم حکایت دعا و تضرع ایشان است که می گویند: بار خدای ما و پروردگار ما ! بده ما را آنچه بر پیغمبران  
«۱» وعده کردی ما را، یعنی بر زبان پیغمبران «۲» علی حذف المضاف و اقامة المضاف إليه، مقامه کفوله : وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ  
«۳».

اگر گویند: چگونه گفتند ایشان در دعا که آنچه وعده کرده ای «۴» بر زبان پیغمبران بده ما را، با آن که ایشان دانستند که  
خدای تعالی خلف میعاد نکند؟

جواب از این آن است که: خدای تعالی ایشان را و ما را متعبد بکرده است به دعا کردن، و اگر چه ما را معلوم است که آنچه  
صلاح باشد خدای تعالی بکند با ما، اگر ما دعا کنیم و اگر نه، چنان که گفت : قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ «۵» بار خدایا حکم کن  
بحق «۶»، و خدای تعالی حکم بحق کند، اگر ما گوییم و اگر نه، و لکن ما را به این متعبد بکرد تا ما را در این گفتن لطف  
باشد و بر «۷» گفتن ثواب.



بعضی دگر گفتند: لفظ «۸» دعاست و معنی خبر، و تقدیر آن است: و لا تحزنا لتؤتینا ما وعدتنا علی السنه رسلك بعضی دگر گفتند: معنی آن است بار خدایا ما را از جمله آنان کن که آنچه بر زبان پیغامبران وعده داده ای بدهی او را. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که آنچه وعده کرده ای بر زبان پیغامبران از نصرت و ظفر تعجیل فرمای «۹» که ما را با حلم تو طاقت نباشد.

ثابت البنانی روایت کرد از انس مالک که رسول - صلی الله علیه و آله - [گفت] «۱۰»: هر که را خدای وعده ثواب دهد، لا محال انجام آن وعده کند، و هر که را وعده عقاب کند او مخیر است، خواهد کند آن عقاب و خواهد نکند، و کرم اقتضای این کند، نبینی که شاعر چگونه می گوید در مدح خود به این معنی:

و ائی اذا اوعده او وعدته      لمخلف ایعادی و منجز موعدی

---

(۲-۱). وز: پیغامبران.

(۳). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۴). مر+ ما را یعنی.

(۵). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۲.

(۶). همه نسخه بدلها: حکم به حق کن.

(۷). دب، آج، لب، فق+ این.

(۸). وز: به لفظ.

(۹). دب: فرمایی.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

و جواب صحیح از این سؤال که گویند: خدای تعالی خلف میعاد نکند- اگر به ثواب باشد و اگر به عقاب، برای آن که کذب باشد و کذب بر او روا نیست- آن است که گوییم: آن را که وعید متناول باشد او را لا محال به او برسد، جز که آنان که معفو باشند یا مشفع فیهم خبر متناول نبود ایشان را، و اگر چه لفظ صورت عموم دارد «۱» برای آن که عموم را بنزدیک ما صیغتی مفرد «۲» مخصوص نیست که اگر در خصوص استعمال کنند مجاز باشد «۳»، چنان که در جای خود بیاید- ان شاء الله.

و أصمعیّ گفت، ابو عمرو بن العلاء گفت «۴»، عمرو بن عبید گفت: مرا خدای خلف وعد کند؟ گفتم: نه، گفت: خلف وعید کند؟ گفتم: آری، گفت: چرا؟

گفت «۵»: برای آن که این علامت لؤم باشد، و آن دلالت کرم، و آنکه این بیتها بخواند «۶»:

و لا یرهب بن العمّ ما عشت صولتی      و لا اختبی من خشیة المتهدّد

و ائی اذا اوعدته او وعدته      لمخلف ایعادی و منجز موعدی

ابو هریره روایت کرد که: رسول- علیه السلام [۲۸۶- پ] هر شب «۷» ده آیت از آخر ال عمران بخواندی. و در خبر است که: هر کس که این آیات بخواند، همچنان باشد که آن شب «۸» نماز کرده. و عمّار الدّهنی روایت کرد از حضرت صادق- علیه السلام- که او گفت: هر که را کاری پیش آید، پنج بار بگوید: [ربّنا] «۹»، خدای تعالی نجات دهد او را از آنچه ترسد، و برساند او را به آنچه امید دارد. گفتند:

چگونه «۱۰»؟ این آیات برخواند- الی قوله: **إِنَّكَ لَا تُخَلِّفُ الْمِيعَادَ** «۱۱»، آنکه گفت: نه از پس این اجابت است: **فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ!**

---

(۱). اساس: لفظ عموم صورت دارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر: منفرد.

(۳). دب، آج، لب، مر: نباشد.

(۴). دب، آج، مر، تب: ابو عمرو بن العلاء گفت.

(۵). مر، تب: گفتم.

(۶). تب + شعر.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر + آدینه.

(۸). مر + تا روز.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر + گفت.

(۱۱). سوره: آل عمران (۳) آیه ۱۹۴.

ص: 216

قوله - عز و جل «۱»:

[سوره آل عمران (۳): آیات ۱۹۵ تا ۲۰۰]

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (۱۹۵) لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ (۱۹۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبئسَ المهاد (۱۹۷) لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نَزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ (۱۹۸) وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱۹۹)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۲۰۰)

[ترجمه]

اجابت کرد ایشان را خدایشان که من ضایع نکنم «۲» کار «۳» کار کننده ای از شما از نری یا ماده «۴» بهری از شما از بهری اند آنان که هجرت کردند و بیرون کردند ایشان را از سرایهایشان و برنجاندند «۵» ایشان را در راه من «۶» و کارزار [کر] «۷» دند و بکشند «۸» [بستم] «۹» از ایشان گناهایشان «۱۰» و بیرم ایشان را بهشتهایی که «۱۱» می رود از زیر آن جویها ثوابی از نزدیک خدای، و خدای را نزدیک اوست نیکو ثواب.

نباذ «۱۲» که بفریبد تو را گشتن آنان که کافر شدند در شهرها.

متاعی اندک است پس جای ایشان دوزخ بود و بد جایی است آن «۱۳».

لکن آنان که بترسیدند از خدایشان ایشان را بهشتها «۱۴» که می‌رود «۱۵» از زیر آن جویها همیشه باشند در آن جا نعمتی از نزدیک خدای و آنچه نزدیک خدای است به بود «۱۶» نکوکاران را.

---

(۱). وز، تب: عزّ و علا.

(۲). آج، لب، فق: نگردانم.

(۳). آج، لب، فق، مر + هیچ.

(۴). آج، لب، فق، مر: از نرینه یا مادینه.

(۵). آج، لب، فق، مر: و رنجانیدن، تب: و برنجانیدند.

(۶). آج، لب، فق، مر: راه دین.

(۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۸). آج، لب، فق، مر، تب: و کشته شدند.

(۹). اساس: ندارد، وز: ایشان را به سنن، آج، لب، فق، مر: هر آیه پوشانم، با توجه به تب افزوده شد.

(۱۰). اساس: ندارد، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب، فق: درآورم ایشان را در بوستانهایی که.

(۱۲). وز: نباذ، آج، لب، فق، تب: باید.

(۱۳). آج، لب، فق: بدا گستردنی آن.

(۱۴). آج، لب، فق، مر: بوستانهایی.

(۱۵). تب: که روان شود.

(۱۶). آج، لب، فق، مر، تب: بهتر است.

ص: 217

و از اهل کتاب کس هست که ایمان آرد «۱» به خدای و آنچه فرستادند بر شما و آنچه فرستادند به ایشان گردن نهاده خدا را نخرند به آیات خدا بهای اندک، ایشان آنانند که مزدشان بنزدیک خدایشان «۲» که خدای زود شمار است.

ای آنان که ایمان آوردید صبر کنید با مشرکان پای بدارید «۳» باز بندید خود را و بترسید از خدا تا باشد که ظفر یابید.

قوله: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ، مجاهد گفت سبب نزول آیت آن بود که امّ سلمه - رحمة الله علیها - گفت: یا رسول الله! ما در قرآن ذکر مردان می‌شنویم در هجرت و جهاد، و ذکر زنان چیزی نیست، خدای تعالی این آیت فرستاد. و انصاریان گفتند:

اول کس که از زنان هجرت کرد امّ سلمه بود. . اَنْتِ لَا اَضِيعُ، اى بانى لا اضيع متعلق باشد به فعل «۴» اعنى «فاستجاب».

خدای تعالی ایشان را جواب داد به آن که گفت:

من عمل هیچ عامل و کار هیچ کارکننده و طاعت هیچ مطیع و رنج هیچ نکوکار ضایع نکنم، اگر مرد باشد و اگر زن، نه برای آن که زن باشد و در بعضی امور شرعی حکم او مخالف باشد حکم مردان را . در احکام عقلی حکم زنان با مردان مختلف شود.

بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، بهری از بهری شما، یعنی همه یکی «۵» بنزدیک من از روی خلقت، چنان که گفت - علیه السلام:

النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمَشِطِّ،

مردم چون دندانه شان‌اند، یعنی از روی خلقت «۶»، چنان که شاعر گفت «۷»:

---

(۱). وز، تب: دارد.

(۲). وز+ هست.

(۳). اساس: کلمه به صورت «ندارید» هم خوانده می‌شود.

(۴). اساس: قول، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). یکی / یکی اید، تب: یکی اید.

(۶). لب: خلق.

(۷). تب + شعر، لب در حاشیه افزوده است: قال امام المتقين و يعسوب الدين و ذو العلم اليقين صهر خاتم النبي بن غالب كل غالب على بن ابي طالب - عليه الصلاة و السلام.

ص: 218

ابوهم آدم و الام حواء

الناس من جهة التمثال اكفاء

يفخرون به فالطين و الماء

ما ان ترى لهم في اصلهم حسبا»1

کلبی گفت: بعضکم من بعض فی الدین و النصرة، یعنی چون دین یکی باشد تا «۲» ناصر یکدیگر باشید «۳». ضحاک گفت: یعنی هیچ فرقی نیست در طاعت از میان مردان [و زنان] «۴»، از روی خلقت یکی اند، و از روی طاعت یکی اند، و از طریق معصیت یکی اند. هر که طاعتی کند، اگر مرد باشد اگر زن ثواب یابد، و اگر معصیتی کند جزا یابد. اگر خدای عفو نکند، اگر مرد باشد اگر زن، این جا هیچ فرقی نیست، فرق به علم است و [به] «۵» عمل.

اما علم فی قوله: وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ «۶»...، و قوله: قُلْ هَلْ يَسْتَوِي [۲۸۷- ر] الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ «۷».

و اما عمل فی قوله: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ... «۸»، و قوله تعالى: أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا «۹» - الآية. به جای تسویه فرمود که:

كأسنان المشط،

و به جای تفاوت فرمود که:

الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة

، معدنهاوند چون معدنهای زر و سیم، چندان تفاوت است که از زر تا سیم . این کی بود «۱۰»! در عهد رسول الله «۱۱» -  
علیه السلام:

اذ النَّاسِ نَاسٍ وَ الزَّمَانِ زَمَانٍ.

اما امروز، حال چنان است که آنان که آن روز ابریز «۱۲» بودند امروز ارزیانند، و آنان که چیز بودند امروز ناچیزند، آنان که ذهب [بودند] «۱۳» ذاهب شدند و، آنان که فضه بودند مفضض گشتند.

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط دیوان امام علی (چاپ بیروت، ص ۵) چنین است:

فان یکن لهم من أصلهم شرف

(۲). دب، آج، لب، فق، مر، تب: باید تا.

(۳). دب، آج، لب، فق: باشی / باشید.

(۴-۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۶). سوره مجادله (۵۸) آیه ۱۱.

(۷-۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۹.

(۸). سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

(۱۰). دب، آج، لب، فق: این که بود، مر: این بود که.

(۱۱). همه نسخه بدلها: عهد رسول.

(۱۲). آج در حاشیه افزوده است: الا بریز: ذهب الخالص.

امروز، خواصّ رصاصند و عوامّ هواّم‌اند، به صورت مردمند به سیرت سباعند.

بهری ذئابد و بهری کلابند «۱» «۱»، آنان که زهّاداند ثعالب و ارانب اند، و آنان که ولاتند چون کلب کلبد، مؤمن در میان ایشان «۲» چون برّه یا چو آهو «۳» که پیرامن «۴» او این سباع باشند، اگر جان به کنار برد کاری عظیم است - فمن نجا برأسه فقد ربح - چه جای سر است، و سر چه محلّ دارد! هر که دین به سر برد، او گوی به سر [برده است] «۵»، اگر هزار سر چنین بنهد تا یک سر از آن نبرد هم او بر سود «۶» است. اگر در عهد تو چنین باشد، چه عجب که در عهد امیر المؤمنین علی چنین بود که: و العشرة تباع برأس من بنی فراس، أعنی

**قوله - علیه السّلام:** لیت معاویة صرفنی بکم صرف الدینار بالدّرهم اخذ منی عشرة منکم و اعطانی واحدا من بنی فراس من بنی غنم،

لا جرم چو سر بنهادند، سر ببرند «۷» که: **وَقَاتِلُوا وَقْتِلُوا، [قاتلوا]** «۸» گوی باختن و اسپ تاختن ایشان [است] «۹» در میدان مردان، و «قتلوا»، جان بدادن و سر بنهادن است. **لَا كُفْرَانَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَدْخَلْنَاهُمْ**، دست یافتن ایشان و سر بردن «۱۰» است، اگر سر است و اگر پای است، تا نهی نبری، بل تا ندهی نگیری «۱۱» - **كَمَثَلِ الْمِيزَانِ** من اوفی استوفی، تا پای در نهی دست نبری، و تا سر بر سر «۱۲» نهی سر نبری، و تا جان ندهی جان نبری، برای آن که هر که با جان است بی جان است، که: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ** «۱۳». و آن که بر تو بی جان است، بر ما، هم با جان است و هم با جانان است، که: **أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ** «۱۴». دع من هذا، از این ره رها کن و از این در فراتر شو.

---

(۹-۸-۱). اساس: کلاب، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). وز، دب، آج، لب، فق: اینان.

(۳). وز: چو آهوی، دب، آج، لب: چو بزی، فق، مر: یا جوهری، تب: یا جواهری.

(۴). وز، دب، آج: پیرامن.

(۵). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). اساس: بر سر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). دب، آج، لب، فق: سرفراز دو جهان گشتند.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: سر بریدن.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز وز: نبری.



(۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۹۳): سپر.

(۱۳). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۰.

(۱۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹.

ص: 220

رسول - علیه السلام - در آن دو حدیث مردم را تشبیه کرد، یکی از روی خلقت یکی از روی سیرت . چون به جای سریرت رسید گفت:

الناس كإبل مائة لا تجد فيها راحلة واحدة

، اگر آن روز از صد یکی بر نیامدند، امروز از صد هزار یکی بر نیایند «۱». عجب کار است «۲» آن که در نیامد چگونه بر آید - ثبّت العرش ثمّ انقش، آن که پای در نهاد چگونه به پایه بر آید، و آن که به پایه بر نیامد چگونه پایه یابد «۳»، و آن که پای ندارد کجا پایه دارد «۴».

فقر الحمار بلا رأس الی رسن

فقر الجهول بلا قلب الی أدب

خر را اوّل سر باید پس تو بره باید، اگر هر خری را سری بباید، صد هزار خر را سری نباید . خواجه آن خر است که سر سر ندارد، لا جرم چنین بی سر و بی تن است «۵» که هر بی سر و بی تنی «۶» بشریش می نشاید «۷»:

و لا يعرف الفرق بين الرأس و الذنب

مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنتَى، نه برای آن که او زن است، نه از بر زن است پیش از آن نیست که نه از اهل گرز «۸» است:

و لا التذکیر فخرا للهِلال

و ما التأنیث لاسم الشمس عیبا

آن که اهل در زن باشد، نه سزای گر زن باشد، مردت مادر زن «۹» است و زنت با گر زن است، اقلب و قد أصبت و آلا ففی عقلک اصبت، رجعنا الی الحدیث:

فالذین هاجروا «۱۰»، طوعا و اخرجوا من دیارهم کرها

، آنان که هجرت کردند بهری از ایشان بطوع، و بهری را از خانه های خود برون کردند بکره، وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُنَبِّئُوكَ أَوْ يُقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ ... «۱۱»، آنان که سران این کار بودند، یکی را

---

(۱). دب، آج، لب، فقی، مر: برنیاید.

(۲). مر: کاری است.

(۳). دب، آج، لب، فقی: چگونه بماند، مر: به پایه بماند.

(۴). دب، آج، لب، فقی، مر: پای دارد.

(۵). آج، مر: بی بن است.

(۶). وز، آج، مر، تب: بی بنی.

(۷). دب، آج، لب، فقی: سر به سر می نشاید، تب: به سر بشر می نشاید + شعر.

(۸). اساس: گذر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳ / ۲۹۴): بادر زن.

(۱۰). اساس + و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۱). سوره انفال (۸) آیه ۳۰.

ص: 221

در خانه رها کردند «۱» و یکی را در خانه رها نکردند «۲» که بیرون آید، او را گفتند: خانه به ما رها [کن] «۳» که ما را خانه تو می باید، گفت: شهر به شما رها کردم، خانه من به من رها کنی «۴»:

گر شهر تو را رسد مرا کوی رسد

ور «5» بحر تو را رسد مرا جوی رسد

این را گفتند: در خانه بنشین که ما را شهر می‌باید، او خانه رها کرد و به شب بگریخت که:

الفرار ممّا لا یطاق من سنن النَّبیین «۶»،

ففررت منکم لمّا خفتکم «۷»...، و این در خانه بنشست «۸» و به زبان اشارت می‌گفت:

سأصبر «9» حتّی یجمع الله بیننا

فان نلتقی یوما فسوف أقول

و آخر:

فتعسا لأیام اذا کان یوماها

شباعا لها قوت و جاعت صقورها

و قد ینهض العصفور صحّة ریشه

و تبعد آلا ریش فیها نسورها

و هبّنی رحا یهوی من النّبل ماؤها

و لیس لها قطب فمن ذا یدیرها

و اوذو «۱۰» فی سبیلی، و ایشان را برنجانیدند در راه من، یعنی ایشان تحمل رنج کردند برای من . **و قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا**، قتال کردند و ایشان را بکشتند تا هم مجاهد بودند و هم شهید.

حمزه و کسائی و خلف خواندند. و در شاذّ أعمش. و یحیی بن وثّاب: و قتلوا و قاتلوا، و این را چند وجه باشد: یکی تقدیم و تأخیر برای آن که «واو» ایجاد ترتیب نکند، این معنی [۲۸۷-پ] در «فا» بود، و وجهی دگر آن که «قتلوا»، ای قتل بعضهم

ثمّ قاتل من بقى منهم، چنان که گویند : قتلنا بنی تمیم، و اگر چه همه را نکشته باشند . و وجهی دگر آن است که : قتلوا و قاتلوا، آی و قد قاتلوا بمعنی بعد ما قد

---

(۱۰-۱). همه نسخه بدلها: رها نکردند.

(۲). همه نسخه بدلها: رها کردند، وز+ یکی در خانه خود رها نکردند که بنشینند، یکی را در خانه رها نکردند، دیگر نسخه بدلها+ یکی را در خانه خود رها نکردند که بنشینند، یکی را از خانه خود رها نکردند.

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۴). تب: رها کنید.

(۵). اساس: وار، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب: المرسلین.

(۷). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۱.

(۸). وز در حاشیه افزوده: یعنی حضرت علیه السلام.

(۹). اساس، وز: صأصبر، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 222

قاتلوا، بکشتند ایشان را پس از آن که ایشان «۱» بذل جهد کرده بودند در قتال، و باقی قرأ خواندند : و قاتلوا و قتلوا، علی تقدیم الفاعلین علی المفعولین.

و حسن بصری خواند: و قاتلوا و قتلوا، آی قطعوا فی المعركة- بر سبیل مبالغت، یعنی ایشان را در معرکه پاره پاره بکردند.

و عمر عبد العزیز «۲» خواند: و قتلوا و قتلوا، ایشان کشتند، آنکه ایشان را نیز مشرکان بکشتند.

لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، حق تعالی گفت: من به جزای آن که ایشان کردند «۳» گناهان ایشان مکفر کنم، و این رنجها را کفارت گناه ایشان گردانم تا از گناه پاک شوند، آنکه پاک کرده «۴» ایشان را به بهشت رسانم.

وَلَدْخَلْنَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ، بستانهایی که در زیر درختان آن آبها روان باشد . ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ، نصب او بر مفعول له باشد. کسائی گفت: حال است، مبرّد گفت: مصدر است، یعنی لأثيبتهم ثوابا، و قول اول درست تر است.

وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ، و حسن المآب بنزدیک خداست - جلّ جلاله - فمن رغب فيه فزع اليه، هر که آن خواهد با در «۵» او شود، که در این در اوست «۶»، و جز او بر این در توانا کس نیست.

عبد الله بن عمرو «۷» روایت کرد «۸» از رسول - علیه السلام - که گفت: حق تعالی فردای قیامت بفرماید تا بهشت «۹» بیاریند و چونان که «۱۰» عروس را بر داماد عرض کنند، او را بر خلائق عرضه کنند . او گوید - یعنی خازنان او - کجایند: آنان که ایشان در ره من جهاد کردند؟ و ایشان را برنجانیدند برای من، و ایشان را بکشتند در سبیل من؟

ایشان را به من آرید «۱۱». فرشتگان بیایند و می گویند:

---

(۱). اساس + را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلهای زاید می نماید.

(۲). مر: عمر بن عبد العزیز.

(۳). مر + من.

(۴). دب: پاک گردانم.

(۵). وز: تا در.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر: در این در است.

(۷). آج، لب، فق، مر: عبد الله بن عمر.

(۸). دب، آج، لب، فق، مر: روایت کند.

(۹). دب، مر + را.

(۱۰). دب، آج، لب، فق، مر: چنان که.

(۱۱). دب، آج، لب، فق: آری / آرید.

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ «۱».

قوله: لا يُغْرَنِّكَ، ای محمد تو را مغرور مکناد «۲»، خطاب با رسول است و مراد امت «۳». تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ، گشتن این کافران در شهرها. آیت در «۴» مشرکان عرب آمد، آن که از ایشان در نعمت و رفاهیت و حسن تجارت و لهو و بطر و نعمت و ناز بودند، مسلمانان گفتند: ای سبحان الله! دشمنان خدای در این ناز و نعمتند «۵»، و ما از گرسنگی به مرگ می‌رسیم، خدای تعالی این آیت بفرستاد «۶».

فراء گفت: آیت در جهودان آمد که ایشان بازرگانها کردند و در شهرها رفتندی، حق تعالی گفت: لا يُغْرَنِّكَ، تو را مغرور مکناد گشتن ایشان در شهرها «۷»:

كَلَّ عَيْشٍ صَايِرٍ لِلزَّوَالِ

لا یغ «۸» امرءا عیشہ

یعقوب خواند: لا یغرنک، به «نون» خفیف، و معنی هم آن باشد، قال الشاعر «۹»:

قَد يُوَافِي بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرِ

لا یغرنک عشاء ساکن

نظیره قوله تعالی: فَلَا يُغْرُكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ «۱۰»، امروز می‌روند تا فردا که بمانند لا محال که هر که رود مانده شود، ایشان چندان بروند تا بمانند، و چندان بمانند که نمانند، بسیار بتازد و بیارد «۱۱» و بگذارد و بسازد، عاقبت رها کند و ضایع ماند و برود «۱۲»:

و فِي الدُّنْيَا لَهُ اَمَلٌ طَوِيلٌ

و یمسی المرء ذا اجل قریب

الی ماذا یقرِّبه الرِّحیل

و یعجل بالرحیل و لیس یدری

می‌رود و نمی‌داند «۱۳» که به اجل خود می‌رود «۱۴»:

---

(۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۴.

(۲-۹). اساس: مکن و، مر: نکنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مر+ بود.

(۴). دب، آج، لب، فق، مر+ شأن.

(۵). مر: نعمت باشند.

(۶). اساس: فرستاد، با توجه به وز تصحیح شد.

(۷-۱۲). تب+ شعر.

(۸). تب: لا یغرّک.

(۱۰). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴.

(۱۱). دب: بنازد، آج، تب: بیازد، مر: بیاورد.

(۱۳). آج، لب، فق، مر: میروند و نمی دانند.

(۱۴). آج، لب، فق، مر: میروند، تب+ شعر.

(۱۵). آج: منزلا.

ص: 224

لآخر «۱»:

آنکه گفت: **مَتَاعٌ قَلِيلٌ**، خبر مبتدای محذوف است، و التَّقْدِيرُ هو متاع قليل . آن گشتن ایشان در شهرها متاعی و تمتعی و برخورداری اندک است. و «متاع» آن چیزی باشد که توبه او متمتع شوی آنکه آن لذت برود، و دنیا هم چنین است، و با آن که متاع اندک است «۲»:

أما الدنيا متاع ليس للدنيا ثبوت

أما الدنيا كبيت نسجته العنكبوت

و ابو العتاهیه گوید «۳»:

فَكَرَّتْ فِي الدُّنْيَا وَجَدَّتْهَا

فَإِذَا جَمِيعٌ جَدِيدٌهَا يَبْلَى

وَ إِذَا لَهَا نَوْبٌ «4» تَعَدَّلْنَا

فِي كُلِّ مَوْضِعٍ نَظْرَةٌ «5» أَفْعَى

وَ بَلَوْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا فَإِذَا

كُلُّ أَمْرٍ فِي شَأْنِهِ يَسْعَى

وَ لَقَدْ نَظَرْتُ فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا

بِأَعَزِّ مِنْ قَنَعٍ وَ لَا أَغْنَى

وَ لَقَدْ خَبِرْتُ فَلَمْ أَجِدْ كَرَمًا

أَعْلَى بِصَاحِبِهِ مِنَ التَّقْوَى



و لقد مررت على القبور فما

ميّزت بين العبد و المولى

دار الفجائع و المنون ودا

ر البثّ «6» و الأحزان و الشكوى

مرّ المذاقه غبّ ما اجتلبت

منها يداك و بيئه المرعى

بيننا الفتى فيها بمنزلة

اذ صار تحت خرابها «7» ملقى

و لقلّ «8» يوما ذرّ شارقه

ألا سمعت بها لك ينعى

مَتَاعٌ قَلِيلٌ، رسول - عليه السّلام - كُفِت:

ما الدّنيا فى الاخرة ألا كما يجعل أحدكم اصبعه السّبابة فى اليمّ فليُنظَرِمْ «9» يرجع،

دنيا نيست در جنب آخرت ألا به

---

(۳- ۱). تب + شعر.

(۲). دب، آج، مر + لآخر، تب + شعر.

(۴). اساس، وز: نواب، با توجه به دب و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۵). اساس، وز، دب، آج، لب، فق، مر: نظیره، با توجّه به تب تصحیح شد.

(۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، دیوان ابی العتاهیه (بیروت ۱۳۸۴، ص ۲۲: دار الفجائع و الهموم، و دار البؤس)

(۷). اساس، تب، دب، آج، لب: جزائها، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۸). آج، لب: و أقلّ.

(۹). دب، لب، فق، مر، تب: ثمّ.

ص: 225

منزلت آن که یکی از شما انگشت به دریای آب فرو زند، بنگر تا از آن دریاچه با انگشت او باز آید.

برید النَّعَى كُفْتُ: دنیا در اصل اندک است که: قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ «۱»... و از آن اندک نصیب تو اندک است، و از آن اندک تو بیشتر برفت و کمتر ماند، فما تصنع بقليل من قليل، تو چه خواهی به اندکی از اندک «۲»! که رسول - علیه السلام گفت: مانده دنیا با ضافت به آن که «۳» گذشته است، چون جامه که «۴» به درازنا بدرند، آنکه تار تار از او [۲۸۸- ر] می‌برند تا بر یک تار بماند «۵»، هر ساعت گوش آن بود که «۶» آن تار بگسلد، اگر در اوّل دنیا را تازگی «۷» بود از بدایت جوانی، اکنون بغایت پیری رسید و از پس پیری جز مرگ نباشد «۸»:

فسرّهم و أتيناہ علی الہرم

أنی الزّمان بنوہ فی شیبیتہ

از همه بتر آن را باشد که اعتماد او همه بر دنیا باشد و دین ندارد، آنکه به دین زود «۹» دنیا از دست او بستانند، نه دنیا دارد نه دین «۱۰»:

أصبحت حیران لا دنیا و لا دین

در دنیا مالی ندارد، و در آخرت مالی ندارد، خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ «۱۱»، مرجع و مأوی با دوزخ باشد.

ثُمَّ مَاوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبَسَّ الْمِهَادُ، أَى الْفِرَاشُ، وَ بَد بَسْتَرِ اسْت «۱۲» از برای آتش.

«مهاد» خواند که بازگشتن گاه هر کس از پس ماندگی رفتن با بستر باشد، اینان بسیار دویده اند و رمیده اند و چمیده و چریده‌اند و مانده و خسته شده‌اند، جایی باید اینان را که بیاسایند، آسایشگاه ایشان دوزخ است، و بستر ایشان آتش است، و

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۷۷.

(۲). دب، آج، لب، فق، تب: اندکی.

(۳). مر: با آن که.

(۴). مر: جامه‌ای است که.

(۵). دب: یک تار از او بماند، آج، لب، فق، مر: تا بر یک تار او بماند.

(۶). مر: تار بماند، دم به دم آن است که.

(۷). دب، آج، لب، فق، مر: باز کنی، تب: نازکی.

(۸-۱۰). تب+ شعر.

(۹). اساس: بدین و زود، آج، لب، فق: آنگه زود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). سوره حج (۲۲) آیه ۱۱.

(۱۲). مر، تب: بستری است.

ص: 226

بد جایی است، و نالی «۱» فراش است و ناممهد مهاد است، و لکن دست تو گسترده است، و اختیار تو گزیده است، و هوای تو خواسته است، کس را گناه نیست - منک علیک، یداک اوکتا و فوک نفخ، فذق جنایه جنی یدک و انظر ما قدمت فی یومک لغدک.

اللہ تعالی چنان که عادت اوست که وعد با وعید و مؤمن با کافر و برّ و فاجر و شیء «۲» با ضد یاد کند، گفت: لکن الذین اتقوا، «لکن» استدراک را باشد، و آنچه پس او بود مخالف باشد «۳» آن را که پیش او بود «۴» نفیا و اثباتا، و لکن آنان را که متقی باشند. خدای ترس باشند و پرهیزگار باشند، از معاصی بپرهیزند از آن که از عقاب آن ترسند «۵» بیرون آن که از آن برهند به این برسند «۶»، که: لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي، ایشان را بهشتها باشد، یعنی بوستانهایی که درختان آن زمین آن بیوشد، و

در زیر درختان آن جویها می رود از آب و می و شیر و انگبین، و آن منغص نباشد به خوف انقطاع، مخد مؤبد باشند آن جا، خلود لا موت ابداء.

نَزْلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، کلبی گفت: جزاء و ثوابا، و «نزل» و نزل وظیفه باشد مقدر به وقت. حسن بصری و نخعی خواندند: «نزلا» به تخفیف «زا»، و باقی قرآء به تثقیل. و نصب او بر تمیز است «۷» چنان که گویند: هبة او صدقة، و گفته اند: مصدر است، ای آنزوها علیهم انزالا و نزلا مصدر لا من لفظ الفعل. این قول قرآء است، و گفته اند: جعل ذلک نزلا، مفعول دوم جعل باشد، و این از مضمون کلام می شناسند.

وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ، من متاع الکفار، و این ثواب که بنزدیک خداست ابرار را بهتر است از متاع کفار.

انس مالک گوید که: یک روز رسول - علیه السلام - خفته بود بر چیزی از سازه «۸»

---

(۱). کذا: در اساس و وز، دب، آج، لب، فق، تب: نای، مر: ناخوش، چاپ شعرانی (۳/ ۲۹۸): بائی.

(۲). مر: هر شیء.

(۳). دب: مخالف او بود.

(۴). مر: که از پیش بود.

(۵). دب، مر: عقاب او ترسند.

(۶). تب: نرسند.

(۷). تب: تمیز است.

(۸). اساس: سازی (ظ: سازی / سازه ای)، آج: سازو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد. توضیح آن که در برهان قاطع: سازو بر وزن بازو به معنی ریسمان محکم بافته شده از لیف خرما آمده است، و همین واژه در لهجه مردم یزد و حوالی به کار می رود.

ص: 227

بافته و بالشی در زیر سر نهاده از ادیم که حشوش لیف «۱» بود، جماعتی صحابه در آمدند. رسول «۲» برخاست «۳» و آن درشتی سازه «۴» در پهلوی او اثر کرده «۵»، یکی از صحابه بگریست. رسول - علیه السلام - گفت: چرا می گریی؟ گفت:

یا رسول الله! کسری و قیصر بر حریر و دیبا نمی خسپند به تنعم، و تو این چنین بر سازه «۶» خفته و پهلوهایی تو «۷» از آن رنجور شده! گفت: چه باک است

لهم الدنيا و لنا الآخرة،

ایشان را دنیاست و ما را آخرت.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ - الآية، این اسم به مثبت علم شده است جهودان و ترسایان را، أعنی اهل کتاب . در سبب نزول او خلاف کردند. جابر عبد الله انصاری و عبد الله عباس گفتند و انس و قتاده که : آیت در نجاشی آمد پادشاه حبشه، و نام او أصحمه بود، و آن به تازی عطیه باشد . چون او به حبشه فرمان یافت، جبرئیل - علیه السلام - بیامد و رسول را خبر داد . رسول - علیه السلام - صحابه را گفت: بیرون آیید «۸» تا بر برادری از آن شما نماز کنیم که فرمان یافته است، نه بر زمین شما.

گفتند: یا رسول الله! و آن کیست؟ گفت : نجاشی. رسول - علیه السلام - به گورستان بقیع آمد با صحابه، و خدای تعالی حجاب برداشت تا رسول - علیه السلام - جنازه او بدید و بر آن نماز کرد و استغفار کرد، منافقان گفتند: بنگرید «۹» بر علجی حبشی ترسا نماز می کند که هرگز ندیده است او را، و نه بر دین اوست، خدای تعالی این آیت فرستاد .

عطا گفت: آیت در چهل مرد آمد از اهل نجران من بنی الحارث بن کعب، و سی و دو مرد از حبشه، و هشت مرد از روم که ایشان بر دین عیسی بودند، به محمد - علیه السلام - ایمان آوردند. ابن جریج و ابن زید گفتند : در عبد الله سلام آمد و اصحابش. مجاهد گفت: در مؤمنان اهل کتاب آمد.

---

(۱). مر + خرما.

(۲). همه نسخه بدلها بجز مر + علیه السلام.

(۳). همه نسخه بدلها بجز وز: برخواست.

(۴-۶). آج: سازو.

(۵). فق، مر + بود.

(۷). اساس: پهلوها تهی، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). دب، آج، لب، فق: بیرون آیی / بیرون آیید.

(۹). آج، لب، فق: بنگری / بنگرید.

ص: 228

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ ، گفت: از اهل کتاب کس هست، و «من» نکره موصوفه است، که به خدای ایمان دارد «۱» و به کتاب شما که قرآن است ایمان دارد، و به کتاب ایشان که تورات و انجیل است ایمان دارد . خاشعین، آی خاضعین متواضعین لله، و نصب او بر حال است، و برای [آن] «۲» به لفظ جمع گفت که «من» مجموع المعنی است موحد اللفظ، ضمیر و صفت او گاه با لفظ برند و گاه با معنی.

لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ ، به طمع حطام دنیا تغییر و تحریف توریت و انجیل نکنند، و آیات خدای را به بهای اندک بفروشند «۳»، خلاف آنان که ذکر ایشان برفت که: يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا «۴» ایشان آنانند که مزد ایشان بنزدیک خدای ایشان معد و بجارده است «۵» و عن قریب به ایشان رسد، که خدای تعالی سریع الحساب است [۲۸۸- پ]. و اختلاف اقوال و احتمال معانی او گفته شد در سورة البقرة.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا، ای مؤمنان صبر کنید «۶» و شکیبایی کاربندی «۷».

حسن بصری گفت: علی دینکم، بر دین صبر کنید و دین رها مکنید «۸» در حالتی الشدة و الرخاء، در خواری «۹» و دشواری «۱۰»، و در سراء و ضراء.

قتاده گفت: اصبروا علی طاعة الله. ضحاک و مقاتل بن سلیمان گفتند «۱۱»: علی أمر الله، بر «۱۲» فرمان خدای. مقاتل بن حیان گفت: علی فرائض الله. زید بن أسلم گفت: علی الجهاد. کلبی گفت: علی البلاء.

وَ صَابِرُوا، عامه مفسران گفتند: مراد مصابره با مشرکان است، برای آن که

---

(۱). دب، آج، لب، فق، مر: ایمان آوردند.

(۲). اساس، وز و تب: ندارد، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). دب، آج، لب، فق، مر: نفروشد.

(۴). سورة آل عمران (۳)، آیه ۷۷.

(۵). دب، مر: معدو مهیاست.

(۶). صبر کنید / صبر کنی.

(۷). دب، مر: کار بندید.

(۸). دب، مر: دین از دست مدهی، لب: رها مکنی.

(۹). دب، مر: در آسانی.

(۱۰). آج، لب، فق، تب: دشواری.

(۱۱). دب+ که.

(۱۲). اساس، وز: و، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 229

اغلب مفاعله از میان دو کس باشد، و تکرار برای آن است که فایده مختلف است. و عطا و قرظی گفتند: مصابره کنید «۱» بر وعده‌های خدای، یعنی بر انتظار وعده خدای.

وَرَابِطُوا، و خویشتن «۲» موقوف کنید «۳» بر جهاد مشرکان بمنزله «۴» چهار پای باز بسته «۵». و اصل «مرابطه» آن بود که ایشان در برابر اینان اسپان «۶» ببندند و اینان در برابر ایشان. پس کنایت شد از ملازمت کارزار و آن کس که او مقام کند در بعضی ثعور برای اخافه کافران، قال الله تعالی وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ «۷».

ابو حامد الخارزنجی گفت: «مرابطه» سلاح بر بستن مبارزان بود در کارزار، و أصله من الرِّبَط، و هو الشَّد. و از این جا رسن «۸» که اسپ را به او ببندند رباط گویند، و فلان رباط الجأش، أی قوی القلب، قال لیبید «۹»:

رابط الجأش علی کلّ و جلّ - أش علی کلّ و جلّ

ابو عبیده گفت: رَابِطُوا، مداومت و ثبات کنی «۱۰». راوی خبر گوید - سمط بن عبد الله البجلی - که: سلمان پارسی - رحمه الله علیه - در لشکری بود، ایشان را شدتی و ضیق بر رسید. سلمان گفت: من حدیث کنم شما را به حدیثی که از رسول - علیه السلام - شنیدم. رسول - علیه السلام - گفت: هر که او مرابطه کند یک شبانروز در سبیل خدای، هم چنان بود که یک ماه روزه داشته و نماز کرده که روزه باز نگشاید و از نماز بر نگردد «۱۱» آلا برای حاجتی، و هر که را در سبیل خدای وفات رسد «۱۲»، خدای تعالی مزد او می‌راند «۱۳» تا آنکه که از میان اهل بهشت و دوزخ حکم بکند.

جابر عبد الله انصاری گفت از رسول - علیه السلام - که: هر که او یک روز رابطه کند در سبیل خدای تعالی، از میان او و دوزخ هفت خندق پدید آرد، فراخی هر

---

(۱). دب: مصابت کنید، آج، لب، فق: مصابت کنی.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر + را.

(۳). آج، لب، فق: کنی / کنید.

(۴). آج، لب، فق: بمنزلت.

(۵). آج، لب، فق: بار بسته.

(۶). اساس، وز: اسباب، با توجه به دب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). سوره انفال (۸) آیه ۶۰.

(۸). تب: رسنی.

(۹). تب + شعر.

(۱۰). مر، تب: کنید.

(۱۱). دب، آج، لب، فق: از نماز نگردد.

(۱۲). دب، مر + یعنی در جهاد.

(۱۳). دب، مر: مزد جهاد به او می‌رساند، آج: مزد او را می‌راند، لب: مراد او را می‌داند، فق: مر او را می‌راند.

ص: 230

خندقی «۱» هفت آسمان و هفت زمین. ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت: این آیت آن وقت آمد که خدای تعالی جهاد نفرموده بود، مراد به «مصابره» و «مربطه» آن است که:



مرد خویشتن بر نمازها «۲» موقوف کند انتظار نمازی بعد نمازی می کند، و این قول بعینه روایت است از امیر المؤمنین - علی - علیه السلام. و دلیل این تأویل آن است که، ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - «۳» که او گفت: خبر دهم شما را به آنچه گناهان «۴» بسترد و درجات رفیع کند؟ گفتند: بلی یا رسول الله، گفت:

إسباغ الوضوء على المكاره.

بر مکاره وضو تمام کردن.

و كثرة الخطا الى المساجد

، و از راه دور به مسجد شدن.

و انتظار الصلوة بعد الصلوة،

و انتظار نماز کردن از پس نماز،

فذلکم الرباط، فذلکم الرباط «۵».

و اصحاب تذکیر گفتند: اصبروا عند قیام الیقین علی احتمال الكرب، و صابروا علی مقاساة العناء و التعب، و رابطوا فی ديار أعدائی بلا هرب، و اتقوا الله بهمومکم فی الالتفات الی السبب، لعلکم تفلحون غدا بلقائى علی بساط الطرب.

و قال سرى السقطى: اصبروا علی الدین «۶» رجاء السلامة، و صابروا عند القتال بالثبات و الاستقامة، و رابطوا هوى النفس اللوامة، و اتقوا ما يعقب لكم الندامة «۷»، لعلکم تفلحون غدا علی بساط الكرامة، و قيل: اصبروا علی بلائى، و صابروا علی نعمائى، و رابطوا فی دار «۸» أعدائى، و اتقوا محبة سوائى، لعلکم تفلحون غدا بلقائى، و قيل: اصبروا علی النعماء، و صابروا علی البأساء و الضراء، و رابطوا فی دار الأعداء، و اتقوا اله الارض و السماء، لعلکم تفلحون فی دار البقاء «۹».

---

(۱). دب، مر + مساوی، فق + برابر، تب + چند.

(۲). دب، آج، لب، فق، مر: نماز.

(۳). وز، دب، آج، لب، فق: رسول صلی الله علیه و علی آله.

(۴). دب، مر + شما.

(۵). وز، آج، فق: عبارت «ذلکم الرباط» را تکرار نکرده است، لب + فذلکم الرباط.

(۶). دب، آج، لب، فق، مر، تب: علی الدنیا.

(۷). دب، آج، لب، فق: یعقب الندامه، تب: یعقبکم الندامه.

(۸). آج، لب + جفاء.

(۹). دب، آج، مر + رزقنا الله هذا العطاء برحمته، نسخه دب: در این جا پایان می‌یابد.

ص: 231

### سورة النساء

مدنی است جمله بر قول بیشتر مفسران، و بعضی مفسران گفتند: هر کجا در قرآن «یا ایها الناس» مکی است، و هر کجا «یا ایها الذین آمنوا» است مدنی است. و این قول بر تقریب و تغلیب باشد نه بر تحقیق. و بعضی دگر گفتند:

جمله مدنی است مگر یک آیت، و هی قوله: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**. «۱» و عدد آیاتش صد و هفتاد و شش است در عدد کوفیان، و پنج در عدد بصریان و مدنیان، و سه هزار و هفصد «۲» و [چهل] «۳» پنج کلمه است، و شانزده هزار و سی حرف است.

و ابو امامه روایت کند از ابی کعب که ابی کعب گفت که رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - گفت: هر که او سورة النساء بخواند، هم چنان باشد که صدقه داده بر هر وارثی که میراثی را مستحق شده باشد «۴»، و چندان مزد بود او را که آن را که آزادی را باز خرد از بردگی «۵» و از شرک بری باشد، و در مشیت خدای از آنان «۶» باشد که خدای عفو نکند «۷» - قوله عزّ و جلّ [۲۸۹- ر].

---

(۱). سورة نساء (۴) آیه ۵۸.

(۲). مر: نهصد، تب: هفتصد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مر: میراثی داشته باشد.

(۵). مر: بندگی.

(۶). وز: از آن.

(۷). آج، لب، فق+ و در قیامت حساب او نکند و با انبیاء و اولیاء باشد.

ص: 232

[سوره النساء (۴): آیات ۱ تا ۷]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (۱) وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا (۲) وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنِّي وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ آذُنِي أَلَّا تَعُولُوا (۳) وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا (۴)

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۵) وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا (۶) لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا (۷)

[ترجمه]

«۱» [به نام خدای بخشاینده بخشایشگر «۲»] «۳»

ای مردمان بترسید از خدایتان آن که بیافرید شما را از یک تن «۴»، و بیافرید از آن جفت «۵» او را، و بیراگند «۶» از ایشان مردانی بسیار و زنان، و بترسید از خدای آن که خواهی «۷» به او و خویشیها «۸»، خدای بر شما نگاهبان است.

و بدهید یتیمان را مالهایشان، و بدل مکنید پلید به پاک، و مخورید مالهایشان با «۹» مالهای شما که آن بزه‌ای بزرگ است.

«۱۰» «۱۱»

[و] «۱۲» اگر ترسید که داد بدهید «۱۳» در یتیمان بزنی کنید آنچه خوش آید شما را از زنان، دو دو، و سه سه، و چهار چهار. اگر ترسید که داد ندهید یکی یا آنچه مالک باشد دستهای شما، یعنی برده آن نزدیک بود به آن که جور نکنید.

و بدهید زنان را مهرهایشان «۱۴» به دادن، اگر دل خوش بکند شما را از چیزی از

---

(۱). فق + و به ثقتی.

(۲). آج، لب، تب: بخشاینده مهربان.

(۱۲-۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق: از تنی یگانه یعنی آدم.

(۵). آج، لب، فق: زن.

(۶). آج، لب، فق: پراکنده گردانید، تب: پراکنده کرد.

(۷). تب: خواهید.

(۸). تب + بدرستی که.

(۹). اساس: و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). وز: آن لا.

(۱۱). وز، آج، لب، مر: آن لا.

(۱۳). کذا: در اساس و وز، آج، لب: عدالت نگاه ندارید، مر، تب: داد نکنید.

(۱۴). مر: کابین ایشان.

ص: 233

آن بخورید آن را نوش و گوارنده «۱».

و مدهید به سفیهان مالهاشان آنکه که کرد «۲» خدای شما را قوامی، به روزی دهید ایشان را در آن و بپوشید ایشان را و گوی «۳» ایشان را سخنی نیکو.

و بیازمایی «۴» یتیمان را «۵» تا آنکه که برسند به نکاح اگر بینی «۶» از ایشان صلاحی بدهید به ایشان مالهاشان، و مخورید باسراف و شتاب آن را که بزرگ شوند، و هر که توانگر باشد [باید] «۷» تا پر خیز کند «۸»، و هر که درویش باشد باید تا بخورد «۹» باندازه، چون بدهید به ایشان مالهاشان گواه بر گیرید بر ایشان، بس است «۱۰» خدای شمار کننده.

مردان را بهره باشد از آنچه بگذارد «۱۱» پدر و مادر و نزدیکتران «۱۲» و زنان «۱۳» بهره از آنچه بگذارد پدر و مادر و نزدیکتران از آنچه کمتر بود از آن یا بیش «۱۴» بهره‌ای اندازه کرده.

قوله: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**، خطاب است با جمله مکلفان مردان و زنان و آزادان و بردگان و کودکان و ناقص عقلا و دیوانگان که از این خطاب به در شوند به «۱۵» دلیلی

---

(۱). آج، لب، فق، تب: گوارنده‌ای.

(۲). تب: آن که کرد.

(۳). آج، لب، تب: بگویند.

(۴). آج، لب، تب: بیازمایید.

(۵). اساس + حتی، با توجه بهوز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۶). فق، تب: بینید.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). تب: پرهیز کند.

(۹). آج، لب: باید که خورد، تب: باید که بخورد.

(۱۰). آج، لب، فق: بسنده است.

(۱۱). آج، لب، فق: گذاشت.

(۱۲). وز، تب: نزدیکان.

(۱۳). آج، لب، فق: و مر زنان راست.

(۱۴). تب: بیشتر.

(۱۵). مر: به در نشوند الا به.

عقلی به در شوند، و این دلیل است که برخاسته است «۱» بر حکمت خدای - عزّ و جلّ - که به اینان خطاب کردن روا ندارد، و این امر که از پس این خطاب می آید امری است متناول جمله مکلفان را، و هو قوله تعالی: **اتَّقُوا رَبَّكُمْ**، و این [۲۸۹- پ] دو وجه دارد، یکی آن که: **اتَّقُوا** معاصیه و اجتنبوا نواهی، از معاصی او پرهیزی د «۲»، دوم آن که: **اتَّقُوا** عقابه باجتناب معاصیه، و این هم راجع باشد با معنی اول، و بر هر دو وجه علی حذف المضاف و اقامه المضاف الیه مقامه بود.

**الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ**، بیان کردیم که: «خلق» اخراج الشیء من العدم الی الوجود باشد، علی ضرب من ال تقدیر. «من نفس واحدة» بلا خلاف مراد آدم است. الله تعالی جمله مخاطبان را می گوید: ای مردمان! بترسید از خدایتان که بیافرید شما را علی اختلاف اجناسکم و صورکم و ألوانکم و أخلاقکم و أحوالکم، آن از یک تن که آن «۳» آدم است که پدر برتر شماست.

**وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا**، بیافرید از او جفتش را، یعنی حوا را. در این دو قول گفتند. در بعضی اخبار ما آمد که: خدای تعالی [حوا] را از بقیه طینت آدم آفرید. و قول دیگر آن است که: جمله مفسران و اصحاب اخبار گفتند: خدای تعالی [۴] «۴» آدم را بیافرید و مدتی در بهشت بود تنها، از تنهایی مستوحش شد. حق تعالی خوابی بر او افگند تا او بخفت، آنکه جبرئیل را فرستاد تا از پهلوی چپ او استخوانی «۵» بر کشید، و از آن استخوان حوا را بیافرید، و ظاهر قرآن دلیل این می کند لقله: **وَ خَلَقَ مِنْهَا**، **أى من النفس** و این قصه برفت.

**وَبَثَّ مِنْهُمَا**، **أى اظهر و فرق**، و پدید آورد و پیراگند از ایشان هر دو، **رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً**، مردان و زنان بسیار را، و منه قوله: **كَالْفَرَّاشِ الْمُبْتُوثِ** «۶»، **يقول العرب:**

بثّ الیه سرّه اذا القاه الیه و أبته.

**وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ**، **أى تتساءلون**، آنکه «تا» ی تفاعل را قلب کردند با «سین»، آنکه ادغام کردند در «سین». و کوفیان خواندند: «تساءلون»، تا

(۱). تب: بر خواسته است.

(۲). لب: پرهیزی / پرهیزی.

(۳). آج، لب، فق: از.

(۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۵). لب، فقی: استخانی.

(۶). سوره قارعه (۱۰۱) آیه ۴.

ص: 235

«تا» ی تفاعل بیفکند تخفیف را، نحو قوله تعالی: وَلَا تَعَاوَنُوا «۱».

حمزه خواند: «و الارحام»، به جرّ، عطفاً علی الضمیر المجرور، چنان که گویند: سألتهک باللّٰه و الرّحم . و در شاذّ نخعی و یحیی بن وثّاب و قتاده و أعمش هم چنین خواندند به جرّ، و باقی قرآء به نصب خواندند، و این قراءت درست تر و فصیح تر است برای آن که عرب عطف نکند اسم ظاهر را بر ضمیر مجرور، الا آن که حرف جرّ باز آرند، یقولون: مررت به و بزید «۲»، و لا یقولون: مررت به و زید «۳». و چون حرف جرّ باز نیارند نصب کنند، یقولون: مررت به «۴» و زیدا، کما قال الشّاعر:

یا قوم مالی و ابا ذویب

و نیز همچنین کنند در باب بدل و صفت،

کقوله - علیه السّلام: سلمان منّا أهل البيت،

و لا یجوز أهل البيت و لا یقولون بی المسکین وقع الأمر، علی مذهب البصریین، و نصب او بر قراءت عامّه قرآء علی أحد وجهین باشد: اما عطف باشد علی اسم اللّٰه تعالی فی قوله: وَ اتَّقُوا اللّٰهَ، و اما عطف باشد علی محلّ الجارّ و المجرور، چنان که در بیت هست. و حمزه در این قراءت حجّت آورد به چند بیت که عرب را هست، منها قول الشّاعر «۵»:

فأذهب فما بک و الاّیام من عجب

فالیوم قد بتّ تهجونا و تشتمنا

و قال اخر «۶»:

و ما بینها و الکعب غوط نغانف

نعلّق فی مثل السّواری سیوفنا

و قال آخر «۷»:

و إنا سوف يلقاه سوانا

فان الله يعلمني و وهبا

سیبویه گفت: این در ضرورت شعر روا باشد، اما فی القرآن و اتساع الکلام فلا یجوز.

و خلاف کردند در وجه فساد این . ابو عثمان المازنی گفت: برای آن که معطوف و معطوف علیه دو شریکند، هر چه با یکی برود باید که با دیگر همان برود، چنان که نشاید گفتن: مررت بزید و ک «۸»، الا آن که حرف جرّ باز آری، گویی:

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۲.

(۲). اساس: بزید، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۳). وز: وزید، فق، تب: و زیدا.

(۴). آج، لب، فق + و.

(۵)، (۶)، (۷). تب + شعر.

(۸). اساس، وز، آج، لب، فق: و بک، با توجّه به تب تصحیح شد.

ص: 236

و بک. همچنین نشاید: مررت بک وزید، و این وجهی نکوست. و ابو علیّ الفارسیّ گفت: برای آن که حرف جرّ در ضمیر به منزله بعضی از اوست، و العطف علی بعض الاسم لا یصحّ. وجهی دیگر گفت: اسم ظاهر مستقل است و اسم ضمیر به نفس خود مستقل نیست، و روا نبود عطف ما یستقلّ علی ما لا یستقلّ. و گروهی که عذر قراءت حمزه خواستند، گفتند: «واو» قسم است، برای آن مجرور است ما بعد او، و بر این وجه اعتراض کردند به آن که گفتند: معنی قسم لایق نیست این جا، برای آن که اگر جواب قسم خواهند «ان الله» باشد، و بر این قسم نکند خدای تعالی، سوگند جز به خدای و نامهای خدای روا نبود. و رسول - علیه السلام - گفت:

لا تحلفوا بآباءکم،



سوگند مخورید به پدرانتان. چگونه شاید که رسول- علیه السلام- از چیزی نهی کند، و حق تعالی از آنچه بلیغ تر باشد روا فرماید «۱» داشت.

و عبد الله عباس و عکرمه و سدّی و حسن و ربیع و ضحاک و ابن جریج و ابن زید گفتند، معنی آن که: فأتقوا الله و اتقوا الارحام فصلوها، و ارحام را مراقبت کنی «۲» که بیبندی «۳». و عبد الله بن یزید المقرئ خواند: «و الارحام»، به رفع، علی تقدیر و الارحام فصلوها «۴» و گفت: بر اغراء باشد که اگر چه اغراء بیشتر منصوب آید، مرفوع ه م آمده است فی قول الشاعر «۵»:

ه عمیر و منهم السّفاح

انّ قوما منهم عمیر و أشبا

ل أخو النّجده السّلاح

لجد یرون باللقاء إذا قا

الله تعالی «۶» در آیت تحذیر کرد مکلفان را از معاصی او و تذکیر نعمت او بر ایشان به خلق ایشان، و امر کرد ایشان را به مراعات و مراقبت جانب خویشان برای آن که در این جا وصیّت باشد به زنان و عورات «۷» و اطفال صغار و تودّد و تراحم تنبیه ایشان را بر آن که ایشان از یک نفس آفریده اند تا ایشان [را] «۸»، [۲۸۹- پ] بر یکدیگر رحمت

(۱). فق: باید.

(۲). تب: کنید.

(۳). تب: بیبندید.

(۴). اساس+ و ارحام را مراقبت کنی که بیبندی، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۵). وز+ شعر.

(۶). آج، لب، فق: «الله تعالی» را ندارد.

(۷). اساس و وز: به زبان عورت، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 237

و رقت و شفقت بیشتر باشد، و کسی بر کسی تطاول و مفاخرت نکند، چه همه از یک اصلند، «أبوهم آدم و الامّ حواء». آنچه دگر باره در آخر آیت برای تأکید، تحذیر و تهدید کرد بقوله: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا رَقِيبًا**، ای حفیظا، که خدای تعالی نگهبان شماست. این قول مجاهد است، و ابن زید گفت: «رقیب» عالم باشد، و بر هر دو قول فعیل به معنی فاعل بود.

قوله «۱»: **وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ**، مقاتل و کلبی گفتند: آیت در مردی آمد از غطفان مالی «۲» بسیار از آن پسر برادرش در دست او بود و او کودک یتیم بود، چون بالغ شد و طلب مال پدر کرد، عمّ مال به او نداد. به حکومت بنزدیک رسول - علیه السلام - آمدند، خدای تعالی این آیت فرستاد. چون مرد این بشنید، گفت: **أطعنا الله و اطعنا الرسول نعوذ بالله من الحوب الكهپو**، فرمان خدای و رسول را منقادیم، و پناه با خدای می دهیم از بزه عظیم، و مال به او داد. رسول - علیه السلام - گفت: هر کس که «۳» او را بخل نفس خود نگاه بدارند «۴» و طاعت خدای دارد «۵» - چنان که این مرد - به منزل بهشت فرود آید. چو مال آن بستند «۶» و در سبیل خدای نفقه کرد، رسول - علیه السلام - گفت:

ثبت الأجر و بقى الوزر

، [مزد] «۷» ثابت شد و وزر و وبال بماند. گفتند: یا رسول الله! دانیم که اجر ثابت شد برای آن که مال در سبیل خدای خرج شد، چگونه وزر بماند؟ گفت: مزد ثابت شد «۸» غلام را «۹» وزر بر پدرش. خدای تعالی به این آیت خطاب به اوصیای مرده و اولیای یتیم کرد، گفت: **وَآتُوا الْيَتَامَىٰ** «۱۰»، بدهی «۱۱» یتیمان را مال ایشان «۱۲». و یتیم آنچه باشد که طفل بود، چون بالغ شد یتیم نخوانند او را،

لقوله - علیه السلام: لا یتیم بعد حلم،

پس از بلوغ یتیمی نباشد.

جواب از این آن است که، این بر سبیل توسّع و مقاربت «۱۳» گفت، حالت اول

---

(۱). آج، لب، فق + تعالی.

(۲). آج، لب، فق: مال.

(۳). آج، لب، فق: ندارد.

(۴). آج، لب، فق: نگاه بدارد.

(۵). آج، لب، فق: بدارد.

(۶). وز، لب، فق: جوان مال بستد، آج، نب: چو آن مال بستد.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). آج، لب، فق+ کودک.

(۹). آج، فق، تب+ و.

(۱۰). تب+ اموالهم.

(۱۱). آج، فق: بدی، تب: بدهید.

(۱۲). آج، لب، فق، تب: مالهایشان.

(۱۳). آج، لب، فق، تب: مقارنت.

ص: 238

بلوغ را به حالت یتیمی، چنان که گفت: فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ «۱»، و ایشان در آن حال که به روی آمدند به سجده ساحر و کافر نبودند، بل مؤمن بودند، و لکن حق تعالی برای مقاربت «۲» حال را ساحر خواند ایشان را که این وصف بر ایشان بمثابة نام شده بود، هم چنین در آیت ما، و رسول را- علیه السلام- پس از چهل سال یتیم ابو طالب می خواندند، برای آن که یتیم از پدر باز ماند، و ابو طالب او را در حجره «۳» خود پیرورد.

وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَ بِالطَّيِّبِ، و بدل مکنید «۴» پلید را به پاک، یعنی مالهای ایشان [که] «۵» بر شما حرام است بر مگیری «۶»، و مال خود که حلال است شما را با جای نهی «۷». و پلید و پاک کنایت است از حلال و حرام، نظیره قوله: قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَيْبُ وَالطَّيِّبُ «۸»، أَى الْحَلَالُ وَالْحَرَامُ «۹».

مفسران در معنی این تبدیل و تغییر خلاف کردند. بعضی گفتند که: ایشان را عادت بودی که مال نیک رفیع بر گرفتندی و بد و خسیس به جای آن بنهادندی، این قول سعید بن المسيب است و نخعی و زهری و سدّی و ضحاک . عطا گفت: به مال یتیم تجارت کردند [ی] «۱۰» و سود به او ندادندی. ابن زید گفت: در جاهلیت کودکان خرد «۱۱» را میراث ندادندی، میراث به بزرگان دادندی و زنان را میراث ندادندی. و ابن زید چنین خواند فی قوله تعالی: وَ تَرَعُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ «۱۲»، لا تورثوهن شیئا، مجاهد گفت: تعجیل مکنید «۱۳» به نفقه حرام تا حلال به دست آمدن. و لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ، یعنی مع اموالکم، و مالهای ایشان با مالهای خود مخورید. و «إلی» این جا به معنی «مع» است، و مثله قوله:

---

(١). سورة شعرا (٢٦) آيه ٤٦.

(٢). تب: مقارنه.

(٣). همه نسخه بدلها بجز لب: حجر.

(٤). آج، لب، فق: مكنى / مكنيد.

(١٠-٥). اساس: ندارد، با توجه با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها افزوده شد.

(٦). تب: بر مگيريد.

(٧). تب: نهيد.

(٨). سورة مائده (٥) آيه ١٠٠.

(٩). آج، لب، فق، تب: أى الحرام و الحلال.

(١١). تب: خورد.

(١٢). سورة نساء (٤) آيه ١٢٧.

(١٣). آج، لب، فق: مكنى / مكنيد.

ص: 239

مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ «١»، و المعنى مع الله، و قال الشاعر «٢»:

إلى عتق مستوبات الأواصر «٣» «

يشدون أبواب القباب بضم

أى مع عتق، و تحقيق آن است كه «الى» متعلق است به فعلى محذوف، و التقدير : مضافا الى أموالكم و مضافا الى الله، و كذلك فى البيت.

إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا، أى اثما عظيما، كه در آن بزده‌ای عظیم باشد. و در او سه لغت است: «حوب» و «حوب» و «حاب» و قيل: الحوب الاسم، و الحوب المصدر، يقال: حاب يحوب حوبا و حابا و حيابةً، و قال اميَّة اللّيثيّ - و قد هاجر ابنه بغير اذنه « ٤ »:

و ان مهاجرین تکنفاه

غداتئذ لقد خطئا و حابا

و قال آخر « ٥ »:

عضّ علی شبيه الأريب

فظلّ لا يلحی و لا يحوب

و قال آخر « ٦ »:

إيها قطيع بن عبس أنها رحم

حبتم بها فأناختكم بجعجاج « ٧ »

أى انتم.

قوله: « وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ » ٨ « تفسّطوا فى اليتامى، مفسران خلاف کرده اند در سبب نزول آیت و تفسیر او، عروه گفت: از عایشه پرسیدم تفسیر این آیت، گفت: آن یتیمه‌ای باشد که در حجر مردی بود « ٩ »، چون بالغ شود مرد خواهد که او را به زنی کند بدون مهر مثل او، حق تعالی نهی کرد از آن که او را نکاح بندد اَلَّا بِر مهر مثل، آن گه به او آنچه خواهد جمع می کند از زنان تا تمامی چهار، و این در روایات اصحابان « ١٠ »

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۵۲، نیز: سوره صف (۶۱) آیه ۱۴.

(۲). تب + شعر.

(۳-۸). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط تفسیر قرطبی (۱۰/۵) چنین است:

(۶-۵-۴). تب + شعر.

(۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط لسان العرب (۱/ ۳۴۰) چنین است:

حبتم بها فأناختكم بجمع

صبرا بغیض بن ریث، أنها رحم

(۹). آج، لب: باشد.

(۱۰). آج، لب، فق: اصحاب.

ص: 240

ما آمده است [و] «۱» گفتند: این آیت متصل است بقوله: وَ يَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ «۲»، وَ إِن «۳» خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى - الْآيَةَ.

بعضی دگر گفتند: مراد آن است که ای آنان که اولیای یتیمانید «۴» و یتیمان در حجر شما اند، اگر [ترسید] «۵» که چون ایشان را عقد بندید و به زنی کنید «۶» در حق ایشان عدل کرده نشود شما را، نکاح ایشان رها کنید «۷» و از دیگران آنچه خواهید «۸» به زنی کنید از یکی تا چهار. اگر ترسید «۹» که نیز عدل نبود یکی یا پرستاری چنان که مصلحت باشد.

حسن بصری گفت: آیت در حق کسانی اند که در حجر «۱۰» [۲۹۰-پ] ایشان یتیمان بودند، ایشان زن نکردند کراهت آن را که نباید که در حق آن یتیمان انصاف نرود، و از مال ای شان چیزی خرج نشود «۱۱»، ایشان را به زنی کردند، و رغبت نبود ایشان را در نکاح آن یتیمان. آنچه جو «۱۲» ایشان را خوش نبودی با او تمنای مرگ او کردند تا مال به ایشان بماند، و ایشان زنان دیگر کنند. خدای تعالی این آیت بفرستاد تا نکنند.

عکرمه گفت: در بدایت اسلام حصر نبود عدد زنان را که نکاح بستندی بر ایشان. مرد بودی که ده زن داشتی و کمتر و بیشتر، چون مال وفا نکردی، دست به مال یتیم که در حجر او بودی دراز کردی و از آن خرج کردی، خدای تعالی از آن نهی کرد و ایشان را قصر کرد بر چهار زن، و این روایت طاووس است و عطیه از عبد الله عباس، و گفت: سبب آن که خدای تعالی قصر فرمود بر عدد چهار از زنان

---

(۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۷.

(۳). وز، آج، لب، فق، تب: فان.

(۴). آج، لب، فق: یتیمانی / یتیمانید.

(۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، آج، لب، فق: ترسی / ترسید.

(۶). آج، لب، فق: عقد بندی و بزنی کنی.

(۷). آج، لب، فق: رها کنی.

(۸). آج، لب، فق: خواهی.

(۹). آج، لب، فق: ترسی / ترسید.

(۱۰). مر: حجره.

(۱۱). وز، آج، لب، فق، مر: خرج شود.

(۱۲). آج، لب، فق: چون.

ص: 241

یتیمان بودند. بعضی دگر گفتند: ایشان تحرّج کردند از مال یتیمان، و تحرّج نکردند از نکاح زنان، چندان که بودی بعد القصر علی أربع، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: چنان که از این تحرّج می کنی «۱» از آن نیز تحرّج کنی «۲» که هر دو در باب تحریم به یک منزلت است، و نیز برای آن تا هر مردی چندان نکاح بنده که قیام تواند کردن به مؤونت

ایشان، برای آن که زنان چون یتیمانند در ضعف و عجز، و این قول سعید جبیر است و قناده و ربیع و ضحاک و سدّی و روایت و البی از عبد الله عباس.

حسن بصری گفت قولی دگر که : ایشان از نکاح یتیم تح رج کردند چنان که از مالش، خدای تعالی این آیت فرستاد در رخصت آن ایشان را، و قصر فرمود بر عددی که ایشان قیام توانند نمودن به مؤونات ایشان از یکی تا چهار.

مجاهد گفت: معنی آن است که چنان که تحرج می کنی «۳» از مال ایتام، هم چنان تحرج کنی «۴» از زنا «۵»، و اگر «۶» نکاح خواهی کردن «۷» بر این عدد میفرزایی «۸». و ابراهیم النخعی خواند در شاذّ: «تقسطوا» بفتح التاء، و گفت: «قسط» و «أقسط» لغتان فی العدل. و زجاج و دگر ائمه لغت گفتند: أقسط إذا عدل و قسط إذا جار، و اصل کلمه قسط «إذا جار» باشد، و در «أقسط»، «الف» ازاله را بود، برای آن که جور ازاله عدل بود، کقولهم: عربت معدته و أعریها إذا اصلحها.

و «یتامی» جمع است صالح مذکر و مؤنث را، و ابن ابی عبله در شاذّ خواند:

«فانکحوا من طاب»، گفت: برای آن که «من» عقلا را باشد، و «ما» لما لا یعقل.

و وجه «۹» قراءت قرآء یکی بود از دو وجه، یکی آن که : اشارت بود به فعل نکاح، ای فانکحوا النکاح الذی طاب لکم. دگر آن که: «ما» به معنی «من» بود، برای آن که

---

(۳-۱). تب: می‌کنید.

(۴-۲). تب: کنید.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۲۰۸): زنان.

(۶). اساس: ذکر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). تب: خواهید کردن.

(۸). تب: میفرزاید.

(۹). آج، لب، فق: و وجوه.



متعاقبند «۱» به جای دیگر «۲» بایستند، کقوله تعالی: وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا «۳»، آی و من بناها، و قوله: قَالَ فَرَعُونَ وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ «۴». و ابو عمرو بن العلاء گفت، در مکه شنیدم از بعضی اعراب: سبحان ما «۵» سَبَّحَ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ.

ما طابَ لَكُمْ، آی حلّ لکم. ابن ابی اسحاق و الجحدریّ و الاعمش خواندند:

«ما طیب»، به اماله. و در مصحف ابیّ به «یا» نوشته است، نکاح بندی «۶» بر زنان چندان که حلال است شما را. مُنْتَنِي وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعًا، این اعدادی «۷» معدول است عن اثین اثین و عن ثلثة ثلثة، و بر این قیاس تا به ده شاید، و لکن مسموع تا چهار است و در بیت کمیت آمده «۸»:

ت فوق الرجال خصالا عشارا

فلم یستر یتوک حتی رمی

و سبب منع صرف او وصف است و عدل، و «واو» در آیت به معنی «او» ست که معنی «او» تخییر است، کقوله تعالی: قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَ فُرَادَى «۹» ...، و بر این اجماع امت است، و چون جمله عدد بر هم آری نه باشد، و کس را این عدد حلال نیست به اجماع مگر رسول [را] «۱۰»- علیه السّلام، و این از خصایص او بود.

راوی خبر گوید که قیس بن الحارث گفت: پیش از نزول آیت من هشت زن داشتم. چون این آیت آمد، من گفتم: یا رسول الله! من هشت زن دارم، چگونه کنم؟

گفت: چهار را نگاهدار و باقی را رها کن. گفت: با خانه رفتم و یک یک را پیش خواندم و پرسیدم که از شما کیست که فرزند دارد، و کیست که ندارد؟ آنان را که فرزند داشتند چهار را باز گرفتم، و باقی را رها کردم.

فَإِنْ خِفْتُمْ، اگر ترسی «۱۱». و ترس از باب ظنّ باشد که عدل نتوانی کردن و

---

(۱). آج، لب، فق: معاقبند.

(۲). تب: یکدیگر.

(۳). سوره شمس (۹۱) آیه ۵.

(۴). سوره شعرا (۲۶) آیه ۲۳.

(۵). اساس: من، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب، فق: ببندی، وز، تب: بندید.

(۷). آج، لب، فق: اعداد.

(۸). آج، لب، فق: کم آمده.

(۹). سوره سبأ (۳۴) آیه ۴۶.

(۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۱). تب: ترسید.

ص: 243

انصاف دادن از میان چهار. **فَوَاحِدَةٌ**، بنصب علی تقدیر: فانکحوا واحده، و ابو جعفر المدنی خواند: [فواحدة] «۱»، علی تقدیر: فلیکفکم واحده، أو فواحدة کافیه لکم، کفوله: **فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ** «۲»، ای یشهدون ای «۳» یکفون.

**أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**، به آنچه دست راست شما مالک بود آن را، یعنی پرستاران. و اگر چه اضافه «ملک» بر حقیقت با جمله بود، یمین را برای آن تخصیص کرد که علامت ملک تصرف بود، و تصرف در اغلب به دست راست کنند.

و بعضی اهل معانی گفتند: **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**، ای ما نفذت فيه أیمانکم، جمع یمین من القسم و الحلف از آنان که سوگند شما در او روان باشد، و تمسک کرد در این

**قول بقول النبی - علیه السلام: لا نذر فی معصية الله و لا فیما [لا] «۴»** یملک بن ادم،

و این قول ضعیف است. و تمسک آنان که به ظاهر آیت تمسک کردند در وجوب نکاح درست نیست، اگر چه ظاهر او در امر قرآن «۵» بر وجوب بود برای آن که به دلیل عدول کنند از ظاهر، و ا جماع [۲۹۱-] ر] امت است بر آن که نکاح سنت است و واجب نیست. دگر آن که از قراین آیت معلوم آن است که آیت را اگر چه ظاهر امر است، مراد نهی و تهدید است از نکاح بیشتر از چهار زن.

**ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا «۶» تَعُولُوا**، روایت کردند از رسول - علیه السلام - که گفت:

ان لا تعولوا، ای تمیلوا ای تجوروا.

تفسیر عول به جور فرمود، آن نزدیکتر بود به آن که جور نکنی. و به دگر روایت عیل «۷» و چسبیدن «۸» از راه حق، و بیشتر مفسران بر این تفسیر دادند، و هر دو متقارب المعنی است. و مقاتل گفت: در لغت جرهم چنین آمد که:

میزان عائل ای مائل، و در کلام عثمان بن عفان آمده است: بمیزان لا أعول، ای لا امیل، و قال ابو طالب:

(۱). اساس، وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

(۳). آج، لب، فق، تب: او.

(۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۵). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: اوامر قرآن.

(۶). تب: ان لا.

(۷). کذا: در اساس، وز، تب: بمیل، لب، فق، مر: تمیل.

(۸). اساس، فق: وحشیدن، وز، آج: وحشیدن، مر: چشیدن، با توجه به تب تصحیح شد.

ص: 244

و وزان صدق وزنه غیر عایل

بمیزان صدق ما یعول شعیره

مجاهد «عول» را بر ضلال تفسیر داد، و فرأ و أصم گفتند: تجاوز باشد عمّا فرضه الله. و «عول» در لغت تجاوز باشد، و گفتند: «عول» زیادت باشد و نقصان را، و از اضرار است، و منه العول فی المیراث. و شافعی گفت: «عول» کثرت عیال باشد، و این قول جز از او روایت نکردند. و ابو حاتم گفت: اگر چه ما نشنیده ایم و «۱» به لغت عرب عالم تر از ما بود، و لغت معروف در این باب أعال یعیل إعالة اذا کثر عیاله، و عال یعیل اذا افتقر. ابو القاسم بن حبیب گفت از ابو عمرو الدوری «۲» پرسیدم - و او در لغت امامی بود - گفت: لغت حمیر است و أنشد فی ذالک: «۳»

بلا شک و ان أمشی و علا

و ان الموت يأخذ کلّ حیّ

أى كثر ماشيته و عياله . ابو عمرو بن العلاء گفت : وجوه لغت عرب چنان بسیار شده است که من نمی یارم که لحنی بر کسی بگیرم، می گویم باشد که آن را وجهی بود که من نمی دانم. و طلحة بن مصرف خواند : أن لا تعتلوا، این «۴» لغت عامّه عرب من کثرة العبال، و بعضی دگر خواندند: ان لا تعيلوا من العيلة، و هى الفقر، قال الشاعر «۵»:

و لا يدري الفقير متى غناه      و لا يدري الغنى متى يعيل «6»

طاووس خواند: ان لا تعتلوا، من العلة.

وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً، کلبی و جماعتی مفسران گفتند : این خطاب است با اولیای زن، که ایشان چون زنی در قبیله به کسی دادندی و مهر بستندی، چیزی به او ندادندی، قلیل و کثیر . و اگر به غریبی دادندی، او را بر شتر نشاندهی و آن جا فرستادندی و بیش از آن شتر نبودى او را . و از این جا چون کسی را دختری آمدی، تهنیت او چنین کردندى که : هنیئا لك النّافجة، یعنی چون او «۷» مهر گیرد این

(۱). آج: او.

(۲). اساس، وز، آج، لب، فق: ابو عمر الزردی، مر: ابو عمرو الزروی، تب: ابو عمر الرزینیدی، با توجه به منابع خبر تصحیح شد.

(۳-۵). تب+ شعر.

(۴). آج، لب، فق، مر، تب: بر.

(۶). آج، لب، فق، مر+ آی یفتقر.

(۷). آج، لب، فق: آن.

ص: 245

شتر «۱» باشد که بر شتر اینان آید، فینفجها أى يعظّمها و یكثرها، خدای تعالی نهی کرد ایشان را از این، و گفت : مهر حقّ ایشان است، به ایشان باید دادن . و حضرمی گفت : ایشان در جاهلیت نکاح شغار کردندى، و آن آن بودى که او دختر را یا خواهر به کسی دادی بر آن که او کسی را از آن خود به او دهد، و در میانه مهری نبودى جز نکاح این در برابر نکاح آن، خدای تعالی از این نهی کرد، و رسول - علیه السلام - گفت:

، در اسلام شغار نیست.

بعضی دگر گفتند: خطاب با شوهران است، خدای تعالی از این «۲» فرمود ایشان را که مهر زنان بد هند، و این ظاهرتر و درست تر است. و «صدقات» مهور باشد، واحدها صدقه - بفتح «صاد» و ضمّ «دال» و این لغت اهل حجاز است. و تمیم گوید: در واحدش «صدقه» و جمعها «صدقات»، کظلمة و ظلمات.

نَحْلَةٌ، قناده گفت: فریضة واجبة. ابن جریج و ابن زید گفتند «۳»: فریضة مسماة، و ابو عبید «۴» گفت: نحلّة، اَلَا مَسْمَى نباشد و معلوم، کلبی گفت: عطیة و هبة، و ابو عبید «۵» گفت: عن طیب نفس، از دل خوشی. و زجاج گفت: تدینا «۶». و در او دو لغت هست: «نحلّة» و «نحلّة»، و اصل او عطا باشد. و نصب او بر تمیز است. و گفته اند: بر مصدری لا من لفظ الفعل. عقبه بن عامر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت:

انّ احقّ الشّروط ان یوفی ما استحللتم به الفروج،

اولیتر شرطی که به آن وفا کنند آن است که آنچه به آن فرج حلال کرده اند تمام بدهند، یعنی مهر زنان.

صهیب روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او وامی ستاند «۷»، و آن روز که می ستاند عزم کند که با جایگاه ندهد او دزد است، و آن کس که زنی کند بر مهری، و عزم کند که آن مهر ندهد او زانی است.

---

(۱). لب، فق، مر: بیشتر.

(۲). همه نسخه بدلها «از این» را ندارد.

(۳). اساس، وز: گفت، لبتوجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مر: ابو عبیده.

(۵). مر، تب: ابو عبیده.

(۶). آج: دینا،

(۷). آج، لب، فق: می ستاند.

فَإِنْ طِينٌ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا، اگر چنان باشد که این زنان دل خوش بکنند شما را از چیزی از آن، یعنی اگر چیزی از آن به شما دهند بطبیعت نفس، فَكُلُّوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا، بخورید «۱» آن نوش و گوارنده، یعنی حلال است شما را آن، [و] «۲» نصب «نفسا» بر تمیز «۳» باشد. و برای آن که نقل فعل کرد «۴» با اصحاب نفس، از نفس، برای آن نفس را موحد کرد، و مثله قوله تعالی: وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا «۵»، و قال تعالی: وَ قَرَّيْ عَيْنًا «۶». کوفیان گفتند: لفظ «نفس» این جا واحد است و معنی جمع، و مانند این بسیار است، منها قول الشاعر «۷»:

فبيض و أمّا جلدها فصليب

بها جيف الحسرى فأما عظامها

و لم يقل جلودها. و بصريان گفتند: أراد بالنفس الهوى، به نفس هوای نفس خواست، و آن مصدر است، و او را تشبیه و جمع نکنند. بعضی مردمان کراحت داشتند آن که از مهر چیزی با ایشان آید، و اگر چه زن به دلخوشی بدو داده بودی، خدای تعالی این آیت فرستاد و رخصت داد ایشان را [۲۹۱- پ] در آن و بیان کرد که چون اکراهی نباشد [و] «۸» خدیعتی حلال بود.

قوله: هَنِيئًا، اشتقاق او من هنأت البعير بالقطران باشد إذا عالجت به، شتر را چون گر دارد او را به قطران بیندایی هنأت گویی، و يقال: هنأتی الطّعام یهنئنی علی فعل یفعل و هنئنی یهنأنی علی فعل یفعل هنأه، و هنی ۰ طعامی بلشد گوارنده که با او «۹» تنغیصی نباشد، و يقول العرب: هنأتی الطّعام و مرأنی فاذا أفردوه، قالوا: أمرأنی الطّعام بالألف، و این کنایت است از آن که در دنیا و بالی نبود آن را و در آخرت تبعیتی.

عبد الله عباس گوید رسول را- علیه السلام- از این آیت پرسیدند، گفت: چون زنان چیزی به شما دهند به دلی خوش بی اکراهی در دنیا، سلطان را بر شما مؤاخذه

(۱). آج، لب، فق: بخوری / بخورید.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). تب: تمییز.

(۴). آج، لب، فق، مر: کردن.

(۵). سوره هود (۱۱) آیه ۷۷.

(۶). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۶.

(۷). تب + شعر.

(۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). آج، لب، فق، مر: که او با.

ص: 247

نمود و در آخرت خدای را مطالبه . ابو حمزه گفت: هنیئا لا اثم فيه، مریئا لا داء فيه، در او بزه و دردی نباشد، مغیره بن شعبه روایت کند از امیر المؤمنین علی - علیه السلام - که گفت: چون یکی را از شما را رنجی رسد، باید تا سه درم از صدق زن بخواید و به آن انگبین بخرد و به آب باران بیامیزد و بخورد تا جمع کرده باشد میان هنأت و مرأت و شفا و برکت را، لقوله: فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا، و قوله: فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ «۱»، و قوله: وَ نَزَّلْنَا «۲» مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا «۳».

قوله: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ - الآية. خلاف کردند در آن که این سفیهان که اند که خدای تعالی نهی کرد از دادن مال به ایشان. بعضی گفتند: زنانند.

حضر می گفت: آیت در حق مردی آمد که او مالی داشت به زن داد تا تلف کرد، خدای تعالی این آیت فرستاد . مجاهد گفت: نهی است این آیت مردان را از آن که مال به هیچ زن بدهند «۴»، اگر زن باشد و اگر دختر و اگر خواهر. جویبر «۵» گفت از ضحاک که گفت: زنان از همه سفیهان سفع تر باشند، دلیل این تأویل حدیث ابو امامه که روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت:

أَمَا خَلَقْتَ النَّارَ لِلسُّفَهَاءِ - يقولها ثلاثا: أَلَا وَ إِن السُّفَهَاءَ النِّسَاءِ،

گفت: دوزخ برای سفیهان آفریده‌اند - تا سه بار گفت، آنگه گفت: سفیهان زنانند.

أنس مالک روایت کند که: زنی سیاه بنزدیک رسول «۶» آمد ملیح، فصیح زبان، گفت: یا رسول الله! در حق ما خیری «۷» بگو که همه شر می‌گویی در حق ما. گفت:

چه گفتم در حق شما از شر؟ گفت: ما را سفیه خواندی. گفت: سفیه من نخواندم شما را، خدای خواند فی قوله: وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ. گفت: یا رسول الله! ما

---

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۶۹.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: و انزلنا، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). سوره ق (۵۰) آیه ۹.

(۴). همه نسخه بدلها: دهند.

(۵). وز: جویر، آج، لب: حویص.

(۶). آج، لب، فق + علیه السلام.

(۷). فق، مر، تب: چیزی.

ص: 248

را ناقص خواندی. گفت: ناقص نباشی «۱» که در ماهی چند روز نماز نکنی «۲»؟ آنگه گفت: کفایت نیست شما را که چون یکی از شما بار بر گیرد، چندانی مزد بود [او را] «۳» که خود را «۴» در ره خدا باز بندد، برای جهاد کافران چون بار بنهد او را مزد آن شهید بود که در خون بگردانند او را در ره خدای، چون کودک را شیر دهد به هر جرعه ای چنان باشد که یکی از فرزندان اسماعیل آزاد کرده. و چون بی خواب شود، به هر شبی که خواب از چشم باز کند هم چنان باشد که برده‌ای از فرزندان اسماعیل آزاد کرده، آنگه گفت: این ثواب و اعواض مؤمنات خاشعات صابرات را باشد که کفران «۵» نکنند. زن برگشت و می‌گفت: عظیم فضلی است، اگر نه این شرایط به دنبال آن است.

و عاصم روایت کند از مورق که: زنی به عبد الله عمر بگذشت، او این آیت بخواند. معاویه بن قره گفت: زنان را نه به عادت کنی «۶» که ایشان سفیه باشند، اگر ایشان را فرو گذارند هلاک کنند مردان را «۷». عبد الله عباس و زهری و ابو مالک و ابن زید گفت «۸»: مراد فرزندان نابالغ اند، بعضی دگر گفتند: زنان و کودکان اند، و حسن بصری هم چنین گفت. قتاده گفت: مال به زن و فرزند مده که تباه کنند، آنگه این آیت بخواند: وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ «۹».

عبد الله عباس گفت: مالی که خدای تعالی قوام عیش تو و سبب معیشت تو کرد به زنان و کودکان سفیه بی خرد مده که آنگه به ایشان محتاج شوی «۱۰»، و لکن نگاهدار و به قدر حاجت از مؤونت و کسوت بر ایشان صرف می‌کن.

---

(۱). مر، تب: نباشید.

(۲). مر، تب: نکنید.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق: که کسی که خود را.



(۵). اسراس + آن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۶). تب: کنید.

(۷). آج، لب، فق، مر+ به مکر و حيله.

(۸). کذا: در اساس، وز، آج، لب، فق، مر، تب: گفتند.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۸.

(۱۰). آج، لب، فق، مر: که پس از آن زود باشد که محتاج ایشان گردی.

ص: 249

شعبی گفت: مال «۱» به هیچ زن مده تا شوهر بنکند «۲» و اگر چه توریت و انجیل و قرآن «۳» خوانده باشد، و به هیچ کودک مده [تا بالغ نشود. سعید جبیر و عکره گفتند:

مراد مال یتیم است که در دست تو باشد، خدای تعالی گفت به او مده] «۴» تا بالغ و رشید شود.

اگر گویند: این قول چگونه درست آید، و خدای تعالی مال با ما اضافه کرد، و چون مال ایشان را باشد، این اضافه درست نیاید؟ گوئیم: مراد جنس مال است، یعنی این مال که در دست شما باشد، چنان که گفت: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ «۵»، و

قال - عليه السلام: حَبَّ الی من دنیاکم.

و وجهی دگر آن است که: چون متصرف و مدبر و مصلحت بین در آن او باشد برای آن با او اضافه کرد، و این سفیه که مال به او نشاید دادن محجور باشد ناقص عقل بود یا نابالغ بود، و صلاحیت حفظ مال و تدبیر و تصرف آن نداند. و اصل سفیه جاهل باشد و خفت و آن تقیض حلم «۶» بود. و حسن بصری و نخعی خواندند: اموالکم اللاتی، و معنی همان باشد. قال الشاعر «۷»:

زعمن آئی کبرت لداتی

من اللواتی و التی و اللاتی

«التی» واحد باشد در مؤنث، و «اللّاتی» جمع، و «اللّواتی» جمع الجمع.

قوله: **الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا**، أراد قواما، که خدای تعالی قوام شما به آن کرده است . و در شاذّ خواندند: «قواما» و «قواما» بفتح القاف و کسره. و اصل «قیام»، قوام بوده است، و لکن برای کسره «قاف» را «ا» «واو» را «یا» کردند، کالصیام و القیام. و قوام کار آن باشد که کار به او قایم بود، یعنی [۲۹۲- ر] قوام و ملاک معیشت شما به او بود . و نافع خواند: جعل الله لكم قیما «۹»، به کسر قاف. ضحاک

(۱). آج، لب، فق، مر+ را.

(۲). آج، لب، فق، مب، مر: مده تا اندیشه شوهر دیگر نکند.

(۳). مر: فیقان.

(۴). اساس و تب: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

(۶). مر: علم.

(۷). تب+ شعر.

(۸). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۹). اساس: قیاما، با توجّه به وز تصحیح شد.

ص: 250

گفت: برای آتش قوام خواند که قیام اعمال خیر به او باشد، چون حجّ و جهاد و اعمال خیر . بعضی دگر گفتند: مراد آن است که مالهایی که شما به آن بر پایی **«۱»**. **وَأَرْزُقُوهُمْ فِيهَا**، یعنی نفقه کنید ایشان را از آن [و] **«۲»** «طعام دهید **«۳»**. **وَ أَكْسُوهُمْ**، و جامه کنید **«۴»** ایشان را، یعنی آنان را که نفقه و کسوت ایشان بر شما واجب بود **«۵»** از زنان و فرزندان و یا یتیمان که نفقه ایشان بر تو واجب باشد در مال ایشان . و برای آن **«فیها»** گفت و **«منها»** نگفت که خدای تعالی بواجب کرده است در مال تا مؤذن باشد به این معنی، و تقدیر این است که : **اجعلوا لهم فیها رزقا**، [و رزق] **«۶»** از شما نفعی و خیری موظّف معین باشد بر کسی، و منته رزق السلطان للجنّد، رزق [از] **«۷»** این جا خوانند آنچه سلطان با لشکر دهد، و رزق خدای تعالی موظّف **«۸»** و محدود نبود، بل به حسب مصلحت باشد.

**وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا**، یعنی ایشان را وعده نیکو دهی **«۹»**. عطا گفت: معنی آن است که بگوی **«۱۰»** که آنچه بر این خیر و نفع و سود باشد در تجارت تو را خواهد بودن . ضحاک گفت: جوابی نکو باشد به حسب اقتضای وقت . ابن زید گفت: دعا

باشد به آن که گوید: عافاک اللّٰه و بارک فیک. مفضلّ گفت: سخنی نرم که دل او به آن خوش شود و معروف «۱۱» در قول و فعل نکو باشد که نفس به آن ساکن شود و نافر نباشد از آن و منکر نبود آن را . زجاج گفت: با نفقه و کسوت کار دین پیاموزی «۱۲» ایشان را. و در آیت دلیل است بر «۱۳» آن که یتیم باید که محجور باشد و اگر چه بالغ شود چون از او رشدی نیینند و ندانند.

قوله: وَابْتَلُوا الْيَتَامَى، گفتند: آیت در ثابت بن رفاعه آمد، و در عمّس . چون رفاعه فرمان یافت و ثابت طفل بود و در حجر عمّ بود، [عم] «۱۴» بنزدیک رسول اللّٰه آمد،

---

(۱). مر، تب: برپایید.

(۷-۶-۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). آج، لب، فق: دهی / دهید.

(۴). آج، لب، فق: کنی / کنید.

(۵). آج، لب، فق، مر: واجب است.

(۸). مر+ و معین باشد بر کسی.

(۹). مر، تب: دهید.

(۱۰). تب: بگوید.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: و معنی.

(۱۲). تب: پیاموزید.

(۱۳). اساس: برای، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به وز افزوده شد.

گفت: یا رسول الله! پسر برادرم طفل است و در حجر من است، مرا از مال او چیزی باشد؟ و مال او کی با او دهم؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَ اَبْتَلُوا الْيَتَامَى**، آیت خطاب است با اولیای یتیم و آنان که در حجر ایشان یتیمی باشد. حق تعالی ایشان را احتیاط می فرماید، می گوید: بیازمایی «۱» یتیمان را، یعنی احوال ایشان را مراقبت کنی «۲» تا آنکه که به آن جا رسند که از ایشان قوت و صلاحیت خلوت زنان باشد.

و در کیفیت «ابتلاء» علما خلاف کردند. بعضی گفتند: حال طفل از دو بیرون نبود، یا پسر باشد یا دختر. اگر پسری باشد، ابتلای ولی او را آن بود که یک ماهه نفقه یا کمتر بر گیرد و به دست او دهد و او را بگوید «۳» که: چگونه صرف کن، و او را رها کند، و آنکه بنگرد تا چگونه کرده است. اگر خرج و ترتیب آن به وجه خود کرده باشد چنان که پسندیده آید او رشید است، مال به او دهد. و اگر بخلاف این باشد، مال به او ندهد که او رشید نباشد هنوز. و اگر دختر بود پاره ای پنبه بخرد «۴» او را و کاری که در خانه باشد که مفوض بود به زنان بفرماید او را و ترتیب آن بگوید او را، و برگرد «۵» اگر به وجه خود بر آرد و آن پنبه ریسمان کند و به کسها دهد به مزد معلوم تا ریسمان کنند - چنان که در آن غبطت باشد - او رشیده باشد مال به او دهد، و اگر نه، نگاه دارد تا رشدش پیدا شود. و قوله: **إِذَا بَلَغُوا النَّكَاحَ**، و بلوغ به «۶» نکاح به یکی باشد از پنج چیز: سه مردان و زنان در او مشترک باشند، و دو به زنان مختص باشد. اما آنچه مشترک است بین الرجال و النساء احتلام است و انزال آب منی، سوا اگر از جماع باشد یا نباشد، در خواب و بیداری. و [بر] «۷» هر حال که باشد هر گه انزال آب منی بود او را او بالغ بود، لقوله تعالی: **وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا** «۸» - الآیه، و لقوله - علیه السلام - و برای آن که رسول - علیه السلام - گفت معاذ

---

(۱). مر: بیازمایی.

(۲). مر، تب: کنید.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۱۵): نگوید.

(۴). آج، لب، فق: پنبه بدو دهند و.

(۵). آج، لب، فق، مر: کاری که در خانه زنان را باشد تعلیم دهند که چگونه کن آن را بنگرند.

(۶). کذا: در اساس، همه نسخه بدلها: ندارد.

(۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۸). سوره نور (۲۴) آیه ۵۹.

را آنگه که او را به یمن فرستاد:

خذ من کلّ عالم دینارا

، از هر کس که به حلم رسیده باشد دیناری بستان، یعنی او مرد باشد، و حکم او حکم مردان بود.

و دیگر سال است، و علما در سال خلاف کردند. مذهب اهل البیت آن است که: چون پانزده ساله «۱» شود بالغ باشد، و این مذهب شافعی است و ابو یوسف و محمد، و به نزدیک ابو حنیفه بلوغ کنیزک به هفده ساله «۲» باشد، و بلوغ غلام به نوزده سال، و به روایت لؤلؤئی از او هژده «۳» سال «۴»، و قول اول ظاهرتر است و مناظره اصحاب او بر آن است و دلیل بر آن که به پانزده سال غلام را حکم بلوغ کنند، حدیث عبد الله عمر است که او گفت - آن سال که جنگ احد بود: مرا بر رسول - علیه السلام - عرض کردند، رد کرد مرا و گفت: کودک است، مرا ده سال بود، چون عام الخندق بود، مرا پانزده سال بود، مرا بر رسول عرضه کردند «۵» اجازت کید و نام [من] «۶» بنوشت.

علامت دیگر آن انبات است، و آن آن بود که موی بر آرد به زهار اگر مرد بود و اگر زن. و شافعی را در انبات دو قول است: [یکی آن که بلوغ باشد و] «۷» یکی آن که علامت بلوغ باشد و ابو حنیفه گفت: انبات را هیچ حکم نیست «۸»، نه بلوغ باشد نه علامت او. و دلیل بر آن که انبات بلوغ باشد حدیث عطیة القرظی از سعد معاذ که رسول - صلی الله علیه و آله - او را بحاکم کرد در بنی قریظه، او گفت: کشف می کردم مؤتزر «۹» هر کسی که مشکوک بود از مردان در بلوغ، هر که انبات کرده بود او را گردن می زد، و هر که انبات ن کرده بود [پ] او را الحاق می کردم به کودکان و نابالغان و ایشان را برده می کردم. و رسول - علیه السلام - گفت:

لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعة اربعة

، گفت: حکمی کردی در ایشان که خدای تعالی از بالای هفت آسمان هم آن حکم کرد. عطیة گفت: من از جمله آنان بودم که مرا

---

(۲-۱). آج، لب، فق، مر: سال.

(۳). فق، مر: هیچده.

(۴). آج، لب، فق + بلوغ کند.

(۵). همه نسخه بدلها: عرض کردند.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). اساس و وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). لب، فق، مر، تب + و.

(۹). اساس: مؤتند را، با توجه به وز تصحیح شد.

ص: 253

انبات نبود، مرا الحاق کرد به نابالغان.

اما تخصیص زنان به حیض باشد یا به سنّی «۱» مخصوص نزدیک ما و نزدیک شافعی. و سن در زنان بنزدیک اهل البیت نه سال باشد. و دلیل بر آن که حیض بلوغ باشد زنان را،

قول النبی - علیه السلام: لا یقبل الله صلاة حائض الا بخمار،

گفت:

خدای تعالی نماز زن حایض نپذیرد الا که مقنع دارد.

قوله: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا، أَى ابصرتم و وجدتم، اگر از ایشان رشدی بینی.

و «ایناس» دیدن باشد، و گفته اند: اشتقاق او از انسان چشم است، انستم، أَى ابصرتم بانسان عیونکم . و گفته اند: اشتقاق او از انس باشد برای آن که آن را که دیدی انس دادی با چشم خود، و قال تعالی: آانسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا «۲»، ای ابصر «۳» و قال الحارث بن حلزة «۴»:

عصرا و قد دنا الإمام

آنست نبأ و افزعها القناص

و در مصحف عبد الله مسعود چنین است: فَإِنْ احسْتُمْ، بمعنی أحسستم، یک «سین» بیفگند، كقوله: فَظَلْتُمْ «۵»، أَى فظللتم، و قال الشاعر «۶»:

أحسن به فهنّ اليه شوس

خلا أن العتاق من المطايا

در شاذّ سلمی و عیسی بن عمر خواندند: رشد، و باقی قرآء «رشد» بضمّ الرّاء و سکون الشّین.

و مفسّران در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: عقلا و صلاحا فی الدّین و حفظا للمال و علما بما یصلحه. سعید جبیر گفت: کس باشد که محاسن به دست گیرد و او رشید نباشد، و مال به او نشاید دادن و اگر چه پیر شود، و این قول مجاهد و شعبی است. و ضحاک گفت: مال به او ندهند، و اگر چه صد ساله شود الا آن که از او اصلاح مال دانند. بدان که زوال حجر از طفل که باشد به این دو شرط باشد که

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۳۱۶): بآبستنی.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۹.

(۳). اساس، مر: ابصرتم، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). تب + شعر.

(۵). سوره واقعه (۵۶) آیه ۶۵.

(۶). تب + شعر.

ص: 254

خدای تعالی گفت: یکی بلوغ، و یکی ایناس رشد.

و رشد را فقها در او خلاف کردند. شافعی گفت: آنکه رشد باشد که در دین صالح بود و مال تباه نکند، و گفت: مراد به صلاح دین آن است که مرتکب کبایر نباشد «۱»، چون شرب خمر و زنا و لواط «۲». و اصلاح مال آن بود که ضایع نکند و تبذیر نکند و «۳» بازگانی نکند که در او غبنی «۴» فاحش باشد.

رشد به نزدیک شافعی دو چیز باشد «۵»: آن که گواهی او در شرع مسموع و مقبول باشد، و آن که مال تباه نکند. و ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد گفتند: چون بالغ باشد و عاقل و مصلح مال، حجر از او زایل شود، سواء اگر مصلح باشد در دین و اگر مفسد، اعتبار به صلاح مال کردند دون صلاح دین، آنکه نیز خلاف کردند در آن که چون عاقل و بالغ باشد و مال تباه کند، حجر از او زایل شود یا نه. ابو یوسف و محمد گفتند: حجر از او زایل نشود «۶»، و تصرّف که کند در مال خود باطل باشد الا نکاح و عتق «۷». و ابو حنیفه گفت: چون عاقل و بالغ باشد، حجر از او زایل شود، و اگر چه مال تباه کند، جز که مال به او ندهند تا بیست و پنج ساله شود. چون به این سن برسد، مال به او دهند [سواء اگر اصلاح کند و اگر افساد. و گفت: پیش از آن که مال به او دهند، در مدّت منع مال، یعنی دون بیست و پنج سال تصرّف او در مال او روان باشد، و انما منع مال

از او برای «۸» احتیاط کنند. و تخصیص بیست و پنج سال برای آن نهاد که اگر به دوازده سالگی مقاربت کند با زن او را فرزند آید از او به شش ماه، و آن که فرزند او دوازده ساله شود و به شش ماه دیگر «۹» فرزند آید، تمام بیست و پنج سال، یعنی اگر او را رشدی خواهد بود چون فرزند فرزند بیارد، باید تا محجور نباشد، و این دلیل رشد نباشد بنزدیک ما، و بنزدیک [شافعی] «۱۰» پس گفت: شرم آید مرا از آن

---

(۱). آج، لب، فق: نشود.

(۲). همه نسخه بدلها: لواطه.

(۳). آج، لب، فق، مر+ به آن.

(۴). آج، لب، فق، مر: غبن.

(۵). آج، لب+ یکی.

(۶). مر+ و اگر چه مال تباه کند جز که مال به او دهند.

(۷). مر: آن نکاح و عقد.

(۸). آج، لب، فق: به.

(۹). آج، لب، فق، مر+ او را.

(۱۰). اساس، وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 255

که حجر کنم بر کسی که او جدّ باشد تا «۱» صلاحیت آن دارد که جدّ باشد. و مالک گفت: کنیزک اگر چه عاقل و بالغ و رشید باشد، محجوره بود مادام تا شوهر ندارد، که «۲» شوهر بکند، حجر از او زایل شود مال او به او دهند [ «۳» و لکن او را روا نباشد که تصرف کند بی دستوری شوهر، الا آنکه که بزرگ شود و مجرب و احوال معاملات بشناسد. و در غلام خلاف نکرد، این قول در حجر است، و بیان حکم او علی اختلاف الفقهاء فی قوله تعالی : **وَابْتُلُوا الْيَتَامَى ، وَ فِي قَوْلِهِ : وَ لَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ اَمْوَالَكُمُ - الْآیة.**

اما کلام در آن که بر سفیه حجر کنند یا نه و چگونه کنند، فقهاء خلاف کردند.



ابو حنیفه و زفر گفتند: حجر نباشد بر هیچ آزاد عاقل و بالغ و اگر چه فاسقتر هر چه در جهان باشد [و مسرفتر، و این مذهب ابراهیم نخعی است. و شافعی گفت: اگر مفسد باشد در دین و مفسد باشد مال را بر او حجر کنند، و اگر مفسد باشد] «۴» در دین و مصلح مال باشد در او دو قول باشد شافعی را، یکی آن که حجر کنند، و یکی آن که حجر نکنند، و این ظاهر مذهب اوست. و قول اول اختیار «۵» ابوالعباس شریح است، و بنزدیک ما آن است که: محجور باشد اگر افساد مال کند، و در این باب صلاح دین اعتبار نیست - چنان که مذهب شافعی است و اختیار ابواسحاق مروزی من أصحاب الشافعی.

و قول به آن که سفیه باید تا محجور بود قول امیر المؤمنین علی «۶» است و عثمان و زبیر و عبد الله عباس و عبد الله جعفر، و در تابعین شریح، و در فقهاء مالک و اهل مدینه و اهل شام و أوزاعی و ابو یوسف و محمد و احمد و اسحاق و ابو ثور. و در این باب دعوی اجماع صحابه کردند به خبری که روایت کردند از هشام از عروه از پدرش از عبد الله جعفر که او گفت: من زمینی خریدم سبخته به بیست هزار درم «۷».

---

(۱). مر: یا.

(۲). آج: تا که، تب: که چون.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). اساس: اختلاف، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). لب، فق، مر + علیه السلام.

(۷). آج، فق، تب: به شصت هزار درم، لب، مر: به شصت هزار درم.

ص: 256

امیر المؤمنین «۱» علی کس فرستاد به عثمان و گفت: پسر برادرم زمینی سبخته خریده است به چندینی «۲»، حجر کن بر او. گفت: من برفتم و زبیر را گفتم «۳». زبیر گفت:

من شریک توام. چون شرکت زبیر در آمد، عثمان حجر نتوانست کردن، و اگر نه شرکت زبیر بودی حجر کردند بر عبد الله جعفر.

قوله: **وَلَا تَأْكُلُوا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا**، خطاب است با اولیای یتیمان، گفت: مخورید «۴» مالهای یتیمان باسراف، و قیل: ظلما و عدوانا، به بیداد و ناحق. و «إسراف»، مجاوزة الحدّ باشد، و «افراط» و «سرف» [۲۹۳-] ر] اخطا باشد، یقال:

مررت بکم فسرفتکم، ای اخطأتکم و تجاوزت عنکم، و قال جریر «۵»:

اعطوا هنیءةً یحدوها ثمانیةً  
ما فی عطائهم منّ ولا سرف «6»

وَبَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا ، و شتاب آن را که بزرگ شوند و مال با دست خود گیرند، و «أن» مع الفعل در جای مصدر است و منصوب علی آنّه مفعول له، یقال: بادرتہ کذا، و قال الشاعر:

فبادرها و لحاق «7» الخمر

آنکه گفت: وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ، هر که توانگر و مستغنی باشد باید تا تَعَفَّفَ کند و اجتناب و بپرهیزد «۸» از آن. و «عَفَّت» امتناع باشد عملاً یحلّ، یعنی رها کند و «۹» به اندک و بسیار طمع نکند، و هر که درویش باشد و محتاج، فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ، از مال ایشان بخورد بمعروف.

و علما خلاف کردند در آن که بر «۱۰» چه وجه روا باشد فقیر را که مال یتیم خورد «۱۱». بعضی گفتند: بر سبیل قرض، و این قول سعید جبیر است. و عبیدة السّلمانیّ و ابو العالیه و أبو وائل و شعبی و مجاهد، و روایت کرده‌اند از باقر - علیه السّلام - و

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ علیه السّلام.

(۲). آج، لب، فق، مر: به چندین.

(۳). آج، لب، فق، مر: بگفتم.

(۴). آج، لب، فق: مخوری / مخورید.

(۵). تب+ شعر.

(۶). آج، لب، فق، مر+ ای اخطأ.

(۷). لب فق: او لحاق، مر: او لحاف، شعرانی: و لجات.

(۸). لب، فق: پرخیزد، تب پرهیزد.

(۹). آج، لب، فق + باید که.

(۱۰). اساس + او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: بخورد.

ص: 257

گفت: دلیل بر آن که چنین است، آن است که خدای تعالی گفت: با جایگاه دهد و گواه بر ایشان گیرد. و حسن بصری و ابراهیم و مکحول و عطاء بن ابی رباح گفتند:

درویش را روا باشد که از مال یتیم [به مقدار] «۱» سدّ جوعه «۲» و عورت پوش بردارد و بر او قضا نبود. و اجرت مثل نگفتند که واجب باشد او را. و شعبی گفت: به مقدار آن که از مردار تناول کند عند ضرورت از مال یتیم آن مقدار روا باشد، و این نیز قول کسی است که اجرت مثل نگوید «۳». بعضی دگر گفتند: او را باشد که از میوه درختان و غله زمین و شیر شتر و گوسفند و آنچه ربع و زیاده باشد از آن روا باشد که بعضی بر گیرد، اما از رقبه مال نرسد او را، و بنزدیک ما هر که که تعهد مال او کند از عمارت «۴» زمین و تلقیح و سقی درختان و مراعات مواسی او را اجرت مثل رسد.

ضحاک گفت: مانند آن که چار پای بر نشیند و غلام را کاری بفرماید «۵» اما از اصل مال چیزی نرسد او را.

محمد بن القاسم گفت: بنزدیک عبد الله عباس حاضر بودم، مردی آمد بنزدیک او و گفت: در حجر «۶» من یتیمان هستند و ایشان را شترانند، مرا روا باشد که شیر آن شتران بخورم، و چه مقدار روا باشد؟ گفت: هر گه «۷» رمیده آن را باز آری، و گم شده را بجویی، و گردار را دار و مالی حوض ایشان بیندایی، و روز آب ایشان را به آب بری، از فضله شیر ای شان چیزی بخوری روا باشد، مادام تا به بچه ایشان زیان نکنی و در دوشیدن استقصاء نکنی.

و اجرت مثل که ما گفتیم، روایت کردند از عایشه و جماعتی اهل علم از عبد الله عباس و محمد بن الکعب القرظی، و گفتند: او به منزله مزدوری است، او را طعمه‌ای خدای تعالی رخصت داد، بقوله: **فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ** و دلیل بر این آن است که عبد الله عباس گفت: مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! یتیمی در

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). کذا: در اساس، وز، آج، لب، فق، تب، مر: جوع.

(۳). آج، لب، فق: بگوید.

(۴). آج، لب، فق، مر + و.

(۵). وز: فرماید.

(۶). مر: حجره.

(۷). همه نسخه بدلها + که.

ص: 258

حجر من است، شاید که او را بزئم؟ گفت: بر آنچه فرزندت را بزنی او را [نیز بزئ] «۱» گفت: او را مالی است در دست من، مرا از آن هیچ روا باشد؟ گفت: نه چنان که از آن جا مال اندوزی، یا آن را سپر مال خود کنی و مال خود به آن حمایتی کنی «۲». و «معروف» در این جای مراد مقدار و اندازه و قاعده است، به عکس آن که گفت: **وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا**، از اسراف خوردن نهی کرد و به قصد و میانه رخصت داد، و مانند این قول رسول - علیه السلام - که گفت:

من کان آمرا بمعروف فلیکن امره ذلک بمعروف،

گفت: هر که امر معروف کند [باید] «۳» تا آن امر به معروف کند، یعنی بوجه و قاعده «۴» و باندازه بر وجه مأمور و مشروع.

**فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ**، گفت: چون مال با ایشان دهی «۵» گواه بر ایشان گیری «۶». قولی آن است که: آنچه بر گرفته باشی «۷» بر سبیل قرض چون قضا کنی گواه برگیری «۸». و قول دیگر آن که: چون ایشان به حد بلوغ و رشد رسند، و مال به ایشان خواهی «۹» دادن، گواه بر ایشان گیری «۱۰» تا به وقت دوّم در دعوی ایشان بر شما بسته باشد و از تهمت دور باشی «۱۱»، و کسی را در شما طعنی نبود.

**وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا**، و خدای - جلّ جلاله - بس است محاسب و مجازی و مکافی و گواه، و «فعیل» این جا به معنی مفاعل باشد، کالاکیل و النّدیم و الرّسیل، و به معنی فاعل روا باشد که بود، و المعنی حاسباً ای کافیا.

**لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ** - الاية. مفسران گفتند سبب نزول «۱۲» آیت آن بود که: اوس بن ثابت الأنصاری فرمان یافت و زنی را رها کرد و دو

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق، مر، تب: حمایت کنی.

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلهای بجز مر: بقاعده.

(۵). مر، تب: دهید.

(۶). مر، تب: گیرید.

(۷). تب: باشید.

(۸). مر، تب: قضا کنید گواه بر گیرید.

(۹). مر، تب: خواهید.

(۱۰). مر، تب: گیرید، اساس: عبارت «قولی آن است که آنچه بر گرفته باشی بر سبیل قرض ...» را تکرار کرده است، که با توجه به وز و دیگر نسخه بدلهای زاید می‌نماید.

(۱۱). مر، تب: باشید.

(۱۲). مر+ این.

ص: 259

دختر را و دو پسر عم را- یکی قتاده نام و یکی عرفطه «۱»- در قول کلبی، و دیگر راویان گفتند: سوید و عرفطه «۲». پسران عمّ مال بر گرفتند و چیزی به زن و دختر ندادند. و در جاهلیت عادت چنین بود که زنان را و کودکان را میراث ندادندی و گفتندی: ما مال به کسی دهیم که او بر پشت ستور کارزار کند و غنیمت آرد. آن زن برخاست «۳» و بنزدیک «۴» رسول آمد- و او در مسجد فضیخ بود- و گفت: ای رسول الله! اوس بن ثابت فرمان یافت، و سه دختر به من رها کرد، و من زنی عورتم «۵» و چیزی ندارم، و او مالی بسیار رها کرد. پسران عمّ او مال بر گرفتند [۲۹۳- پ] و چیزی به فرزندان او ندادند و به من ندادند «۶» و ایشان بی‌برگ در پیش منند.

رسول- علیه السلام- ایشان را بخواند و این حدیث با ایشان براند. گفتند: یا رسول الله! ایشان که بر اسپ نشینند و در دشمنی «۷» نکایتی نکنج چیزی به ایشان باید دادن ما را؟ رسول- علیه السلام- گفت: باز گردی «۸» تا خدای تعالی چه فرماید در کار شما. ایشان بازگشتند خدای تعالی این آیت فرستاد:

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ. و مراد به «رجال» فرزندان نرینه‌اند، و به «نساء» دختران برای آن که گفت: مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ. و «نصیب» حظّ و بهره باشد، و این فعل به معنی مفعول باشد، کانه نصب له و اعدله و الْأَقْرَبُونَ، حقّ تعالی در این آیت بیان ابطال حکم جاهلیت کرد که آنچه ایشان بر آن بودند از آن اعتقاد

باطل بود، بل هر کسی را نصیبی مقدر باشد به حسب مصلحت، اگر اندک باشد و اگر بسیار . نَصِيبًا مَّفْرُوضًا، نصب او فرأء  
گفت: برای آن است که خرج مخرج المصدر، چنان که:

لک عندی درهم هبةً أو قرضاً، و کسائی گفت: نصب او بر حال است، و أخفش گفت: منصوب است به فعلی مقدر، یعنی جعل  
ذلک نصیباً مفروضاً، و «مفروض»

---

(۲-۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط تفسیر قرطبی (۵/۴۶): عرفجة.

(۳). اساس، آج، لب: برخواست.

(۴). اساس: نزدیک، با توجه به وز تصحیح شد.

(۵). عورتی ام.

(۶). تب: به فرزندان او و به من ندادند.

(۷). مر: بر دشمن، دیگر نسخه بدلها: در دشمن.

(۸). مر، تب: باز گردید.

ص: 260

مقدر باشد و مثبت. و اصل «فرض» ثبوت باشد. و فرضه «۱» حزه‌ای «۲» باشد در کمان که زه در او افگند، و فریضه [از]  
«۳» این جاست که خدای تعالی ثابت و لازم بکرده است بر مکلفان. حق تعالی در این آیت مجمل بگفت و تفصیل و تفسیر  
آن در یُوصِيكُمُ اللَّهُ «۴» بیان کرد- الی قوله: الْفَوْزُ الْعَظِيمُ «۵». و در «۶» آیت دلیل است بر آن که تأخیر بیان «۷» از حال  
خطاب روا بود تا حال حاجت. چون این آیت «۸» آمد، رسول- علیه السلام- ایشان را بخواند و ثمن به زن داد و باقی به  
دختران به یک روایت، و روایت دیگر زن را ثمن داد و دختران را ثلثان، و باقی به عصبه داد، در روایت آنان که به تعصیب  
گویند، و بیان این بیاید- ان شاء الله.

قوله- عزّ و علا «۹»:

[سوره النساء (۴): آیات ۸ تا ۱۴]

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۸) وَ لِيَخْشَى الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ  
خَلْفِهِمْ ذُرِّيَةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا (۹) إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي

بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيِّضَلُونَ سَعِيرًا (۱۰) يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ تِلْكَ مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرَّثَهُ أَبُوَاهُ فَلِأُمِّهِ التُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهِنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمْنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً وَ لَهَا أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي التُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲)

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ (۱۴)

[ترجمه]

چون «۱۰» حاضر آیند به قسمت خویشان «۱۱» و یتیمان و درویشان، روزی دهید ایشان را از آن و بگویی «۱۲» ایشان را سخنی نیکو.

باید «۱۳» تا بترسند آنان که اگر رها کنند از پس ایشان «۱۴» فرزندان ضعیف ترسند بر ایشان، گواز خدای بترسید «۱۵» و بگویند سخنی درست نیکو.

آنان که می‌خورند مالهای یتیمان به بیداد «۱۶» می‌خورند در شکمهای ایشان «۱۷»

(۱). اساس، وز: فرض، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). فق: چیزی، تب: خرهای.

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۳.

(۶). آج، لب+ این.

(۷). مر: بیان کردن.

(۸). همه نسخه بدلهای آیات.

(۹). آج، لب، فق: عزّ و جلّ.

(۱۰). آج، لب، فق، تب: و چون.

(۱۱). وز: خویشان، تب: خویشاوندان.

(۱۲). آج، لب، فق، تب: بگوید.

(۱۳). آج، لب، فق، تب: و باید.

(۱۴). تب: پس خود.

(۱۵). آج، لب، فق، تب: پس باید که بترسید از خدای.

(۱۶). تب: یتیمان را به بیدادی.

(۱۷). تب: شکمهاشان.

ص: 261

آتش و ملازم شوند با دوزخ «۱».

اندرز می کند خدای شما را در اولاد شما «۲» نر را مانند بهره دو ماده اگر باشند زنان بالای دو ایشان را بود چهار دانگ آنچه بگذاشته بود، و اگر باشند «۳» یکی او را نیمه بود، و پدر و مادرش را هر یکی را از ایشان دانگی بود از آنچه بگذاشته باشد، اگر او را فرزند «۴» بود و اگر نبود او را فرزند «۵»، و میراث گیرد از و پدر و مادر [مادرش را] «۶» دو دانگ بود، اگر «۷» باشند او را برادران، مادرش را دانگی بود از پس اندرزی که کرده باشد به آن، یا وامی، پدرانتان و پسرانتان ندانی «۸» که کدام نزدیک «۹» است شما را به سود، فرمانی است از خدای که خدای بود دانا و محکم کار «۱۰».

[۲۹۴- ر]

و شما راست نیمه آنچه گذاشته اند «۱۱» زنان شما اگر نباشد ایشان را فرزند «۱۲»، اگر «۱۳» باشد ایشان

---

(۱). آج، لب: زود باشد که در آیند در آتش.



(۲). تب: در فرزندان.

(۳). آج، لب، فق: باشد.

(۴). تب: فرزندی.

(۵). وز: مادرش را، تب: مادر او.

(۶). اساس: ندارد، از وز آورده شد.

(۷). وز، تب: و اگر، آج، لب: پس اگر.

(۸). آج، لب، تب: نمی‌دانید.

(۹). وز، آج، لب، فق: نزدیکتر.

(۱۰). وز+ بوده است.

(۱۱). وز، تب: بگذاشته باشند.

(۱۲). وز، آج، لب، فق، تب: فرزندی.

(۱۳). آج، لب، فق: پس اگر.

ص: 262

را فرزندی شما را بود دانگی نیم «۱» از آنچه گذاشته باشند «۲» پس اندرزی که کرده باشند یا وامی، و ایشان راست دانگی نیم «۳» از آنچه گذاشته باشید شما اگر نبود شما را فرزندی، اگر بود شما را فرزندی ایشان را هشت یکی باشد از آنچه گذاشته باشید از پس وصیتی که کرده باشید یا وامی، و اگر باشد مردی که از او میراث گیرند برادران و خواهران، یا زنی، و او را برادری بود یا خواهری، هر یکی را از ایشان دانگی بود «۴». اگر باشند بیشتر از آن، ایشان انبازان باشند در دو دانگ «۵» از پس اندرزی که اندرز کنند به آن یا وامی جز زیان کننده اندرزی از خدای دانا و بردبار است.

این حدهای خداست، و هر که فرمان برد خدای را و پیغامبر را، ببرد او را به بهشتها که «۶» می‌رود از زیر آن «۷» جویها، همیشه باشند در آن جا، و آن رستگاری بزرگ است.

و هر که فرمان نبرد خدای را و پیغامبر او را و بگذرد از حدهای او، ببرد او را در آتشی که آن جا همیشه باشند، و او را عذابی بود خوار کننده.

قوله تعالی: **وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ** - الایة. خلاف کردند در آن که این آیت منسوخ است یا نه . بنزدیک ما آیت محکم است و منسوخ نیست، و این قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و حسن بصری و ابراهیم النخعی و مجاهد و شعبی و زهری و یحیی بن یعمر «۸» و سدی، و اختیار ابو القاسم بلخی «۹» و ابو علی جبائی و زجاج و بیشتر

---

(۱). آج، لب، فق: چهار یک.

(۲). وز: باشد.

(۳). آج، لب، فق: چهار یک، تب: دانگی و نیم.

(۴). آج، لب، فق: شش یک مال.

(۵). آج، لب، فق: در ثلث مال.

(۶). آج، لب، فق: در آرد او را در بوستانهایی که، تب: به بهشتهایی که.

(۷). آج، لب، فق: می رود از فرود اشجار آن.

(۸). آج، لب، فق: یحیی بن عمرو.

(۹). وز، آج، لب، فق، مر: ابو القاسم البلخی.

ص: 263

مفسران و فقها، و آنان که گفتند: منسوخ نیست، خلاف کردند فی قوله: **فَارزُقُوهُمْ**، تا «۱» این امر بر وجوب است یا بر ندب. بلخی و جبائی و رمانی و جعفر بن مبشر گفتند: مندوب است و واجب نیست، و مجاهد گفت: واجب نیست مادام که دل وارثان خوش باشد.

و آنان که گفتند منسوخ است، سعید بن المسيب است، و ابو مالک و ضحاک گفتند: این آیت پیش قسمت میراث و تعیین فرض اصحاب فرایض بود که نصیب هر کسی چیست. چون آیت میراث آمد و نصیبها معین شد، این آیت منسوخ شد، و این بر سبیل وصیت بود.

آنکه خلاف کردند در آن که: **فَارْزُقُوهُمْ** خطاب با کیست. بیشتر مفسران بر آنند که خطاب با ورثه است، و درست این است لقله: **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ**، و «قسمت» وارثان را باشد.

و بعضی دگر گفتند: خطاب به آن کس که او را وفات خواهد رسیدن که در مرگ وصیت کند آنان را که وارث نباشند چیزی تا دل ایشان باز نماند، قالوا، و ذلک قوله: **وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا**. و ظاهر قرآن از این مانع است، برای آن که چون مرد زنده باشد قسمت میراث او صورت نیندد، و حق تعالی این امر معلق بکرد به وقت قسمت میراث: فی قوله: **وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ**.

آنکه خلاف کردند در آن که: **وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا**، خطاب است با که، و این «قول معروف» چیست؟ قولی آن است که گفتیم: خطاب به آن است که حضرت الوفاء، و این درست نیست، درست آن است که خطاب با ورثه است، بر قول آنان که گفتند: آیت در میراث است در وصیت نیست. و آنان که گفتند: آیت در وصیت است، گفتند: خطاب با اولیا و اوصیاست، و «واو» به معنی «او» است برای آن که از سه وجه بیرون نباشد «۲»: یا ورثه بزرگ باشند یا کوچک، یا هم بزرگ و هم کوچک. آنان که بزرگ باشند خطاب ایشان این است که: **فَارْزُقُوهُمْ**، برای آن که ایشان [۲۹۴- پ] مالک نصیب خود باشند، و انفاذ وصیت از وصی و از ایشان

---

(۱). آج: آیا، لب، فق، مر: یا.

(۲). آج، لب، فق: بیرون نیست.

ص: 264

درست «۱» آید. و آنان که طفل باشند، وصی گوید: این مال یتیمان است، و مرا در این چیزی نیست، و اگر مرا بر این حکمی بودی شما را نصیب کردم، عافکم الله و أغناکم، این و مانند این از عذر و دعا، فذلک القول المعروف، یعنی یا رزق یا قول معروف. و اگر بر ظاهر حمل کنند اولیتر باشد، برای آن که جمع از میان هر دو متعذر نیست که هم چیزی بدهد و هم عذر خواهد و دعا کند.

عبیده السلمانی گوسفندی از آن یتیمان بکشت و قسمت کرد بر اهل این آیت، و گفت: اگر نه این آیت آن بودی «۲»، این از مال خود کردم، یعنی خواست تا حکم آیت به جای آرد، آن را طعمه ساخت برای اهل این آیت. و طعمه و رزق را حدی محدود و مقداری مقدر نیست، آنچه خواهند و دل ایشان به آن خوش باشد.

حسن بصری و قتاده را از این آیت پرسیدند که: منسوخ است یا نه؟ گفتند:

آیت منسوخ نیست، و لکن مردمان بخیل اند، وجه نیست ایشان را که طعمه به کسی دهند، می گویند: آیت منسوخ است. حسن گفت: چیزی که محقر باشد، و شرم دارند در قسمت آوردن به ایشان باید داد. و عبد الله عباس گفت: چون وصیت کرده باشد، اگر وارثان بزرگ باشند، چیزی اندک بدهند، و اگر کوچک باشند عذر بخواهند «۳» چنان که بیان کرده شد. و از عبد

اللَّهِ عَبَّاسٌ هَر دُو قَوْل رَوَايَتِ اسْت، وَ رَاوِي خَبَرِ گَوِيْد كِه : چَوْن عِبْد الرَّحْمَنِ بِنِ اَبِي بَكْرٍ فَرْمَانَ يَافْت، پَسْرَش عِبْدَ اللّٰهِ مِيْرَاثِ اَوْ بَخْشِيْد «۴»، دَر سَرَايِ هِيْجِ كَسِّ نَمَانْدِ اَز خُوِيْشِ وَ بِيْگَاْنِه كِه اَوْ رَا چِيْزِي نَدَا. وَ اِيْنِ دَر حَيَاتِ عَايِشِه بُوْد، اَنگِه اِيْنِ اَيْتِ بَرخَوَانْد.

عِبْدَ اللّٰهِ عِبَّاسٌ رَا بَغْفَتَنْدِ كِه اَوْ چَنِيْنِ كَرْد، گَفْت : اَيْتِ نِه دَر اِيْنِ بَابِ اسْت، دَر وَصِيَّتِ اسْت. خُدَايِ - جَلِّ جَلَالِه - اَز كَرَمِ چَوْنِ بِه حَسْبِ مَصْلَحَتِ بَعْضِي خُوِيْشَانِ رَا بِه قَرَابَتِ وَ قَرِيْبَتِ حَظِّيْ نِهَادِ رَوَا نَدَاَسْت كِه اَنَانِ رَا كِه دُوْرْتَرِ بَاشَنْدِ يَا بِيْگَاْنِه بَاشَنْدِ مَحْرُوْمِ مَانَنْدِ، بَر سَبِيْلِ نَدْبِ وَ اسْتِحْبَابِ گَفْتِ چَوْنِ اِيْشَانِ حَاضِرِ اَيْنِدِ بِه وَقْتِ قَسْمَتِ

---

(۱). اساس: درشت، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۲). وز، آج، لب، مر، تب: اگر نه اين آيت بودی، فق: اگر نه آيت بودی.

(۳). اساس و وز: نخواهند، با توجه به آج و لب و فق و مرو فحوای عبارت تصحيح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: می بخشید.

ص: 265

مِيْرَاثِ. فَارَزُوْهُمُ مِنْهُ، اِيْشَانِ رَا اَز اَن رِزْقِي وَ طَعْمِه اِي دِهِي «۱»، وَ بَر سَرِي عِذْرِي بَخَوَاهِي «۲» وَ سَخْنِي نَكُو بگويي «۳»، وَ اِيْنِ بَر سَبِيْلِ نَدْبِ بَاشْد. وَ دَر اَيْتِ دَلِيْلِ اسْتِ بَر اَن كِه اسْمِ رَازَقِ بَر مَا اِطْلَاقِ كَنْنْدِ، وَ نَفْعِي كِه اَز مَا بِه كَسِي رَسْدِ اَن رَا رِزْقِ خَوَانَنْدِ، كِه خُدَايِ تَعَالِي اِيْنِ اِطْلَاقِ فَرْمُوْد.

قَوْلِه: وَ لِيُخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافاً - الْاَيَّة. دَر مَعْنِي اَيْتِ چَهَارِ قَوْلِ گَفْتَنْدِ: يَكِي اَن كِه اِيْنِ نَهِي اسْتِ اَز اَن كِه مَرْدِ دَر وَصِيَّتِ اِجْحَافِ كَنْدِ وَ اسْرَافِ وَ اِضْرَارِ كَنْدِ دَر وَصِيَّتِ بِه وَرْتِه اَز ثَلْثِ تَعَدِّي كَنْدِ، وَ اِيْنِ قَوْلِ عِبْدِ اللّٰهِ عِبَّاسِ اسْتِ بِه يَكِ رَوَايَتِ، وَ سَعِيْدِ جَبِيْرِ وَ قَتَادِه وَ سُدِّي وَ مَجَاهِدِ وَ ضَحَّاكِ.

قَوْلِ دُوْمِ حَسَنِ گَفْت: اَيْتِ دَر حَقِّ كَسَانِي اسْت كِه بِه بَالِيْنِ مَحْتَضَرِي حَاضِرِ اَيْنِدِ وَ اَوْ رَا گَوِيْنْدِ: خُوِيْشْتَنِ رَا بَاشِ، وَ خُوِيْشْتَنِ رَا بِيْنِ، وَ وَارِثَانِ رَا خُدَايِ كَفَايَتِ بَكَنْدِ، وَ تُو رَا چِيْزِي كِه هَسْتِ بَر خُوِيْشْتَنِ اِيْتَارِ كَنْ، وَ فَلَانِ رَا چَنْدِيْنِ بَدِه وَ فَلَانِ رَا چَنْدِيْنِ، تَا عَامَّه مَالِ مُسْتَعْرَقِ كَنْنْدِ. خُدَايِ تَعَالِي اِيْشَانِ رَا بَتْرَسَانِيْدِ، گَفْت : بگو تا از خدای بترسند آنان که چنین سخنها گویند، وَ اَنْدِيْشِه كَنْنْدِ كِه اِگَرِ اِيْشَانِ رَا وَفَاتِي رَسْدِ «۴» وَ فَرِزَنْدَانِي طِفْلِ ضَعِيْفِ بَازِ گِذَارَنْدِ، بِه وَ رْتِه اِيْنِ مَتَوَفِّي هَمِ اَن خَوَاهَنْدِ وَ سِگَالَنْدِ كِه بِه فَرِزَنْدَانِ يَتِيْمِ خُوْدِ، وَ سَخْنِ بِه وَجِهِ گَوِيْنْدِ وَ اَز شَرْعِ تَعَدِّي نَكَنْنْدِ.

قول سهام «۵» آن است که: خطاب با اولیای ایتام است که در مال ایشان امانت به جای آرند، و آن کنند به ایشان که اگر اینان «۶» را وفات باشد، خواهند که دیگران با اطفال ایشان آن کنند که او را از آن کراهت نباشد. باید تا از خدای بترسد و با اطفال مؤمنان «۷» و مالهای ایشان همان کند، و این قول عبد الله عباس است به یک روایت.

قول چهارم مقسم گفت: آیت در حق کسانی است که مرد را از وصیت نهی کنند و گویند: جانب وارثان نگله دار و اجانب را مراقبت مکن، و اقاربی را که نه

---

(۱). مر، تب: دهید.

(۲). مر، تب: بخواهید.

(۳). مر، تب: بگویند.

(۴). همه نسخه بدلها: باشد.

(۵). آج، لب: سیوم، تب: سیم.

(۶). آج، لب، فق، مر: ایشان.

(۷). همه نسخه بدلها: مسلمانان.

ص: 266

وارثند، بر عکس آن قولی که گفتیم. و اصل «ذریّة»، فعلیت باشد، من ذراً لله الخلق، ای خلقهم. و قول آن کس که گفت: اشتقاق او از «ذر» است و گمان برد که برای صغر ایشان را ذریّت خوانند قولی ضعیف است، برای آن که فرزند را ذریّت خوانند اگر بزرگ باشد و اگر کوچک، بیانه قوله تعالی: وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ «۱»...، و نابالغ را و طفل را صالح نخوانند. و «ضعاف» جمع ضعیف باشد، و فعال جمع فعیل قیاسی مطّرد است، کطویل و طوال و قصیر و قصار و کریم و کرام، چون فعیل به معنی فاعل باشد.

فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ، باید تا از خدای بترسند و سخنی سدید گویند، یعنی قولی با سلامت که در او خلل و فساد نباشد، و آن قولی باشد که به ورثه اجحاف نبود در حق [و] «۲» در حق موصون تقصیر نبود، و اصل او از سدّ خلل است، و صواب را سداد گویند از این جا که در او خلل نبود. و سدّد السّهم إذا قومه. و برای این نهی کرد رسول - علیه السّلام - سعد را از آن که وصیت کند بیشتر از ثلث، [و گفت] «۳»: وَ الثَّلَاثُ كَثِيرٌ لِأَنَّ تَدْعَ عِيَالِكَ اغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَتْرُكَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ.

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا - الآية. مقاتل بن حيان گفت: آیت در مردی آمد از غطفان نام او مرثد بن زید، برادرش بمرد [۲۹۵- ر] و طفلی رها کرد و مال طفل در حجر او بود، و مال در دست او، مال او بخورد. خدای تعالی این آیت فرستاد در حق او و تهدید کرد او را . و اگر چه آیت در حق شخصی معین باشد، هر که با او مشارکت کند در آن فعل مشارک او باشد در آن حکم، و حمل آیت بر عموم کردن اولیتر باشد . و قوله: «ظلما»، نصب او بر تمییز «۴» باشد، و گفته اند: بر مصدر من معنی الفعل لأنَّ أكل مال الیتیم ظلم فکأنه قال : انَّ الذین یظلمون فی أموالهم ظلما، إنَّ ما یأکلون فی بطونهم نارا، در جای خبر آن است.

حق تعالی گفت: آنان که مال یتیمان خوردند به ظلم، و برای آن قید زد به ظلم که مال یتیمان «۵» و اجرت مثل ولی را باشد که بخورد و او را این وعید و عقاب نباشد،

---

(۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۳.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق، مر: تمیز.

(۵). آج، لب، فق، مر، تب: یتیم از او.

ص: 267

برای آن که ظلم نیست، و نیز اگر کسی بر سبیل قرض بردارد هم عین مال یتیم بود که خورده باشد، و لکن ظلم نبود.

«ایشان آتش می خوردند در شکمشان»، در او دو وجه گفتند : یکی آن که سدّی گفت : روز قیامت خورنده مال یتیم را بر انگیزند و آتش از دهن و بینی و چشم و گوش او به در می آید، چون کسی که شکم او پر آتش باشد، و این علامت بود فرشتگان عذاب را که او آکل مال یتیم است.

و دوم آن که: این بر طریق مثل بود، برای آن که آن کس که مال یتیم خورد مال و عاقبت او با دوزخ بود، و شکم پر آتش باز کند به عقوبت آن، و اگر نه آن نبود او را پس بمنزلت آن باشد که اولاً آتش خورده از آن جا که ثمره و عاقبت آن خوردن آتش بود، و این جاری مجرای آن مثل باشد در معنی که: «کالباحت بظلفه عن حتفه، و قولهم: أتنک بخائن رحلاه، و قول الشاعر «۱»:

دم غیر أن اللّون لیس باحمرأ

و انّ الذی أصبحتم تحلبونه

می‌گوید: این شتران که شما به دیه و عوض خون بستده «۲» و از آن جا شیر می‌دوشی «۳» آن نه شیر است، آن خون مقتول شماست، آلا آن است که به رنگ سرخ نیست. و قوله: **وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا**، ابن عامر و عاصم به روایت ابی بکر خوانند «۴»: «و سیصلون» بر فعل مجهول از افعل، يقال: صليت النار و بالنار و أصليته النار اصلاء و الصلاء النار و الاصطلاء لزوم النار. قال العجاج:

### و صاليات للصلى صلی

چون به فتح گویند مقصور باید، چون به کسر صاد گویند ممدود، كما قال الفرزدق «۵»:

و قاتل كلب الحى عن نار أهله      ليربض فيها و الصلا متكنف

و یروی و الصلی متکنف «۶»، و الصالی بالنار المصطلی بها و بالنسر «۷» الواقع فيه،

---

(۱). تب + شعر.

(۲). بستده / بستده‌ای، بستده‌اید.

(۳). مر، تب: می‌دوشید.

(۴). آج: خواندند.

(۵). تب + شعر.

(۶). فق: منکف.

(۷). آج، لب، فق، مر: بالشر.

قال الشاعر:

لم اكن من جناتها علم اللّ

ه و اتي بحرّها اليوم صالى

و شاء مصليّة «١»، أى مشويّة. و سعيّر فعيل باشد به معنى مفعول، يعنى ناراً مسعورة «٢»، كقتيل و خضيب و دهين، يقال: سعت النار و أسعرتها، و سعتها فاستعرت، أى أو قدها فاتتقت.

قوله: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ** - الآية، مفسران در سبب نزول آيت خلاف کردند. بعضی گفتند: سبب نزول آيت آن بود که در جاهليت وراثت به مردی و قوت بودی، ميراث به مردان دادندی، به زنان و کودکان ندادندی. خدای تعالی اين آيت فرستاد و حکم جاهليت باطل کرد «٣».

محمد بن المنکدر «٤» گفت: از جابر عبد الله انصاری شنيدم که گفت: آيت در باب من فرود آمد که بیمار بودم سخت رسول - عليه السلام - در بالين من آمد، و من نياگاه «٥» بودم. پاره‌ای آب بخواست و به روی من زد، و من با هوش آمدم و گفتم: یا رسول الله! چگونه فرمایی که در ترکه خود کنم؟ رسول - عليه السلام - هيچ نگفت.

خدای تعالی این آيت فرستاد.

عطا گفت: سعد بن الربيع النقيب را در احد «٦» بکشتند، او زنی رها کرد و دو دختر را و برادری را، برادر او جمله مال بر گرفت و چیزی به زن و دختران او نداد. زن به شکایت پیش رسول آمد «٧» رسول - عليه السلام - گفت: باز گرد «٨» که باشد که خدای تعالی در حق تو حکمی فرماید. برفت، پس از آن باز آمد و شکایت کرد و بگریست.

خدای تعالی این آيت فرستاد. رسول - عليه السلام - برادر سعد را بخواند و مال از او بستند و به ایشان داد.

---

(١). اساس: متصلیه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(٢). تب: مسعورا.

(٣). آج، لب، فق: بکرد.

(٤). اساس، تب: محمد بن المنکدر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(٥). اساس: در حاشیه این کلمه را به این صورت توضیح داده است: بيهوش بودم، مر: بيهوش بودم.



(۶). همه نسخه بدلها: با حد.

(۷). اساس: آمدند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب، فق: باز گردی.

ص: 269

مقاتل و کلبی گفتند: آیت در ابو کحّه «۱» آمد- که قصّه او برفت. سدّی گفت: در عبد الرّحمن آمد، برادر حسّان شاعر «۲»- بمرد و زنی رها کرد و پنج خواهر را، وارثان دیگر بیامدند و مال بر گرفتند و چیزی به زن ندادند. زن به شکایت به «۳» رسول آمد، خدای تعالی «۴» آیت فرستاد.

عبد الله عباس گفت: پیش از نزول این آیت میراث فرزندان را بودی «۵»، وصیت مادر و پدر را. خدای تعالی آیت وصیت به این آیت منسوخ کرد. و این قول درست نیست، و بیان این کرده شد در سورة البقره در آیت وصیت.

پیش از آن که به تفسیر آیت مشغول شویم طرفی از حکم آیت بر وجه اختصار بگوییم. بدان که: چون مرد را وفات رسد، ابتدا به تکفین و تجهیز او کنند از صلب مالش، آنگه به قضای دیون اگر بر او وامی باشد، آنگه به وصیتی که کرده بود، آنگه به میراث. و استحقاق میراث به دو چیز باشد بنزدیک ما به نسب و سبب بر دو ضرب بود. و بنزدیک فقها به سه چیز: به سبب و نسب و تعصیب، و بنزدیک اهل البیت به تعصیب میراث نباشد.

آنگه از جهت «۶» نسب به دو وجه ثابت شود: یکی به فرض و تسمیه، دگو به قرابت. و سبب بر دو ضرب بود: زوجیت و ولاء. میراث به زوجیت به فرض «۷» باشد الا در یک مسأله که گفته شود جای دگر.

و «ولاء» بر سه ضرب باشد: ولای عتق باشد، و ولای تضمّن [۲۹۵- پ] جریره، و ولای امامت. و این هیچ سه به فرض نباشد.

و آنچه مانع باشد از میراث سه چیز است: کفر است و رقّ و قتل عمد بر وجه ظلم، و هر چه منع کند از میراث از این سه وجه منع کند از حجب مادر از ثلث با سدس.

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۵/ ۵۸): امّ کجّه.

(۲). اساس+ بود، با توجه به وز و دیگی نسخه بدلها زاید می نماید، مر+ که او.

(۳). فق: بر.

(۴). آج، لب، فق، مر + این.

(۵). آج، لب، فق، مر + و.

(۶). اساس + و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلهای زاید می‌نماید.

(۷). اساس: کلمه به صورت «عرض» هم خوانده می‌شود.

ص: 270

اما سهام موارث شش است، نصف است، و ربع، و ثمن، و ثلثان، و ثلث، و سدس. اما «نصف» سهم چهار کس بود: شوهر با عدم فرزند، و فرزند زاده - و اگر چه نازل باشند، و سهم دختر است، و سهم خواهر است که از مادر و پدر باشد. و سهم خواهر است از پدر چون خواهر مادری و پدري نباشد «۱».

و «ربع» سهم دو کس بود: سهم شوهر با وجود فرزند و یا فرزند زاده، و سهم زن با عدم فرزند و فرزند زاده - و اگر چه نازل باشند.

و «ثمن» سهم زن است با وجود فرزند یا فرزند زادگان - و اگر چه نازل باشند، لا غیر.

و «ثلثان» سهم [سه] «۲» کس باشد: سهم دو دختر یا بیشتر، و سهم دو خواهر یا بیشتر هر گه که از یک پدر و مادر باشند، و سهم دو خواهر پدري یا بیشتر هر گه که خواهر مادری و پدري نباشد.

و «ثلث» سهم دو کس باشد: سهم مادر باشد با عدم فرزند و فرزند زاده و عدم آن که او را حجب کند، و سهم دو کس یا بیشتر از کلاله مادر.

و «سدس» سهم پنج کس باشد: سهم هر یکی از مادر و پدر با وجود فرزند یا فرزندزاده، و سهم مادر [باشد با عدم فرزند] «۳» و فرزند زاده با وجود آن که حجب کند.

و آنان که حجب کنند بنزدیک اهل البیت دو برادر باشند، یا یک برادر و دو خواهر، یا چهار خواهر چون مادری و پدري باشند، یا پدري باشند دون مادری، و سهم هر یکی «۴» از کلاله مادر اگر نرینه باشد اگر مادینه.

و آن کس که او ساقط نشود از میراث به دیگران و با یکدیگر میراث گیرند شش کس باشند: مادر و پدر و پسر و دختر و زن و شوهر، این سر جمله است که گفته شد از مقدمات موارث بر سبیل اختصار بر مذهب اهل البیت - علیهم السلام - و این را شرحی «۵» مطول بود و در کتب فقه ما مشروح است، و اختلاف فقها نیز رها کرده شد،

---

(۱). اساس: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس و وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق، مر: هر یک.

(۵). آج، لب، فق، مر: شرح.

ص: 271

کراهت تطویل را، چه غرض از این کتاب تفسیر قرآن است و آنچه گذارش «۱» معنی به آن باشد.

قوله: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ**، وصیت می‌کند خدای تعالی شما را و اندرز می‌کند. زجاج گفت: وصیت از خدای تعالی ایجاب باشد چنان که در سورة الانعام چند جا گفت:

ذَلِكُمْ وَصَاكُم بِهِ **«۲»** ...، آی اوجب **«۳»** علیکم و فرض. پس مراد فرض و ایجاب است و تسمیه. سهام را در این علم فرض خوانند، و سهمی را فریضه خوانند، و جمعش فرایض بود، برای آن این علم **«۴»** فرایض خوانند.

**فِي أَوْلَادِكُمْ **«۵»****، در کار فرزندان چون شما را وفات رسد، و این جمله حذف کرد برای دلالت حال بر او . **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ** **الأنثيين**، یک پسر را چندان نصیب بود که دو دختر را، علی کلّ حال مع الانفراد و مع الاجتماع بلا خلاف بین الامّة.

**فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً**، یعنی وارثان اگر چنان که این فرزندان باز مانده از مادر و پدر رفته همه دختران باشند و از بالای دو **«۶»** باشند - یعنی سه یا بیشتر - نصیب ایشان دو ثلث باشد از ترکه، و اگر دو باشند هم ثلثان با شد ایشان را، و لکن این حکم از آیت ندانند، از اجماع امت دانند.

و بعضی مفسران و اهل معانی گفتند : این حکم از آیت دانند به زیادت فوق، که این لفظ را صله کنند یعنی زیاده، چنان که گفت: **فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ **«۷»****، آی فاضربوا الاعناق و «فوق» صله است. و اگر چنین باشد از آیت حکم دو دختر دانند . حکم بیشتر از دو دختر هم به اجماع توان شناختن **«۸»**. پس متساوی باشند **«۹»** در هر دو طرف. چون چنین خواهد بودن، اولیتر آن باشد که ظاهر آیت **«۱۰»** رها نکنند **«۱۱»**.

---

(۱). وز، آج، فق: گزارش.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۱ تا ۱۵۳.

(۳). اساس: وجب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب، فق، تب+ را.

(۵). آج، لب، فق، مر+ ای فی امر اولادکم.

(۶). اساس: دور، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). سوره انفال (۸) آیه ۱۲.

(۸). آج، لب، فق، مر: هم از اجماع توان دانستن.

(۹). آج، لب، فق، مر، تب: باشد.

(۱۰). آج، لب، فق+ را.

(۱۱). مر: رها کنند.

ص: 272

و ابو العباس مبرّد گفت: در آیت دلیل است بر آن که دو دختر را ثلثان باشد برای آن که اول عدد پسری و دختری را باشد، چون چنین بود پسر را چهار دانگ بود و دختر را دو دانگ، چون نصیب یک دختر به نصّ قرآن در اصل مسأله ثلث افتاد، چون دو شوند دو ثلث باشد ایشان را. و اسماعیل بن اسحاق القاضی این وجه اختیار کرد، جز آن که بر مذهب آنان که قیاس نگویند مطرد نباشد.

و زجاج حکایت کرد از بعضی فقها که گفت: ثلثان دو دختر از آن آیت معلوم شود «۱» که حق تعالی گفت: *يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرُؤًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ* «۲»...، یک خواهر را در این آیت به نیمه مال حکم کرد، چنان که دختر «۳» در آیت ما بقوله: *وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ*.

آنکه در آیت کلاله گفت: *فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ* «۴»، دو خواهر را دو ثلث نهاد باید تا این جا نیز دو دختر را «۵» دو ثلث باشد، قیاسا لهما علی الاختین، و این محض قیاس باشد بر قاعده نفات قیاس نرود.

و نظّام در کتاب النّکت حکایت کرد قولی از عبد الله عبّاس که او گفت : یک دختر را نیمه «۶» مال بود، و سه را دو ثلث، و دو را نیم و نیم دانگ [برای آن که چون یک دختر را نیمه بود، و سه را چهار دانگ، دو را باید تا آن باشد که میان نیم دینار و چهار دانگ بود، و آن نیم و نیم دانگ باشد] «۷» و این هم طریقی «۸» قیاسی است.

وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً عَامَّةً قَرَأَ خَوَانِدٌ: «واحدة» به نصب علی خبر «کان»، و اسم در او مقدر بود [۲۹۶- ر]، و التّقدیر: و إن کانت «۹» البنت واحدة. و اهل مدینه خوانند: «واحدة» به رفع بر آن که «کان» تامّه بود، التّقدیر: فان حصلت أو وجدت واحدة فلها النّصف.

---

(۱). همه نسخه بدلها: می شود.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۳). همه نسخه بدلها + را.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۵). آج، لب، فق، مر: دو ثلث نهاد تا این جا دو دختر را.

(۶). اساس: یک نیمه دختر را، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). اساس: افتادگی دارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). اساس: طریقه، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: کان، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 273

اگر مردی یا زنی فرمان یابد و یک دختر را رها کند، فریضه او به تسمیه نیمه مال بود [و] «۱» باقی بنزدیک ما ردّ بود با او به قرابت و آیت اولوا الأرحام، و هی قوله تعالی: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» «۲»، و بنزدیک فقها نیمه دیگر اگر عصبه باشند ایشان را باشد و آلا بیت المال را بود.

وَلِأَبُوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ «۳»، مادر و پدر را ابوین «۴» خوانند، به نام پدر بخواند «۵» مادر را لتغلیب المذکر علی المؤمنّ، چنان که در باب تغلیب مشرقین گویند مشرق را و مغرب را، و عمرین گویند ابو بکر و عمرا «۶»، و حسنین گویند حسن و حسین را و این بابی است از کلام عرب، گفت : نصیب مادر و پدر «۷» هر یکی از ایشان را

دانگی رسد اگر متوفی را فرزند بود . و قوله: **وَلِأَبْوَيْهِ**، کنایتی است نه از مذکوری اراد و لابیوی المیت، و همچنین باشد اگر مادر و پدر باشند و اگر یکی از ایشان باشد نصیب او دانگی بود باجماع و باقی فرزندان را بود:

**لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ**. و اگر فرزند دختری باشد و أحد الأبویین دختر را نیمه باشد به تسمیه و دانگی أحد الأبویین را باشد، و باقی ردّ باشد به ایشان علی قدر سهمیها بنزدیک ما.

و مخالفان گفتند: اگر أحد الأبویین پدر باشد، باقی ردّ بود با او که او عصبت است به علت تعصیب، و اگر مادر باشد بعضی از ایشان گفتند: باقی ردّ بود با او و با دختر چنان که ما گفتیم «۸». و بعضی از ایشان گفتند: بیت المال را باشد باقی، و حجّت ما در ردّ با خداوندان سهام آیت اولو الأرحام است، و حجّت ایشان در تعصیب خبری واحد است که آوردند:

ما ابقت الفرائض فلاؤلی عصبه ذکر

«۹»، گوئیم این

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره انفال (۸) آیه ۷۵.

(۳). اساس + فقها نیمه، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۴). آج، لب، فق: ابویه.

(۵). مر: بخوانند.

(۶). کذا: در اساس و وز: عمرا/ عمر را، دیگر نسخه بدلها: عمر را.

(۷). آج، لب، فق، مر + را.

(۸). اساس: چنان که گفتیم ما، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مر: اگر.

ص: 274

خبری ضعیف واحد است، و به خبر واحد ظاهر قرآن رها نکنند و تخصیص عموم قرآن را به آن، و قوله: **فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبُوهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ**، گفت:

اگر فرزند نباشد متوفی را، وارثان مادر و پدر باشند، مادر را ثلث رسد و دگر پدر گیرد «۱»، لدلالة فحوى الخطاب عليه، برای آن که فحوی خطاب دلیل او می کند، و باتفاق ثلثان باقی پدر را باشد، اگر در فریضه شوهر یا زن در افتد نصیب خود گیرند از نصف یا ربع و نصیب مادر هم آن ثلث بر جای باشد، و نقصان در نصیب پدر آید . و عبد الله عباس و ابن سیرین همچنین گفتند.

و قوله: **فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ**، اصحابان ما را در این دو قول است:

یکی آن که این برادران مادر را «۲» آنگه حجب کنند از ثلث با سدس که پدر باشد، و چون پدر نباشد «۳» حجب نکنند. و گفتند تقدیر «۴» آیت چنین است: **فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ وَوَرِثَهُ أَبُوهُ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ** . و بیشتر اصحاب بر آنند که برادران حجب کنند «۵» مادر را از ثلث با سدس، سواء اگر پدر باشد و اگر نه، و این مذهب جمله فقهاست الا آن است که مذهب ما آن است که: چون پدر باشد «۶»، برادران آنچه از مادر حجب کنند ایشان را نباشد به هیچ وجه، با پدر افتد و اگر پدر نباشد باقی هم ردّ باشد با مادر تا مادر دانگی به تسمیه ببرد و باقی به ردّ، و با وجود مادر برادران را چیزی نرسد اگر از قبل پدر و مادر باشند یا پدری یا مادری، برای آن که مادر به درجه نزدیکتر است، و این برادران که حجب کنند مادر را از ثلث باشد با سدس، باید تا دو باشند یا برادری و دو خواهر یا چهار خواهر، و باید تا از مادر و پدر باشند یا از پدر تنها، چه اگر از مادر تنها باشند حجب نکنند، و دو خواهر حجب نکنند به هیچ وجه. و جمله فقها «۷» ما را خلاف کردند.

و قولی هست عبد الله عباس را که: برادران را تا سه نباشند حجب نکنند حملا

---

(۱). مر: برگیرد، تب: بگیرد.

(۲). آج، لب، فق: این برادر را و مادر را، مر: این مادر را و برادر را.

(۳). اساس: باشد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). مر+ این.

(۵-۶). اساس: نکنند، با توجه به فق، مر، لب تصحیح شد.

(۷). مر+ گفتند و.

علی ظاهر قوله: **فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ**، و اقل جمع سه باشد، و این قولی شاذ است، و جمله «۱» بر خلاف این‌اند. جواب آن است او را که گوئیم: اگر چه اقل جمع بر حقیقت سه باشد، این جا حمل کنیم بر دو سبیل توسع من قوله تعالی: **إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا** «۲»... و لم يقل: قلبا کما، کما یقال: ضربت من الرجلین رءوسهما و ظهورهما، و قال «۳»:

ظهورهما مثل ظهور الترسین

فجمع بین اللغتين.

و همچنین عبد الله عباس گفت که: آنچه برادران را حجب کنند از مادر ایشان را باشد، و این خلاف اجماع است برای آن که هیچ کس نگفت که برادران با وجود پدر و مادر چیزی گیرند. اگر گویند: برادران چرا حجب کنند مادر را ثلث با «۴» سدس، چون چیزی به ایشان نخواهد رسیدن، گوئیم قناده گفت: این برای معاونت پدر باشد، برای آن که پدر را قیام باید کردن به نفقه و کسوت ایشان، و امر تزویج ایشان، و این علت بعینه اصحابان ما روایت کرده‌اند، و این دلیل کند بر آن که برادران که از جهت مادر باشند حجب نکنند. و قوله: **مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ**، اگر گویند: چرا تقدیم وصیت کرد بر دین، و باتفاق دین مقدم باشد بر وصیت؟ جواب از این آن است [که] «**۵**» [۲۹۶-پ] «أو» ایجاب ترتیب نکند، برای آن که «أو» یا شک باشد یا تخییر را، و ترتیب در هیچ دو صورت نبندد. پس «او» در این باب بمشابه «واو» است.

جواب دیگر آن است [که] «**۶**»: برای آن تقدیم وصیت کرد بر دین، که وصیت عام است، در حق همه کس باشد، و دین همه کس را نباشد. پس چنان است که وصیت به جای ثبات و حصول بنهاد، و دین به جای شک، گفت: اگر باشد، برای آن که باشد که بود و باشد که نبود.

قوله: **آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا**، حق تعالی پنداری به

(۱). آج، لب، فق، مب + فقها.

(۲). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

(۳). تب + الشاعر.

(۴). آج، لب، فق، تب: یا.

(۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.



جواب کسی کرد که او را تعجب آمد از تفاوت نصیبهها، و آن که نصیب مادر و پدر کمتر است از نصیب فرزندان. و در معنی او خلاف کردند.

مجاهد گفت: یعنی در دنیا شما ندانی «۱» که کیست که نافعتر است از اینان که پدران شما اند یا فرزندان شما را.

بعضی دگر گفته اند: معنی آن است «۲» پدر را نفقه فرزند واجب بود چون فرزند محتاج باشد، و فرزند را نیز نفقه پدر واجب بود چون پدر محتاج باشد. پس ایشان در این باب راست اند، و لکن شما ندانی «۳» که حاجت که را باشد به صاحبش از اینان.

قولی دگر آن است که: شما ندانی «۴» که باشد که از پیش صاحبش بمیرد تا میراث او بردارد، و تمنای مرگ یکدیگر مکنی «۵» برای میراث، و نصب «نفعاً» بر تمیز «۶» باشد. و قوله: فَرِيضَةً، گفته اند: نصب او بر حال است، یعنی لهؤلاء الورثة ما ذكرناه مفروضا مقدّراً. و گفته اند: علی المصدر، من قوله: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ، فرضا مفروضا. و گفته اند: تمیز «۷» است من قوله:

فَلِأُمَّةٍ السُّدُسُ فَرِيضَةٌ، كما تقول «۸»: هذا المال لك هبة أو صدقة. و در ثلث و ربع «۹» تنقیل و تخفیف روا بود، و هر دو لغت است.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، أي لم يزل كذلك، كان دليل ماضی باشد و معنی آن است که: خدای تعالی همیشه علیم و حکیم بود. فاما «علیم» مبالغه باشد در عالم، و عالمی او را صفت ذات است. و در حکیمی دو وجه رواست، چنان که بیان کرده شد پیش از این.

قوله: وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ - الآیة، قدیم - جلّ جلاله - در آن آیت که رفت ذکر وارثانی که من جهت النسب میراث گیرند بکرد «۱۰»، در این آیت ذکر میراث خواران سببی کرد، گفت: شما راست که مردانید «۱۱» نیمه آنچه زنان شما بگذارند اگر

(۱). وز، آج، لب، تب: ندانید، مر: ندانستید.

(۲-۶). آج، لب، فق، مر، تب+ که.

(۳-۴). آج، لب، مر، تب: ندانید.

(۵). مر، تب: مکنید.

(۷). وز، تب: تمییز.

(۸). فق: بقول، مر: یقال.

(۹). آج، لب+ به.

(۱۰). آج، لب+ و.

(۱۱). آج، لب، فق: مردانی / مردانید.

ص: 277

فرزند نباشد ایشان را، و اگر فرزند باشد ایشان را، سواء اگر از شما باشد یا از غیر شما، از نصف با ربع افتد، و این نوعی حجب است که فرزند کند شوهر مادرش را از نصف به ربع، و زن پدر را کند از ربع به ثمن.

وَلَهُنَّ الرُّبْعُ، و زنان را ربع مال باشد از میراث شوهران اگر شوهران فرزند ندارند «۱»، اگر دارند حجب کنند آن فرزند زنان را از ربع به ثمن، و در این هیچ خلاف نیست میان اُمّت، و نصیب شوهر بر نصف نیفزاید و از ربع بنکاهد، و نصیب زن از ربع نیفزاید و از ثمن بنکاهد، و نقصان در ایشان نشود و همچنین نصیب مادر و پدر را از سدس بنکاهد به هیچ حال . و عول درست نیست بنزدیک ما، و چنان که بیان کردیم ابتدا از مال متوفی به کفن بکنند، اگر از آن جا چیزی بماند قضای دین کنند از او که وامی باشد بر او، و آنگه اگر چیزی بماند وصیت کار بندند از آن از ثلث آنچه مانده باشد آنچه از وصیت باز ماند میان ورثه بود علی فرائض الله.

قوله: **وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةً**، تقدیر آن است که: و ان كان رجل أو امرأة یورث کلاله، اگر مردی را یا زنی را از او میراث گیرند به کلالگی. و نصب «کلاله» محتمل است چند وجه را: یکی آن که مصدری بود در جای حال، و تقدیر چنین باشد که: یورث متکلل النسب.

رمانی و بلخی گفتند: نصب است بر خبر «کان» که رجل اسم «کان» است، و همچنین امراه و یورث صفت اوست، و کلاله خبر کان است، و این قول آن کس بود که گوید: کلاله، مرده موروث منه باشد، و گفته اند که: مفعول دوم یورث باشد، و تقدیر چنین بود که: یورث ما له [کلاله] «۲».

حسن بصری و عیسی بن عمر خواند: «یورث»، به کسر الراء، چنان که فعل مسند باشد با مرد، و «کلاله» مفعول دوم باشد، یعنی اگر مردی مال خود رها کند به کلاله.

و در کلاله خلاف کردند. ضحاک و سدّی گفتند: موروث منه باشد، یعنی مرده. سعید جبیر گفت: وارثان باشند. نضر بن شمیل گفت: مال موروث باشد.

(۱). مر + و.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

ص: 278

روایت کرده‌اند که: مردی رسول را - علیه السّلام - پرسید از کلاله. رسول - علیه السّلام - آیت آخر این سورت برخواند. مرد گفت: بیانی زیاده کن. رسول - علیه السّلام - گفت:

لست بزایدک حتی ازاد،

من زیاده نکنم تا مرا زیاده نکنند.

شعبی گفت که از ابو بکر صدیق پرسیدند که: «کلاله» چه باشد؟ گفت:

بگویم اگر صواب باشد از خدای بود، و اگر خطا بود از من بود و شیطان، و خدای تعالی از این «۱» بری است. هر وارثی باشد که نه پدر بود نه فرزند. چون به عهد عمر رسید، عمر را پرسیدند. گفت: من شرم دارم که مخالفت ابو بکر کنم. همان گویم که او گفت.

طاووس گفت [۲۹۷- ر]: ما دون الولد، هر که جز فرزند بود. حکم گفت: هر که جز پدر بود. عطیه گفت: برادران مادری باشند. عمیر گفت: برادران پدری باشند.

جابر بن عبد الله گفت، من گفتم: یا رسول الله! وارثان من دو خواهرند، مرا چگونه میراث گیرند؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ «۲»...، و امیر المؤمنین علی «۳» گفت: برادران و خواهران باشند از پدر و مادر، و آنان را که در این آیت ذکر است از مادر باشند، و آنان را که در آخر سورت ذکر است از پدر و مادر، یا از پدر - علی ما جاء فی اخبارنا.

و اصل «کلاله» إحاطه بود، و اکلیل تاج را از این جا گویند لإحاطته بالرأس، و همه را کلّ برای آن خوانند که به همه محیط بود. و «کلاله» را برای آن کلاله خوانند که محیط بود به اصل نسب. و «کلال» که تعب باشد هم از این جاست لا حاطته بالرجل.

و ابو مسلم محمد بن بحر الاصفهانی گفت: اشتقاق کلاله از کلال «۴» است که تعب و اعیاء و ماندگی باشد، پنداری که تناول میراث که می‌کند «۵» من بعد کلال و اعیاء می‌کند «۶».

(۱). اساس: از من، آج، لب، فق، مر: از آن، با توجه به وز تصحیح شد.

(۲-۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۳). آج، لب، فق، مر+ علیه السلام.

(۴). اساس: کلاله، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). مر: می‌کنند.

ص: 279

حسین بن علیّ المغربیّ گفت: اصل او آن است که مردم باز گذارد، و هو مصدر الاكل «۱» و هو الظّهر. و این اسمی است که عرب شناسند و خبر دهند به او از جمله نسب، قال عامر بن الطفیل:

و إني و ان كنت ابن فارس عامر  
و فی السّرّ منها و الصّريح المهذب

فما سوّدتنی عامر عن کلاله  
أبی الله أن أسموا بأمّ و لا أب

معنی آن است که: و إنّما سوّدتنی عن خصالی و ما يتعلّق بی، و قال زیاد بن زید العدویّ «۲»:

و لم أرث المجد التّليد کلاله  
و لم یأن منی فترة لعقیب

و آن کس که گفت که: پدر و مادر کلاله نشود، استدلال کرد به قول شاعر که می‌گوید «۳»:

و إنّ أبا المرء «4» أحمی [له «5» ]  
و مولى الكلاله لا یغضب

و قال الفرزدق «٦»:

و رثتم قنأة الملك لا عن كلاله

عن ابني مناف عبد شمس و هاشم

وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ، ذکر مرد و زن رفته است و کنایت با مرد برد دون زن، علی عاده العرب فی ردّ الکنایه إلى الأهمّ الأعراف، قال الله تعالى: وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا «٧» ... یعنی الی التجاره لانها كانت أهمّ لهم، و قال الله تعالى: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ «٨» ...، یعنی الصلوة، برای آن که نماز معروفتر و بیشتر بود، و كذلك قوله: يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ «٩» ...، همچنین در آیت چون نظر به مرد بیشتر بود ذکر مرد کرد، گفت: و آن مرد را یا زن را برادری یا خواهری باشد مادری، این تخصیص برای اجماع اهل البیت کردیم.

فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ، هر یکی از ایشان را دانگی بود . ایشان را از این هیچ نقصان نکنند، و ه ر یکی از ایشان بر این زیاده نکنند. و برادر و خواهر چون

---

(٦-٣-١). آج: مصدر کلّ.

(٢). تب + شعر.

(٤). آج: و ائی أنا المرء.

(٥). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(٧). سوره جمعه (٦٢) آیه ١١.

(٨). سوره بقره (٢) آیه ٤٥.

(٩). سوره توبه (٩) آیه ٣٤.

ص: 280

مادری «۱» باشند نصیب راست گیرند، لقوله - عز و علا: **فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا «۲»**، اى من الأخ و الأخت السدس . هر یکی از ایشان را دانگی فرمود حق تعالی، و هر دو را به یک درج «۳» فرود آورد. و کلاله سواء اگر مادری باشند «۴» یا پدری و مادری، مقاسمت نکنند با مادر و پدر و فرزندان اگر پسر باشد «۵» و اگر دختر. و ایشان با یکدیگر میراث گیرند، اگر کلاله پدری یا «۶» کلاله مادری مجتمع شوند دانگی کلاله مادری را باشد اگر یکی بود، و باقی کلاله پدری را . و اگر کلاله مادری بیشتر از یکی بود، چندان که باشند ایشان را دو دانگ بود، بیشتر نه، لقوله تعالی : **فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ**، و باقی چهار دانگ کلاله پدری را باشد «۷»، اگر شوهر یا زن مزاحمت کنند ایشان را، نقصان بر کلاله پدری در شود دون کلاله مادری، از آن که چهار دانگ ایشان یا پنج دانگ، شوهر نیمه ببرد، و اگر زن برد «۸» دانگی و نیم.

و اگر کلاله مادری و پدری معا جمع شوند با کلاله مادری و کلاله پدری، کلاله مادری را دانگی باشد اگر یکی باشند یا دو دانگ اگر بیشتر باشند بالسویه بینهم زن و مرد یکسان گیرند و باقی و آن چهار دانگ یا پنج دانگ میان «۹» کلاله مادری و پدری باشد، **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ**، و کلاله پدری بیوفتد و ایشان را چیزی نباشد. میراث کلاله بر این جمله باشد که گفتیم و اعتبار این است، و هم الإخوة و الأخوات علی ما شرحنا و الله ولیّ التوفیق.

و جدّ و جدّه مقاسمت کنند با کلاله برای آن که ایشان در یک درجه اند. جدّ من قبل الأب بمنزلت برادر است من قبل الامّ «۱۰»، و جدّه بمثابة خواهر و جدّ و جدّه من قبل الامّ بمثابة الأخ و الأخت من قبلها درج «۱۱» اینان متساوی است، و ذکر اختلاف فقها رها کودیم تا مطوّل نشود، و اشارت کردیم به رؤوس المسائل که مذهب است

---

(۱). اساس و وز: برادری، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). لب مر + السدس.

(۳). تب: درجه.

(۴). آج، لب: باشد.

(۵). آج، لب، فق، مر، تب: باشند.

(۶). لب، مر: با.

(۷). آج، لب، فق + و.

(۸). مر: بود.

(۹). مر: و باقی بر آن چهار دانگ یا پنج دانگ بود میانه.

(۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: الأب.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: درجه.

ص: 281

در این باب و شرح و بسط آن در کتب فقه مشروح است، از آن جا طلب باید کردن.

غَيْرَ مُضَارًّا، نصب او بر حال است، و در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند:

معنی آن است که اضرار ورثه نکند و اقرار به دینی که کسی را بر او نباشد . و بعضی دگر گفتند: تجاوز نکند در وصیت از ثلث. وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ، نصب او بر مصدر باشد، وصیتی است و اندرزی و فرضی از خدای تعالی.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ، قتاده گفت: خدای تعالی کاره است مضارت را هم در حال حیات [۲۹۷-پ] و هم در حال موت، و نهی کرد از آن در هر دو حال، و خدای تعالی داناست به احوال بندگان و بردبار است، از ایشان تعجیل نکند به عقاب، برای آن که تعجیل آن کند که ترسد که فایت شود . و مورد او مورد تهدید و وعید است، و در آیت دلیل است بر آن که : فاطمه - علیها السلام - وارث رسول بود و مستحق میراث او بود فی عموم قوله تعالی: **يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ** «۱»، چه اتفاق است که اول مخاطب به خطاب قرآن رسول است «۲»، و همچنین «۳» اول مأمور و منهی اوست به اوامر و نواهی قرآن، و فی قوله تعالی: **وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ**، و داخل باشد در عموم هر دو آیت، و تخصیص عموم به خبر واحد روا نبود برای آن که این معلوم است و آن مظنون، و برای مظنون دست از معلوم بچ دارند. و آن که دعوی دارند که رسول - علیه السلام - گفت:

نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقةً،

خبر واحد است اگر تسلیم کنیم، و به او تخصیص قرآن نشاید کردن.

قوله: **تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ** «۴»، اشارت باشد به غایب، و «هذه» اشارت باشد به حاضر. زجاج گفت: «تلك» در آیت به معنی «هذه» است، یعنی این حدهای خداست.

در معنی حدود خلاف کردند. سدّی گفت: حدود شرایط است، ای شرائط الله. عبد الله عباس گفت: طاعة الله، و بعضی دگر گفتند: فرائض الله، و بعضی دگر گفتند: تفصیل الله لفرائضه، این تفصیلی است که خدای تعالی داد فرائض خود را، و این لایقتر است به معنی آیت و اشتقاق لفظ، برای آن که حدود سرای آن باشد که

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

(۲). همه نسخه بدلها + علیه السلام.

(۳). آج: همچونین.

(۴). آج، لب، فق، مر + تلک.

ص: 282

فصل کند میان او و غیر او. پس معنی آیت آن است که: این قسمتی است که خدای تعالی کرد برای شما، و این فواصلی است میان طاعت و معصیت.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، هر که در این «۱» و جز این طاعت خدای دارد و فرمان او کار بندد، يُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ، او را [به] «۲» بهشتها «۳» برد که در زیر درختان آن «۴» جویهای روان باشد. اگر گویند: این تخصیص چراست، طاعت در مواردی را به وعده‌های بهشت، و این در همه طاعات باشد؟ جواب گوییم: برای عظم موقع او، او را به ذکر تخصیص کرد این جا.

خَالِدِينَ فِيهَا، همیشه باشند در آن جا، و نصب او بر حال است، و تحقیق معنی آن که: یدخلهم عالمین فیها بالخلود، برای آن که «خالدین» حال باشد به عمل یدخلهم، و ایشان در حال دخول مخلّد نباشند که این صورت نبندد، و آنما در آن حال عالم باشند و معتقد که آن جا مخلّد خواهند بودن، و گفت مثالش چنان بود که:

مررت برجل معه باز صائدا به غذا.

وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، و آن فلاح و ظفری بزرگ است. و در معنی «عظیم» دو قول گفتند: یکی آن که عظیم است به اضافه به امور دنیا و منافی که معتاد و معهود است ما را. قولی دگر آن که به اضافه با منفعت خیانتی که کسی بکند در باب مواردی.

وَمَنْ يُعْصِ اللَّهَ، و هر که عاصی شود در خدای «۵» و نافرمانی کند خدای و پیغامبر را در آنچه فرمودند از فرایض و مواردی و اموال یتیمان. وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ، و از حدودی که او نهاد تعدی کنند و تجاوز، و پای به سر آن بنهند. يُدْخِلُهُ نَاراً خَالِدًا فِيهَا، او را در آتشی برد «۶» که آن جا همیشه ماند. و حکم «خالد» هم این باشد که گفتیم، من کونه «۷»: حالا من یدخله.

نافع و ابن عامر در هر دو آیت «ندخله» به «نون» بخوانند، خبرا عن المخاطب علی وجه التّعظیم، و این عدول باشد از مغایبه با خبر از گوینده، چنان که گفت:

---

(۱). آج، لب، فق، مر + حکم.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). مر، تب: بهشتهایی.



(۴). آج، لب، فق، مر: او.

(۵). آج، لب، فق، مر: به خدای.

(۶). مر: برند.

(۷). آج، لب، فق، مر: فی کونه.

ص: 283

بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ، سَنُلْقِي «۱».

وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ، و او را عذابی و المی بود مقرون به استخفاف و اهانت، و این صفت عقاب خداست مستحقان عذاب را، و معتزله به این آیت تمسک کردند در آن که فاسق لا محاله معاقب باشد، و عقاب او منقطع نبود، جواب گویی م: ایشان را در آیت تمسکی نیست از وجوه بسیار، منها آن که حدود جمع است و بر عموم است و آن را تخصیص کردن بی دلیلی وجه ندارد، و آن کس که او جمله حدود خدای را- جلّ جلاله- تعدی کند کافر باشد، و کافر لا محال «۲» معاقب بود و عقابش مؤبد باشد.

دگر آن که: وَمَنْ يَعْصِ اللّٰهَ، لفظ «من» لفظی «۳» صالح عموم را و خصوص را بنزدیک ما، چه بنزدیک ما عموم را صیغتی مخصوص نیست که اگر آن صیغت در خصوص استعمال کنند مجاز باشد، و دلیل بر این آن است که قائل چون گوید:

من دخل داری اکرته به این لفظ یک بار عموم خواهد و یک بار خصوص، و مجرد استعمال ایشان لفظ را در یک معنی یا بیشتر دلیل کند بر حقیقت آن و اشتراک او در آن معنی که در او استعمال کرده باشد ما دام «۴» تا خالی بود از قرینه که دلیل کند بر آن که مراد ایشان مجاز است به آن یا به یکی از آن.

دلیل دیگر بر آن که این لفظ، أعنی لفظ «من» مشترک است بین العموم و الخصوص آن است که: ما به ضرورت دانیم حسن استفهام آن کس که شنود از قایلی که گوید: من دخل داری اکرته، پیرسد از او و گوید: امن العلماء، أم من عامّة الناس، أم من الأحرار، أم من العبيد، أم من الغرباء- الی غیر ذلک. و در حسن [۲۹۸- ر] استفهام دلیل است بر آن که لفظ مشترک است بین المعینین، چه اگر لفظ مختصّ بودی استفهام نیکو نبود، و ما حسن استفهام بضرورت می دانیم علی وجه لا دفع له، چون لفظ مشترک بود بین العموم و الخصوص چه منکر باشند از آن که تخصیص کنند آیت را به کافران دون فاسقان اهل صلات.

دگر آن که: ایشان اصحاب صغیر را از این عموم اخراج می کنند، اگر ایشان را بود که بعضی را اخراج کنند چرا ما را نبود که بعضی دگر را اخراج کنیم.

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۰ و ۱۵۱.

(۲). آج، لب، مر: لا محاله.

(۳). آج، لب، فق، مر، تب + است.

(۴). آج، لب: مادامی.

ص: 284

دگر آن که: ایشان تائیان را اخراج می کنند از عموم آیت، و ایشان چه اولیتراند به آن که تاییب را اخراج کنند از ما به آن که اخراج کنیم آنان را که عفو خدای - جلّ جلاله - ایشان را دریافته باشد.

دگر آن که: اگر نیز تسلیم کنیم [که] «۱» «من» جز عموم را نشاید تخصیص عموم به دلیل روا باشد، و ما را ادله است بر تخصیص این عموم از جهت عقل و سمع از آیات ارجحی، مثل قوله تعالی: وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ «۲»...، و قوله: وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ «۳»...، و قوله: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً «۴»...، و جز آن از آیات و اخبار متواتر، و اگر از این ادله یکی بودی کفایت بودی.

دگر آن که: ممکن است حمل آیت کردن بر آن که: و يتعدّد حدوده مستحلاً لذلك، آن کس که تعدی کند حدود خدای را و حلال دارد کافر باشد، و کافر مستحقّ عذاب ابد بود.

دگر آن که: لفظ خلود در لغت فایده تأیید ندهد علی وجه لا انقطاع له، نبینی که حق تعالی چگونه گفت بلعام باعورا را: أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ «۵»، ای اطمأنّ اليها و طال عمره فيها، و معلوم است بضرورت که او در زمین مؤید نماند، و عرب گوید: فلان مخلّد، إذا تقاعس عن الشيب في وقت يشيب فيه نظراً. چون به وقت خود پیر نشود، او را مخلّد گویند. پس بر این وجه و قاعده چه منکر باشند «۶» از آن که خلود عبارت باشد از طول مدّت دون تأیید. این جمله دلیل است بر آن که ایشان را به ظاهر آیت هیچ تمسک نیست - و الله وليّ التوفيق.

[قوله - عزّ و جلّ] «۷»:

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۲۲]

و اللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً (۱۵) وَ الَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّاباً رَحِيماً (۱۶) إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷) وَ

لَيْسَتْ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَ لَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ  
أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٨) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَ لَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا  
أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُنَّ وَ شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (١٩)

وَ إِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَ تَأْ خُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (٢٠) وَ كَيْفَ  
تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا (٢١) وَ لَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ  
إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاءَ سَبِيلًا (٢٢)

[ترجمه]

و آنان که «۸» کنند ناپارسایی از زنان شما، گواه انگیزید بر ایشان

(۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۸.

(۳). سوره رعد (۱۳) آیه ۶.

(۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳.

(۵). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۶.

(۶). مر: باشد.

(۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۸). آج، لب، فق: و آن زنانی که.

ص: 285

چهار مرد از شما، اگر گواهی دهند باز دارید ایشان را در خانه‌ها تا جان بردارد ایشان را مرگ، یا کند خدای ایشان را راهی.

و آن دو کس که کنند زنا از شما برنجانید ایشان را، اگر توبه کنند و نیک شوند بگردید از ایشان که خدای توبه پذیرنده و بخشاینده بوده است همیشه.

توبه بر خدای آنان را بود که کنند بدی به نادانی، آنگه توبه کنند از نزدیک، ایشان را بپذیرد توبه خدای بر ایشان، و خدای دانا و محکم کار بود.

و نیست توبه آنان را که کنند بدی تا آن که حاضر آید «۱» به یکی ایشان مرگ، گوید که: من توبه کردم اکنون، و نه آنان که بمیرند و ایشان کافر باشند، ایشان [را] «۲» نهاده‌ایم ما برای ایشان عذابی سخت.

ای آنان که ایمان آورده اید حلال نبود شما را که به میراث برگیرید زنان را به ستم، و منع مکنید «۳» ایشان را از نکاح [تا برید] بهری از آنچه داده باشید ایشان را الا آن که کنند از زنا آشکارا، و زندگانی کنید با ایشان به وجه «۴»، اگر نخواهید ایشان را، باشد که شما نخواهید چیزی و کرده باشد خدای در آن خیری بسیار [۲۹۸-پ].

و اگر خواهی تا بدل کنی «۵» زنی را به جای زنی، و

---

(۱). اساس: آیند، با توجه به وز تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). آج، لب، فق: و زندگانی بد مکنید.

(۴). آج، لب، فق، تب: به نیکویی.

(۵). تب: اگر خواهید تا بدل کنید.

ص: 286

بدهی «۱» یکی را از ایشان مالی بسیار تا مگیرید «۲» از او چیزی، ها مگیرید «۳» به دروغ و بزه آشکارا.

و چگونه ها گیرید «۴»؟ برسیده باشد «۵» بهری شما به بهری، و ها گرفتند از شما پیمانی ستمبر «۶».

مکنید به زنی آن را که به زنی کرده باشد پدرانتان از زنان الا آنچه گذشت که آن زشت است و دشمنی و بد راهی است.

قوله: **وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْأَفْحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ - الْاِيَةُ، «اللَّاتِي»** جمع الَّتِي باشد، و كذلك اللواتي و اللآئي، قال الله تعالى: **وَاللَّاتِي يَيْسُنَ مِنَ الْمَحِيضِ «۷»**، بیشتر مفسران گفتند چون ضحاک و ابن زید و عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و سدّی و جبائی و بلخی و زجاج که: آیت منسوخ است. در اول شرع چنان بود که چون زنی زنا کردی و چهار گواه بر او گواهی دادندی، حکم او آن بودی که او را در خانه باز داشتندی تا به مردن «۸». چون آیت حد آمد و حکم رجم، این آیت منسوخ شد بقوله تعالی: **الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي «۹»** ... در حق بکر که محصن «۱۰» نباشد صد تازیانه و ثیب که محصن باشد رجم و حکم چهار

گواه بر جای بماند، پس آیت بعضی منسوخ [الحکم] «۱۱» است و بعضی ثابت الحکم . حق تعالی گفت : آنان که ایشان فاحشه کنند، و در مصحف عبد الله «۱۲» چنین است. یأتین بالفاحشه، و مراد به فاحشه به اتفاق

---

(۱). آج، لب: داده باشید، تب: بدهید.

(۲). وز: مالی بسیار مگیرید، آج، لب، فق: مالی بسیار پس باز مگیرید.

(۳). آج، لب، فق: ای فرا مگیرید آن را، تب: آیا همی گیرید آن را.

(۴). آج، لب، فق: فرا گیرید.

(۵). تب: و بدرستی که برسیده است.

(۶). آج، لب: عهدی قوی، تب: پیمانی ستبری.

(۷). سوره طلاق (۶۵) آیه ۴.

(۸). فق، مر: بمردی.

(۹). سوره نور (۲۴) آیه ۲.

(۱۰). مر: محصنه.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۲). آج، لب، فق: عبد الله عباس، مر، تب: عبد الله مسعود.

ص: 287

مفسران زناست، از زنانان گواه انگیزی «۱» بر ایشان چهار کس را اگر گواهی دهند ایشان را در خانه باز دارید تا مرگ به ایشان رسد، یا خدای تعالی بر ایشان راهی پدید کند، یعنی حکمی پدید آرد ایشان را . و در آیت دلیل است بر آن که تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد.

مفسران خلاف کردند در آن که این راه و این حکم چیست؟ عبد الله عباس و عبد الله بن کثیر گفت «۲»: حکم این است که خدای تعالی پس از آن فرمود: در حق بکر صد تازیانه و در حق ثیب و محسن رجم، و بکر را چون حد زده باشند بنزدیک

ما از شهرش برانند یک سال . و حسن بصری و قتاده هم این گفتند، و جبائی گفت : از طریق اجتهاد امام روا باشد که او را برانند «۳» از شهر «۴». و اما آن که مستحقّ رجم باشد بنزدیک یعنی اصحاب ما اوّل حدّ زنند او را و آنکه رجم کنند، و حسن و قتاده هم چنین گفتند . و عبادۀ بن الصّامت و بعضی اصحابان ما گفتند : این حکم، اَعْنَى جمع بین الجلد و الرّجم مختصّ است به پیران، و بیشتر فقها خلاف کردند و گفتند:

جمع نباشد حدّ و رجم را.

اما ثبوت رجم اگر چه در قرآن نیست، اجماع امّت بر او حاصل است مگر خوارج که در آن خلاف کردند و به خلاف ایشان اعتداد نیست. ابو مسلم گفت: مراد به آیت سحق است و آنچه زنان با یکدیگر کنند.

أَوْ يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا، یا خدای خلاصی بدهد ایشان را به شوهری حلال، و این قول خلاف اجماع است برای آن که خلاف نیست میان مفسّران در آن که مراد به فاحشه زناست، و آیت منسوخ است بآیه الحدّ و حکم الرّجم . و از صادق و باقر - علیهما السّلام - هم این روایت است، و رسول - علیه السّلام - گفت: چون آیت حدّ فرود آمد:

قد جعل الله لهنّ سبيلا، البكر بالبكر مائة جلدة و الثيب بالثيب الجلد ثمّ الرّجم.

خدای تعالی راه پدید آورد بکر که با بکر زنا کند حدّ باید زدن ایشان را صد تازیانه، و مراد به بکر از ایشان آن است که زن ندارد از مرد، و شوهر ندارد از زن. و ثیب با ثیب چون زنا کند، اوّل حدّ و آنکه رجم - علی خلاف فیه بین الفقهاء.

---

(۱). مر، تب: انگیزید.

(۲). مر، تب: گفتند.

(۳). آج، لب، فق، مر، تب: براند.

(۴). آج، لب، فق، مر: شهرش.

ص: 288

وَ الْأَذَانِ يَا تَيَانِهَا مِنْكُمْ، ابن کثیر خواند به تشدید «نون»، و همچنین فی قوله:

«هذان» «۱»، و «ذانک»، و در «فزانک» «۲» ابو عمرو موافقت کرد . باقی قرآء به تخفیف «نون» خواندند. ابو علی فارسی گفت: وجه قراءت آن کس که به تشدید خواند، آن است که شدّ را عوض آن دو محذوف کرد که از کلمه ساقط است یکی «لام الفعل» از «ذا»، و یکی از «لذان» برای آن که اصل «لذیان» بوده است، و بعضی عرب واح د را «اللذ» گویند، و

تثنيه را «الذان»، و جمع را «الذون» در حال رفع، و حال نصب و جر «الذین»، قیاساً علی الأسماء المعربة. و در لغت طی، به جای «الذی»، «ذو»، به جای «الذی»، «ذات» باشد.

و در معنی آیت سه قول گفتند: [۲۹۹- ر]، حسن بصری و عطا گفتند: مراد مرد و زن است که زنا کنند، و لکن بر عادت عرب که چون مذکر و مؤنث جمع شوند تغلیب مذکر را باشد، چنان که گفت: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ «۳»، ثم قال: أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ «۴».

مجاهد گفت: مراد دو مردند که لواطه «۵» کنند، و ابو مسلم هم این گفت «۶». بعضی دگر گفتند: مراد سحق زناست «۷» و در شرع اسم زنا بر همه اطلاق کنند و همچنین در لغت، و از این جا اهل عراق گفتند: متلوطين را حد واجب نباشد، هم این قدر باشد که او را دشنامی بدهند و به زبان ایذایی کنند. حق تعالی گفت «۸»: آن دو کس که این کار کنند. عامه مفسران بر آنند «۹» که مراد «۱۰» زناست، و «ها» راجع است با فاحشه. فَأَذُوهُمَا، برنجانی «۱۱» ایشان را.

عطا و قتاده و سدّی گفتند: به زبان برنجانی «۱۲» ایشان را و تعبیر و سرزنش کنی «۱۳»

---

(۱-۱۳). سوره حج (۲۲) آیه ۱۹.

(۲). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۲.

(۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

(۴). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

(۵). وز: لواط.

(۶). اساس: گفتند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). کذا: در اساس، وز، تب، دیگر نسخه بدلها، زنان است.

(۸). همه نسخه بدلها + و.

(۹). وز: براینند.

(۱۰). آج، لب، فق، مر: که این.

(۱۱). مر، تب: برنجانید.

(۱۲). مر، تب: کنید.

ص: 289

مانند این که از خدای نترسی «۱» و شرم نداری «۲». مجاهد گفت: دشنام دهی «۳» ایشان را.

عبد الله عباس گفت: برنجانی «۴» ایشان را به دست و زبان، و «ایذا» ی دست «۵»، زدن به نعل و کفش باشد، اگر توبه کنند و عمل نیک کنند اعراض کنی «۶» از ایشان و ایذاء مکنی «۷» ایشان را، و این حکم نیز منسوخ است به حدّ و رجم، و حدّ از قرآن معلوم است، و رجم از سنت.

راوی خبر گوید، ابو هریره و زید بن خالد الجهنی گفتند: دو مرد به خصومت پیش رسول آمدند و گفتند: یا رسول الله! افض بیننا بکتاب الله، میان ما حکم کن به کتاب خدای . رسول- علیه السلام- گفت: بگوی «۸»، یکی از ایشان گفت: یا رسول الله! پسر من مزدور «۹» این مرد بود، با زن او زنا کرد . مرا گفت: حکم او آن است که رجم کنند او را . من فدیة کردم این پسر را به صد گوسفند و کنیزکی، اکنون چون معلوم شد واجب او صد تازیانه است، و واجب زن رجم است که پسر من محصن نبود و زن محصنه است . رسول- علیه السلام- گفت: به خدای که از میان شما به کتاب خدای حکم کنم، اما گوسپند و کنیزک تو ردّ است با تو، با تو باید دادن . و پسر را حاضر کردند «۱۰»، بفرمود تا او را صد تازیانه بزدند و از شهر براندند تا یک سال. و مرد دیگر را گفت- و نام او لنیس «۱۱» بود- تا زن را به حاضر کرد، و گفت: اگر اقرار دهد رجمش کنم. زن اقرار داد، بفرمود تا رجمش کردند.

و عروة الزبیر گفت: مروان «۱۲» در عهد عمر زنا کرد، عمر او را حدّ زد و یک سال براند.

جابر عبد الله انصاری گفت: مردی پیامد از أسلم و گفت: یا رسول الله! من زنا

---

(۶-۱). مر: نترسید.

(۲). نداری / ندارید.

(۳). مر، تب: دهید.

(۴). مر، تب: برنجانید.

(۵). اساس: بدست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). مر، تب: مکنید.



(۸). مر: بگویند.

(۹). وز: مزدور (با همین اعراب)

(۱۰). اساس+ بفرمود تا او را حاضر کردند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۱۱). کذا: در اساس، وز: لنبس، آج، فق: النیس، لب، تب: انیس، مر: النس، تفسیر قرطبی (۵/ ۸۷): انیس.

(۱۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۴۲): مردی.

ص: 290

کردم. رسول- علیه السلام- روی از او بگردانید، به دگر جانب رفت و بگفت. رسول از او «۱» روی بگردانید. به دگر جانب رفت و بگفت تا بر خویشتن چهار بار گواهی داد. رسول- علیه السلام- گفت «۲»: دیوانه‌ای تو؟ گفت: نه، ای رسول الله. گفت: تو زن داری؟ گفت: بلی، یا رسول الله. رسول- علیه السلام- بفرمود تا او را به مصلی بردند و رجم کردند و بر او ثنا «۳» کردند.

بریده روایت کند، گوید: ماعز بن مالک بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! انی زینت فطهرنی، من زنا کرده‌ام مرا پاک کن. رسول- علیه السلام- گفت: برو توبه کن و آمرزش خواه از خدای تعالی. برفت پاره‌ای، نه بس دور. باز آمد و گفت:

[یا رسول الله!] «۴» زینت فطهرنی. رسول همان گفت. برفت پاره‌ای و باز آمد و هم این سخن گفت، و رسول- علیه السلام- همان جواب داد تا چهار بار. به بار چهارم رسول گفت: تو دیوانه‌ای؟ گفت: نه. از صحابه پرسید، گفت: از این هیچ دیوانگی دانی «۵»؟ گفتند: نه یا رسول الله. گفت: بنگرید «۶» تا مست هست «۷»؟ بدیدند مست نبود. رسول- علیه السلام- گفت که: زنا کردی محصن بودی؟ گفت: بلی. رسول- علیه السلام- بفرمود تا او را رجم کردند، آنکه گفت:

استغفروا لماعز،

برای ماعز استغفار کنید، و رسول- علیه السلام- برای او استغفار کرد و گفت:

لقد تاب توبه لو قسمت بین امة لوسعتها،

گفت ماعز «۸» توبه‌ای کرد که اگر از میان امتی ببخشند به همه برسد.

عبد الله عباس گفت که، عمر خطاب گفت «۹»: من می‌ترسم [که] «۱۰» چون روزگار دراز بر آید، مردمان گویند: رجم در کتاب خدای نمی‌یابیم، فریضه‌ای از فرایض خدای ضایع کنند الا و رجم واجب است بر آن که زنا کند و محصن باشد،

(۱). همه نسخه بدلها «از او»: ندارد.

(۲). اساس + تو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۳). اساس: نثار، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مر، تب: دانید.

(۶). آج، لب، فق: بنگری / بنگرید.

(۷). آج: نیست.

(۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: ماعزین، با توجه به معنی حدیث و چاپ شعرانی ج ۳ ص ۳۴۲ تصحیح شد.

(۹). آج، لب، فق، تب+ که.

(۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

ص: 291

چون بینه ای به آن قایم شود، یا او اقرار دهد، یا حملی ظاهر شود، و من در قرآن خوانده  
فارجموهما البتة. و رسول - علیه السلام - در عهد خود رجم کرد، و ما رجم کردیم.

قوله: **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ**، حق تعالی گفت:

توبه بر خدای آنان راست که گناه کنند به جهالت. و فی قوله «على الله» أقوال.

بعضی گفتند معنی آن است که عند الله، بعضی دگر گفتند: من الله. و اگر بر ظاهر رها کنند آن را وجهی باشد، و معنی آن بود  
که: قبول توبه بر خدای آن را بود برای آن که توبه چون با خدای مضاف بود به معنی قبول بود، یعنی بر خدای چون حقی  
است که قبول کند توبه آن کس که چنین باشد، قال الله تعالی: **ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** «۱»، ای قبل توبتھم، و قوله: **فَتَابَ عَلَيْهِ**  
«۲».

و در معنی جهالت چند قول «۳» گفتند: یکی آن که مجاهد و ضحاک گفتند:

عمد «۴» است. کلبی گفت: جاهل نباشد که آن گناه است و لکن عقوبتش ندانند «۵». و بیشتر مفسران گفتند: مراد جمله گناه است برای آن که هر کس که او معصیت کند جاهل باشد تا توبه کردن، و قتاده گفت: [۲۹۹-پ] بر این قول اجماع صحابه است.

فراء گفت و جبائی که: بر سبیل تأویل باشد «۶»، گناه کنند و ندانند که آن گناه است.

زجاج گفت: جهالت آن است که اختیار لذت عاجل کنند بر لذت باقی. و بعضی دگر گفتند: ندانند که آن گناه است، از آن که نظر نکرده «۷» باشند. و آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی توبه قبول کند از جمله معاصی، اگر کفر باشد و اگر دون کفر.

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۷۱.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۳۷.

(۳). مر: وجه.

(۴). اساس، وز: عهد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). تب: ندانند.

(۶). مر+ که.

(۷). اساس: کرده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 292

ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ، آنکه توبه کنند زود از مدتی نزدیک. سدّی و کلبی گفتند: پیش از بیماری و مرگ. عکرمه گفت: هر چه پیش از مرگ بود آن نزدیک باشد. ابو مجلز و ضحاک گفتند: پیش از آن که ملک الموت را ببیند. ابو موسی گفت:

پیش از آن که مرگ به او رسد به فواق ناقه‌ای.

عبد الرحمن السلمانی گفت: چهار کس از اصحاب رسول حاضر بودند، حدیث توبه بر آمد. یکی گفت: من از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: خدای تعالی توبه بنده بپذیرد پیش از مرگ به نیم روز «۱». دیگری گفت: من شنیدم که چون پیش از مرگ به چاشتی توبه کند، خدای تعالی «۲» قبول کند. چهارم گفت من شنیدم که گفت: انّ الله يقبل توبة عبده ما لم يغرغر، خدای تعالی توبه بنده قبول کند مادام تا جانش به غرغر «۳» رسیدن.

عباده بن الصّامت گفت، رسول - علیه السّلام - گفت: هر کس او پیش از مرگ به یک سال «۴» توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند. آنگه گفت: یک سال بسیار بود، هر که او پیش از «۵» مرگ به یک ماه توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند.

آنگه گفت: ماهی بسیار بود، هر که پیش از مرگ به یک هفته توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند.

آنگه گفت: هفته‌ای بسیار باشد «۶»، هر که او پیش از مرگ به یک روز «۷» توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند.

آنگه گفت: روزی بسیار بود، هر که او پیش از مرگ به ساعتی توبه کند، خدای تعالی توبه او قبول کند.

آنگه گفت: ساعت بسیار باشد «۸»، هر که او توبه کند پیش از آن که جان او به

---

(۱). آج، لب، فق: پیش از مرگ به دو روز، مر: پیش از دو روز از مرگ.

(۲). اساس: که، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مر: غرغره.

(۴). تب: ساله.

(۵). اساس: هر که پیش از مرگ، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: بود.

(۷). مر+ توبه او.

(۸). اساس: هر که او روزی پیش از مرگ، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 293

غرغره «۱» رسد، خدای تعالی توبه او قبول کند.

ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که گفت، ابلیس گفت:

خدای را به عزّت و جلال تو که مفارقت نکنم از بنی آدم مادام تا جانشان در تن بود.

حق تعالی گفت: به عزّت و جلال من که در توبه بر ایشان گشاده دارم تا جانشان زی بر باشد.

هم ابو سعید روایت کند که، رسول - علیه السلام - گفت که: ابلیس [گفت] «۲»:

بار خدایا! به این که با من کردی بندگان تو را اضلال و اغوا می‌کنم تا جانشان در تن باشد.

حق تعالی گفت: به عزت و جلال من که «۳» ایشان را می‌آمزم تا استغفار می‌کنند.

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و خدای تعالی همیشه دانا و محکم بوده است «۴»، دانا به احوال بندگان، و حکیم به عفو و عقوبت ایشان «۵».

وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ - الایه، حق تعالی در آیت بیان کرد که قبول توبه تا کی باشد، گفت: توبه نباشد آنان را که اصرار کنند بر کفر و معاصی تا آنکه که مرگ به ایشان حاضر آید و به در مرگ رسند، و اعلام مرگ پیدا شود ایشان را از معاینه فرشته و جز آن چیزهایی که ایشان را ملجا کند به توبه، آنکه گویند ما توبه کردیم، و حکم کافران در این باب هم این است: **وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا**، و نه آنان که به در مرگ رسند و ایشان کافر باشند. و «الذین» در محل جر است عطفاً علی قوله للذین «۶» و التقدير «۷»: و لا الذین «۸» يموتون، و «واو» حال راست فی قوله: **وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا**، و أصله أعددنا، قلب کردند یک «دال» را با

---

(۶-۱). آج، لب، فق: به غرغر.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر+ من.

(۴). آج، لب، فق، مر: محکم کار باشد.

(۵). مر+ قوله تعالی.

(۷). اساس: للتقدير، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مر، تب: و لا للذین.

ص: 294

«تا»، و گفته‌اند: أعتدنا أفعالنا، من العتاد، و الشئ العتید هو المعتد «۱»، فعیل به معنی مفعول، و العتیدة طبل يجعل فيه طيب، و العتاد اسم للشئ المعد، و هو ایضا اسم للمصدر، و قال عدی بن الرقاع فی معنی للمفعول «۲»:

و یقال للفرس المعدّ للحرب عتد و عتد، أيضا قال الأشعر الجعفی «۳»:

راحوا بصائرهم علی اکنافهم و بصیرتی یعدو بها عتد و آی

و البصیرة بقیة الدّم. اگر گویند چرا در این وقت توبه را قبول نباشد؟ گوئیم:

برای آن که اعلام قیامت ظاهر شود و الجاء حاصل آید، و آن علوم که مستدلّ بود ضروری گردد، و در آخرت هم برای این علّت قبول توبه نباشد «۴» که علوم ضروری حاصل آید، و منافع و مضارّ بی کرانه «۵» بی اندازه که موعود بود منقود شود، و این جمله سبب «۶» الجاست، و آیت دلیل نیست بر آن که خدای تعالی قبول توبه فاسق یا کافر نکند پیش از این حالت، و نه آن که خدای تعالی عفو بکند «۷» از مؤمن فاسق بی توبه، و اگر ما را با عقل رها کردند در حقّ کفّار هم این گفتمانی «۸»، جز آن است که سمع مع می‌کند از این، من قوله: إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ «۹» - الایة.

و قوله: عَذَاباً أَلِيماً، أی مؤلماً «۱۰»: فعیل به معنی مفعّل «۱۱»، ما برای ایشان [عذابی] «۱۲» نهاده‌ایم دردناک. آیت مخصوص باشد به آنان که معلوم از حقّ ایشان آن است که توبه نکنند از کفر و فسق، و در جمله فسّاق به آنان که معلوم از حقّ ایشان آن است که خدای عفو نکند از ایشان.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا - الایة، مفسّران گفتند:

(۱). آج، لب: المعد (بدون نقطه)، تب: المعد.

(۳). تب+ شعر، اساس و همه نسخه بدلها: الجعفی، با توجّه به مأخذ شعری تصحیح شد.

(۴). آج، لب، فق، مر: توبه قبول نباشد.

(۵-۲). مر+ و.

(۶). مر: اسباب.

(۷). آج، لب، فق، مر، تب: نکند.

(۸). مر: گفتیمی.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۶.

(۱۰). اساس، وز: مولی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: مفعول باشد.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 295

سبب نزول آیت آن بود که در جاهلیت [۳۰۰- ر] و بدایت اسلام چنان بود که چون مردی فرمان یافتی و زنی رها کردی، وارثی از آن مرد بیامدی و جامه بر او افگندی یا بر خیمه او «۱» اولیتر گشتی به او از نفس او «۲»، زن را بر خود هیچ حکم نماندی در حباله او او فتادی «۳» بی مهری به مهر اوّل که متوفی کرده بودی. آنگه مرد مخیر بودی، خواستی دخول کردی با او به مهر اوّل و خواستی عضل کردی او را، اُعنی منع کردی از نکاح و دخول نکردی با او و او را اضرار کردی تا او فدیہ کردی از مال خود و خود باز خریدی، و یا وفات آمدی او را میراثش برداشتی.

و اگر زن برفتی پیش از آن که این مرد جامه بر او افگندی، مالک نفس خود شدی، همچنین می بود تا ابو قیس بن الأسلت الأنصاریّ فرمان یافت و زنی را رها کرد نام او کبیشه «۴»، پسری از آن ابو قیس بیامد- که نه از این زن بود- و جامه بر او افگند و زن را در حباله گرفت و دخول نکرد با او و نفقه نکرد او را، زن برخاست و به شکایت پیش رسول آمد و گفت: یا رسول الله! پسر شوهرم بیامد و مرا در بند کرد، رها نمی کند که شوهر کنم و نفقه نمی کند بر من، و من درمانده ام. رسول- علیه السلام- گفت: برو بنشین تا خدای در باب تو چه حکم کند. زنان مدینه چون بشنیدند که این زن شکایت با رسول کرده است، بیامدند و گفتند: یا رسول الله! ما نیز از این حال متشکّی ایم، خدای تعالی آیت فرستاد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِلُّ لَكُمْ،** ای مؤمنان حلال نباشد شما را، **أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرِهًا،** که زنان را به میراث بر گیری به کره و جبر بی اختیار ایشان- چنین که شرح دادیم.

حمزه و کسائی و خلف و أعمش و یحیی و ثّاب «۵» خواندند: «کرها» بضمّ الکاف این جا و در سورة التّوبه، و باقی قرآء به فتح «کاف» خواندند. کسائی گفت: این دو لغت است به یک معنی.

قرآء گفت: الکره «۶»، الاکراه، و الکره المشقّة، آنچه از قبل دیگری باشد کره بود، و آنچه از قبل او بود کره بود بضمّ الکاف.

(۱). وز، لب، فق، مر، تب + او.

(۲). مر + و.

(۳). همه نسخه بدلها: حباله او فتادی.

(۴). وز، آج، لب، فق: کبیته، مر: کبشه.

(۵). مر: یحیی بن وثاب.

(۶). آج، لب، فق، مر + و.

ص: 296

وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ ، جویبر گفت از ضحاک که : آیت در حق کسانی آمد که در حجر ایشان دختران یتیم بودند، ایشان را به شوهر ندادندی و عضل کردند طمع در مال ایشان . یا زنی پیر داشتی خداوند مال، و او را با او خوش نبودی خواستی تا زنی جوان کند، یا زنی جوان به زنی کردی آن زن را مقاربت نکردی و دست بنه داشتی طمع در مال او، تا چون وفاتش آید میراثش بردارد.

حق تعالی گفت: عضل مکنید کسانی چنین را تا بهری از آنچه به ایشان داده باشید «۱» [چیزی] «۲».

إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ ، أَلَا أَنْگَه فاحشه کنند ظاهر . ابن کنیر و ابو بکر عن عاصم خواندند : «مبینه» به کسر الیاء، و باقیان به فتح «یا». و در «فاحشه» خلاف کردند، بعضی گفتند: زناست. حسن بصری گفت: اگر زن زنا کند، شوهر را بود که با او خلع کند. عطا گفت: در بدایت اسلام چنان بود که چون زنی زنا کردی، شوهر از او چیزها گرفتی «۳»، یا مهر از او باز ستدی، این حکم منسوخ شد به حدّ.

عبد الله مسعود و قتاده و ضحاک گفتند: مراد به «فاحشه» نشوز است، و در اخبار ما آمده است که: از جمله فاحشه و کمینه او آن بود که اهل مرد را به زبان برنجانند.

جابر «۴» عبد الله أنصاری روایت کند از رسول - علیه السلام - که او خطبه کرد و گفت:

اتقوا الله في النساء فانكم أخذتموهن بأمانة الله و استحللتم فروجهن بكلمة الله.

و شما را بر ایشان آن است که کسی را بر بستر شما نیارند که شما را از آن کراهت بود، اگر از این معنی چیزی کنند بزنی «۵» ایشان را زدنی، و طعام و کسوت از ایشان باز مگیری «۶» به سنت و قاعده.



وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، و به ایشان به وجه «۷» زندگانی کنی «۸». بعضی گفتند:

(۱). آج، لب، فق، مر، تب: باشی / باشید.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد، مر، تب: ببرید، دیگر نسخه بدلها: ببری.

(۳). آج، لب، فق، مر، تب: چیزی گرفتی.

(۴). مر: جابر بن.

(۵). مر، تب: بزیند.

(۶). مر، تب: باز مگیرید.

(۷). مر + معروف.

(۸). مر، تب: کنید.

ص: 297

مراد آن است که آنچه ایشان با شما کنند، به ایشان همان کنید «۱»، و اگر شما به طبع ایشان را کاره باشی «۲» به ایشان بسازی «۳» و مفارقت مکنی «۴» که بسیاری چیزها باشد که شما آن را کاره باشید «۵» و خدای تعالی در آن خیر بسیار نهاده باشد. بعضی گفتند:

فرزند است، یعنی باشد که شما را از ایشان فرزند باشد. قولی دگر آن است که:

باشد «۶» دلهای شما از آن کراحت بگردد، و شما صلاح خود ندانی «۷».

عبد الله عمر گفت: مرد باشد که استخاره کند در کاری، و خدای تعالی برای او آنچه خیره «۸» او باشد اختیار کند، او را خوش نماید. چون بنگرد به عاقبت بداند که آنچه خدای تعالی برای او اختیار کرد صلاح و خیر او در آن بود.

وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ، عرب را عادت بودی که چون زنی کردندی و مهری «۹» دادندی او را، آنکه ایشان را از او «۱۰» ملالی بودی، آنچه او را داده بودندی از او بستدندی «۱۱» و به مهر دیگری دادندی. حق تعالی از این نهی کرد و گفت:

اگر خواهی «۱۲» که زنی را [به دیگری] «۱۳» بدل کنی «۱۴»، و آن زن اول را قنطاری زر یا سیم داده باشی «۱۵» به مهر یا به هبه، روا نیست شما را که از او بازگیری «۱۶» الا که از او نشوزی بود یا فاحشه.

و تفسیر «قنطار» برفت، و مراد آن که عبارت است از مال بسیار، آنگه گفت:

أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا، لفظ استفهام است و مراد تقریر [۳۰۰-ب] و توبیخ و انکار، و نصب «بهتانا و إثما» بر تمیز «۱۷» باشد. و گفته‌اند: بهاضمار فعلی مقدر، و التقدير: أ تأخذونه فتصیبون فی أخذہ بهتانا و إثما مبینا.

---

(۱). آج، لب، فق: کنی / کنید.

(۲). مر، تب: باشید.

(۳). مر، تب: بسازید.

(۴). مر، تب: مکنید.

(۵). آج، لب، فق: باشی / باشید.

(۶). آج، لب، فق + که.

(۷). مر، تب: ندانید.

(۸). آج، لب، فق، مر: خیر.

(۹). آج، لب، فق، مر: مهر.

(۱۰). آج، لب، فق: از آن.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: بستاندی.

(۱۲). مر، تب: خواهید.

(۱۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۴). مر، تب: کنید.

(۱۵). مر، تب: باشید.

(۱۶). مر، تب: باز گیرید.

(۱۷). وز، تب: تمییز.

ص: 298

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ، آنگه بر سبیل تقریع و انکار گفت: چگونه ها گیری «۱» از او چیزی. وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ، «واو» حال راست، و بهر «۲» از شما به بهری رسیده، و این کنایت است از جماع. و اصل «افضا» رسیدن باشد به چیزی بر وجهی که حایلی نبود میان ایشان. وَ أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا، و ایشان عهدی محکم بستده «۳» از شما.

حسن بصری گفت: مراد آن عهد است که زن یا ولی زن با مرد کند که با او از دو کار یکی کند: فَاِمْسَاكُ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحُ بِإِحْسَانٍ «۴».

مجاهد گفت: کلمه نکاح خواست که بدان استحلال فرج کنند. شعبی و عکرمه گفتند و ربیع - هو قوله: أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةٍ اللَّهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ.

بدان که قَلَّتْ و کثرت مهر موقوف بر اتفاق و تراضی هر دو بود آن مقدار که قرار افتد، جز که مستحب آن است که تجاوز نکنند از مهر محمدی، و آن پنجاه دینار [زر] «۵» سرخ باشد، قیمتش پانصد درم نقره سره، و آن مهر فاطمه زهراست «۶». و چون مردی بر زنی نکاح بندد علی الصَّدَاقِ المَحْمَدِي، این قدر لازم باشد او را، بیشتر نه.

و در اخبار آمد «۷» که: [عمر خطَّاب که] «۸» امّ کلثوم بنت فاطمة بنت رسول الله را بخواست چهل هزار درم مهر او بکرد.

و ابن سیرین گفت: که حسن علی «۹» - علیهما السلام - زنی بخواست با مهر صد کنیزک به او فرستاد، هر کنیزکی بدره ای درم داشتند هزار در [م در] «۱۰» او.

عقبه بن عامر الجهنی گفت، رسول - علیه السلام - مردی را گفت: خواهی که فلان زن را به تو دهم؟ گفت: آری. رسول - علیه السلام - آن زن را به آن مرد داد و صدافی معین نکرد، و این مرد به حدیبیه حاضر بود [و] «۱۱» به خیبر، و او را نصیبی بود

---

(۱). آج، لب، فق: بگیری، مر: گیرید، تب: ها گیرید.

(۲). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: بهری.

(۳). مر: بسته‌اند.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۲۹ «فامساک بمعروف...».

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). مر+ صلوات الله عليها.

(۷). وز، مر: آمده.

(۸-۱۰-۱۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مر: حسن بن علی.

ص: 299

در غنیمت، و قسمت نگرفته بود. او را وفات نزدیک رسید، وصایت کرد و گفت:

رسول- علیه السلام- این زن را به من داد و صدیقی معین نکرد، و مرا سهمی و نصیبی در غنیمت هست، آنچه نصیب من است به این زن دهی «۱» به مهر او. چون قسمت غنیمت کردند «۲»، نصیب او به زن دادند، به صد هزار درم بفروخت.

و عبد الله عباس زنی را از بنی سلیم به زنی کرد «۳» بر مهر ده هزار درم «۴». و عروه البارقی دختر هانی بنت قبیصه را به زنی کرد بر چهل هزار درم. و مطرف بن شخیر زنی را به زنی کرد بر مهر ده هزار درم، رسول- علیه السلام- گفت:

خیر النکاح ایسره «۵»

، و رسول- علیه السلام- گفت: از یمن و خجستگی زن آن است که نکاحش آسان بود و رحمش آسان، یعنی مهرش اندک بود و ولادتش آسان. و ابو هریره گفت:

در عهد رسول- علیه السلام- صدق زنان ما، ده اوقیه بودی، هر اوقیه «۶» چهل درم.

عبد الرحمن روزی در نزدیک رسول آمد و اثر خلوق بر وی «۷». رسول- علیه السلام- گفت «۸»: چیست این؟ گفت: یا رسول الله زنی کرده‌ام بر مهر و زن استخوان «۹» خرما می. رسول- علیه السلام- گفت:

بارک الله لک أولم و لو بشاء،

ولیمه بکن و اگر به گوسفندی باشد.

سهل بن سعد السَّاعِدِيُّ گفت : روزی زنی بنزدیک رسول آمد و گفت : یا رسول الله! من خویشتن را به زنی به تو دادم . رسول - علیه السَّلام - جواب نداد. یکی از جمله صحابه گفت: ای رسول الله! اگر تو را رغبت نیست، به من ده او را. رسول - علیه السَّلام - گفت: چیزی داری که به مهر او دهی؟ گفت : یا رسول الله! هیچ ندارم مگر این ازار پای رسول - علیه السَّلام - گفت: پس تو را از آن بنگزیرد، برو انگشتری به او ده، و اگر از آهن باشد. گفت: یا رسول الله! ندارم. گفت:

أَمَعَك شَيْءٌ مِنَ الْقُرْآنِ،

قرآن چیزی دانی؟ گفت: بلی. کذا و کذا سوره فلان و فلان سوره.

---

(۱). مر، تب: دهید.

(۲). مر: چون غنیمت قسمت کردند.

(۳). مر: کرده بود.

(۴). آج، لب، فق، مر: مهر هزار درم.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۴۷) + مهرا.

(۶). تب: اوقیه / اوقیه‌ای.

(۷). مر + بود.

(۸). آج، لب، فق، مر + دید.

(۹). وز، لب، مر، تب: استخوان.

ص: 300

رسول - علیه السَّلام - گفت: به تو دادم او را بر این که تو دانی از قرآن او را بیاموز.

عبد الله بن عامر روایت کرد که: مردی در عهد رسول - علیه السَّلام - زنی خواست. رسول گفت: مهر او چه داری؟ گفت: این نعلین که در پای دارم. زن را رسول - علیه السَّلام - [زن را گفت] «۱»: راضی باشی بر این «۲»؟ گفت: آری. رسول - علیه السَّلام - او را به آن داد به آن نعلین.

جابر عبد الله انصاری گفت از رسول - علیه السلام - که گفت: هر کس که در مهر زنی کفی پست یا گندم یا خرما بدهد، استحلال کرده باشد و حلال بود او را. و ابو سعید خدری گفت: رسول - علیه السلام - امّ سلمه را بر ده درم به زنی کرد.

ابراهیم بن عبد الله الکناری گفت: سعید بن المسيّب دخترش را به مردی داد به دو درم مهر. و رسول - علیه السلام - گفت:

من استحلّ بدرهم فقد استحلّ

، گفت: هر کس که او زنی را به درمی به حلال کند حلال باشد او را.

و در خبر است که: چون مأمون دخترش را - امّ الفضل «۳» - به محمد بن علی بن موسی التّقی داد، آن روز هفتصد «۴» هزار دینار سرخ او را خرج افتاد، و لکن صدق پنجاه دینار سرخ کرد، قیمت پانصد درم نقره صدق محمدی.

قوله: **وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ** - الایة، گفتند: آیت در حصین بن ابی قیس آمد که زن پدر را به زنی کرد کبیشه «۵» بنت معن، و در أسود بن خلف که زن [۳۰۱-ر] پدر را به زنی کرد - فاخته بنت الأسود بن المطّلب - و در منظور بن زبّان که زن پدر را به زنی کرد.

أشعث بن سوار گفت: ابو قیس فرمان یافت و از جمله صالحان انصاریان بود، پسر او قیس زن پدر را گفت: به زن من باش. او گفت: تو مرا به جای فرزندی، و من ندانم تا روا باشد یا نه، و لکن از رسول - علیه السلام - بیاید پرسیدن «۶». رسول را

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: باین / به این.

(۳). وز، تب: دخترش امّ الفضل را.

(۴). آج: هفصد.

(۵). وز، آج: کبیشه.

(۶). وز: پرسید.

ص: 301

پرسیدند، گفت: تا خدای چه فرماید «۱». این آیت آمد: **وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ**. گفته اند: «ما» به معنی «من» است یعنی نکاح مکنید بر آن کس که پدرتان بر او نکاح کرده باشد. و گفتند: «ما» مصدریه است، یعنی و لا تنکحوا النکاح

الَّذِي نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ، و مراد جنس است تا آزاد و برده در او شوند، امّا آزاد : به عقد و وطی، و امّا برده: به وطی دون ملک، برای آن که آن پرستار را که پدر دیده باشد به خلوت، بر فرزند ملکش حرام نبود و طییش حرام بود . امّا آن را که پدر بر او عقد بسته بود، پسر را حرام باشد بر او عقد بستن و زن پدر «۲»- و این علوا حرام باشد بر فرزند و فرزندزاده- و این سفلوا. و در آیت دلیل است بر آن که عبارت توان کردن به یک لفظ از دو معنی مختلف، برای آن که مراد به نکاح در آیت هم عقد است و هم وطی، خلاف آنچه معتزله گفتند : و بر این چه انکار است ! چه می‌شاید که عبارت کنند به یک لفظ از متضادین، نحو قولهم: إِذَا غَابَ الشَّفَقُ صَلَّى الْعِشَاءَ، و شفق عبارت است از حمرت و بیاض، و ایشان متضادند چون در ضدین جاری است در مختلفین اولیتر.

إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ «۳»، دو قول گفتند: یکی آن که الّا ما قد سلف فإنّ الله قد عفا عنكم، الّا آن که گذشت که خدای عفو بکرد از شما «۴»، و بر این وجه استثنا منقطع بود «۵».

وجه دیگر آن «۶» است که: الّا ما قد سلف فابقوا علیه، الّا آنچه گذشته است که آن «۷» حرام نیست، آنچه پس او نیست «۸» حرام باشد، بر این وجه استثنا متصل باشد.

إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً، مراد به «فاحشه» حرام است، و این اولیتر است از قول آن کس که گفت : معنی فاحشه زناست، برای آن که این عقد است یا شبهت «۹» عقد

---

(۱). وز، تب: می‌فرماید.

(۲). آج، لب، فق، مر+ و پدر، تب+ و پدر پدر.

(۳). مر+ در او.

(۴). همه نسخه بدلها: خدای تعالی شما را عفو بکرد از آن.

(۵). آج، لب، فق، مر، تب+ و.

(۶). وز، آج، لب، تب: این.

(۷). آج، لب، فق: او.

(۸). تب: این است.

(۹). آج، لب، تب: شبهه، مر: شبهه.

است، و هیچ دو زنا نباشد. میرد گفت: «کان» زیاد است، زجاج گفت: این درست نیست برای آن که «کان» چون زیادت باشد عمل نکند، چنان که شاعر گفت «۱»:

على كان المسومة العراب

و دیگری گفت: «۲»

و جيران لنا كانوا كرام

وَمَقْتًا، و المقت البغض على فعل قبيح، يقال: مقته على كذا فهو ممقوت و مقت هو إلى الناس يمقت مقاتة. و ساء سبيلاً، أى ساء ذلك السبيل الذى سلکوه سبيلاً، و بد راه است آن راه که ایشان سپردند، یعنی بد فعل است آن که ایشان کردند.

نصب «سبيلاً» بر تمیز «۳» باشد، كقوله تعالى: ساء مثلاً «۴».

قوله «۵»:

[سوره النساء (۴): آیات ۲۳ تا ۲۸]

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلَالٌ لَكُمْ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۳) وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ أَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيماً حَكِيماً (۲۴) وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْنَى أَيْمَانِ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَ لَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصِنْتُمْ فَإِنْ أْتَيْتُمْ بَفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْرُبُوا وَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵) يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيماً (۲۷)



يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (۲۸)

[ترجمه]

حرام گردید «۶» بر شما «۷» مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمگانتان و خالگانتان و دختران برادران «۸» و دختران خواهر را «۹» و مادرانی که شما را شیر داده باشند و خواهرانتان از شیر خوردن و مادران زنانتان و دختران زنانتان که در کنار «۱۰» شما باشند از زنان که در شده باشند به ایشان، اگر در نشده باشند به ایشان بزه نیست بر

---

(۱). تب + شعر.

(۳). وز، تب: تمییز.

(۲-۴). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۷.

(۵). فق، مر، تب + تعالی.

(۶). آج، لب، فق: حرام کرده شد، تب: حرام کرده اند.

(۷). آج، لب + نکاح.

(۸). وز، تب: برادر را.

(۹). اساس + که، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۱۰). تب: کنارهای.

ص: 303

شما، و زنان پسرانتان آنان که از پشت «۱» شما باشند. و آن که جمع کنی «۲» میان هر دو خواهر الا آنچه گذشت، خدای بوده است آمرزنده و بخشاینده.

[۳۰۱-پ]

و آنان که شوهر دارند از زنان آلا آنچه مالک باشد دستهای شما ایشان را نوشته خدای بر شما و حلال بکرد شما را و آنچه جز آن است بجویی «۳» به مالتان نکاح کننده «۴» جز زنا کننده «۵» آنچه متعه کنید به آن از ایشان بدهی «۶» مهرهایشان واجب «۷»، بزه نیست بر شما در آنچه راضی شوی «۸» به آن از پس مهر معین، خدای دانا و محکم کار بوده است.

و آنچه ندارد «۹» از شما و سعی و مالی که به زنی کند زنان آزاد مؤمن را آنچه مالک باشد دستهای شما از جوانان یعنی کنیزکان مؤمن، و خدای عالمتر است به ایمان شما بهری از بهری، به زنی کنید ایشان را به فرمان خداوندانشان و بدهید مهرهایشان بتمام نکاح کننده جز زنا کننده، و نه گیرنده دوستان چون شوهر بکنند اگر کنند ناشایستی از زنا بر ایشان است نیمه آنچه بر آزادان باشد از عذاب، این آن راست که ترسد از زنا برای غلبه شهوت از شما، و آن که صبر کنید به بود شما را، و خدای آمرزنده و

---

(۱). تب: پشتهای.

(۲). فقی، تب: کنید.

(۳). تب: بجوید.

(۴). تب: به مالها تان نکاح کننده گان.

(۵). تب: زنا کننده گان.

(۶). تب: بدهید.

(۷). تب: بواجبی.

(۸). تب: شوید.

(۹). آج، لب، فقی: و هر که نتواند، تب: و هر که ندارد.

ص: 304

بخشایند است.

می خواهد خدای تا بیان کند شما را و بنماید شما را راه آنان که «۱» پیش شما بوده اند، و توبه پذیرد [بر] «۲» شما، و خدای دانا و محکم کار است.

و خدای می خواهد که توبه پذیرد بر شما، و می خواهند آنان که پی شهوتها دارند «۳» که بچسبی «۴» شما چسبیدنی «۵» بزرگ.

می خواهد خدای که سبک کند از شما، و آفریده اند آدمی را سست.

قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ - الایة، بعضی متکلمان در اصول الفقه گفتند:

این آیت و آنچه جاری مجری این است، من قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ «۶» الایة، مجملی است که از ظاهر او چیزی نتوان شناختن «۷» الا به بیان، برای آن که اعیان حرام نباشد و انما تصرفات حرام باشد، و تصرفات معین نیست بیان باید، و درست آن است که این مجمل نیست، و مراد به ظاهر این معلوم است برای آن که آنچه حرام و حلال باشد از زنان در شرع، عقد و وطی باشد و لا سیما و قرینه ای در پیش برفت، من قوله: وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ «۸» ...، و نیز معلوم است در آیت تحریم مردار و خون که «۹» مردار خوردن و فروختن است، نه نقل کردن و در او نگریدن و مانند این. قوله: حُرِّمَتْ، و اصل این کلمه منع باشد، یقال: حرّمته کذا إذا م نعته إیّاه، و «حرمان» خلاف رزق باشد، و «محروم» نقیض مرزوق باشد، و چون عین مضعّف کنند بلیغتر شود و به عرف شرع مخصوص شد به معنی مخصوص بر وجهی مخصوص.

---

(۱). تب+ از.

(۲). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۳). تب: پیروی می کنند شهوتها را.

(۴). آج، لب، فق: میل کنند، تب: بچسبید.

(۵). آج، لب: میلی.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۳.

(۷). آج، لب، فق: شناخت.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۲.

(۹). آج، لب، فق: چون که.

أُمَّهَاتُكُمْ، واحد «أمّ» باشد، و در اصل امّهة بوده است علی وزن فعلة، مثل قَبْرَه و حَمْرَه، «ها» در واحد بیفتاد و در جمع باز آمد، قال الشاعر «۱»:

أُمَّهَتِي خَنْدَفٌ وَ الدَّوْسُ أَبِي

و گفته‌اند: اصل «امّ»، «امّة» بوده است، و قال الشاعر «۲»:

تَقَبَّلْتُهَا عَنْ أُمَّةٍ لَكَ طَالَمَا  
تَنُوبُ «3» إِلَيْهَا فِي النُّوَابِ أَجْمَعَا

آنکه جمعش «امّات» بود، قال الشاعر «۴»:

كَانَتْ نَجَائِبٌ مَنْدَرٌ وَ مَحْرَقٌ  
أُمَّاتُهُنَّ وَ طَرَقَهُنَّ فَحِيلًا

حق تعالی در این آیت چهارده کس را حرام کرد، هفت [۳۰۲- ر] از جهت نسب، و هفت از جهت سبب. اما از جهت نسب مادرانند و این علون، چندان که از جدّات باشند من قبل الأمّ و الأب داخل باشند تحت این . وَ بَنَاتُكُمْ، جمع بنت باشد، و دختران، و این سفلین، دخترزادگان و پسر زادگان در این جا داخل باشند . وَ أَخَوَاتُكُمْ، جمع اخت، و خواهرانتان من قبل الأب و الأمّ، او من قبل الأب أو من قبل الأمّ . وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ، و عمّگان «۵» و خالگان «۶» علی اختلاف انسایهنّ . وَ بَنَاتُ الْأَخِ، و دختران برادر، و این نزلن علی اختلاف أحوالهم . وَ بَنَاتُ الْأَخْتِ، و این نزلن، و دختران خواهر اگر چه نازل شوند بر اختلاف انسایشان، این هفت از جهت نسب حرامند.

و اما آنان که از جهت سبب حرامند: وَ أُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ، آنان که شما را شیر داده باشند مادر رضاع باشند و خواهران از جهت رضاع، و هر چه از جهت نسب حرام باشند [از جهت رضاع حرام «۷» باشند] «۸»

لقوله - عليه السلام: يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب.

ابو عبد الرحمن السّلمی روایت کرد از امیرالمؤمنین - عليه السلام - که گفت: من رسول را - عليه السلام - گفتم یا رسول الله! چرا دیگران و دوران را به زنی می‌کنی، و

(۴-۱). تب + شعر.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر قرطبی (۵/۱۰۷): توب.

(۳). مر: عمتکان.

(۵). مر: خالتکان.

(۶). آج، لب، فق + نیز.

(۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۸). آج، لب + را.

ص: 306

کسانی که نزدیکترند رها می‌کنی؟ گفت: برای که می‌گویی؟ گفتیم: دختر حمزه گفت: او حلال نباشد مرا، که او دختر برادر من است از جهت رضاع، و شرط تحریم رضاع یکی باشد از سه چیز. إِمَّا آن که چندان بود «۱» که گوشت رویاند و استخوان «۲» سخت کند. و إِمَّا پانزده رضعه باشد پیاپی که در میانه شیر هیچ کس نباشد یا شبان روزی که در آن میانه شیر هیچ کس دیگر نخورد، و دگر از شرط او آن است که در مدّت دو سال باشد، چه اگر «۳» پس دو سال باشد حکمی نباشد آن را.

شرط دیگر آن است که: زن باید تا مرضعه باشد، چه اگر شیر او در آورده باشند به دارو و غذا، و زن شیر دهنده نباشد آن را حکمی نباشد اندک و بسیارش را. و بنزدیک شافعی اعتبار به پنج رضعه است و توالی اعتبار نکرد، و گفتند در قرآن بود که: عشر رضعات یحرمن، آنگه منسوخ شد به پنج رضعه - علی قولهم، و بنزدیک ابو حنیفه اندک و بسیار تحریم آورد، و این قول بعضی اصحاب ماست. و شافعی نیز اعتبار کرد که در مدّت دو سال باشد، و ابو حنیفه گفت: از پس دو سال به شش ماه بود هم تحریم آرد و مالک گفت: از پس دو سال به یک ماه حکم تحریم آرد، و دلیل بر آن که رضاع را بعد الحولین حکمی نباشد، قوله تعالی: وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِئَ الرِّضَاعَةَ «۴» ...، بیان کرد که: تمامی رضاع به دو سال بود، و هر چه تمام شد آنچه پس تمام «۵» باشد آن را حکمی نبود برای آن که نه آن باشد.

و نیز

قول النبی - علیه السلام: لا رضاع بعد الحولین و إِمَّا الرِّضَاعُ مَا أَنْبَتَ اللَّحْمُ وَ شَدَّ الْعَظْمُ.

وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ، و مادر زنانان - علی کلّ حال - سواء اگر دخول کرده باشی «۶» با دختر ایشان یا نکرده باشی «۷»، بر قول بیشتر فقها و مفسران.

و اهل عراق گفتند: اگر با زنی نزدیکی کند به حرام، یا بوسه‌ای دهد او را، یا

(۱). آج، لب، فق: چندانی بودی.

(۲). وز، لب، مر، تب: استخوان.

(۳). همه نسخه بدلها + از.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۲۳۳.

(۵). آج، لب: اتمام، فق، مر: باتمام.

(۶-۷). مر: باشید.

ص: 307

لمس کند او را به شهوت دختر بر او حرام شود، و بنزدیک شافعی آلا به عقدی صحیح حرام نشود . و روایتی از عبد الله عباس آوردند که او گفت: دخول در هر دو شرط است در مادر زن و دختر زن که ربیبه باشد. و روایتی شاذ کردند از علی «۱» و زید بن ثابت: وَ رَبَائِبِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمُ بِهِنَّ، و دختران زنانان که در حجر شما باشند و پرورده شما باشند به شرط آن که با مادران دخول رفته باشد.

و معنی «دخول» فقها را در آن خلاف است. بعضی گفتند: جماع است، و این قول عبد الله عباس است و اختیار جریر طبری، و عطا گفت و جماعتی مفسران که: لمس را هم این حکم باشد، و این مذهب ماست و اگر چه حق تعالی گفت:

فِي حُجُورِكُمْ، آنان نیز که در حجر مرد نباشند تا «۲» پرورده او نباشند، اندی که بر مادر عقد بسته شد دختر بر او حرام گردد به شرط دخول، و وجه این آن بود که عرب آن را که «۳» بخواهند کشتن یا بخواهد [مردن] «۴» او را قتل و ذبیح و مرده خوانند بر طریق مقاربت، قال الله تعالى: إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ «۵»، و: هذه الشاة ذبيحة فلان، أي مما يذبح و يصلح للذبح، و: أراك في وجهك قتيلًا، أي ستقتل.

و «ربائب» جمع ربیبه باشد، فعلیه به معنی مفعوله، كالقتيله و الذبيحة و قول آن کس که مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمُ بِهِنَّ، رد کند با هر دو جمله از ربائب و امه ات النساء بعید است، برای آن که این خلاف ظاهر است و قرینه ای نیست و دلیلی که بر آن حمل توان کرد از برای آن، و این در جای صفت زانی افتاد که مادران ربائب باشند و از آن تعدی کردن وجهی ندارد، و دختران ربائب و این نزلن داخل باشند در این باب، [و] «۶» اگر دخول نرفته باشد این حکم نبود او را در تحریم، بل رخصت است لقوله: فَلَا جُنَاحَ [۳۰۲- پ] عَلَیْكُمْ.

وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ، و زنان پسرانتان که از صلب شما

(۱). تب + علیه السلام.

(۲). آج، لب، فق، مر، تب: یا.

(۳). آج، لب، فق، مر: آن دمی که، تب در حاشیه آورده: چندان که.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره زمر (۳۹) آیه ۳۰.

(۶). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

ص: 308

باشند بر اطلاق، اگر دخول کرده باشند و اگر نه و فرزندزادگان - و إن نزلوا - در عموم این شوند، و برای آن گفت : مِنْ أَصْلَابِكُمْ، تا پسری خوانده در او نیاید، که خدای تعالی از این بلیغتر بفرمود رسول را در حق زن زید حارثه - و او پسری خوانده رسول بود - چون زید او را طلاق داد، حق تعالی گفت : او را به زنی کن تا شبیه آنان که گمان می‌برند که زن پسر خوانده را به زنی نشاید کردن و حکم پسری خوانده در این باب حکم فرزند صلب باشد زایل شود، و اگر چه بعد الدخول باشد، فی قوله تعالی : فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطْرًا «۱».

عطا گفت: این آیت آنکه آمد که رسول - علیه السلام - زن زید «۲» حارثه را عقد بست، و منافقان طعن زدند. و «حلائل» جمع حلیله باشد، و حلیله زن مرد باشد، و در آن که چرا او را حلیله خوانند سه قول گفتند : یکی آن که تحلل له و یحل لها، برای آن که بر یکدیگر حلال باشند من الحلال.

و قولی دگر آن که: تحلل «۳» حیث یحل الرجل، برای آن که آن جا فرود آید که مرد فرود آید من الحلول.

و قولی دگر آن که: بند خود بر او گشاید من الحل، و مرد را که شوهر او باشد حلیل گویند، و قال الشاعر «۴».

دفاع الحلیلة عنها الحلیلا

یدافع قوما علی مخزهم «5»

وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ، و آن که جمع کنی «۷» از میان دو خواهر، سواء اگر به عقد نکاح باشد و اگر به ملک الیمین، اگر بر دو خواهر عقد بندد از دو بیرون

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۷.

(۲). اساس + را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می‌نماید.

(۳). اساس + له، که چون زائد می‌نمود با توجه به نسخه بدلها حذف شد.

(۴). تب + شعر.

(۵). آج، لب، فق: فخرهم، مر، تب: محوهم.

(۶). اساس: یدافعهها، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). مر، تب: کنید.

ص: 309

نباشد: یا به دو وقت بندد، یا به یک وقت. اگر به دو وقت بندد، عقد بر اول درست باشد و بر دوم باطل، و اگر در یک حال بندد مخیر باشد از میان «۱» هر دو از دو گانه یکی را بدارد و یکی را دست بدارد، و از میان دو خواهر جمع شاید کردن به ملک، و به وطی نشاید. چون دو کنیزک دارد و خواهران باشند از ایشان، هر که را [خواهد] «۲» مقاربت کند آن دیگر حرام شود بر او، اَلَا آن که «۳» یکی را از ملک خود بیرون کند، و اگر جمع کند میان هر دو خواهر در وطی، و عالم باشد به تحریم آن، اول بر او حرام شود و تا دوم بنه میرد «۴» اول او را حلال نباشد. و اگر عالم نباشد به تحریم آن، چون دوم را از ملک بیرون کند، اول او را حلال شود. این محرمات سببی در این آیت شش است، هفتم در آیت اول است فی قوله: **وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ**، آن را که پدر بر او عقد بسته باشد، بر پسر حرام باشد «۵»، سواء اگر دخول کرده باشد و اگر نه، [و] «۶» در عموم این داخل باشد زنان اجداد- و **إِنْ عَلُوا مِنْ قَبْلِ الْأَبِ وَالْأُمِّ** بلا خلاف.

**إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ**، استثنا منقطع است، و تقدیر: و لکن ما قد سلف، یعنی آن که از پیش این گذشته است معفو است، و هو الجمع بین الأختین، که در شرع دیگر پیغمبران «۷» روا بود. و در خبر است که: یعقوب- علیه السلام- دو خواهر را به جمع به زنی



داشت، «لیا» مادر یهودا را و «راحیل» مادر یوسف را. و روا باشد که در بدایت اسلام در شرع ما این نیز رخصت بوده باشد، آنگه خدای تعالی حرام بکرد «۸». **إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً**، خدای تعالی همیشه غفور و آمرزنده و بخشاینده بوده است.

قوله: **وَالْمُحْصَنَاتُ**، کسائی هر کجا محصنات است در قرآن به کسر «صاد» خواند، مگر این جا که موافقت کرد با قراء در فتح «صاد». بعضی مفسران گفتند:

این هفتم است آنان را که از جهت سبب حرامند تمامی چهارده که گفتیم، حق

---

(۱). اساس: میا، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). وز، تب: آلا که آن.

(۴). بنه میرد / بنمیرد.

(۵). همه نسخه بدلها: شود.

(۶). اساس: ندارد، با توجّه به وز افزوده شد.

(۷). وز: پیغامبران.

(۸). آج، فق + و.

ص: 310

تعالی گفت. و از جمله آنان که حرامند بر شما برای سبب، زنانی اند که شوهر دارند که آنان را که شوهری بر ایشان عقد بست، حرام شد بر دیگری، سواء اگر دخول بود و اگر نبود، و نیز آن زنی که در حباله شوهری باشد از عدّه طلاق رجعی یا عدّه توفی [که] «۱» شوهر فرمان یافته باشد.

آنگه استثنا کرد از آنان که شوهر دارند، بعضی را که روا بود ایشان را که شوهر کنند با آن که شوهر دارند، و آن پرستارند که ایشان را به سببی بیارند که ایشان در نکاح مشرکان باشند، سببی ایشان بمنزلت طلاقشان باشد از شوهران شرعا، و این قول علی «۲» است و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و ابو قلابه و مکحول و زهری و اختیار جبائی. آنان که چنین باشند حلال باشد آنان را که ایشان را بیارند وطی ایشان بعد الاستبراء بحیضه.

و ابو سعید خدری گفت: آیت در سبی اوطاس آمد که رسول - علیه السلام - روز حنین لشکری را به اوطاس فرستاد از آن جا برده آوردند که ایشان را شوهران بودند تحرّج کردند از وطی ایشان، خدای تعالی آیت فرستاد. و در شاذّ علقمه خواند:

«و المحصنات»، و مراد زنان پارسا باشند که ایشان نفس خود را احصان کنند و در حصن و حرز «۳» گیرند از فساد، ایشان نیز حرامند و بر این قراءت به شرط مانع باشد از نکاح پوا [۳۰۳-ر] از شوهر و عدت.

إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، آلا آنچه دست شما بر ایشان مالک شود به عقد نکاح و مهر یا به ملک یمین.

بعضی دگر گفتند: مراد به «محصنات» زنان آزادند، و روایت کردند از باقر - علیه السلام - و از یمان که ایشان گفتند: مراد آن است که زنان آزاد بر شما حرامند آنچه بالای چهار باشند . **إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**، آلا بردگان که چندان که خواهی و دسترس [بود] «۴» شما را حلال است، و این خلاف ظاهر است و تخصیص عموم،

---

(۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق: امیر المؤمنین علی علیه السلام.

(۳). وز: حذر.

(۴). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

ص: 311

جز که بر این تخصیص اجماع دلیل است.

ابن جریر گفت از عطا پرسیدم، گفت: **إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**، را معنی آن است که تو را کنیزکی باشد به بنده خودش دهی، آنگه تو را باید که او را وطی کنی از او باز استانی او را، نزع تو او را از او به جای طلاقش باشد.

و عبد الله عباس گفت طلاق پرستار به شش چیز باشد: به سبی و بیع و عتق و هبه و میراث و طلاق. و حکم کنیزک چون به او نکاح کنند از دو بیرون نباشد: یا آزادی بر او نکاح بندد یا بنده. اگر آزادی نکاح بندد بر او درست نباشد آلا به دستوری مالکش، و مهر به خواجه کنیزک باید دادن چندان که باشد، و عقد درست بود و فرزندان او را باشند، و طلاق به دست شوهر باشد، اگر خواجه او را بفروشد نکاح باطل شود، آن که او را خریده باشد مخیر بود، خواهد عقد بر جای بدارد و خواهد فسخ کند، «۱» موقوف بود بر اختیار خواجه، اگر رضا دهد به عقد پس از آن او را خیار نباشد، و اگر فسخ کند «۲» مفسوخ شود. و اگر خواجه اول بمیرد، حکم وارثان هم این باشد اگر رضا دهند و عقد برانند رفته باشد، و اگر بشکافند ایشان را بود. و اگر خواجه اول آزادش بکند، کنیزک مخیر باشد خواهد رضا دهد به عقد و خواهد نهد. اگر رضا دهد پس از آنش خیار

نباشد، و اگر رضا ندهد عقد باطل شود . و اگر آن که بر او ع قد بندد، بنده باشد یا بنده خداوند کنیزک باشد یا بنده دیگری، اگر بنده خداوند کنیزک باشد، عقد و فسخ به دست خواجه باشد تا خواهد عقد بسته می باشد، پس از آن که از مال خود چیزی بدهد به مهر او، و هر گه خواهد فسخ کند، و فسخ او این باشد که گوید : فرقت بینکما، از میان شما جدا کردم. و اگر بنده دیگری باشد، یا مأذون باشد در نکاح یا نباشد . اگر مأذون باشد به نکاح، حکم او حکم آزادی باشد، جز که طلاقش به دست خواجه بنده «۳» باشد و خواجه کنیزک را جز مهر نرسد . و اگر مأذون نباشد در نکاح از قبل خواجه خود، نکاح درست نباشد، و فرزندان که حاصل آیند بندگان او باشند.

قوله: وَ الْمُحْصَنَاتُ، اصل «إحصان» در حصن گرفتن باشد و نگاه داشتن «۴». و

(۲-۱). کذا: در اساس، وز، تب، دیگر نسخه بدلهای عبارت «موقوف بود بر اختیار خواجه ... فسخ کند» را ندارد.

(۳). مر: بنده خواجه.

(۴). وز، تب: نکاح داشتن.

ص: 312

مکان حصین و درع حصینه، چون ممنوع باشد از طالبانش . و زن پارسا را حاصن و حصان گویند، برای آن که خود را نگاه دارد از ناشایست . و فرس حصان گویند اسپه که خداوندش را نگاه دارد از دشمن، پشت او بمثابة حصنی باشد . و حصن المرأة تحصن حصنا فهی حصان، مثل جبت جنبا فهی جبان، و أحصن إذا تزوج، مرد «۱» که زن بکند یا زن «۲» که شوهر «۳» بکند.

و إحصان بر چهار وجه باشد: یکی به تزویج که شوهر بکند، کفوله تعالی:

وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ، و دوم به اسلام باشد، کفوله تعالی: فَإِذَا أَحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ «۴» ... و سهام «۵» به عفت باشد، نحو قوله تعالی: وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ... «۶»، چهارم به حریت باشد، نحو قوله: وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ «۷».

كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، در نصب او دو وجه گفتند: یکی آن که منصوب باشد به فعلی مضمَر و مصدر آن فعل باشد، كَانَهُ قَالَ: كتب الله عليكم كتابا، آنکه فعل بیفگند و اضافه کرد «۸» مصدر را با فاعل، و مثله قوله: صِبْغَةُ اللَّهِ «۹» ...، و: صُنِعَ اللَّهُ «۱۰»، و روا بود که گویند: در این فعل که ظاهر است معنی کتابت بود، كَانَهُ قَالَ: حَرَّمَ اللَّهُ هَؤُلَاءِ كِتَابًا مِنْهُ عَلَيْكُمْ، چنان که شاعر گفت «۱۱»:

## و رَضَتْ فَذَلَّتْ صَعْبَةً أَيْ إِذْلَالَ

[كَأَنَّهُ قَالَ: وَ أَذَلَّتْ صَعْبَةً أَيْ إِذْلَالَ] «۱۲» فَذَلَّتْ.

دوم زجاج گفت: روا بود که نصب او بر مفعول به بود، کانه قال: الزموا کتاب الله علیکم، و قول سه ام «۱۳» آن که: «علیکم» اگر چه در او عمل نکند بر سبیل اغراء

---

(۱). آج، لب، فق، مر: مردی.

(۲). آج، لب، فق: زنی.

(۳). آج، لب، فق: شوهری.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۲۵.

(۵). مر، تب: و سیم.

(۶). سوره نور (۲۴) آیه ۴.

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۵.

(۸). مر: بیفگندند و اضافه کردند.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۳۸.

(۱۰). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۸.

(۱۱). تب + شعر.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدایها افزوده شد.

(۱۳). آج، لب: سوم، فق، مر، تب: سیم.

برای آن که متأخر است، و لکن يدلّ علی فعل عامل فيه النّصب، كأنه قال : علیکم کتاب اللّٰه علیکم، کقوله تعالی : وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنْزِلَ «۱» ...، اى قدرنا القمر قدرناه منازل.

وَ أَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، و حلال بکرد شما را آنچه دون این است این چهارده تن که گفته «۲» از جهت سبب و نسب، و این قول بیشتر مفسران است که:

آنچه دون این مذکوراند حلال باشند، و مذهب شافعی آن است که : نیز حرام باشد با عمّه و خاله جمع کردن میان ایشان و دختر برادر و خواهر ایشان چون زنی به حکم تو باشد، دختر خواهر و دختر برادر او را بر سر ایشان به زنی نشاید کردن،

**لقوله - علیه السّلام: لا تنکح «۳» المرأة علی عمتها و لا علی خالتها،**

و بنزدیک ما آن است [۳۰۳- پ] که: عقد بر اینان «۴» نشاید بستن آلا به رضای عمّه و خاله، و اگر بندد عقد موقوف باشد بر رضای ایشان، اگر روا دارند عقد روان باشد، و اگر روا ندارند عقد باطل بود . و چون رضا دادند، پس از رضا خیار نرسد ایشان را، و حکم این «۵» نکاح حکم آن محرّمات نبود و عموم قوله تعالی : وَ أَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ، دلیل تحلیل این است فأما خبر، محمول بود بر این که ما گفتیم که: نشاید آلا به رضای ایشان.

دگر آن که به خبر واحد تخصیص قرآن نکنند.

عبیده السّلمانی و سدّی گفت «۶»: معنی آن است که احلّ لكم ما دون الخمس، آنچه زیر چیز پنج است از زنان حلال است شما را. اَنْ تُبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ، که طلب کنی به مالهایتان. مُحْصِنِينَ، اى متزوجین عاقدین لعقد النّکاح، چون به عقد صحیح شرعی باشد.

عطا گفت: معنی آن است که آنچه دون اینانند که ذکر رفت از اقارب و خویشان شما حلال است شما را.

قتاده گفت: احل لكم ما وراء ذلكم من الاماء، آنچه جز این است «۷» از

(۱). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

(۲). همه نسخه بدلها: گفت.

(۳). آج، لب، فق، مر: لا تنکحوا.

(۴). مر: ایشان.

(۵). آج، لب، فق، مر + محرّمات.

(۶). مر، تب: گفتند.

(۷). آج: آنچه زیر این است، لب، فق، مر: آنچه تو را نیست.

ص: 314

بردگان و پرستاران حلال است شما را، و وجه اوّل اولیتر است برای آن که عام است و شامل این جمله را.

اهل کوفه و ابو جعفر خواندند: **وَ أَحِلَّ لَكُمْ**، به ضمّ «الف» «۱» و کسر «حا» علی ما لم یسمّ فاعله بناء علی قوله تعالی: **حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ** و باقی قرآء خواندند: «وَ أَحِلَّ لَكُمْ» اسنادا الی الله تعالی، برای آن که به ذکر خدای تعالی نزدیک است، من قوله: **كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**، و أحلّ، یعنی و أحلّ الله، و خدای به حلال کرد، و بر قراءت اوّل به حلال کردند بر فعل مجهول، و معنی هم منسوب باشد و مضاف با خدای تعالی.

**أَنْ تَبْتَغُوا**، «آن» مع الفعل در محلّ نصب است علی أنّه بدل «۲» من قوله: «ما» و آن بدل اشمالی «۳» باشد، و «ما» در محلّ نصب است علی المفعول به بر قراءت آن که أحلّ خواند، و بر قراءت آن که أحلّ خواند، محلّ هر دو رفع باشد، أعنی «ما» و «آن».

و قوله: **مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ**، نصب هر دو بر حال است، و معنی احصان این جا محتمل است دو وجه را: یکی آن که متزوجین عاقدین للنکاح، عقد نکاح کننده، و دیگر: حافظین لفروجهم، و قول اوّل اولیتر است برای آن که این معنی خود مستفاد است، من قوله: **غَيْرَ مُسَافِحِينَ**، و «مسافح» زانی باشد، و سفاح زنا باشد من سفح الماء، ای صبه، و اگر چه آن که حلال کند هم سفح آب کند، و لکن به عرف شرع آن را نکاح خوانند و این را سفاح. و دگر آن که سفح پنداری ریختنی است بر سیبیل افساد و تزییع، و بن کوه را سفح الجبل خوانند «۴»، برای آن که مصبّ آب آن جا بود.

زجاج گفت: مسافح و مسافحه آن دو زانی باشند که با همه کس زنا کنند، و امّا آن کس که او با یک شخص مخصوص کند او ذات خدن باشد، یعنی دوست گرفته، و بر هر دو وجه زنا بود.

---

(۱). اساس، مر: اوّل، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). لب، فق: یدل.

(۳). مر: اشمال.

(۴). مر: گویند.

قوله: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ** ، حسن و مجاهد گفتند : آنان را که تمتع کنی «۱» به ایشان و تلذذ به نکاح، **فَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ** ، مزد ایشان بدهی «۲»، یعنی مهر ایشان بدهی «۳» بتمام و کمال، برای آن که چون یک بار خلوت کرد مهر بتمام واجب شد، و دیگر مفسران گفتند و فقها که : نکاح منعه است، آنکه خلاف کردند، بعضی گفتند : منسوخ است، و بعضی گفتند: محکم است. آنان که گفتند منسوخ است، بعضی گفتند : در بدایت اسلام حلال بود، آنکه منسوخ شد. بعضی دگر گفتند: بیشتر از سه روز حلال نبود، پس از آن حرام شد.

آنکه خلاف کردند در وقت نسخ و تحریم او. بعضی گفتند: عام خیر بود.

بعضی دگر گفتند : عام الفتح بود، و در این معنی اخباری مختلف مضطرب روایت کردند متفاوت اللفظ و المعنی که ینقض بعضه بعضا. و بعضی دیگر از علما گفتند:

آیت محکم است و منسوخ نیست، و این مذهب اهل البیت است . و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید جبیر و ابی کعب.

و در قراءت این قوم از صحابه، و در مصحف ابی و عبد الله مسعود چنین است که : **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ**.

حسین بن ثابت گفت: عبد الله عباس مصحفی به من داد، گفت : این مصحف ابی است در آن جا نوشته بود : **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى**.

داود روایت کرد از ابو نضره گفت: از عبد الله عباس پرسیدم نکاح منعه، مرا گفت: **سُورَةُ النِّسَاءِ** نمی خوانی؟ گفتیم: کجا؟ گفت قوله: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ** . گفت: ما چنین نمی خوانیم. گفت: و الله لهكذا أنزلها الله - ثلاث مرآت، به خدای که خدای این آیت چنین آنزله کرد «۴» - سه بار- بر این حدیث سوگند یاد کرد.

ابو رجاء العطاردی گفت: عمران بن حصین را پرسیدم از نکاح منعه، گفت : به تحلیل آن آیتی محکم از کتاب خدای فرود آمد، و هو قوله تعالی: **فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ**

(۱). مر، تب: کنید.

(۲-۳). مر، تب: بدهید.

(۴). آج، لب، فق، مر: نازل کرد.

مِنْهُنَّ «۱» فَأَتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ، و هیچ آیت فرود «۲» نیامد که این را منسوخ کرد. و ما در عهد رسول - علیه السّلام - این نکاح کردیم، و رسول - علیه السّلام - فرمان یافت و ما را از آن نهی نکرد «۳». پس از آن مردی برای خود چیزی بگفت، ما به قول او قول خدا و رسول رها نکنیم، و این حدیث در میان «۴» صحابه و تابعین [۳۰۴-ر] معروف بود تا نظم کردند و شاعر گفت «۵»:

أقول للركب اذ طال «6» الثواء بنا

یا صاح هل لك من «7» فتوى ابن عباس

هل لك في رخصة الاطراف ناعمة

تكون مثواك حتى رجعة الناس

شعبه گفت: از حکم پرسیدم حدیث نکاح متعه، او گفت از امیر المؤمنین علی شنیدم که گفت:

لو لا أن عمر نهى عن المتعة ما زنا ألا شقى «۸».

و در خبر است که:

یک روز عبد الله زبیر در مسجد سخن می‌گفت. عبد الله عباس از در درآمد او گفت:

جاءنا من سلب الله أبصاره، کسی آمد که خدای چشمهای او باز ستده است، و عبد الله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود . عبد الله عباس بشنید، جواب داد و گفت:

إن الله سلب أبصارنا و سلب بصائرکم، خدای ما را چشم بستد و شما را عقل، و بنشست . عبد الله زبیر را سخت آمد در حدیث متعه آمد و طعنه‌ای زد باین حدیث تا عبد الله عباس را کسری بود. عبد الله عباس گفت: بر نکاحی طعنه [می] «۹» زنی که تو از آن نکاح آمده‌ای. گفت: چگونه؟ گفت: ما جماعتی بودیم در راهی، مادرت از پیش ما برفتاد . پدرت را رغبت افتاد که او را به زنی کند . او گفت: من نکاح دوام نکنم، پدرت بردی یمنی داشت، آن برد بداد و او را به زنی کرد به متعه بر آن برد به مدتی معلوم آبتن شد و تو را بزاد، و تو آن «۱۰» متعه زاده‌ای. نشاید تو را که «۱۱» در متعه

(۱). آج، لب، فق، مر+ إلى أجلٍ مُّسمًّى.



(۲). آج، لب، فق: فیود.

(۳). اساس: نهی کرد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب، فق: میانه.

(۵). تب + شعر.

(۶). اساس و همه نسخه بدلها: اذا طال، با توجه به چاپ شعرانی (۳/ ۳۵۹) و مآخذ شعری تصحیح شد.

(۷). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۵۹): فی.

(۸). آج، لب، فق، مر، تب + اگر عمر نهی نکردی از متعه در جهان کس زنا نکردی الا شقی.

(۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: از.

(۱۱). آج، لب، فق، مر + تو.

ص: 317

طعنه زنی.

اما دلیل بر صحّت متعه این آیت است و آیت، آیتی محکم است، و وجه استدلال از آیت آن است که گوئیم لفظ استمتاع و اجور از دو بیرون نیست: یا بر عرف حمل کنند یا بر شرع. اگر بر عرف حمل کنند لازم آید که هر کجا مزدی بدهند و لذتی برانند روا باشد که عرف مانع نیست از این، یا فرقی نباشد از میان نکاح و سفاح، و اگر بر عرف شرع ح مل کنند به اجماع جز این نکاح مؤجل نباشد که ما گفتیم. و «اجور» در عرف شرع مهور باشد «۱» در سایر آیات که در آن جا ذکر نکاح است، و هر کجا مهر باشد نکاح باشد «۲»، و لفظ تمتع و متعه و استمتاع به او مقرون، جز این نکاح باشد «۳» که ما گفتیم؟ دگر آن که اگر استمتاع بر انتفاع و تلذذ حمل کنند لازم [آید که آن را منتفع نشده باشد و تمتع نکرده، او را چیزی لازم نبود، و این خلاف اجماع است برای آن که او را نیمه مهر لازم باشد] «۴» به اجماع. دگر آن که اگر دخول کند و ملتذ نشود از جهت نفار طبع خوش نیاید او را، باید تا او را مهر لازم نیاید، و این نیز خلاف اجماع است «۵». متکلمان اصول الفقه را که هر لفظ در قرآن آید و محتمل بود عرف لغت را و عرف شرع را، بر عرف شرع حمل باید کردن دون عرف لغت، کالصلوّه و الزکوة و غیرهما لأن عرف الشرع طار علی عرف اللغه کالتاسخ له.

دگر آن که «۶»: اتفاق است میان ما و ایشان که در عهد رسول بود و حلال و مشروع هر که دعوی نسخ «۷» کند بر او دلیل باشد.

دلیلی دگر آن که نسخ قرآن به اخبار آحاد روا نباشد علی ما بین فی غیر موضع، و من أدلّ الدلیل علی صحته قول عمر خطّاب است: متعتان کانتا علی عهد رسول الله

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ و.

(۲). آج، لب، فق، مر+ و هر کجا نکاح.

(۳). آج، لب، فق، مر، تب: نباشد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). وز+ دگر آن که اگر دخول کند، اجماع است.

(۶). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، فق، مر: فسخ.

ص: 318

محللتین فأنا احرمهما و أعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحجّ، گفت: دو متعه هست «۱» که در عهد رسول حلال بود، من حرام کردم و بر آن عقوبت می‌کنم: متعه زنان و متعه حج. و در این خبر این است که در عهد رسول حلال بود، و گفت: من حرام می‌کنم، و این دلیل باشد بر آن که حلال بوده است و به تحریم او حرام کردند «۲».

دلیل دیگر بر این «۳» قول امیر المؤمنین - علیه السلام - و فتوای او بر این و قول او در این حجّت است برای عصمتش . [دلیل] «۴» دیگر اجماع ائمه معصوم «۵» است و جماعتی بسیار از صحابه که ذکرشان رفت . دیگر دلیل بر این اجماع این طایفه است، و اجماع اینان حجّت است، لکون المعصوم فیهم علی ما بین فی کتب اصول الفقه. اگر معارضه کنند این آیت را بقوله تعالی: إلیّ علی أزواجهم أو ما ملکتم ایمانهم «۶» ...، و گویند: این زوج نیست برای آن که حکم ازواج ندارد در شرع از وجوب نفقه و میراث و طلاق و ایلاء و ظهار و لعان، گوییم این زوج است، و لکن واجب ن کند که ازواج در احکام شرعی متفق باشند، بل روا بود که مختلف باشند شرعا و خود مختلف‌اند، نبینی که آن که مرتد شود «۷» باین شود بی طلاق، و نیز آن که مرتد شود از او. و زن چون از اهل کتاب باشد میراث نگیرد، مع آنها زوجة.

اما عده بنزدیک ما او را عده باید داشت، و فرزند ملحق باشد به صاحب فراش.

پس این جمله دلیل است بر آن که او زوج است، و اگر چه بعضی احکام او از روی شرع مختلف است حکم دوام را، برای آن که احکام عقلی باشد که مختلف نشود، فاما احکام شرعی به حسب اختلاف مصلحت مختلف شود.

و فرق از میان نکاح دوام و نکاح م‌تعه آن است که نکاح متعه مؤجّل بود و دوام مؤجّل نبود، و نکاح متعه را [مهر معین باید، اگر] «۸» مهر معین نکند نکاح نبندد، و اگر ذکر اجل نکند نکاح دوام شود، آن باید کردن که در دوام کنند از نفقه و میراث و

---

(۱). اساس: است، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج، لب، فق، مر: حرام کردن.

(۳). آج، لب، فق، مر: دیگر آن که.

(۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۵). مر: معصومین.

(۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۶.

(۷). آج، لب، مر: شد.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 319

طلاق. و مستحب آن است که شرط کند در حال عقد که نفقه نباشد و میراث نباشد و عدّه لازم بود، و اگر این شرطها نکند عقد درست باشد.

اما اِشهاد و اعلان در نکاح دوام [۳۰۴-پ] شرط است در نکاح متعه نباشد، اّلا آنچه که خایف بود از تهمتی آنچه اشهاد کند. و زن باید «۱» تا مؤمنه مستبصره باشد، اگر نباشد مستضعفه هم روا بود، و عند عدم مؤمنات جهود و ترسا روا باشد که اهل کتابند و گبر مکروه است و حرام نیست. و چون بر اینان عقد بندد، منعشان کند از محرّمات شرع چون شرب خمر و لحم خنزیر و مانند این. و اگو بکری باشد بالغ، روا بود که بی ولی بر او عقد بندد، و اگر بالغ نباشد و پدر دارد بی اذن او نشاید، و اگر پدر دارد و بالغ بود نیز روا باشد بر او عقد بستن بی اذن پدر. و حدّ بلوغ زن نه سال بود یا بالای آن - چنان که گفتیم.

و اما مهر و کمیّت آن چندان که خواهد از اندک و بسیار - چنان که در نکاح دوام هست - مادام تا تراضی بود، چون عقد بندد بر زنی به این شرایط که گفتیم مدّتی معلوم، چون آن مدّت برود نکاح منفسخ شود بی طلاق، و مدّت نیز به حسب اختیار

ایشان باشد از اندک و بسیار. و اگر اعدادی معین من الخلوۃ تعیین کند روا باشد. جز که این مرآت در مدتی معلوم باید و آلا نکاح دوام شود.

و در نکاح متعه میراث نباشد، سواء اگر نفی میراث شرط کند و اگر نه. و اگر شرط کنند که میان ایشان توارث بود، چنان بود که شرط کرده باشند.

و عدت او چون مدت به سر آید دو حیض باشد. اگر زن حیض شود، و اگر حیض نبیند و در سن او دیگران حیض بینند عدت او چهل و پنج روز باشد، نیمه عده دوام، و اگر آیسه باشد از حیض بر او عدت نباشد چنان که بر مستدامت نبود، و چون شوهر را وفات رسد عدت او عده المتوفی عنها زوجها باشد «۲»- چهار ماه و ده روز- چنان که عند مستدامت باشد. این جمله «۳» است از احکام نکاح متعه. و از اعلام مذهب امامیان یکی متعه است، و مخالفان ایشان را به این طعن زنند، و ابن سکرۃ الهاشمی گفت در این معنی «۴»:

---

(۱). آج، لب، فق + که.

(۲). آج، لب، فق + حیض بر او عده.

(۳). وز، مر: جمله / جمله ای.

(۴). تب + شعر.

ص: 320

حلًا و إن كانت بلا مهر

یا من یری المتعة من دینه

تبیین منه ربة الخدر

و لا یری سبعین تطلیقة

فاجتهدوا فی الحمد و الشکر

من ههنا طابت موالیدکم

خواجه ادیب علی بن ابی زید الفصیحی این را جوابی گفت، و هو:

رأوها رصا فی دینهم غیر منکره

بناتکم یا منکرى متعة الاولى

عبید لهم فیما یرون مسخره

إماء و أنتم ان معظم لقتولتی

لما قاله فی الطاهرین ابن سکره

و فعلی «1» سکر لاس «2» کل مصوب

و از جمله مفسران سدّی نیز این «3» قول گفت با آن که مخالف است ما را.

قوله: **وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ.**

حسن بصری و ابن زید گفت «4»: معنی آن است که بزه «5» نیست بر شما در آنچه تراضی بود میان شما از پس تعیین و تقدیر مهر از زیاده و نقصان و حطّ بهری و تأخیر و تأجیل آن از وقتی به وقتی و هبه بعضی یا جمله آن.

و سدّی گفت و جماعتی از قایلان به متعه که : معنی آن است که بزه «6» نیست شما را در آنچه تراضی بود میان شما در استیناف عقد پس انقضای مدّت به عقدی جدید و مهری نو، و به اتفاق مراد به «اجور» مهور است، و خدای تعالی مهر را اجر خواند برای آن که در برابر بضع است . و قوله: **فَرِيضَةٌ**، نصب آن بر مصدری «7» باشد لا من لفظ الفعل، و شاید که صفت مصدری محذوف باشد، ای إيتاء فريضة، و شاید که تمییز «8» بود چنان که: وهبت له المال صدقة.

و در کمیّت مهر خلاف کردند، بعضی گفتند: کمتر از ده درم نباشد یا قیمت آن از زر، برای آن که آنچه از این کمتر باشد آن را مال نخوانند. و این مذهب

---

(۱). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها بجز آج، آج: و نعلی، وز در بین دو سطر به خط کاتب اصلی زیر این بیت افزوده است: یعنی ان نكاح المتعة الذي هو فعلى و عملى سدّ و حفظ لدبر القوم المصوبين لما قاله ابن سکره من الصغر فی حلّ المتعة.

(۶-۲). اساس: سکر الاست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). مر: در این.

(۴). فق، مر: گفتند.

(۵). تب: بزه / بزه‌ای.

(۷). وز: آن مصدری.

(۸). آج، لب، فق، مر: تمیز.

ص: 321

ابو حنیفه است و مذهب ما، و مذهب شافعی «۱» آن است که: چندان که تراضی باشد بر آن از اندک و بسیار، چنان که بر این اخبار بسیار بگفتیم.

و انس مالک روایت کند که: رسول - علیه السلام - یکی را گفت از جمله صحابه که: یا فلان! زن داری؟ گفت: نه. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که چیزی ندارم. گفت: نه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ «۲» دانی؟ گفت: بلی. گفت: آن ربع قرآن است، نه قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ «۳» دانی؟ گفت: بلی. [گفت] «۴»: آن ربع قرآن است: نه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ «۵» ...، دانی؟ گفت: بلی. گفت: آن ربع قرآن است. گفت: نه آیه الكرسي «۶» دانی؟ گفت: بلی، گفت: آن ربع قرآن است. بر وزن کن - تا سه بار تکرار کرد.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، خدای - جلّ جلاله - عالم است به مصالح شما، و حکیم است، آنچه کند و فرماید به حکمت و صواب کند.

وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا - الایة، حق تعالی گفت: هر که نتواند و مالک نباشد طول را - و آن وسع و یسار و دست رس باشد. عبد الله عباس و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدّی و ابن زید گفتند: هو الغنی «۷»، توانگری باشد.

و از باقر - علیه السلام - این روایت است، و ربیع و جابر و عطا و ابراهیم گفتند:

«طول» هوی است، یعنی اگر میل او به پرستاری باشد با آن که «۸» وسع دارد، شاید تا پرستار «۹» را به زنی کند، و درست قول اول است برای شاهد لغت که «طول» فضل و نفع باشد، و قولهم: لا طائل فیه، ای لا نفع فیه. عبد الله عباس گفت: سبب درم باشد «۱۰» چون سبب درم دارد حج بر او [۳۰۵-] واجب باشد، و نشاید که بر پرستار عقد

(۱). مر: و شافعی را مذهب.

(۲). سوره اخلاص (۱۱۲) آیه ۱.

(۳). سوره کافرون (۱۰۹) آیه ۱.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). سوره فتح (۱۱۰) آیه ۱.

(۶). مراد آیات ۲۵۵ الی ۲۵۷ سوره بقره (۲) است.

(۷). آج، لب، فق، مر+ او.

(۸). اساس و همه نسخه بدلها: بانک/ بانک، هم می‌تواند «به آن که» خوانده شود، و هم «با آن که».

(۹). آج، لب، فق، مر: پرستاری.

(۱۰). اساس: دارم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 322

بندد، آنگه چون طول «۱» ندارد روا باشد او را که عقد بندد بر پرستار غیري به مهري معلوم به عقدی شرعی به رضای خداوند او- چنان که شرح دادیم. و مراد به «محصنات» در آیت زنان آزادند دون متزوجات و دون عفايف به قرينه، فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَانِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ، از پرستاران مؤمنات. و قید به «مؤمنات» دلیل است بر آن که پرستاران اهل کتاب را نشاید تا عقد بندد، و این قول مالک آنس است و مجاهد و سعید بن عبد العزیز و حسن بصری و محمد بن جریر الطبری، و بعضی دگر گفتند: روا باشد، و این قید بر سبیل استحباب است، و این مذهب ابو ح نيفه و اصحاب اوست، و قول اول معتمد است لدلالة الظاهر عليه، و بنزدیک ما اولیتر آن باشد که : عقد نبندد «۲» بر بردگان «۳» اهل کتاب، و اگر بندد عقد درست باشد «۴»، و بنزدیک شافعی عقد درست نباشد.

و از شرط صحّت عقد بر پرستار آن است که مرد را زن آزاد نباشد، و اگر زنی آزاد دارد خواهد تا برده‌ای را به زنی کند عقد موقوف باشد بر رضای زن آزاد، اگر راضی شود عقد درست بود، و اگر راضی نشود عقد منسوخ «۵» بود، و پس از رضای «۶» او را خیار نبود، و بنزدیک بیشتر فقها هم چنین است.

اما اگر پرستاری را به زنی دارد و بر سر او زنی آزاد کند عقد درست باشد، و پرستار را خیار نباشد. و مذهب بیشتر فقها این «۷» است. و اگر زن آزاد داند «۸» و راضی باشد عقد هر دو درست باشد. و اگر نداند، او را باشد که یا نکاح خود فسخ «۹» یا نکاح پرستار «۱۰»، و بعضی فقها را مذهب آن است که عقد زن آزاد طلاق پرستار باشد.

مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ، جمع فتاة باشد. و آن زن جوان باشد. و فتاه کنایت باشد از پرستار، و اگر چه پیر باشد. و گفته‌اند: فتاه لغتی است در پرستار، و أصل کلمة الفتی، الشَّابُّ الحدث، و مصدرش فتوت باشد، و فتوی و فتیا مسأله باشد در

---

(۱). آج، لب، فق، مر: آنکه طول.

(۲). آج، لب، فق: عقد بندند.

(۱۰-۳). آج، لب، فق، مر: بندگان.

(۴). آج، لب، فق: نباشد.

(۵). مر، تب: مفسوخ.

(۶). آج، لب، فق، مر، تب: رضا.

(۷). آج، لب، فق، مر: آن.

(۸). آج، لب، فق، مر: دارند.

(۹). آج، مر+ کند، تب+ کند (کلمه در آج و تب الحاقی است، و با خطی دیگر بالای سطر افزوده شده است)

ص: 323

حادثه‌ای «۱»، يقال: أفتی الفقیه بكذا.

آنکه چون در حق پرستار قید ایمان زد، باز نمود که شما بر حقیقت ایمان یکدیگر واقف نباشی «۲»، بر آن که ایمان تصدیق به دل باشد و شما را بر آن اطلاع نبود، من به آن عالمترم.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ، آنکهی «۳» گفت: اگر بر حقیقت آن علمی نبود از روی حکم همه بر ایمانی «۴». بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، این قولی است، و قولی دیگر آن که:

همه از آدمید «۵» از یک نسل، و باشد که پرستار بنزدیک خدا بهتر بود از آزاد و ثوابش بیشتر بود. و این بر سبیل تسلیه گفت آنان را که طول ندارند که عقد آزاد بندند، بر پرستار عقد بندد «۶» و آنان که گفتند: این نکاح مکروه است گفتند: برای آن که فرزند مملوک باشد، و این درست نیست بنزدیک ما برای آن که چون به رضای خواجه او بود و مهر به او «۷» دهد فرزند آزاد باشد - چنان که بیان کردیم.



و قوله: **فَانكِحُوهُنَّ بِاِذْنِ اٰهْلِهِنَّ**، بر ایشان نکاح بندی «۸» به دستوری خداوندانشان «۹». و در آیت «۱۰» دلیل است بر آن که عقد بر پرستاران «۱۱» درست [نباشد] «۱۲» الا به اذن خداوندان.

**وَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ**، و به ایشان دهی «۱۳» مزدشان، یعنی مهرشان. و مراد آن است که به خداوندان ایشان «۱۴» دهی «۱۵»، برای آن که او مالک نفس خود نیست، او ملک گیری است، منافی که از او حاصل آید بر وفق شرع خواهه یش «۱۶» را باشد. و قوله:

**بِالْمَعْرُوفِ**، یعنی بر آن قرار که عقد بر آن «۱۷» بسته باشی «۱۸» بی بخشی «۱۹» و تقصانی، و

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ و گفته‌اند: فتاة لغتی است در حادثه.

(۲). مر، تب: نباشید.

(۳). تب: آنگه.

(۴). مر: ایمانید، آج: ایمان‌اید.

(۵). وز، آدمند، آج، لب: آدمی / آدمید.

(۶). تب: بندند.

(۷). آج، لب، فق، مر: با او.

(۸). مر، تب: بندید.

(۹). وز، مر: تب: خداوند ایشان.

(۱۰). آج، لب، فق، مر: و آیت.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: عقد پرستاران.

(۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۳-۱۵). مر، تب: دهید.

(۱۴). آج، لب، فق، مر: خداوندانشان.

(۱۶). مر، تب: خواجه‌اش.

(۱۷). مر: عقد بر ایشان.

(۱۸). مر، تب: باشید.

(۱۹). آج، لب، فق، مر: بی رنجی.

ص: 324

گفته‌اند: رابع بی مطلی و عشوه‌ای.

و قوله: **مُحْصَنَاتٍ**، یعنی مزوجات معقودا علیهن، به زنی کرده ایشان را به عقد نکاح. **غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ**، نه زنا کننده، یعنی به زنی نه به «زنا، و نصب او بر حال است. **وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ**، و نه آن که ایشان کسی را به دوست گیرند. و «أَخْدَانٍ» جمع خدن باشد، و آن صدیق باشد. در جاهلیت پرستاران دوست گرفتندی، و خویشان را از دیگران منع کردند مگر از او «۱».

زجاج گفت: این فرق است بین المسافحات و المتخذات اخدانا. **فَإِذَا أَحْصَنَ**، کوفیان خواندند: «احصن» به ضم «الف» و کسر «صاد» الّا حفص. و باقی قرآء «أَحْصَنَ» به فتح «الف» و «صاد»، گفتند: معنی آن است بر قراءت عامّه قرآء «تزوَجَن» چون شوهر بکنند، و بعضی دگر گفتند: أسلمن اسلام آوردند. و احصن، ای زوَجَن، ایشان را به شوهر دهند، یعنی مالکان و خداوندان ایشان، و قیل:

أَحْصَنَ، ای تعفّن و حفظن فروجهن، پارسا باشند، و این قول ضعیف است، لقوله:

**فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ**، و تفسیر احصان بر تزوَج و اسلام باید کردن، و این قول حسن است و عمرو بن مسعود و شعبی و سدّی و نخعی، و این اولیتر است برای آن که خلاف نیست که اگر شوهر ندارد بر او نیمه حد بود - پنجاه تازیانه باشد «۲». و اگر شوهر بکند «۳» پنجاه تازیانه «۴»، برای آن که رجم متجزّی و متبعّض نشود، و مراد «فاحشه» زناست، و مراد به «محصنات» حرایر است دون متزوجات بدلاله قوله فی اوّل الایة.

**وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ**، ای الحرایر، برای آن که آن کس که شوهر دارد «۵»، او به زنی نتوان کردن، حق تعالی گفت: چون شوهر کنند این کنیزکان یا اسلام آرند، آنگه فاحشه کنند - یعنی [۳۰۵- پ] زنا «۶»

---

(۱). اساس و وز: از دو، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج، لب، فق، مر، تب: ندارد.

(۳). وز+ هم این، آج، لب، فق+ هم آن، مر، تب+ همان.

(۴). همه نسخه بدلها+ باشد.

(۵). آج، لب، فق+ و.

(۶). اساس و وز: زنان را، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 325

بر ایشان نیمه آن بود که بر زنان آزاد بود از عذاب، و لا محال آن «۱» عذاب را تفسیر به حد و جلد شاید کردن دون رجم، برای آن که «۲» رجم را نیمه نباشد و بیش از پنجاه تازیانه نباید زدن او را اگر زن باشد.

و اما مرد را «۳» چون بنده باشد و زنا کند هم این حکم دارد. و اگر یک بار یا دو بار حد بزنند ایشان را و معاودت می کنند تا هشت بار، به بار نهم «۴» بر ایشان قتل باشد. و بنزدیک ما بر ایشان موی تراشیدن و از شهر بیرون کردن «۵» به جایی که چندان مسافت باشد که در او نماز را قصر باید کردن. و بنزدیک ما نفی و موی تراشیدن بر ایشان نباشد، بر مرد آزاد بکر باشد- و شرح این به جای خود بیاید- ان شاء الله.

ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ، «ذلک» اشارت است به نکاح الإمام، گفت : و این نکاح بر پرستاران آن را شاید که از عنت ترسد، یعنی از زنا برای غلبه شهوت، و این قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و عطیة العوفی و ضحاک و ابن زید . و بعضی دگر گفتند: مراد ضرری سخت است از غلبه شهوت.

و قوله: **وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ** ، «أن» مع الفعل در جای مصدر باشد، یعنی صبرکم خیر لکم، اگر صبر کنی «۶» از نکاح پرستاران شما را بهتر بود. انس مالک گفت، از رسول- علیه السلام- شنیدم که گفت: هر که او خواهد که «۷» با پیش خدای شود پاک و پاکیزه، باید تا زن آزاد به زنی کند، که زن آزاد صلاح خانه بود، و برده خراب خانه یا فساد خانه باشد.

قوله: **يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ** - الاية، حق تعالی بیان کرد که : غرض او در این گفتن این احکام «۸» چیست. گفت: خدای می خواهد تا بیان کند برای شما. و نحویان در این «لام» چند قول گفتند: یکی آن که به معنی «أن» است، و این قضیه

---

(۱). همه نسخه بدلها: این.

(۲). مر+ فاحشه کنند.

(۳). آج، لب، فق، مر: ندارد.

(۴). آج، لب، فق، مر+ و دهم.

(۵). آج، لب، فق، مر+ باشد و بنزدیک شافعی ایشان را حد ببايد زدن و از شهر بیرون کردن.

(۶). مر، تب: کنید.

(۷). آج، لب، فق، مر+ او.

(۸). آج، لب، فق: در این گفتن احکام.

ص: 236

در اراده و امر باشد برای آن که «۱» او نیز تعلق به مستقبل دارد، قال الشاعر «۲»:

أحاول اعدائي «3» بما قال أم رجا  
ليضحك مني أو ليضحك صاحبه

و گفتند: «لام» و «ان» متعاقب باشند، چنان که حق تعالی گفت: أَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ «۴» ...، وَأَمِرْنَا لِنُسَلِّمَ «۵» ...،  
و قال تعالی: يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا «۶» ...، و قال:

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا «۷» ...، و باشد که جمع کنند میان «لام» «۸» کی برای تأکید استقبال را، قال الشاعر «۹»:

أردت لكيما لا ترى لي عشرة  
و من ذا الذي يعطي الكمال فيكمل

و باشد که جمع کند میان «لام» «۱۰» و «کی» و «أن» کما قال الشاعر «۱۱»:

أردت لكيما أن نظير بقربتي  
فتتركها سنا ببداء بلقع

زجاج گفت: روا نباشد که «لام» به معنی «أن» بود، برای آن که در «کی» می شود، چنان که شاعر گفت «۱۲»:

و «أن» در «کی» نشود.

سیبویه گفت: این «لام» بر تقدیر مصدر در فعل شده است، کانه قال: اراده للبيان «۱۴» لکم، چنان که گفت: إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ «۱۵»، و: رَدِفَ لَكُمْ «۱۶» ... قال كثير:

تمثل لی لیلی بکل سبیل

أريد لأنسى ذكرها فكأنما

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ این دو فعل طلب فعل مستقبل کنند. و فرأء گفت به ارجاء هم این حکم دارد برای آن که.

(۲). تب+ شعر.

(۳-۹). آج: اיעادی.

(۴). سوره انعام (۶) آیه ۱۴.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۷۱.

(۶). سوره صف (۶۱) آیه ۸.

(۷). سوره توبه (۹) آیه ۳۲.

(۸). آج، لب، فق، مر+ و.

(۱۰). اساس، آج، لب، فق، مر، تب: لا، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۱-۱۲). تب+ شعر.

(۱۳). تب: الوفود.

(۱۴). آج، لب، فق، مر: لیبان.

(۱۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳.

(۱۶). سوره نمل (۲۷) آیه ۷۲.

ص: 327

أی إرادتی لهذا.

و بعضی دگر گفتند تقدیر آن است «۱»: یزید الله ما یریده «۲» للیبان لکم، و کذلک قوله: أَمْرًا لِنُسَلِّمَ «۳» ... [و تقدیره امرنا بما امرنا لنسلم] «۴»، و قول اوّل «أن» و ما بعده در جای مفعول به باشد، و بر این قول [مفعول] «۵» به محذوف باشد و «أن» و ما بعده در جای مفعول له باشد.

و يَهْدِيكُمْ، و می خواهد تا شما را راه نماید و هدایت دهد به راهها و طریق و سنن از شرع آنان که پیش «۶» شما بودند. «هدی» متعدی بود به دو مفعول، و نیز با حرف جرّ به استعمال کنند «۷»، یقال: هدیته الطریق و هدیته لكذا و إلی كذا، قال الله تعالى: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «۸». و قال: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا ... «۹» و قال:

وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۱۰»، و نیز می خواهد تا توبه شما قبول کند و شما بر توبه باشید «۱۱». و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبّره که خدای تعالی گفت:

من بیان می خواهم، و ایشان گفتند: تلبیس ادله کند و خواهد، و گفت: من «۱۲» خواهم که بر توبه باشید، «۱۳» [و ایشان گفتند: اصرار بر معصیت می خواهد، و گفت: هدایت می خواهم] «۱۴»، و ایشان گفتند: ضلال می خواهد، پس در این یک آیت مختصر سه دلیل است بر بطلان مذهب ایشان. وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، و خدای تعالی دانا و محکم کار است.

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ، آن اراده که لایق حکمت اوست به خود حواله کرد، و آن اراده که لایق جهل و سفه تو است که تو به خدای حواله کردی به تو حواله

---

(۱). تب + که.

(۲). لب، فق، مر: یرده.

(۳). سوره انعام (۶) آیه ۷۱.

(۴-۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). مر + از.

(۷). آج، تب: جر استعمال کنند، لب، فق: جرّاً باستعمال کنند، مر: جرا با استعمال کنند.

(۸). سوره فاتحة الكتاب (۱) آیه ۶.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۴۳.

(۱۰). سوره نور (۲۴) آیه ۴۶.

(۱۱-۱۳). آج، لب، فق: باشی / باشید.

(۱۲). لب + می.

(۱۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 328

کرد. وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ ، خدای فعل تو با تو افگند و تو بر خدای افگندی، به وقت جزا پیدا شود، اگر این جا نمی دانی، آن جا که روز جزا بود بدانی . اگر عقاب خدای را کنند بدانی که قول قول تو باشد و فعل فعل خدای بود . و اگر عقاب تو را کنند، بدانی که فعل بد و قول بد و اعتقاد بد تو را بوده است «۱» در خدای تعالی حیث لا ینفعک العلم، آن جا که علمت سود ندارد و پشیمان شوی، آن جا که پشیمانی در نگیرد و سود ندارد.

اگر گویند: چرا تکرار کرد حدیث توبه، و در آیت اوّل «۲» گفته بود؟ جواب آن است «۳»: در آیت دوم به آن باز گفت تا مطابقه باشد میان ارادت او و ارادت آنان که فساد خواهند تا مطابقه به مقارنه پیدا شود، که هر چیز به عکس خویش پیدا گردد.

مفسران خلاف کردند در آن که «۴» متبع شهواتند. مجاهد گفت: مراد زنا کنندگانند که ایشان چون مفسدند می خواهند تا شما [۳۰۶- ر] همچو «۵» ایشان باشید، وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً «۶»:

و صار النَّاسُ كَالشَّيْءِ الْمَشُوبِ «7»

و دُّوا لو كفرنا فاستوینا

سدی گفت: جهودان و ترسایانند که نکاح محرّمات روا می دارند. بعضی دگر گفتند: کنیزکانند که هیچ تحرّج نکنند از این معانی. قول دیگر این «۸» است که جمله مبطلانند که متابعت اهواء «۹» و شهوات کنند، و این اولیتر برای عمومش و میل، خلاف استقامت بود. خدای تعالی از تو استقامت و راستی می خواهد به دلالت آن که تو را استقامت فرمود، و به آن دعوت کرد، و بر آن مدح کرد فی آیات کثیره، مثل قوله: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ «۱۰»، و قوله: اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوْا «۱۱» ...، و قوله: لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّسْتَقِيْمَ «۱۲»، و قوله: وَ يَهْدِيْكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيْمًا «۱۳». و اصحاب

---

(۱). آج + نه.

(۲). آج، لب، فق: توبه.

(۳). تب + که.

(۴). آج، لب، فق، مر، تب: آنان که.

(۵). همه نسخه بدلها: همچون.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۸۹، تب + شعر.

(۷). اساس: و الشیء المثوب، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). مر، تب: آن.

(۹). آج، لب، فق، مر: هوا.

(۱۰). سوره فاتحه الكتاب (۱) آیه ۶.

(۱۱). سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

(۱۲). سوره تکویر (۸۱) آیه ۲۸.

(۱۳). سوره فتح (۴۸) آیه ۲.

ص: 329



شهوآت از تو کژی و ناراستی می خواهند، و در آیت دلیل نیست بر آن که اتباع شهوت به هیچ وجه نشاید، و آنما بر وجه حرام نشاید برای آن که آیت را مورد ذم است، و ذم به آن کس لایق بود که طالب حرام باشد، نه به آن که قانع بر حلال بود.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ ، حق تعالی یک بار پس از دیگر تقریر فضل و کرم خود می کند با بندگان گفت : خدای تعالی می خواهد تا بار گران از شما تخفیف کند، چنان که گفت : يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ «۱» ...، و این آیت نیز بطلان جبر است در تکلیف ما لا یطاق، گفتند: مراد به قبول توبه در آیتهای پیشین آن است که آنچه در جاهلیت کرده ای «۲» از نکاح محرّمات، خدای تعالی می خواهد تا عفو کند و توبه از آن قبول کند . و مراد به این تخفیف در آیت نکاح پرستاران است آن که «۳» طول ندارد و از عنّت بترسد او را رخصت دادند که بر بردگان نکاح بندگان تا آنکه باز نمود که : آدمی ضعیف «۴» بر هیچ طاقت ندارد، هوا بر او غالب شود «۵» و شهوت بر او غالب باشد.

سعید بن المسيّب گفت : شیطان چون از بنی آدم آیس شود، از در شما «۶» زنان به او راه یابد . آنکه گفت : عمر من هشتاد سال است و یک چشم تباه شده است و دیگر «۷» تاریک شده است، و با این همه از فتنه زنان ایمن نلام.

حسن بصری گفت: ضعف او آن است که او را از آبی [مهین] «۸» ضعیف آفرید.

ابن کیسان گفت : لأنّ هواه «۹» یستمیله و شهوته تغلبه و یستطیسه «۱۰» خوفه و حزنه، گفت : برای آن که هوا بچسباند «۱۱» او را، و شهوت غلبه کند بر او، و خوف و حزن «۱۲» سبک گرداند او را.

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

(۲). مر، تب: کرده‌اید.

(۳). آج، لب، فق، مر: آن کس که، تب: که آن را که.

(۴). تب: صعیف است.

(۵). همه نسخه بدلها: باشد.

(۶). اساس: شما، آج، لب، فق، مر، تب: شهوت، با توجّه به وز تصحیح شد.

(۷). آج، لب، فق، مر: دیگری.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). اساس: هولاء، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، فق، مر، یستطیه، که نسخه آج در حاشیه به صورت: تطیبه تصحیح کرده است.

(۱۱). آج، لب، فق، مر، تب: بجناند.

(۱۲). همه نسخه بدلها: و حزن و خوف.

ص: 330

عبد الله عباس گفت: هشت آیت در این سورت هست که فرزند آدم را بهتر است از هر چه در دنیا آفتاب بر او آید، هی :  
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ، وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ، يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ، إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ «۱»، إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ  
أَنْ يُشْرَكَ بِهِ «۲» ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ ... «۳»، وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمِ نَفْسَهُ ... «۴»، مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ «۵».

قوله - عز و علا:

[سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۵]

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ  
رَحِيمًا (۲۹) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهُ نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۳۰) إِنَّ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ  
نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا (۳۱) وَ لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَ  
لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۳۲) وَ لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ  
الْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَاتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا (۳۳)

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا  
حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ  
كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴) وَ إِنَّ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ  
كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا (۳۵)

[ترجمه]

ای آنان که ایمان آورده‌اید «۶»، مخورید مالهایتان میان شما بنا حق مگر که باشد بازرگانی از خوشنودی «۷» از شما، و  
مکشید خود «۸» را که خدای به شما بخشاینده بوده است «۹».

و هر که کند آن [بی] «۱۰» اندازگی و بی‌دادی، بتاییم «۱۱» او را به «۱۲» آتش، و آن بر خدای آسان بود.

اگر بیرخیزید «۱۳» بزرگها آنچه شما را نهی کردند از آن، بستریم از شما گناهان شما و در بریم شما را در جای کریم.

و تمنا مکنید «۱۴» آنچه تفضیل داد «۱۵» خدای به آن بهری را بر بهری، مردان را نصیبی «۱۶» بود از

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۳۱.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۴۸.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۴۰.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۱۰.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۱۴۷.

(۶). وز: ایمان دارید.

(۷). وز، آج، لب، فق، تب: خشنودی.

(۸). آج، لب، فق: یکدیگر.

(۹). تب: که خدای تعالی به شما مهربان است.

(۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۱). آج، لب، فق: پس زود بود که در آریم.

(۱۲). آج، لب، فق: در.

(۱۳). آج، لب، فق: دوری گزینید، تب: بیرهیزید از.

(۱۴). آج، لب، فق: آرزو مبرید.

(۱۵). تب: افزونی نهاد.

(۱۶). تب: بهره‌ای.

آنچه کرده باشند و زنان را بهره است از آنچه کرده باشند، و بخواهی «۱» از خدای از فضلش که خدای به همه چیزی داناست.

[۳۰۶- پ]

و هر یکی را کردیم اولیترانی از آنچه بگذاشته باشند پدر و مادر و نزدیکان و آنان که بسته باشند سوگندتان، بدهی به ایشان «۲» بهره ایشان که خدای بر همه چیز «۳» گواه است.

مردان ایستادگانند «۴» بر زنان به آنچه خدای تفضیل داد بهری را بر بهری و به آنچه نفقه کنند از مالهای ایشان «۵»، نیکان فرمانبرندگانند و نگه «۶» دارندگانند غیبت را به آنچه نگاه داشت خدای، و آنان که ترسند ناساخت ایشان «۷»، پند دهید و رها کنی «۸» ایشان را در بسترها و بزیندشان اگر فرمان برند شما را طلب می‌کنید بر ایشان راهی، خدای «۹» همیشه بزرگ «۱۰» بوده است.

و اگر بترسید ناساخت «۱۱» میان ایشان، بفرستی «۱۲» حاکمی از اهل مرد و حاکمی از اهل زن اگر خواهند به اصلاح آوردنی، توفیق دهد خدای میان ایشان، که خدای هست دانا، و با خیر است.

قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**، حق تعالی نهی کرد مؤمنان را و خطاب کرد به

---

(۱). آج، لب، تب: بخواهید.

(۲). تب: بدهید ایشان را.

(۳). آج، لب، تب: چیزی.

(۴). آج، لب، فق: استیلا دارندة‌اند.

(۵). آج، لب، فق، تب: خود.

(۶). اساس: نکو، با توجه به وز تصحیح شد.

(۷). تب: و آن زنانی که می‌ترسید شما ناسازی ایشان را.

(۸). تب: رها کنید.

(۹). آج، لب، فق، تب: بدرستی که خدای.

(۱۰). آج، لب، فق، تب: بزرگوار بزرگ.

(۱۱). تب: ناساختگی، آج، لب، فق: مخالفتی.

(۱۲). تب: بفرستید.

ص: 332

ایشان- و اگر چه جز ایشان از کافران داخلند در این خطاب- و لکن توجیه خطاب کرد به ایشان برای اکرام ایشان و گفت: مخورید «۱» مالهایتان، یعنی بعضی مال بعضی در میان شما. و «بینکم» «۲»، نصب او بر ظرف باشد. بِالْبَاطِلِ، بحرام از «۳» ربا و قمار و قطع و غصب و دزدی و خیانت و جمله آنچه ناوجب باشد که کنند تا مال کسی ببرند. چون آیت آمد جماعتی تَحَرَّجَ کردند از آن که به خانه کسی طعامی خورند، تا این آیت آمد در سوره النور: لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ- الی قوله: أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتَاتاً «۴».

إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً، استثناء منقطع است به معنی لکن، برای آن که مستثنی نه از جنس مستثنی عنه «۵» است. کوفیان خواندند: «تجارة»، به نصب علی خبر کان، و قالوا و التقدیر: أَلَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ تِجَارَةً، و قیل: أَلَا أَنْ يَكُونَ الْأَمْوَالُ تِجَارَةً، و قیل:

أَلَا أَنْ يَكُونَ التَّجَارَةُ تِجَارَةً، كما قال الشاعر «۶»:

و إن كان يوما ذا كواكب أشعنا

ذکره ابو علی الفارسی، و باقی قرأء به رفع خوانند بر آن که «کان» تامّه بود، و معنی آن که: أَلَا أَنْ تَوْجَدَ وَ تَحْصَلَ تِجَارَةً. و در آیت دلیل است بر بطلان قول آن کس که او گفت: مکاسب حرام است برای آن که خدای تعالی مکاسب و تجارت استثنا کرد از منهیات که گفت، و مثله قوله: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا «۷».

و قوله: عَنْ تَرَاضٍ، در [او] «۸» دو قول گفتند: یکی آن که امضای بیع کنند به تفرّق تا خیار بعد العقد زایل شود، و این قول شریح است و شعبی و ابن سیرین،

لقوله- عليه السلام: البيعان بالخيار ما لم يتفرقا،

گفت: متبايعين «۹» به خياراند تا با یکدیگر باشند، چون متفرّق شدند خیار نباشد ایشان را. و گفته اند: روا باشد «۱۰» که بعد البيع

---

(۱). آج، لب، فق: مخوری / مخورید.

(۲). اساس، وز، آج، لب: منکم، با توجّه به دیگر نسخه بدلها و متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). اساس: کلمه به صورت «ان» هم خوانده می‌شود.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۶۱.

(۵). همه نسخه بدلها: مستثنی منه.

(۶). تب + شعر.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

(۸). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۹). آج: مبیعین.

(۱۰). آج، لب، فق، مر: وقتی باشد.

ص: 333

گوید «۱» هر یکی صاحبش را که: اختر إن شئت، اگر خواهی تا اقلت کنم تو را، و

قال النبیّ - علیه السّلام - البیع عن تراض و الخیار بعد الصّقه و لا یحلّ لمسلم «۲» أن یغش مسلماً،

و

قال النبیّ - علیه السّلام: البیعان بالخیار ما لم یفترقا «۳» فإن صدقا و بیّنا بورک لهما فی بیعهما و إن کتما «۴» و کذبا محق  
برکة بیعهما.

عمرو بن جریر گفت: ابو هریره گفت، که رسول - علیه السّلام - گفت:

هذا البیع عن تراض

، قول دوم آن است که گفتند : مراد به تراضی آن است که امضای بیع کنند به عقد، و این قول ابو حنیفه است و مالک و ابو یوسف و محمد.

و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اگر چه در بیع عیبی بود، چون تراضی باشد میان متبایعین روا بود.

قوله: **وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ**، در او سه قول گفتند: یکی آن که یکدیگر را مکشید «۵»، و مراد به «نفس» جمله‌اند، برای آن که اهل یک ملتند، چنان که رسول - علیه السلام - گفت:

المؤمنون كنفس واحدة، و مثله قوله تعالى: **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ** «۶».

أى فليسلم بعضكم على بعض . و گفته‌اند: مراد آن است که کسی را بکشد و داند که به قصاص او را باز خواهند کشتن، همچنان باشد که خود را [۳۰۷- ر] کشته، و چون بر کسی سلام کند و داند که جواب خواهد شنیدن، همچنان باشد که بر خویشان سلام کرده. و این قول عطا و سدّی و زجاج و جبائی است.

و قولی دیگر آن است که ابو القاسم بلخی گفت : مراد آن است که خود را بمکشید «۷» در حال غضب و ضجارت . و قولی دیگر آن است که: خویشان هلاک مکنید «۸» بارتکاب المحارم و المآثم من أكل اموال الناس بالباطل، به آن که معصیت کنی «۹» و مال یتیمان خوری «۱۰» و مال مردمان خوری «۱۱» بنا واجب که در قیامت معذب و

---

(۱). اساس: بود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). تب: يحل المسلم.

(۳). وز: يفترقان.

(۴). اساس، وز: اوكتما، با توجه به تب و دیگر نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۵). آج، لب، فق: نکشی / نکشید.

(۶). سوره نور (۲۴) آیه ۶۱.

(۷). وز: بکشید، آج، لب، فق: بمکشی / بمکشید.

(۸). آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۹). تب: معصیتی کنید.

(۱۰). تب: خورید.

(۱۱). خوری / خورید، تب: برید.

ص: 334

معاقب باشی آنگه به دست خود کرده باشی همچنان بود که خود را کشته «۲».

قولی دیگر آن است که از صادق - علیه السلام - روایت کردند که: معنی آن است که خویشتن در کارزار میفکنید «۳» در وقتی که ظاهر حال آن باشد که کشته شوید «۴» از ضعف و بی‌سازی و کثرت و غلبه دشمن، و این آیت جاری مجرای آن بود که گفت: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» «۵»، چه اگر چنین کنید «۶» خود را در خطر نهاده باشید «۷» و خود را به دست خود کشته.

فضیل عیاض را پرسیدند از این آیت: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، چه باشد؟ گفت معنی آن است که: «وَلَا تَغْفُلُوا عَنْ حَظِّ أَنْفُسِكُمْ»، از بهره و نصیب نفس خود غافل مباشید «۸»، یعنی برای خود ذخیره ای نهی «۹» که آن کس که او سفری در پیش دارد و زاد بر نگیرد و به راه برود، خود را بکشته باشد، و این همه نزدیک است بقوله تعالی: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ».

یکی را از جمله صحابه، رسول [علیه السلام] «۱۰» به سریتی فرستاد «۱۱»، و گفت «۱۲» مرا در راه «۱۳» احتلام افتاد و سرما سخت بود، من نیارستم غسل کردن که از هلاک ترسیدم، تیمم کردم و نماز کردم به قوم خود. چون باز آمدم رسول را خبر دادم، مرا گفت:

یا هذا صلیت بأصحابک و أنت جنب،

به اصحابت نماز کردی و تو جنب بودی. من گفتم: ای رسول الله! سرما «۱۴» سخت بود و من بر خویشتن خائف بودم، خواستم تا غسل کنم این آیت یاد آمد که خدای تعالی می گوید: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، رسول - علیه السلام - بخندید و دگر هیچ نگفت «۱۵».

جندب بن عبد الله اصحابش را گفت در بعضی غزوات: ان هؤلاء ولغوا فی دمائهم، اینان در خون خود می شوند، یعنی نه بر بصیرت قتال می کنند. آنگه گفت:

---

(۲). آج، لب، فق: کشته / کشته‌ای، مر: کشته‌اید.

(۳). آج، لب، فق: میفکنی / میفکنید.

(۴). آج، لب، فق: شوی / شوید.



(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۹۵.

(۶). آج، لب، فق: کنی / کنید.

(۷). آج، لب، فق: باشی / باشید.

(۸). آج، لب، فق: مباحی.

(۹). مر، تب: نهید.

(۱۰). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۱). فق: افتاد.

(۱۲). تب: او گفت.

(۱۳). همه نسخه بدلها بجز مر: در راه مرا.

(۱۴). مر، تب: سرمای.

(۱۵). همه نسخه بدلها: دگر چیزی نگفت.

ص: 335

نباید که منع کند شما را از بهشت چندان که «۱» بر کفی کنند از خون مسلمانی، که من از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت مردی را از آنان که پیش شما بودند و قرحه ای به دست بر آمد، او «۲» کاردی بر گرفت و آن قرحه ببرید، رگ بریده شد و خون باز نایستاد تا مرد بمرد، خدای تعالی وحی کرد به پیغامبر وقت «۳» گفت «۴»:

بادرنی ابن آدم بنفسه فقتلها فقد حرمت علیه الجنة

، گفت: فرزند آدم با من مبادرت کرد و مسابقت به جان خود، یعنی پیش از آن که من او را بمیرانم خود را بکشت، من بهشت بر او حرام کردم.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً، بعضی گفتند: «کان» صله است، و معنی آن است که: انَّ اللَّهَ رَحِيمٌ بِكُمْ، و اولیتر آن بود تا ممکن بود که کلام خدای را - جلّ جلاله - بر وجهی حمل کنند که مفید باشد و معنی دار بر زیادت حمل «۵» نکنند، و «کان» این جا هم آن حکم دارد که در جمله آیتها که گفت: إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً «۶»، و:

كانَ «۷» عَلِيْمًا حَكِيْمًا «۸»، و معنی آن است که: «کان» خیر را باشد از ماضی «۹»، و معنی آن بود این جا در چنین مواضع که: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَزَلْ عَالِمًا غَفُورًا رَحِيْمًا، خدای تعالی همیشه عالم و حلیم و غفور و رحیم بوده است به شما، و این بر سبیل مبالغه و توسّع بود.

و قوله: وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا، و هر که آن کند. خلاف کردند در آن که «ذلک» اشارت به چیست. بعضی گفتند: اشارت به خوردن مال مردمان است به باطل، و بعضی دگر گفتند: اشارت به قتل خود است برای آن که وعید عقیب «۱۰» این هر دو چیز «۱۱» است. بعضی دگر گفتند: اشارت به جمله محرّمات است که در این سوره «۱۲» گفت و بیان کرد. قول چهارم آن است که: راجع است الی قوله تعالی:

---

(۱). آج، لب، فق: چنان که.

(۲). وز، آج، لب: و.

(۳). مر+ و.

(۴). آج، لب، فق: ندارد.

(۵). فق: حکم.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۲۳.

(۷). آج، لب، فق، مر+ الله.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۴، نیز سوره دهر (۷۶) آیه ۳۰.

(۹). آج، لب، فق: ما مضی.

(۱۰). آج، لب، فق: عقب.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: خیر.

(۱۲). آج، لب، فق: صورت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا التَّلَاعَ كَرَهَا «۱»- الایه.

و «عدوان» تعدی باشد، مصدر «۲» بود من عدا طوره، ای تجاوز حدّه، و نصب او بر تمیز «۳» بود، چنان که: أعطیته کذا صله، أو صدقه و أخذت ذلک منه قهرا و قسرا . و برای آن گفت و قید زد «۴» به این که «۵» بر وجه سهو و غلط و نسیان کند مستحقّ این وعید نبود.

فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا، بچشانیم و بسوزانیم «۶» او را به آتش دوزخ. وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا، و این بر خدای آسان است، و مورد این آیت مورد وعید است، یعنی خدای تعالی قادر است، و این معنی بر او متعذّر نبود.

قوله «۷»: إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ، بدان که علما در «کبائر» خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: هر چه خدای را به آن بیازارند کبیر «۸» باشد. و سعید جبیر و مجاهد و ابو العالیه و ضحاک گفتند: هر چه خدای تعالی از آن نهی کرد و وعید کرد بر آن به عقاب دوزخ آن کبیره است. و بنزدیک ما هر چه معصیت است همه کبیره است، جز آن که «۹» به اضافه بعضی با بعضی کبیره تر «۱۰» بود تا یک گناه باشد که هم صغیره «۱۱» بود و هم کبیر «۱۲». به اضافه با آن که عقابش کم [۳۰۷- پ] از آن باشد کبیر «۱۳» بود به اضافه با آن که عقابش بیش از آن باشد صغیر «۱۴» بود.

و بنزدیک معتزلیان صغیره آن باشد که عقابش در جنب طاعات و اجتناب کبائر محبط باشد، و بنزدیک ما و ایشان معین نبود، جز خدای نداند تا مکلفان به چشم حقارت به معصیت خدا ننگرند و مغری نشوند به قبیح. و از جمله آنچه باتفاق کبیره است: قتل نفس محرّمه «۱۵» است و ظلم و غصب و کذب محصنات و زنا و ربا و لواطه و

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۹.

(۲). مر، تب: مصدری.

(۳). تب: تمیز.

(۴-۱۲). مر: قید کرد.

(۵). تب+اگر.

(۶). آج، لب، فق، مر: بسوزانیم و بچشانیم.

(۷). اساس+ و، با توجه به دیگر نسخه بدلها و ضبط قرآن مجید زاید به نظر می رسد.

(۸). آج، لب، فق، مر، تب: کبیره.

(۹). اساس: چنان که، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). وز، آج، لب، فق: کبیرتر.

(۱۱). وز، آج، لب، فق: صغیر.

(۱۳). مر، تب: کبیره.

(۱۴). تب: صغیره.

(۱۵). آج: محترمه.

ص: 337

شرب خمر و فرار از زحف، و این قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و حسن بصری و ضحاک.

و روایت کرده‌اند از صادق - علیه السلام - اَلَا اَنْ كَهْ دَر حَدِيثِ صَادِقٍ زِيَادَتِي هَسْتِ وَ اَنْ شَرِكٌ بِهٖ خَدَايْ اَسْتِ

و انكار الولایة و عقوق الوالدین،

و عبد الله مسعود گفت: هر چه خدای تعالی نهی کرد از آن از اوّل سوره تا به سر سی آیت همه کبیره «۱» است.

و در خبر است که رسول - علیه السلام - [گفت] «۲»:

عقوق الوالدین و شهادة الزور کبیره

، در مادر و پدر عاصی شدن و گواهی به دروغ دادن کبیره است.

عبد الله مسعود گفت: من از رسول - علیه السلام - پرسیدم و گفتم: یا رسول الله! کدام گناه عظیمتر است؟ گفت: آن که با

خدای انباز گیرید «۳». گفتم: پس از آن؟

گفت: آن که فرزندت «۴» را بکشی ترس آن را که با تو نان خورد. گفتم: پس از آن؟

گفت: آن که با زن همسایه زنا کنی، و تصدیق این حدیث در کتاب خدای است - جَلَّ جَلَالُهٗ - اَنْ جَا كَهْ كَفْتِ: وَ الَّذِيْنَ لَا

يَدْعُوْنَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ وَ لَا يَقْتُلُوْنَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُوْنَ «۵».

بریده روایت کند که رسول - علیه السّلام - گفت بزرگتر کبیره «۶» شرک به خدای است و عقوق الوالدین، و آن که آب از مردمان باز داری پس از آن که تو سیراب شده باشی.

عبد الله بن عمرو «۷» روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت: که از جمله کبایر شرک به خدای است، و سوگند به دروغ است،

و عقوق الوالدین، و قتل النّفس.

أنس مالک روایت کرد از «۸» رسول - علیه السّلام - که گفت: کبایر چهار است:

---

(۱). وز: کبیر.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). آج، لب، فق: گیری / گیرید.

(۴). وز: فرزندان.

(۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۸.

(۶). تب: کبیره / کبیره‌ای.

(۷). همه نسخه بدلها بجز وز: عبد الله عمر.

(۸). اساس: که، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 338

شرک است، و قتل نفس، و عقوق الوالدین، و گواهی به دروغ.

سفیان گفت و عبد الله بن عمر در حدیثی مرفوع که: از جمله کبایر آن باشد که مرد پدر و مادر را دشنام دهد. گفتند: چگونه باشد که مرد پدر و مادر خود را دشنام دهد؟ گفت: بلی، مادر و پدر کسی را دشنام دهد، تا آن کس مادر و پدر او را دشنام دهد، و این مانند آن است که گفت - علیه السّلام:

المسنّبان ما قالوا فعلی البادی ما لم «۱» یعتد المظلوم.

و عبد الله مسعود گفت: کبایر چهار است: شرک به خدای، و نومیدی از روح خدای، و یأس از رحمت خدای، و امن از مکر خدای.

عبد الله عمر گفت: کبایر هفت است: شرک و قتل عمد و عقوق الوالدین و أكل الربا و أكل مال الیتیم و قذف المحصنات و الفرار من الزحف و السحر.

و روایت کردند از صادق - علیه السلام - که او گفت: کبایر سه است: ترک ملت، و تبدیل سنت، و قتل اهل صفت.

و فرقد گفت: در توریت خواندم که امهات گناه سه است - و آن اول گناه است - که کردند: اول کبر و آن ابلیس کرد، دوم حرص و آن آدم کرد. سهام «۲» حسد و آن قابیل کرد.

عبد الله عباس را گفتند: کبایر هفت است، گفت: هفت است تا به هفتصد «۳»، آلا آن است که گناه به استغفار کبیره نباشد، و به اصرار صغیره نباشد.

سعید جبیر [گفت] «۴» هر چه معصیت خداست همه کبیره است، آلا آن است که بنده چون گناهی بکند باید تا استغفار کند که خدای تعالی در دوزخ هیچ کس را مخلد ندارد آلا آن را [که] «۵» کافر باشد، یا فریضه را منکر باشد یا به قدر ایمان ندارد.

علی بن ابی «۶» طلحه گفت: هر گناهی که خدای مقرون کرد «۷» به لعنت یا به

---

(۱). اساس: مالا، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آج، لب، تب: سیوم، فق، مر: سیم.

(۳). مر، تب: هفتصد.

(۴-۵-۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). وز، آج، لب، فق: بکرد.

ص: 339

غضب یا به دوزخ یا به عذاب، آن کبیره باشد. ضحاک گفت: هر چه در دنیا بر آن حدّ زنند، و قیامت بر آن عقاب بود، آن کبیره باشد.

حسین بن الفضل گفت: هر چه خدای تعالی آن را در قرآن کبیره خواند یا عظیم خواند آن کبیره باشد، نحو قوله: إِنَّهُ كَانَ حُوباً كَبِيراً «۱»، إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً «۲»، إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ «۳»، إِنَّ كَيْدُكَ عَظِيمٌ «۴»، سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ «۵»، إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيماً «۶» وکیع گفت: هر چه [بر آن] «۷» اصرار کنند کبیره باشد، و هر چه از آن استغفار کنند صغیره باشد از قول رسول - علیه السلام - گرفت:

لا کبیره مع استغفار و لا صغیره مع اصرار.

احمد بن عاصم الأنطاکی گفت: گناه عمد «۸» کبیره باشد و سیئات خطا باشد، و نسیان و اکراه و حدیث النفس «۹». سفیان ثوری «۱۰» گفت: کبایر آن باشد که در او مظلمه بود میان بندگان، و صغایر «۱۱» آنچه میان خدا و بنده باشد «۱۲». گفت: این از آن خبر گرفتیم که رسول - علیه السلام - گفت: چون روز قیامت باشد، منادی از بطنان عرش ندا کند «۱۳» از قبل ربّ العزّة: ای امت احمد! اما، آنچه میان من و شماست به شما بخشیدم، و تبعاتی ماند که شما را با یکدیگر است به یکدیگر بخشی «۱۴»، و به بهشت روی «۱۵»، و این جمله کلام اهل سلف است، و معتمد آن است که پیش از این گفتیم که همه گناه کبیره باشد، پس به اضافه صغیره شود «۱۶».

و معتزله گفتند: چون بنده [۳۰۸-ر] اجتناب کبایر کند و ارتکاب صغایر،

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۲.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۳۱.

(۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۳.

(۴). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۸.

(۵). سوره نور (۲۴) آیه ۱۶.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۵۳.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). اساس: عمده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آج، لب، فق، مر + و.

(۱۰). تب: ابو سفیان ثوری.

(۱۱). آج، لب، فق: بر.

(۱۲). وز+ و.

(۱۳). آج، لب، فق: ندا کنند.

(۱۴). مر، تب: بخشید.

(۱۵). مر، تب: روید.

(۱۶). همه نسخه بدلها بجز وز، مر: صغیر باشد.

ص: 340

خدای را نبود که او را مؤاخذه کند «۱» به صغیر، و بنزدیک ما خدای را بود که او را مؤاخذه کند «۲» به آن، برای آن که آن مذهب را بنا بر احباط و موازنه است، و بنزدیک ما درست نیست آن.

قوله: نُكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ، مفضل عن عاصم خواند: «يَكْفُرُ» و «يدخلكم» بالهاء ردًا الى قوله: إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا «۳»، حق تعالی گفت: اگر پیرهیزی «۴» از کبایر گناہانی که شما را از آن نهی کردم آن به کفارت سیئاتان کنم، یعنی آنچه دون آن باشد در گذارم از شما به تفضل، و او را بود که چنین کند چه عقاب حق اوست، و قبض و استیفایش به اوست، و به استیفایش مضرت تعلق دارد، و در اسقاطش اسقاط حق غیری نیست «۵» باید که اسقاطش نیکو بود کالدین، و این هم مبتدا کند و هم عند فعلی که ما بکنیم چنان که «۶» در این آیت گفت.

عبد الله مسعود گفت: من الصلاة الى الصلاة، از آن نماز تا این نماز، آنچه در میان آن هر دو نماز بود خدای تعالی بیامرزد، و آن نمازها کفارت آن گناہان باشد. و من الجمعة الى الجمعة، و از نماز آدینه تا «۷» نماز آدینه خدای تعالی آنچه میان آن باشد بیامرزد، و آن نمازهای آدینه را کفارت آن بکند.

و در خبر است که: هر کس غسل آدینه کند،

غفر له ما بین الجمعین،

هر چه در آن هفته کرده باشد از غسل کفارت آن شود.

و من رمضان الى رمضان،

و آنچه میان دو رمضان کند خدای تعالی روزه ماه رمضان را کفارت آن کند.



و من الحجّ الی الحجّ،

و آنچه از میان دو حج بود نیز پیامرزد و حجّها را کفّارت «۸» آن کند، [و] «۹» رسول - علیه السّلام - گفت:

[الصّلوات] «۱۰» الخمس کفّارات لما بینهنّ ما اجتنبت «۱۱» الكبائر،

نماز پنج «۱۲» کفّارت هر گناه است «۱۳» که میان آن باشد مادام تا کبیره نکند.

---

(۱-۲). اساس: نکند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۲۹.

(۴). مر، تب: بیرهیزید.

(۵). مر+ و.

(۶). مر: چنانچه.

(۷). آج، لب، فق، مر، تب+ به.

(۸). اساس: کفایت، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹-۱۰). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها بجز مر: ما اجتنبت.

(۱۲). آج، لب، فق، مر، تب: پنج گانه.

(۱۳). فق، تب: گناهی است.

ص: 341

وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا ، عاصم و اهل مدینه خواندند : «مدخلا» به فتح المیم . و «مدخل» موضع دخول باشد، و باقی قرآء خواندند: «مدخلا» به ضمّ میم، و آن مصدر باشد و موضع باشد و مفعول باشد، و او را به جای کریم بریم یعنی بهشت.

ابو سعید خدری و ابو هریره روایت کردند که رسول - علیه السلام - یک روز بر منبر گفت: به آن خدای که جان من به امر اوست - سه بار و خاموش شد. مردم گریستن گرفتند از آن که ندانستند که رسول - علیه السلام - [آن] «۱» سوگندان «۲» چرا یاد کرد، آنکه گفت: هیچ بنده «۳» نباشد که او پنج نماز بگذارد و ماه رمضان روزه دارد و از کبایر اجتناب کند و آلا درهای بهشت بر او بگشایند چنان که بر هم می آید. آنکه این آیت بخواند: **إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ - الْآيَةُ «۴»**.

**وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ** - الاية، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که زنان جمع شدند و رسولی کردند «۵» به رسول خدای - عز و جل - و گفتند: یا رسول الله! نه خدای تعالی خدای مردان است و زنان «۶»، و تو پیغامبری به مردان و زنان! چرا خدای تعالی «۷» همه ذکر مردان می کند و ذکر زنان نمی کند؟ ما می ترسیم که نباد «۸» که در ما خیری نیست، یا ما خدای را به کار نه ایم! خدای تعالی این آیت بفرستاد، و نیز قوله: **إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ «۹»**، و قوله: **أَنْتَى لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى «۱۰»**، و قوله: **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى «۱۱»**.

بعضی دگر گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی آیت میراث فرستاد و گفت: **لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَى «۱۲»**، یک مرد را دو چندان میراث باشد که یک «۱۳» زن را. زنان گفتند: یا سبحان الله! چرا چنین باشد، ما اولیتیم که نصیب ما

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و همه نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق، مر: سوگند.

(۳). فق، تب: بنده/ بنده ای.

(۴). مر+ قال الله تعالی.

(۵). تب: روان کردند.

(۶). همه نسخه بدلها: مردان و زنان است.

(۷). اساس+ را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۸). آج، لب، فق، مر: مبادا، تب: نبادا.

(۹). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۵.

(۱۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۹۷.

(۱۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

(۱۳). اساس، وز، آج، لب، فق، مر: دو، با توجه به تب تصحیح شد.

ص: 342

بیشتر باشد که ما ضعیفانیم و ایشان اقویا، و ما عوراتیم و ایشان سرگشاده، به هر نوع بر طلب معاش قادراند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

مجاهد گفت: سبب آن بود که ام سلمه گفت: یا رسول الله! مردان غذا می‌کنند و ما نمی‌کنیم، و ایشان را حظّ و بهره در هر دو سرای بیش است که ما را، کاشک «۱» تا مرد بود مانی «۲»، خدای تعالی این آیت فرستاد.

قتاده و سدّی گفتند: چون آیت قسمت موارث «۳» آمد لِلذَّكَرِ مِنْهُ حُظٌّ الْأُنثَى «۴»، مردان گفتند: ما امید داریم که ثواب ما در آخرت مضاعف باشد، چنان که نصیب ما در دنیا مضاعف است بر نصیب زنان. و زنان گفتند: ما امید داریم که وزر و عقاب ما در قیامت نیمه آن باشد که وزر و عقاب مردان، چنان که نصیب ما از میراث بر نیمه نصیب مردان است. خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد، و هر یکی را از این دو گروه که تمنّای حال یکدیگر کنند، گفت: تمنّا می‌کنید آنچه خدای تعالی تفضیل داد بعضی را از شما بر بعضی.

و حقیقت «تمنّا» آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشد: کاشک نبود، و آن را که نباشد گوید: کاشک بودی، و از قبیل کلام باشد، و برای این اهل لسان در اقسام کلام شمردند، و بعضی مردمان گفتند: «تمنّا» معنی باشد در دل بیرون از شهوت و بیرون از اراده.

و رمانی گفت: تمنّا آن بود که مرد دوست «۵» دارد بر سبیل استمتاع به او. و بعضی دگر گفتند: اراده را چون مراد حاصل نیاید تمنّا باشد. و مذهب درست آن است که گفتیم که: تمنّا از قبیل کلام باشد برای آن که ارادت تعلق ندارد الاّ به آنچه حدویش صحیح باشد، و تمنّا به محال و صحیح تعلق دارد، و ارادت تعلق ندارد الاّ [۳۰۸- پ] به معدوم و به شهوت به هر دو تعلق دارد، و ظاهر آیت اقتضای آن

---

(۱). فق، مر، تب: کاشکی.

(۲). اساس: کاشک تا مادر بودمانی، مر: کاشک تا مرد بودیمی، تب: کاشکی ما مرده بودمانی، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: میراث.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۱.

(۵). اساس و وز: دو دست، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 343

می‌کند که تمنای حال غیری کردن حرام باشد.

و فرآء گفت: این بر سبیل ندب است، و وجه تحریم او آن است که: این حسد باشد یا از دواعی حسد باشد، و این از دنیای اخلاق بود چون رضا «۱» به آنچه خدای قسمت کرده نباشد او را. و گفتند: حسد مذموم است و غبطه جایز، برای آن که حسد تمنای حال غیری باشد، و غبطه تمنای مثل حال او «۲» باشد، و این روا بود.

ضحاک گفت: روا نباشد که کسی تمنای حال کسی کند، نبینی که حق تعالی چگونه حکایت کرد از آنان که تمنای مثل حال قارون کردند: یا لیت لنا مثل ما أوتی قارون «۳»، آنگه چون او را و اموال او را خسف کردند بر آن تمنای پشیمان شدند، چنان که خدای تعالی از ایشان باز گفت: وَأَصْحِحَّ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ - الی قوله: لَوْ لَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا «۴».

و کلبی گفت: در توریت نوشته است که نشاید که کسی گوید: اللَّهُمَّ أعطني مال فلان و امراته و أمواله و أحواله «۵»، و لکن روا بود که گوید: اللَّهُمَّ «۶» ارزقنی مثل ذلک و خیرا من ذلک، بار خدایا مرا مانند آن و بهتر از آن بده، و این معنی اگر بر سبیل تمنای باشد و اگر بر طریق دعا باشد، جز به شرط مصلحت روا نباشد، اگر چه در لفظ نگوید یا اظهار نکند در ضمیر آن دارد.

آنگه گفت: هر کسی را نصیب خود باشد از آنچه کنند: لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا، قتاده گفت: هر یکی «۷» را نصیب خود باشد از ثواب و عقاب بر وفق عملش، در این باب فرقی نیست برای آن که در حق مردان و زنان جزای اعمال بر یک حدّ است فی قوله تعالی: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا «۸»، بر هر حسنتی ده ثواب و بر «۹» سیبنتی یک جزا در حق مردان و زنان بسویّه.

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ باشد، تب+ دهد.

(۲). آج، لب، فق، مر: حال مثل او.

(۳). سوره قصص (۲۸) آیه ۷۹.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۸۲.

(۵). آج، لب، فق: احواله و امواله.

(۶). آج، لب، فق، مر + اعطنی و.

(۷). همه نسخه بدلها: کسی.

(۸). سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰.

(۹). آج، لب، فق، تب + هر، مر + هر یک.

ص: 344

و قولی دیگر آن است که: مراد حظّ و نصیب دنیاست از رزق، و مراد به کسب اکتساب مرد است در دنیا رزق و مال را. گفت: هر کسی را نصیبی هست به حسب آنچه صلاح اوست از رزق و کسب و کار او از مردان و زنان، تمنّا زیاده نباید کردن چه اگر صلاح او در آن بودی او را همچنان بدادندی. چون ندادند، مراعات مصلحت او کردند، بیانه قوله تعالی: **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنْزِلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ «۱»**.

عبد الله عباس گفت: مراد نصیب میراث است که چون زنان را نصیب کم از نصیب مردان آمد، تمنای حال ایشان کردند. خدای تعالی از آن نهی کرد و گفت:

هر کسی را نصیب خود است، و بر این قول «اکتساب» به معنی اصابت و حوز باشد، و در این قول ضعفی هست برای آن که خلاف ظاهر است.

آنکه گفت: «۲» دست از تمنّا بردارید «۳» و در دعا فزایی «۴». **وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ**، ابن کثیر و کسائی و خلف خواندند: «و سلوا الله» حذف «۵» همزه در جمله قرآن چندان که امر مخاطب است، و باقی به همز خواندند و آنچه امر غایب است یا فعل مضارع خلاف نکردند در آن که مهموز خواندند، نحو قوله: **لَيْسْتَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ «۶»**، **وَلَيْسْتُ مَا أَنْفَقُوا «۷»**.

رسول - صلی الله علیه و آله - گفت:

سلوا الله «۸» من فضله فانه يحبّ أن يسئل وأن من أفضل العبادۃ انتظار الفرج،

از خدای تعالی بخواهی «۹» فضل او که خدای دوست دارد که از او سؤال کنند، و فاضلتر عبادتی انتظار فرج باشد.

و ابو هریره روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

من لم يسئل الله من فضله غضب الله عليه،

هر کس از خدای تعالی نخواهد فضل او، خدای تعالی بر او خشم

(۱). سوره شوری (۴۲) آیه ۲۷.

(۲). آج، لب، فق: گفتند.

(۳). همه نسخه بدلها بجز مر: بداری / بدارید.

(۴). مر: فزایید.

(۵). آج، لب، فق، مر: به حذف.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۸.

(۷). سوره ممتحنه (۶۰) آیه ۱۰.

(۸). اساس: و اسئلوا الله، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). بخواهی / بخواید، آج، لب، فق + از.

ص: 345

گیرد. و از بعضی زنان رسول - علیه السلام - روایت است که گفت: هر چه خواهی «۱» از خدای خواهی «۲» و اگر همه دوال نعلین باشد، که اگر خدای میسر نکند میسر نشود.

و سفیان عیینه گفت: خدای تعالی ما را نفرمود که از او سؤال کنیم الا تا اجابت کند، اگر نه آنستی که عطا دوست [دارد] «۳» ما را سؤال نفرمودی.

قوله: **وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلِيًّا** - الایة، گفت: هر کسی را مولای کردیم از آنچه رها کرده باشد مادر و پدر و خویشان . در این «موالی» خلاف کردند. عبد الله عباس و مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند: عصبه است. سدی گفت: وارثانند که اولیتر باشند به میراث. و اصل کلمه من الولی باشد و هو القرب و من ولی الشیء یلبه اذا اتصل به، و معنی متقارب است.

و مولی بر وجوه است: پسر عمّ باشد و عصبه باشد و معتق باشد و معتق باشد. و ولیّ مرد باشد، و ولی نعمت باشد، و همسایه باشد، و حلیف باشد و ناصر باشد، و اولی باشد. مولی بر این ده قسمت بود و مرجع همه با اولی است برای آن که کلمه از این مشتق است، و هر یکی را از اینان «۴» برای آن مولی خوانند که به صاحبش اولی باشد.

اما معنی آیت، در او چند قول گفتند : یکی آن که معنی آن است «۵»: **وَلِكُلِّ جَعَلْنَا**، یعنی لکلّ واحد من الرجال و النساء موالی، ای ورثه هم اولی بمیراثه یرثونه ممّا ترک والداه و اقربوه من میراثهم له، گفت : کردیم و نهادیم، یعنی بیان کردیم و مشروع کردیم هر یکی را از مردان و زنان وارثانی که ایشان اولیتر باشند به میراث ایشان قرابه «۶»، تا بردارند به میراث [۳۰۹-ر] آنچه مادر و پدر و خویشان رها کرده باشند برای ایشان چون وفات بود ایشان را، و بر این قول مادر و پدر و اقربا مورث باشند، اُعی متوفی که میراث رها کرده باشند.

و قولی دیگر آن است که: معنی چنین بود که هر کسی را وارثی کردیم که

---

(۲-۱). مر، تب: خواهید.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس: به صورت «از بیان» هم خوانده می‌شود.

(۵). وز، مر+ که.

(۶). همه نسخه بدلها بجز وز: بقرابت.

ص: 346

میراث او گیرد، **مِمَّا تَرَكَ**، ای مَمَّنْ تَرَكَ، ای مَمَّنْ خَلَفَهُمْ. و «ما» به معنی «من» بود. آنگه بیان کرد وارثان را گفت: **الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ**، علی تقدیر و هم الوالدان و الأقربون، وارثان پدر و مادر و خویشانند که نزدیکتر باشند، و بر این قول مادر و پدر و اقربون وارثان باشند.

آنگه ابتدا کرد و گفت : **وَالَّذِينَ عَقَدْتُ**، محلّ او رفع است بر ابتدا، و خبر او فی قوله : **فَأَتَوْهُمْ نَصِيْبُهُمْ**. و کوفیان خواندند : «عقدت» بی الف، و باقی قرآء خواندند: «عاقدت»، بالألف. اوّل از عقد باشد، دوم از معاقد، و آن معاقد بود «۱».

و ابو علی الفارسی گفت: این اولیتر است برای آن که عهد و سوگند میان دو کس باشد، و مفاعله بنای فعلی باشد که از میان دو کس بود و العهد و العقد و الميثاق و الوثيقة و اليمين نظایر، و در شاذّ سعد بن الربیع خواند : «عقدت» علی تکثیر الفعل، و عرب برای آن سوگند را «يمين» خوانند که در وقت سوگند دست راست او به دست راست خود بگیرند، و تقدیر آن است که: **وَالَّذِي عَقَدْتُ أَيْمَانَكُمْ حَلْفَهُمْ** أو «۲» عاقدتهم أيمانكم، علی القرائتين . و در ظاهر اسناد فعل با یمین است که سوگند باشد و در معنی با مرد سوگند خوار.

و در معنی آیت چند قول گفتند، قتاده گفت : در جاهلیت مخالفت کردند و با یکدیگر عهد و سوگند خوردند، و مخالف معاهدش را گفتی: دمی دمک، و ه دمی هدمک، و ثاری ثارک . و حربی حربک، و سلمی سلمک، و ترثی و ارثک، و تطلب بی و اطلب بک، و تعقل عنی و أَعْقِلْ عَنكَ، گفتی : خون من خون تو است و بیرانی «۳» سرای من بیرانی «۴» سرای تو است، و کینه من کینه تو است، جنگ من جنگ تو است، و صلح من صلح تو است، و تو از من میراث گیری و من از تو میراث گیرم، و تو طلب خون من کنی و من طلب خون تو کنم، و تو از من دیت دهی و من از تو دیت دهم . چون این گفته «۵» بودند میان ایشان موارث ثابت شدی، و نصیب حلیف از میراث دانگی بودی . خدای تعالی گفت: نصیب ایشان بدهید از میراث، آنکه آن را منسوخ کرد به آیت اولوا الأرحام.

---

(۱). آج، لب: باشد.

(۲). آج، لب، فق: آی.

(۳-۴). مر: ویرانی.

(۵). آج، لب، فق، مر: و همچنین گفته.

ص: 347

مجاهد و نخعی گفتند: نصیب او بدهید «۱» از وفا و نصرت و معاونت و دیت آنچه بر آن عهد کرده ای «۲» دون میراث، و بر این قول آیت منسوخ نباشد لقله تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ «۳»، و

لقول النبى - عليه السلام: اوفوا للحلفاء عقودهم التي عقدت أيمانكم،

وفا کنید «۴» با حلیفانتان به آنچه بر آن سوگند خورده باشی «۵».

و روز فتح مکه در خطبه گفت: آنچه در جاهلیت کرده ای «۶» از عهد «۷» سوگند نگاه داری «۸» که اسلام آن را نیفزود الا قوت و زیادت، و از آن پس سوگند مخوری «۹» و مخالفت مکنید «۱۰» که لا حلف فی الإسلام.

و عبد الرحمن عوف «۱۱» روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: به سوگند مطیبان حاضر بودم و من کودک بودم با بعضی اعمام خود، و اختیار نکنم که آن عهد شکافته شود «۱۲»، به بدل آن مرا شتران سرخ موی سیاه چشم باشد.

عبد الله عباس و ابن زید گفتند: آیت در آنان آمد که رسول - علیه السلام - میان ایشان برادری داد روز مؤاخات از مهاجر و انصار، چون به مدینه آمد ایشان به آن برادری میراث گرفتندی، آنکه به آیت فرایض منسوخ شد ..



سعید بن المسيّب گفت: آیت در آنان آمد که ایشان پسری «۱۳» خواندگان یافتندی «۱۴» در جاهلیت، و از جمله ایشان زید حارثه بود که رسول - علیه السلام - او را به پسری برخواند، خدای تعالی فرمود که ایشان را از وصیّتی نصیبی کنند، و میراث خویشان را باشد. فذلک قوله: فَآتَوْهُمْ نَصِيبَهُمْ، یعنی من الوصیّة.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا، که خدای تعالی بر همه چیزی گواه است. و مورد این کلمه تهدید و وعید است تا مردمان خلل نکنند به آنچه واجب باشد در این باب.

---

(۱). آج، لب، فق: بدهی / بدهید.

(۲). مر، تب: کرده‌اید.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۱.

(۴). آج، لب، فق: کنی / کنید.

(۵). مر، تب: باشید.

(۶). مر: کرده‌اید.

(۷). مر، تب + و.

(۸). مر، تب: دارید.

(۹). مر، تب: مخورید، آج، لب، فق + و اگر خورید.

(۱۰). آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۱۱). تب: عبد الرحمن بن عوف.

(۱۲). آج، لب، فق، مر، تب + و.

(۱۳). آج، لب، فق، مر، تب: پسر.

(۱۴). آج، لب، فق، مر: گرفتند، تب: گرفتندی.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ - الاية، مقاتل گفت: این آیت در سعد بن الربیع آمد، و او از جمله نقیبان بود و در زنش حبیبه بنت زید بن ابی زهیر، و هر دو انصاری بودند. زن بر او نشوز کرد، مرد او را بزد. [او] «۱» با پدرش برخاست و بنزدیک رسول آمدند به شکایت، و گفت: ای رسول الله! من این کریمه خود را در حکم او کرده ام، اکنون او را تینچه «۲» بر روی زد. رسول - علیه السلام - گفت: قصاص باید کردن.

جبرئیل آمد و این آیت آورد. رسول - علیه السلام - گفت: ما چیزی خواستیم، خدای تعالی چیزی دگر خواست، و آنچه خدای خواست بهتر است، و قصاص برداشت در آنچه از میان شوهر و زن باشد بر وجه تأدیب.

و [قتاده] «۳» گفت: آیت در سعد بن الربیع آمد و زنش دختر محمد مسلمه، و قصه هم این «۴» که رفت. و ابو روق گفت: آیت در جمیله بنت عبد الله بن ابی اوفی آمد و در شوهرش ثابت بن قیس بن شماس، و قصه هم این که «۵» رفت، [گفت] «۶»: مردان قییمان و ایستادگانند بر زنان گماشته و مسلطانند، و دست [۳۰۹-پ] ایشان بر زبر است و دست اینان زیر، مردان را زبان امر است و گفتار نهی است و دست تأدیب است.

و قوأم فعّال باشد من القیام، و این بنا مبالغه را باشد و کثرت فعل را تا به صنایع و حرف این بنا مخصوص شد. و زهری گفت و جماعتی علما که: آنچه از میان زن و شوهر باشد از جراحات و شجاج در او قصاص نباشد مادام تا دون نفس باشد، و انما دیت باشد بر مرد و به حسب آنچه شرع فرموده بود.

بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، به آن تفضیلی که خدای داد بهری خلقان را بر بهری، گفتند: مراد عقل است، و گفته اند: بزیاة الدّین و الیقین، از آن جا که زن ناقص عقل «۷» ناقص دین است، برای آن که در ماهی چند روز نماز نتوانند کردن «۸» و روزه داشتن، و گفته اند: به نقصان گواهی که گواهی دو زن به یک مرد باشد:

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). تب: طینچه.

(۳-۶). اساس: افتادگی دارد، با توجه به وز افزوده شد.

(۴). آج، لب: قصه او هم از این نوع است.

(۵). آج، لب، فق: و قصه او هم از این نوع است که.

(۷). همه نسخه بدلها بجز وز+ و.

(۸). همه نسخه بدلها: نتواند کردن.

فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ «۱»، و گفته اند: به تصرف و تجارات، و گفته اند: به جهاد، که در حق مردان فرمود: **انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ «۲»**، و در حق زنان فرمود: **وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ «۳»**. ربیع گفت: بالجمعه و الجماعات، که بر زنان نماز آدینه نیست.

و حسن بصری گفت: به نفقه که بر مردان است، بر زنان نیست. و گفته اند «۴»:

تفضیل به آن است که مردی را چهار زن نهاد شرع، و زنی «۵» بیشتر «۶» از یک شوهر نتوان کرد «۷»، و گفته اند: به آن که طلاق [به] «۸» مردان است، و

**قال - عليه السلام: الطلاق بالرجال و العدة بالنساء.**

و گفته اند: به میراث، و گفته اند: به دیت، که دیت زنی نیمه دیت مردی باشد، و گفته اند: به نبوت و امامت و خلافت، که خدای تعالی از زنان هیچ پیغامبر نفرستاد، و از ایشان امام و خلیفه نباشد.

رسول - علیه السلام - گفت:

**المرأة مسکینه ما لم یکن لها زوج،**

زن مسکین باشد تا شوهرش نباشد. گفتند: یا رسول الله! و ان كان لها مال، [و اگر چه مال دارد؟

گفت] «۹»: **و اگر چه مال دارد، آنکه بر خواند الرجال قوامون علی النساء.**

ابو هریره «۱۰» روایت کند که رسول - علیه السلام - گفت: بهترین زنان زنی بود که چون در او نگرگی شادان شوی، و اگرش چیزی فرمایی طاعت دارد، و اگر از او غایب شوی غیبت تو را محافظت کند در نفس خود و مال تو، آنکه این آیت بر خواند:

**الرجال قوامون علی النساء.**

**فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ،** اما آن زنانی که صالح باشند مطیع باشند خدای را - **جلّ جلاله -** و شوهران خود را. **حافظات للغیب،** غیبت شوهر خود را محافظت کنند هم

(۲). سوره توبه (۹) آیه ۴۱.

(۳). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

(۴). آج، لب، فق، مر + بهترین.

(۵). وز، آج، لب، فق، مر: وزن.

(۶). اساس: نیست، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). آج، لب، فق، مر، تب: نتواند کردن.

(۸). اساس: ندارد، آج، لب، فق، مر: از، با توجه به وز تصحیح شد.

(۹). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۱۰). وز + گفت و.

ص: 350

در اسرار [هم در اموال] «۱» هم در نفس خود. **بِمَا حَفِظَ اللَّهُ،** **أَيَّ** بحفظ «۲» **اللَّهِ** لهنّ، به نگاه داشت خدای ایشان را. و ابو جعفر خواند: بما حفظ الله، به نصب «ها» ی الله، **أَيَّ** بحفظهنّ الله، به نگاه داشت ایشان خدای را.

و «ما» در هر دو قراءت مصدری باشد، و معنی چنان است در هر دو قراءت که رسول گفت - علیه السلام:

احفظ الله يحفظك.

**وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ،** و آنان زنانی که ترسی «۳» که نشوز کنند. و «نشوز» ناساختن و آرام ناگرفتن باشد، و اصل او در حرکت و اضطراب بود، و در عرف شرع از میان زن و شوهر باشد، و آن را که از هر یکی از ایشان بود نشوز خوانند اما «۴» از قبل زن این است که در این آیت گفت: **وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ،** و از قبل مرد آن است «۵» فرمود: **وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا** «۶»، اگر ترسی «۷» که عسیان و ناسازگاری کنند، **فَعِظُوهُنَّ،** اول پند دهی «۸» او را، اگر سود ندارد او را «۹» و اصرار کنند **وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ،** ایشان را در بستر رها کنی «۱۰» و جانبی دگر بخسبی «۱۱». و گفته‌اند: که پشت بر ایشان کنی «۱۲»، و اگر سود ندارد، **وَاصْرِبُوهُنَّ،** آنکه بزیند ایشان را زدنی که به قاعده باشد بر وجه تأدیب، چنان که عیبی و نقصانی بر ایشان نیاید «۱۳».

و در خبر هست که رسول - علیه السلام - گفت:

## عَلَّقَ السَّوْطَ حَيْثُ تَرَاهُ أَهْلَ بَيْتِكَ

، تازیانه جایی در آویز که اهل خانه و زیر دستان تو ببینند . اَسْمَاءُ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ گفت: من چهارم زن بودم که زبیر عوام مرا به زنی کرد، چون بر یکی از ایشان خشم گرفتی او را «۱۴» چوب مشجب زدی، چنان که بشکستی بر او، و مشجب سه پایه باشد که جامه بر او افکنند.

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب: يحفظ.

(۳). مر، تب: ترسید.

(۴). مر+اگر.

(۵). همه نسخه بدلها بجز وز+که.

(۶). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۸.

(۷). تب: ترسید.

(۸-۱۲). مر، تب: دهید.

(۹). همه نسخه بدلها: لفظ «او را» ندارد.

(۱۰). مر، تب: کنید.

(۱۱). تب: بخشید.

(۱۳). آج، لب، فق، مر+اگر چه خود همه عیب و نقصان و مایه فساد و طغیان‌اند.

(۱۴). آج، لب، فق، مر، تب+به.

ص: 351

فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ، اگر شما را طاعت دارند بر ایشان راهی مجویی «۱»، یعنی راه تعنت و تجنی. و گفته‌اند: تکلیف مجنه «۲» نکنی «۳» ایشان را. إِنَّ اللَّهَ [كَانَ] «۴» عَلِيًّا كَبِيرًا، خدای تعالی افراشته و بزرگوار است و همیشه چنین بوده است «۵».

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا، وَ إِنْ تَرَسَى «۶» شِقَاقِي مِیَآنِ اِیْشَانِ. وَ «شِقَاق» نَاسَازگَاری بَاشد از هَر دُو جَانِب، وَ اِشْتِقَاقِ او «۷» مِیَآنِ الشَّقِّ بَاشد، وَ شَقٌّ نِصْفُ الشَّيْءِ ءَ بَاشد، فَعْلٌ بَه مَعْنَى مَفْعُولٍ . وَ شِقَاقٌ وَ مِشَاقَةٌ مَصْدَرٌ شِاقَةٌ مِشَاقَةٌ وَ شِقَاقًا بَاشد، وَ آن از مِیَآنِ دُو کَس بُوَد.

فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا ، دُو حَاکِم رَا بَدَارِید «۸» یَکِی از جَانِبِ مَرْدِ وَ یَکِی از جَانِبِ زَن تَا بَنَشِیْنَد وَ مِصْلَحَتِ بَرَانَد «۹». إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا، اِگَر صِلَاح «۱۰» خَوَاشَنَد، گُفْتَه اَنَد: مَرَادِ حَاکِمِیْنِ اَنَد، وَ گُفْتَه اَنَد: مَرَادِ زَن وَ شَوَهْرَا نَد. يُؤَفِّقُ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا، خَدَایِ تَعَالَى تَوْفِیْقِ دَهَد [۳۱۰- ر] مِیَآنِ اِیْشَانِ.

عَبِيدَةُ السَّلْمَانِي كُفْتُ: دَر رُوزگَارِ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ - عَلِیْهِ السَّلَام - مَرْدِی وَ زَنِی بِيَا مَدَنَد وَ بَا هَر یَکِی جَمَاعَتِی مَرْدَمَانَ بَه حَاکِمِ گَاه، او گُفْتُ: چَه مِی بَا یَدِ اِیْنَانَ رَا؟

گُفْتَنَد: یَا اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ! مِیَآنِ اِیْشَانِ شِقَاقِی هَسْتُ. اَمِیرِ الْمُؤْمِنِیْنَ گُفْتُ از اَهْلِ مَرْدِ حَاکِمِ کُنِید «۱۱» وَ از اَهْلِ زَنِ حَاکِمِی، اَنگَه اِیْشَانِ رَا پِیْشِ خَوَاشَنَد - اَعْنَى هَر دُو حَاکِمِ رَا - گُفْتُ: دَانِی «۱۲» تَا شَمَا رَا چَه مِی بَا یَدِ کَرْدَن؟ بَنَشِیْنِی «۱۳» وَ رَا یِی زَنِی «۱۴»، اِگَر صِلَاحِ دَر جَمْعِ بَاشد جَمْعِ کُنِی «۱۵»، وَ اِگَر صِلَاحِ دَر تَفْرِیْقِ لَبْشَد تَفْرِیْقِ کُنِی «۱۶». زَن گُفْتُ:

---

(۱). مر، تب: مجوید.

(۲). آج، لب، فق، مر: محبت.

(۳). آج، لب، فق: مکنی، مر، تب: مکنید.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید افزوده شد.

(۵). مر+ و خواهد بود قوله تعالی.

(۶). مر، تب: ترسید.

(۷). اساس و وز: و، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب، فق: بداری / بدارید.

(۹). اساس و وز: بر، آج، لب، فق: بر آن است، مر: ببیند، با توجه به تب تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، فق، مر، تب: اصلاح.

(۱۱). آج، لب، فق: حکمی کنی، تب: حکمی کنید.

(۱۲). مر: دانید.

(۱۳). تب: بنشینید.

(۱۴). وز، آج، لب، فق: رای زنی، مر، تب: رای زنید.

(۱۵-۱۶). مر، تب: کنید.

ص: 352

رضیت بکتاب الله حکما بمالی و علی، راضی شدم به کتاب خدای به آنچه مراست یا بر من است . مرد گفت: تفرقت، امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: تا هر دو به قول ایشان راضی نشوی «۱» حکم نیست.

و نزدیک ما چنان است که: اگر رای زنده و صلاح در جمع بینند جمع کنند، و میان ایشان «۲» مشورت نکنند. و اگر تفریق «۳» مصلحت بینند [تفریق بکنند] «۴» بی مراجعت ایشان و اگر یکی جمع بیند و یکی تفریق «۵» از این دو حکم آن را حکمی نباشد تا آن که رای ایشان متفق نشود «۶»، اما علی الجمع او علی التفریق.

حق تعالی گفت اگر ایشان طلب صلاح و اصلاح کنند من توفیق دهم . **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا**، «۷» که خدای تعالی دانا و خبیر است از کارها. و «توفیق» لطفی باشد که عند آن اتفاق طاعت بیوفتد «۸». **و بَيْنَهُمَا**، ضمیر حاکمین است.

و فقها خلاف کردند «۹» در آن که این حاکمان و کیل باشند یا حکم باشند. نزد ما آن است که حاکم باشند. آن کس که گفت: و کیل باشند، گفت: ایشان را بود که از دو کار آنچه «۱۰» رای بینند بکنند بی مراجعت، و این قول سعید جبیر است و شعبی و نخعی و شریح، و بر قول اول حسن بصری موافق است و قتاده و ابن زید.

و در تواریخ هست که چون امیر المؤمنین - علیه السلام - به صفین با معاویه کارزار کرد، گاه دست اینان را بودی و گاه ایشان را، تا یک بار کار به آن جا رسید که لشکر امیر المؤمنین قوت گرفتند و از ایشان قومی بسیار بکشتند، و تنگ خیمه معاویه برسیدند «۱۱»، و بس نماند که او را اسیر گیرند «۱۲»، او عمرو بن العاص را گفت:

---

(۱). مر، تب: نشوید.

(۲). همه نسخه بدلها: و بایشان.

(۳). آج، لب، فق: تفرقه.

(۴). اساس: ندارد، تب: تفریق نکنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). مر: تفرقه.

(۶). آج، لب، فق: شود.

(۷). اساس، تب: حکیمان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها و قرآن مجید تصحیح شد.

(۸). آج، لب، فق، مر: بیفتد.

(۹). وز، آج، لب، فق: کرده‌اند.

(۱۰). مر: دو کار یکی آنچه مصلحت و.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: بریدند.

(۱۲). مر: اسیر کنند.

ص: 353

چه رای است؟ گفتند: رای آن است که بفرمایی تا چند پاره «۱» جامع بیارند و مفرق کنند و بر سر نیزه‌ها کنند و گویند: ای قوم! ما شما را با کتاب خدای می خوانیم تا میان ما حاکم «۲» باشد، [همچنین کردند] «۳» و سلاح بینداختند و مصحفها و ورقها بر سر نیزه‌ها بستند، و این ندا کردن گرفتند. لشکر امیر المؤمنین «۴» از جنگ باز ایستادند، مگر اندکی که مستبصر بودند.

امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: یا قوم! خطا می‌کنی «۵».

امضوا علی بصیرتکم فانهم لیسوا بأهل دین و لا قرآن و انما رفعوها «۶» مکیده «۷».

بر کار خود بروی «۸» که اینان اهل دین و قرآن نه اند و این مصحفها به کید بر سر چوبها کرده اند. شنیدند «۹» و اصرار کردند و گفتند: لا بد حکمین باید کردن و الحاح کردند.

امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: اکنون چون لابد چنین باید تا من حاکمی «۱۰» را اختیار کنم و عبد الله عباس را اختیار کرد، گفتند: نخواهیم «۱۱»، ما یمینی «۱۲» و مضرئ «۱۳» را خواهیم. گفت: مالک اشتر را، گفتند: این همه آفت از او آمد، تا ابو موسی اشعری را اختیار کردند برای خود و برفتند، و این حکمین کردند چنان که معروف است.



چون عمرو بن العاص آن مکیده بکرد، و ابو موسی را بفریفت و او خلع کرد امیر المؤمنین علی را از امامت علی زعمه، هم آن قوم که آن اختیار کرده بودند خارجی شدند و چهار هزار مرد به یک بار برخاستند و لشکرگاه رها کردند و با جانبی شدند و فرود آمدند.

امیر المؤمنین عبد الله عباس را فرستاد به ایشان، و گفت: چرا جدا شده‌ای «۱۴»؟

---

(۱). اساس و وز: با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد، آج، لب، فق + قرآن.

(۲). آج، لب، فق، مر: حکم.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق، مر + علی.

(۵). تب: می‌کنج.

(۶). اساس: کلمه به صورت «دفعوها» نیز خوانده می‌شود.

(۷). تب: از این جا به بعد صفحاتی چند افتادگی دارد.

(۸). بروی / بروید.

(۹). آج، لب، فق، مر: نشیندند.

(۱۰). مر: حکمی.

(۱۱). اساس، لب: نخواهم، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۲). آج، لب، فق، مر: یمنی.

(۱۳). اساس و وز، به صورت «مضرتی» هم خوانده می‌شود

(۱۴). شده‌ای / شده‌اید.

گفتند: برای آن که علی حکمین کرد. عبد الله عباس گفت: پس حکمین نشاید کردن «۱»؟ گفتند: نه، گفت: [نه] «۲» خدای تعالی در بعضی احکام شرع می فرماید: **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا** «۳»- الایه، جواب نداشتند «۴» و باز نیامدند. عبد الله عباس با «۵» نزدیک امیر المؤمنین آمد و خبر داد [او را] «۶» به آنچه رفته بود. او گفت: تو نیک گفتی، و لکن جواب ایشان نه این است.

آنکه خود برفت و ایشان را گفت: به خدای بر شما اگر کسی در میان شما هست که این کار نکرده است و نخواستہ و الحاح نکرده، جدا شوی «۷» یا جواب دهی «۸». کس از ایشان جواب نداد، گفت: اکنون خون «۹» شما کردی «۱۰» هم شما بیرون آمدید «۱۱». آنکه [به] «۱۲» ایشان به نهروان قتال کرد تا همه را بکشت مگر تنکی «۱۳» چند بجستند.

قوله - عز و جل:

[سوره النساء (۴): آیات ۳۶ تا ۴۳]

وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا (۳۶) الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا (۳۷) وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا (۳۸) وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا (۳۹) إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يضاعفها وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا (۴۰)

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا (۴۱) يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا (۴۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا غَفُورًا (۴۳)

[۳۱۰- پ]

[ترجمه]

پیرستید «۱۴» خدای را و انباز مگیرید به او چیزی «۱۵» و با مادر و پدر نیکویی کنی «۱۶» و با خویشان و یتیمان و درویشان و همسایه خویشاوند و همسایه دور و همسایه هم پهلو، و رهگذری «۱۷» و بردگانتان که خدای ندارد دوست آن را که متکبر

(۱). مر: نشاید گرفتن.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۳۵.

(۴). آج، لب، فق، مر: ندانستند.

(۵). مر: باز.

(۶-۱۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). مر: شوید.

(۸). مر: دهید.

(۹). آج، لب، فق، مر: چون.

(۱۰). کردی / کردید.

(۱۱). آج، لب، فق: آمدی.

(۱۳). مر: تنی.

(۱۴). آج، لب، فق: و پیرستید.

(۱۵). آج، لب: با او هیچ چیز را.

(۱۶). کنی / کنید.

(۱۷). آج، لب: و مسافر.

ص: 355

باشد و نا زنده.

آنان که بخیلی کنند و فرمایند مردمان را به بخل و پنهان کنند «۱» آنچه داده باشد خدای ایشان را از فضلش، نهادیم «۲»  
برای کافران عذابی خوار کننده.

و آنان که نفقه کنند «۳» مالهایشان برده «۴» مردمان «۵» و ایمان نیارند به خدای و نه به روز بازپسین، و هر که باشد دیو او را همتا بد همتای باشد او را.

و چه باشد بر ایشان اگر ایمان آرند به خدای و به روز باز پسین و نفقه کنند از آنچه روزی داد خدای ایشان را و به ای شان خدای داناست.

خدای بیداد نکند به سنگ ذره «۶» و اگر باشد نیکویی دو چندان [کند آن را] «۷» و بدهد از نزدیک او مزدی عظیم.

چگونه بیاریم «۸» ما از هر گروهی گواه و بیاریم تو را بر اینان گواه.

آن روز «۹» که تمنا کنند کافران و آنان که عاصی باشند در رسول اگر زمین به ایشان راست کنند «۱۰» و پنهان نکنند از خدا حدیثی.

---

(۱). آج، لب، فق: و نهان می‌دارند.

(۲). آج، لب: و ساخته‌ایم.

(۳). آج، لب، فق، مر: می‌کنند.

(۴). کذا: در اساس و وز (بدون نقطه)، شاید کلمه تصحیفی از «بدیده» باشد، آج، لب، فق: برای نمایش.

(۵). آج، لب، فق: مردم.

(۶). آج، لب، فق: برابر یک مورچه خورد.

(۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۸). آج، لب، فق: پس چگونه بود حال کفار چون آریم.

(۹). اساس: آن را، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب، فق: اگر راست کنند با ایشان زمین را.

ص: 356

«۱»

ای آنان که بگرویده‌اید مگردید پیرامن نماز و شما مست «۲» باشید تا بدانید آنچه گوئید و نه جنب آلا گذرنده به راه تا غسل کنید و اگر باشید بیمار «۳» یا بر سفر یا آید یکی از شما از قضای حاجت یا بیسایبی زنان «۴» را نیابید آب تیمم کنید به خاکی پاک و بمالی «۵» به رویه‌ایتان و دستهایتان که خدای در گذارنده و پوشنده گناه است.

قوله: **وَاعْبُدُوا اللَّهَ**، این، خطاب است با جمله مکلفان، خدای تعالی می‌فرماید ایشان را که: او را پرستند و با او انباز نگیرند، و با مادر و پدر نیکویی کنند. و نصب **إِحْسَاناً** بر مصدر باشد از فعلی محذوف، یعنی و احسنوا بالوالدین احسانا و بذی القربی، ای بذی القرباء. و «قربی» مصدر است کالزلفی، و با خویشان نیز نکویی کنی «۶» و با یتیمان نیز نکویی کنید. و «یتیم» آن بود که به طفولیت پدرش بمیرد. و «مساکین» جمع مسکین باشد، آن که او را چیزی باشد و کفایتش نبود، و ابن ابی عبه خواند: و بالوالدین احسان، به رفع علی تقدیر و علیکم احسان بالوالدین.

ابو هریره روایت کرد که: مردی بنزد رسول آمد و گفت: یا رسول الله! دلم سخت شده است [۳۱۱- ر] گفت: اگر خواهی تا دلت نرم شود مسکینان را طعام ده و دست به سر یتیمان فرود آور، و ایشان را طعام ده.

**وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ**، و همسایه خویشاوند را. عبد الله عباس خواند: [«و الجار» به نصب علی الاغراء] «۷».

**وَالْجَارِ الْجُنُبِ**، حق تعالی گفت: با هر دو همسایه، هم به آن همسایه که

---

(۱). اساس، وز: لا مستم.

(۲). آج، لب: مستان.

(۳). آج، لب: بیماران.

(۴). آج، لب، فق: یا بیساید بشره برهنه به زنان.

(۵). آج، لب، فق: و بسایید.

(۶). آج، لب: کنید.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 357

خویش است هم به آن که بیگانه است احسان کن. آن که خویش است دو حق دارد: حق القرباء و حق القرباء، و آن دگر حق دارد حق الجوار بملاصقه الدیار.

ضحاک گفت: یعنی غریب، أعمش و مفضل خواندند: و الجار الجنب، بفتح الجیم و سکون التون و هر دو لغت است، يقال: رجل جنب و جنب و جنب و أجنب و أجنبی اذا لم یکن قریبا، قال الأعشى:

أتیت حرینا زائرا عن جنابة  
فکان حریث فی عطائی جامدا

أی عن بعد و غربه. و جنب را برای آن خوانند که از نماز و مسجد دور باشد، و نوف گفت: الجار الجنب، مراد همسایه کافر است.

وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ، یعنی رفیق در سفر، این قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و عکرمه و قتاده. و رسول - علیه السلام - گفت:

التمسوا الجار قبل شری الدار و الرفیق قبل الطریق.

بعضی دگر گفتند: الصاحب بالجنب، همسایه ملاصق باشد که سرایش به پهلوئی سرای تو بود. بعضی دگر گفتند: آن کس که ملازم تو باشد به پهلوئی تو بنشیند، طمع دارد به خیر تو.

عبد الله عباس گفت: من شرم دارم و از «۱» مردی که او سه بار پای بر بساط من نهد و از من بر او اثری نباشد. مهلب گفت پسرانش را که: چون مردی بامداد و شبانگاه خویشتن بر شما عرض کند «۲» بس باد او را از سؤال به این قدر. و رسول - علیه السلام - گفت:

انّ خیر الاصحاب عند الله خیرهم لصاحبه و خیر الجیران عند الله خیرهم لجاره،

بهترین رفیقان بنزدیک خدای آن بود که رفیقش را به بود «۳».

و ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: مؤمن نباشد آن که همسایه از شر او ایمن نبود، و هر آن کس که او را در سرای بسته [باید] «۴» داشتن که ایمن نباشد از همسایه بر اهل و مالش همسایه او مؤمن نباشد. گفتند: یا رسول الله! حق همسایه بر همسایه چیست؟ گفت: آن که اگر ت بخواند اجابت کنی، و اگر

---

(۱). آج، مر: دارم از.

(۲). اساس: کنند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). آج، لب، فق، مر+ و بهترین همسایگان بنزدیک خدای آن بود که صالح و متعبد بود به صدق.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 358

درویش باشد دستگیری کنی، و اگر قرض خواهد بدهی، و اگر خیری رسد او را تهنیت کنی، و اگرش مصیبتی رسد تعزیتش دهی، و اگر بمیرد به جنازه یش حاضر آبی، و دیوار از بالای سرای او بر نیاری تا باد از او منع کند، و او را نرنجانی به بوی مطبوخات که تو را بود الا که او را نصیب کنی «۱»، و اگر بیمار شود به عیادت او شوید، و اگر میوه خری «۲» او را از آن نصیب کنی، و اگر نکنی پنهان داری از او «۳»، رها نکنی «۴» تا کودکان تو چیزی از آن به در برند و کودکان او بینند که پس ایشان را آرزو آید.

آنگه گفت: همسایگان سه‌اند. یکی سه حق دارد، و یکی دو حق، و یکی یک حق. اما آن که سه حق دارد: همسایه باشد مسلمان خویشاوند، حق همسایگی دارد و حق اسلام و حق خویشی. و آن که دو حق دارد: همسایه مسلمان باشد، حق اسلام و جوار دارد. و آن که یک حق دارد: همسایه مشرک که حق همسایگی دارد «۵» بس.

و انس روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت:

من آذی جاره فقد آذانی،

هر که همسایه را بیازارد مرا آزرده باشد، و هر که مرا آزارد خدای «۶» آزرده باشد، و هر که با همسایه کارزار کند با من کارزار کرده باشد.

و رسول - علیه السلام - گفت:

ما زال أخی جبرائیل یوصینی فی حق الجار حتی ظننت أنه یرثنی،

برادرم جبرائیل مرا چندانی وصیت کرده در حق همسایه تا گمان بردم که میراث من به او رسد.

وَأَبْنِ السَّبِيلِ، رهگذری، و اگر چه در شهر خود خداوند یسار «۷» و نعمت باشد چون به غربت افتد و دست تنگ باشد با او نیز احسان باید کردن «۸»، و گفته‌اند:

منقطع به باشد، آنگه «۹» در راه از یاران و عدیلان خود باز مانده بود

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ تا هر چه خوری موجب صحت و سلامت تو و فرزندان تو باشد.

(۲). آج، لب، فق: خوری، مر: چیزی آید.

(۳). وز+ و.

(۴). آج، لب، فق: مکنی، مر: مکنید.

(۵). مر+ و.

(۶). فق، مر+ را.

(۷). آج، لب، فق، مر: مال بسیار.

(۸). اساس: کند، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). آج: آنک / آن که.

ص: 359

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ، و آنچه دستهای شما آن را مالک بود از بردگان.

ابو ذرّ غفاری گفت: رسول - علیه السّلام - غلامی به من داد و مرا گفت: این را نکودار و از آن طعامش ده که تو خوری، و از آن کسوت پوشش که تو پوشی . ابو ذرّ غفاری گفت : من [خود] «۱» یک پیراهن داشتم به دو نیمه کردم، یک نیمه در او پوشانیدم. چون به نماز شام در مسجد شدم، رسول - علیه السّلام - مرا گفت: پیراهن را چه کردی؟ گفتم: ای رسول الله! گفتمی غلام را نکودار، از آنش ده که خوری، از آنش پوشان که تو پوشی، و من پیراهن هم این یکی داشتم، نیمه «۲» پیراهن او کردم.

رسول - علیه السّلام - مرا گفت: نکودارش. بیامدم و آزاد کردم . پس رسول - علیه السّلام - مرا پرسید که : غلامت را چه کردی؟ من گفتم: من غلام ندارم. گفت:

چه کردی؟ گفتم «۳»: آزادش کردم. مرا گفت:

آجرک الله،

خدات مژد «۴» دهداد.



ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که: گوسفند برکت است و شتر عزّت است «۵» اهلش را، و اسپ خیر در پیشانی او بسته است تا به روز قیامت، و بنده برادر تو است اگر درماند و عاجز شود یاری دهیش.

امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت: آخر سخن رسول - علیه السّلام - این بود که گفت:

الصلاة و ما ملکت ایمانکم

، نماز به پای دارید و زیر دستان را [۳۱۱-پ] نکو دارید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا، خدای تعالی دوست ندارد آن را که متکبر باشد «۶» بر همسایه درویش و خویشاوند درویش تکبر کند. و «مختال» مفتعل باشد من الخیلاء، و اصل کلمه من خال إذا ظنّ باشد، برای آن که «۷» متکبر «۸» در خویشتن چیزی «۹» پندارد که در او نباشد، و خیال از این جاست، و اصل کلمه ظنّ است. فخور، کثیر الفخر باشد، و فعل بنای مبالغه باشد، چون کفور و شکور و جهول و بذول.

---

(۱). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۲). وز: نیمه.

(۳). اساس: گفت، با توجه به وز تصحیح شد.

(۴). وز، آج، لب، فق، مر: مزد.

(۵). همه نسخه بدلها: عزّ است.

(۶). آج، لب، فق، مر+ بربنده و.

(۷). لب، فق، مر+ درویش را خوار دارد و.

(۸). آج، لب، فق، مر+ آن کس بود که

(۹). آج، لب: خیری.

ص: 360

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ، محلّ او نصب است برای آن که صفت «من» است، و او منصوب المحلّ است به آن که مفعول «لا يحبّ» است، آنان که بخل کنند. و بخل در لغت منع فضلات منافع باشد، و در شرع منع واجب «۱». و در او چهار لغت است:

بخل و بخل و بخل و بخل. و بخل قراءت عامّه قراء است، و بخل قراءت کسائی و حمزه و خلف است - بفتح الباء و الخاء.

در سبب نزول آیت خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد جهودانند که صفت رسول - علیه السّلام - پنهان کردند و بخل کردند به این علم و خیر «۲» بر مردمان. سعید جبير گفت: آیت در عالمانی است که به علم بخل کنند، و علم پنهان کنند از طالبش.

عبد الله عبّاس گفت و ابن زید که: آیت در کردم بن زید آمد و اسامه بن حبيب و نافع ابن ابی نافع و بحر بن عمرو «۳» و حیّ بن أخطب و رفاعه بن زید بن التّابوت که ایشان بنزدیک جماعتی انصار آمدند و ایشان را گفتند: این مال خرج مکنید بر محمّد و اصحابش که پس «۴» درویش شوی «۵». خدای تعالی در ایشان این آیت فرستاد که خود بخیل بودند، و مردمان را بخل فرمودند، و آنچه خدای تعالی ایشان را داده بود از مال و نعمت پنهان کردند. پیمان گفت: به صدقه بخل کردند.

راوی خبر گوید: روزی عمران بن حصین بیرون آمد جامه خز پوشیده که پیش از آن نداشت و نیز دگر نپوشید «۶». ما عجب داشتیم، گفت: خواستیم «۷» تا قول رسول را - علیه السّلام - کار بندم که گفت:

إذا أنعم الله على عبد نعمة أحبّ أن يری عليه،

چون خدای بر بنده نعمتی کند دوست دارد که آن نعمت بر او بینند.

وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا، و ما بجارده ایم «۸» برای کافران عذابی

---

(۱). آج، لب، فق + بود.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۳۸۷): خبر.

(۳). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، تفسیر طبری (۸/۳۵۳): مجری بن عمرو.

(۴). وز، آج: بس.

(۵). اساس: نشوی، مر: می شوید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب، فق، مر: دیگر نپوشیده.

(۷). آج، فق: خواستم.

(۸). فق: بیجارده‌ایم، مر: ما نهادیم.

ص: 361

خوارکننده با مذلت و اهانت، و این صفت عقاب است که از حقّ او آن است که مقرون بود به استخفاف و اهانت.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ، صفت «۱» آنان است که ذکر ایشان رفت، حق تعالی گفت «۲»: یا ندهند یا اگر دهند به ریای مردمان دهند به چشم دیده ایشان. و «ریاء»، فعال باشد من الرؤیة، و فعال و مفاعله به یک معنی باشد، و فاعل او مرائی باشد علی وزن مفاعل. و روا بود که در جای صفت کافران باشد آنگه محلّ او جرّ باشد.

گفتند: در جهودان آمد، و سدّی گفت : در منافقان آمد، و گفته اند: در مشرکان مکه آمد که مال خرج می کردند در عداوت رسول - علیه السلام.

وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ ، آن که «۳» اول گفت صفت منافقان و فاسقان است، آنگه بیان کرد که با آن که مرایی اند کافراند به خدای و به روز باز پسین، یعنی روز قیامت. وَ مَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا، هر کس که دیو قرین او بود بد قرین است دیو او را، و قرین و یار و همنشین دیوند.

و گفته اند: مراد آن است چنان که امروز قرین دیوند، فردا حق تعالی ایشان هر یکی را با دیوی به سلسله بندد تا چنان که در دنیا در طاعت او بود در قیامت با او باشد. و قرین مرد همسر او باشد. و قرن همسال او باشد، و قرن همقتال او باشد.

قال عدی:

عن المرء لا تسأل و ابصر قرینه فانّ القرین بالمقارن یقتدی

و بر این معنی تفسیر دادند این آیت را که حق تعالی گفت : وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ «۴»، ای قرنت بقرینتها خیرا کان او شرا . فَسَاءَ قَرِينًا، ای فسَاء القرین قرینه، و نصب او بر تمیز «۵» بود کفوله تعالی: سَاءَ مَثَلًا «۶»، و: سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا «۷» و

(۱). آج، لب، فق، مر: هم صفت.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/ ۳۸۷) + آن کسانی که نفقه کنند مالهای خود رای به ریاء.

(۳). فق: آنگه.

(۴). سوره تکویر (۸۱) آیه ۷.

(۵). وز: تمییز.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۷.

(۷). سوره فرقان (۲۵) آیه ۶۶.

ص: 362

سَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿۱﴾. مفسران گفتند: چون با اوش در بندند، ندا کند که: يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ﴿۲﴾.

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ، «ما» استفهام راست و معنی تقریر و ملامت، و مورد او تعجب و تعجیب است، می‌گوید: چه آید بر ایشان، و چه زیان دارد این کافران و مشرکان و جهودان و بخیلان ﴿۳﴾ اگر به خدای و قیامت ایمان آرند، و از آنچه ما ایشان را داده‌ایم و روزی کرده نفقه کنند! و اگر در همه قرآن هم این یک آیت بودی که دلیل فساد مذهب جبر کردی بس بودی، اگر مذهب جبر است ایشان را باشد که گویند ﴿۴﴾: ماذا عليك لو خليتنا و لم تمنعنا من الايمان و لم تجربنا على الكفر و لم تخل ﴿۵﴾ بیننا و بین الايمان بسلب القدرة الموجبة للإيمان و خلق القدرة الموجبة للكفر و الطغيان . ما را می‌گویی ﴿۶﴾ شما را چه زیان است اگر ایمان آری تو را چه زیان است، اگر ما را رها کنی تا ایمان آریم منع نکنی، و قدرت موجب کفر نیافرینی، و قدرت ایمان نستانی، و ارادت موجب کفر نیافرینی، و ارادت موجب ایمان نستانی، و مهر از دل و چشم و گوش ما برداری و تکلیف ما لا یطاق نکنی ﴿۷﴾، در ما جای تعجب نیست جای تعجب در تو است که آن می‌کنی و این می‌گویی، بر این مقاله حجّت بنده کافر را باشد بر خدای، خدای را بر او هیچ حجّت نباشد- تعالی عن ذلك علواً کبیرا.

آنکه گفت: وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا [۳۱۲-ر]، و خدای به ایشان و احوال ایشان عالم است. و مورد او مورد وعید و تهدید است و با این همه که کرد این جا تهدید می‌کند و آن جا عقاب می‌بجارد تا این جا ظالم باشد آن جا متعدی- نعوذ بالله من هذه الجهالة فی مثل هذه المقالة.

آنکه حق تعالی چون به آن آیت بر کافران طعن زد بنای مذهب جبر بیران ﴿۸﴾

---

(۱). سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹.

(۲). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۸.

(۳). آج، فق+ را.

(۴). آج، لب، فق، مر+ ماذا عليهم لو امنوا و.

(۵). آج، لب، فق، مر: تخل.

(۶). مر: می گویند.

(۷). وز+ و.

(۸). فق، مر: ویران.

ص: 363

کرد «۱»، در این آیت که از بی اوست، اساس قاعده عدل ممهّد و مقرر کرد، گفت: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ**، خدای تعالی بر کس ظلم نکند چندان که مثقال ذرّه «۲»، و این آن است که در خاطر تو از این کمتر در نیاید. بعضی مفسران گفتند: مراد به «ذرّه» مورچه خرد است سرخ «۳»، و بیانش آن که در قراءت عبد الله مسعود آن است که: لا يظلم مثقال نملة.

عبد الله عباس را پرسیدند از ذرّه. پاره‌ای خاک خرد به دست بر گرفت و بریخت و آنکه دست بیفشاند تا گردی رقیق از دست او جدا شد، گفت: هر جزوی از این ذرّه است «۴». و گفته اندر «ذرّه» آن باشد که آفتاب به سوراخی در جهد «۵» در آن میانه چیزکها پیدا شود ذرّه آن باشد، و گفت «۶»: ذرّه جزوی از اجزای هوا باشد، هوا به لطافت [به] «۷» حدی است که جمله او را ثقلی نباشد، فکیف جزوی از اجزای او، و این غایت مبالغت است.

و گفته اند: «ذرّه» خردل باشد سپندان، و بر جمله کنایت است عن أقل الأشياء و أصغرها و أحقرها، چنان که فرمود: **وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا** «۸»، **وَلَا يُظْلَمُونَ تَقِيرًا** «۹»، **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا** «۱۰»، از این بلیغتر و صریحتر در نفی ظلم از ذات منزّه خود بنشاید گفتن با این همه هیچ مثال ذرّه یا فتیلی یا تقیری از ظلم در جهان نیست یا نبود یا نخواهد بود، و الّا مجبر به سایر وجوه و حقایق [حواله] «۱۱» به خدای می کند از فعل و خلق و احداث و انشاء و اخراج از عدم در وجود و آن که او فاعل ظلم است بر حقیقت و مخاطب و مکلف به نهی و زجر از آن و امر و نهی بر او متوجّه، و

---

(۱). اساس: کردند، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). وز: ذرّه‌ای.

(۳). کذا: در اساس و وز، آج، لب، فق، مر: شرح.

(۴). آج، لب، فق، مر: ذرّه‌ای است.

(۵). اساس: در جهد، اختیار متن با اساس وز و دیگر نسخه بدلها صورت گرفت.

(۶). وز: گفته، دیگر نسخه بدلها: گفته‌اند.

(۷). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۴۹.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۴.

(۱۰). سوره یونس (۱۰) آیه ۴۴.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجّه بهوز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

### ص: 364

وعد و وعید متعلّق به او، و ثواب و عقاب در حق او، [و] «۱» مدح و ذمّ راجع به او.

جهتی نامعقول که از او جز عبارت بی معنی حاصل نیست با او گذاشت که کسبش تعلّق به ظالم دارد «۲» نکو اعتقاد و نکو گمان است به خدای. و حقیقت ظلم ضرری باشد محض که به غیری رسانند «۳» نه برای نفعی تا «۴» دفع مضرّتی پیش از آن. و در لغت نقصان باشد، و بر توسّع گفتند: وضع الشیء فی غیر موضعه، نه بر وجه استحقاق یا مدافعه، و در حکم چنان نباشد که از فعل مضرور یا از جهت غیر فاعل ضرر «۵».

و در آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی قادر است بر ظلم، برای آن که نفی کرد از خود بر سبیل مدح و به آن تمدّح کرد، و اگر قادر نبودی او را بر آن مدح نبودی که آن کس که چیزی نکند از آن جا که قادر نباشد بر آن، او را مدح نکنند بر آن و او را بر آن تمدّح نرسد. و دلیل بر آن که خدای تعالی «۶» ظلم نکند از جهت عقل آن است که ظلم قبیح است و قبیح او از بدیهه عقل دانند به ضرورت، و قبیح آن کس کند که جاهل باشد به قبیح آن یا محتاج باشد یا جاهل باشد به آن که مستغنی است، چون جهل و حاجت بر خدای - جلّ جلاله - روا نیست، ظلم بر او روا نباشد به هیچ وجه.

و «مقال» مفعال باشد من النّقل، و این بنا بیشتر در آلت به کار دارند، کالمفتاح و المقلاة و المعلاق، و این جا مراد مقدار است چندان که «۷» ثقل او ثقل ذره است.

وَإِنْ تَكُ «۸» حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا، عامّه قرأء خواندند: «حسنه» به نصب بر خبر «کان»، و تقدیر آن که: و ان تک «۹» الذّره حسنه. و ابن کثیر و نافع خواندند:

«حسنه» به رفع بر آن که «کان» تامّه باشد علی معنی و ان توجد و تحدث حسنه.

(۱). اساس ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: به ظالم تعلق دارد.

(۳). وز: رساند، آج، لب، فق، مر: رسد.

(۴). آج، لب، مر: یا.

(۵). اساس در حاشیه آورده است: کذا، معلما علیه فی الاصل، وز همین عبارت را در متن آورده است.

(۶). اساس + قادر، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۷). مر: چنان که.

(۸). اساس، وز: یک، با توجّه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۹). آج، لب، فق، مر + من.

ص: 365

وَإِنْ تَكُ، «نون» به کثرت استعمال ساقط شد، برای آن که جزم در حرف صحیح اسقاط حرکت کند، و در معتل اسقاط حرف و نون حرفی صحیح باشد، و در قرآن هر دو هست، قال الله تعالى إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا «۱».

عامه قرآء خوانند «۲»: «يضاعفها» مگر ابن کثیر و ابن عامر که ایشان خواندند:

«يضعّفها» به تشدید بی «الف». حق تعالی گفت: من چندان که مقدار ذره باشد ظلم نکنم، و اگر حسنتی باشد مضا عف کنم و دو چندان کنم پس از آن که یکی را ده بدهم و یکی را هفصد «۳» بدهم.

أنس مالک روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی حسنات مؤمن را ثواب باز نگیرد به سبب رزقی که او را داده باشد در دنیا، و اما کافر حسنات او به رزق برابر کند تا چون با قیامت آی د او را حسنتی نباشد، و اگر این خیر و مانند این درست باشد محمول بر آلام و اعواض بود، و إلیا خدای تعالی به دادن «۴» روزی بر مؤمن و کافر متفضّل است، و از این جا وصف کرد خود را به رحمان، و کافر را خود حسنتی واقع به موقع قبول نباشد تا ایشان را بر آن جزای باشد از رزق و جز رزق.

و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: روز قیامت چون مؤمنان از دوزخ بگذرند و ایمن شوند، مجادله یکی از شما با صاحبش در دنیا در حقی که او را باشد بر او بیش از آن نباشد که مجادله مؤمنان با خدای در حق مؤمنانی که در دوزخ باشند گویند: بار خدایا! برادران مانند، با ما به قبله نماز کردند و روزه داشتند و حج کردند . اکنون در دوزخ‌اند، بار خدایا! اگر رحمت کنی [۳۱۲-پ] و کردم فرمایی ما شفاعت می کنیم. حق تعالی گوید: بروی «۵» هر که را شناسی از دوزخ بیاری «۶». ایشان بیایند جماعتی را ببینند ایشان را به صورت باز شناسند، بهری از ایشان را آتش گرفته تا به نیمه ساق و بهری «۷» را تا به کعب، ایشان را از دوزخ بیرون

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۳۵.

(۲). آج، لب، فق، مر: خواندند.

(۳). مر: هفتصد.

(۴). اساس: بدان، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). فق، مر: بروید.

(۶). فق، مر: بیارید.

(۷). فق: بعضی.

ص: 366

آرند. آنگه حق تعالی گوید: بروی «۱» هر کس را که وزن دیناری ایمان در دل او بوده است او را «۲» بیاری «۳». آنگه گوید: آن را که وزن [نیم] «۴» دینار بوده است او را به در آری «۵» تا به آن جا رساند که گوید: هر کس را که مثقال ذره‌ای ایمان در دل او بوده است او را از دوزخ بیاری «۶».

آنگه ابو سعید خدری گفت: هر کس که این راست ندارد و این را تصدیق نکند، گو این آیت بخوان که: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً بُضَاعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا** ، و این بر سبیل توسع و مبالغه باشد هم در آیت هم در خبر، چه وزن مثقال نه در ایمان و نه در ظلم بر حقیقت نبود که آن هر دو عرض است، و ثقل در اجسام باشد، گویند : بار خدایا! ما برفتیم و هر که را شناختیم از دوزخ بیرون آوردیم و کس نماند آن جا که در او خیری بوده است «۷».

حق تعالی گوید: پیغامبران شفاعت کردند و فرشتگان شفاعت کردند و مؤمنان شفاعت کردند «۸» و شفاعت ایشان برسید، و رحمت من که أرحم الراحمین ام بماند، آنگه بفرماید یک دو قبضه از آتش دوزخ بگیرند در آن جا جماعتی باشند که:



قد احترقوا حتى صاروا حمما «۹»،

سوخته شده باشند تا فحم گشته باشند، بفرماید تا ایشان را بیرون آرند و ایشان را به آبی آرند که آن را ماء الحیوة «۱۰» گویند، آن آب بر ایشان ریزند ایشان برویند چنان که دان ه در سنبل، از پوست بیرون آیند چنان که دانه مروارید، بر روی ایشان نوشته که: عتقاء الله، آزاد کردگان خدای.

آنکه بفرماید تا ایشان را به بهشت برند، و گویند هر چه شما را آرزو و تمناست شما راست، گویند : بار خدایا! با کس این کرامت نکردی که با ما، حق تعالی گوید: شما را بر من از این بهتر است، گویند: بار خدایا! بهتر از این چه باشد؟

گوید: رضای من، رضایی که پس از آن خشم نگیرم بر شما هرگز.

---

(۱). فق، مر: بروید.

(۲). وز، آج، لب+ از دوزخ.

(۳-۶). آج، لب، فق، مر: بیارید.

(۴). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۵). آج، لب، فق، مر: آرید.

(۷). وز، آج: بودست.

(۸). اساس: کردیم، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). مر: فحما.

(۱۰). آج، مر: مادة الحیوة.

ص: 367

و عبد الله مسعود گفت: چون روز قیامت باشد، خدای تعالی خلائق اولین و آخرین را جمع کند، آنکه بفرماید تا منادی ندا کند، ألا و هر کس که او را بنزدیک کسی مظلمتی هست گو بیا و حق خود بستان از او، و اگر چه از پدر و برادر و فرزند و جفت باشد و اگر چه اندک باشد. خداوندان حقها شاد شوند، آنکه بیارند آنان را که بر ایشان حق او باشد و بر او ندا کند علی رءوس الخلائق، این فلان بن فلان است.

هر کس را که بر او حقی هست بیایی «۱» و مطالبه کنی «۲». خداوندان حق بر او جمع شوند. قدیم «۳» - جلّ جلاله - گوید: حقهای «۴» اینان بده، گوید: بار خدایا! از کجا بدهم، و دنیا رفت. حق تعالی فرشتگان را گوید: بنگرید «۵» به اعمال او تا چیست، اعمال بنگرند، مستغرق شوند به حقوق اصحاب حقوق مگر مثقال ذره ای، حق تعالی گوید فرشتگان را که: چه رفت و چه ماند - و او عالمتر «۶»، گویند: بار خدایا! تو عالمتری، مثقال ذره ای بماند از حسنات وی. حق تعالی آن را مضاعف می کند تا بسیار شود، آنگه گوید او را به رحمت من به بهشت برید «۷».

آنگه عبد الله مسعود این آیت بر خواند: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا**، اگر بنده از جمله اشقیاء باشد حسنات او به مظالم خلقان جمله مستغرق شود و او بماند با سیئات و نیز مظلومه مردمان بماند بر او، حق تعالی بفرماید تا او را در دوزخ اندازند.

و تأویل این خبر هم بر آن وجه بود که گفتیم که: این از باب اعواض بود، و دلیل بر این آن است که: در خبر لفظ مظلومه گفت: و مقابله مظلومه به عوض باشد، و ثواب عمل کسی به کسی ندهند «۸» و بر فعل کسی دیگری را عقاب نکنند از ادله عقل و آیات محکم، و قوله تعالی: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** «۹»، و قوله:

---

(۱). مر: بیایید، فق: بیایند.

(۲). مر: کنید.

(۳). آج، لب، فق: خدای تعالی.

(۴). آج، لب، فق، مر: حق.

(۵). آج، لب، فق: بنگری / بنگرید.

(۶). آج + است.

(۷). آج، لب: بری / برید.

(۸). اساس و وز: بدهند، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها و فحوای مطالب تصحیح شد.

(۹). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۸.

مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ **«۱»**، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ **«۲»**، مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ **«۳»** - الی ما لا یحصی کثرت، قرآن همه از این است **«۴»** چون خبری **«۵»** آید به خلاف ادله عقل و آیات محکمه قرآن اگر هیچ احتمال تأویلی کند که مطابق آن ادله شود بر آن حمل کنند، و اگر نبود در **«۶»** توقّف کنند یا رد کنند که رسول - علیه السّلام - چنین فرمود که:

إذا أتاکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب اللّٰه و حجّة عقولکم فان وافقهما فاقبلوه و الّا فلیضربوا به عرض الجدار،

چون حدیثی از من به شما آید بر کتاب خدای و حجّت عقل عرضه کنی **«۷»**، اگر مطابق باشد قبول کنی **«۸»**، و الّا بر جانب دیوار زنی **«۹»**، و این یک دو خبر برای آن آوردم که لایق آیت بود و محتمل تأویل - و اللّٰه یوفقنا لما فیہ المحبّة و الرّضاء.

وَحُوتٍ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا، این فعل عطف است بر آن فعل مجزوم من قوله: **وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا**، و «لدن» در او چند لغت است: لد، و لدن، و لدی و لدی، و بدهد او را از نزدیک خود مزدی عظیم، یعنی ثواب عمل.

و ابو عثمان النّهدی **«۱۰»** گفت که: به من رسید که ابو هریره [۳۱۳- ر] می گوید **«۱۱»** که پیغامبر - صلّی اللّٰه علیه و سلّم - گفته است که خدای تعالی بنده مؤمن را به یک حسنه هزار هزار حسنه بدهد، مرا عجب آمد تا اتفاق افتاد که به حج رفتم، او را دیدم به مکه. گفتم: خبری **«۱۲»** از تو روایت می کنند که رسول - علیه السّلام - گفت، و من شنیدم از او که خدای تعالی بنده مؤمن را به یک حسنه هزار هزار بدهد، گفت: من نه چنین گفتم، من گفتم: رسول **«۱۳»** دو هزار حسنه بدهد، و اگر

---

(۱). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۳.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۲۴، وز+ و.

(۳). سوره فصلّت (۴۱) آیه ۴۶.

(۴). آج، لب، فق، مر: همه از این معنی می گوید که می شنوی.

(۵). آج، لب، فق، مر: خیر.

(۶). آج، مر: در او.

(۷). فق، مر: کنید.

(۸). فق، مر: زنید.

(۹). زنی / زنید.

(۱۰). اساس، آج، لب، فق، مر: ابو عثمان الهندی، با توجه به وز تصحیح شد.

(۱۱). آج، لب، فق، مر: می‌گفت.

(۱۲). وز: چیزی.

(۱۳). اساس افتادگی دارد، از وز افزوده شد.

ص: 369

باور ندارید «۱» این آیت برخوان: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا** ، بنگر که آن که خدای تعالی آن را عظیم خواند چه باشد و قدر آن که داند «۲»! **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ** ، حق تعالی چون آیتی وعد بگفت، در پی آن آیتی وعید بگفت تا مکلفان را به هر دو طریق تحریض کرده باشد بر فعل طاعات و اجتناب مقبحات، گفت: چگونه باشد چون ما از هر اُمّتی گواهی بیارم «۳» بر ایشان، یعنی پیغامبرشان [را] «۴»، و لفظ استفهام است و معنی تقریر و تعجیب و تعظیم و تهویل کار و آنچه استفهام به آن تعلق دارد کلام محذوف است، یعنی چگونه باشد حال اینان را «۵» از کفار و فسّاق تا چگونه کنند و چه مدفع سازند و چه جواب دهند و چه عذر آرند چون حال چنین باشد چون من از هر اُمّتی گواهی بیارم بر ایشان از ایشان و تو را بیارم تا گواهی دهی بایشان، و آن که برای کسی گواهی دهد تا حقّ او به او رسد گویند: شهد له، و آن را که بر او گواهی دهند تا حق از او بستانند گویند: شهد علیه.

عبد الله مسعود گفت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مرا گفت: از قرآن چیزی بخوان، من سورة النساء آغاز کردم. چون به این آیت رسیدم بگریست و گفت: با سر گیر، با سر گرفتم. دگر باره چون به این آیت رسیدم بگریست بیش از آن که اول گریسته بود، آنگه گفت: حسبی، بس است مرا اینچ «۶» خواندی.

**يَوْمَئِذٍ نَصَبَ أَوْ بِرْظَرَفِ اسْتِ مَن قَوْلِهِ : وَجِئْنَا بِكَ عَلِي هُوَ لِأَشْهِيدًا**، آن روز که خواهند و تمنّا کنند کافران و آنان که در پیغامبر «۷» عاصی شده باشند اگر زمین به ایشان راست باز کنند.

مدنیان و شامیان خواندند: «لو تسوّی» به فتح «تا» و تشدید «سین» علی وزن

---

(۱). آج، لب، فق، مر: نداری.

(۲). مر+ قوله تعالی.

(۳). کذا: در اساس و وز، دیگر نسخه بدلها: بیاریم.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها لفظ «را» ندارد.

(۶). آج، لب، فق، مر: آنچه.

(۷). وز: پیغامبری، دیگر نسخه بدلها: پیغمبران.

ص: 370

تفعل، آنگه «تا» ی تفعل را در «سین» ادغام کردند، و اصل او «تسوئی» بوده است، پس «تسوئی» به چهار درج «۱» به این جا رسید. و کوفیان خوانند «۲» «آلَا عاصم: «لو تسوئی» به فتح «تا» و تخفیف «سین» بر حذف «تا» ی تفعل، نحو قوله تعالی: یَوْمَ یَأْتِ لَا تَكَلِّمُ «۳»، علی تقدیر: لَا تَتَكَلَّمُ، و بلقی خوانند «۴»:

«تسوئی» به ضم «تا» و تخفیف «سین» بر فعل مجهول، آی لو سویت بهم الأرض.

قتاده و ابو عبیده گفتند: معنی آن است که زمین باز شدی و ایشان به زمین فرو شدند با زمین راست شدند. ابن کیسان گفت: معنی آن است که خواستندی که ایشان را زنده نکرده بودندی و بر نه انگیخته، زمین به ایشان راست بودی.

کلبی گفت: چون خدای تعالی انتصاف کند میان بهایم و سیاح و طیور، ایشان را گوید: کن ترابا، خاک شوید، همه خاک شوند. عند آن کافران تمنای حال ایشان کنند که کاشک ایشان نیز خاک شدندی و مردم بر سر ایشان می رفتندی.

ابو القاسم بن حبیب گفت: از بعضی مردم شنیدم که تفسیر این آیت چنین کردند که تمنّا آن کنند که ایشان را به وزن زمین به زر برابر کنند بر سبیل فدیة، بیانہ قوله: یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یَوْمَئِذٍ بِبَنِيهِ «۵» الی قوله: وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ «۶»، خواستندی که حال بر این جمله بودی، و ایشان نعت و صفت رسول و نبوت او پنهان نکرده بودندی.

بعضی دگر گفتند: این کلامی مستأنف است، تعلق ندارد بما قبله، و معنی آن است که: ایشان از خدای چیزی پنهان نتواند کردن و چیزی بر او پوشیده نشود.

کلبی گفت: چیزی از خدای پنهان نتواند کردن [که دانند] «۷» که جوارح و اعضای ایشان بر او گواهی دهند «۸».

قوله: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ - الآية، خدای تعالی

---

(۱). آج، لب، فق، مر: درجه.

(۲-۴). آج، لب، فق، مر: خواندند.

(۳). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۵.

(۵). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۱.

(۶). سوره معارج (۷۰) آیه ۱۴.

(۷). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۸). وز، آج، لب، فق: دهد.

ص: 371

نهی کرد مردمان را از آن که نماز کنند در حال مستی. بعضی مفسران گفتند: در بدایت اسلام که خمر حرام نبود، جماعتی خمر خوردندی و مست شدند و نماز کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

«واو» حال راست، و «سکاری» جمع سکران باشد، و أصله من السکر و هو السد، و منه السکر بند آب را که بسته باشد سکو گویند، و مستی را برای آن سکر گویند که ره عقل به دانستن چیزها ببندد.

اگر گویند چگونه شاید که خدا با مست خطاب کند، و او را عقل نباشد، و جاری مجرای دیوانه و کودک باشد؟ جواب آن است که: اگر چه در ظاهر نهی است از نماز، در معنی نهی است از شرب خمر که عند آن مست شود و نماز او درست نیاید، فکانه قال: لا تشربوا الخمر فتسکروا فیمنعکم عن الصلّاء، كما قال تعالی: وَ يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ «۱».

اگر گویند: مست را چگونه مکلف گویی «۲»، و خدای تعالی او را نهی می‌کند از نماز، و به اجماع هر که مکلف باشد نماز از او ساقط نشود؟ جواب هم آن است که: نهی از نماز نیست، از شرب خمر است، اما چون مست شد بیان است که نماز «۳» از او درست نیست و به موقع قبول نیست اگر کند، و حال حالی بود که نداند چه می‌خواند و چه می‌گوید، اعاده واجب بود. و در آیت دلیل است بر آن که شارب خمر در آن حال [۳۱۳-پ] که مست باشد مؤمن است «۴»، خدای تعالی به خطاب مؤمن و به اطلاق اسم ایمان بر او حکم کرد، خلاف آن که معتزله گفتند و ضحاک بن مزاحم گفت مراد مست خواب است.

و عایشه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که: چون از شما یکی در نماز باشد و او را نعاس رنجه دارد باید تا بخشید، چه اگر خفته نماز کند خود را دشنام دهد پندارد که استغفار می‌کند، و به لفظی دیگر باشد که بر خود نفرین کند و پندارد که دعا می‌کند.

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۹۱.

(۲). مر: گویند.

(۳). فق + کند، چاپ شعرانی (۳/ ۳۹۴): نایست که نماز کند که نماز.

(۴). آج، لب، فق، مر+ که.

ص: 372

عبیده السّلمانی گفت: مراد حاقن است، بیانه

**قوله - علیه السّلام: لا یصلّین أحدکم و هو زناء و لا یصلّین أحدکم و هو یدافع الاخبثین،**

جز این که [این] «۱» قولها مخالف ظاهر است و بر خواب حمل کردن مجاز باشد، و بر حقن حمل کردن هیچ وجهی ندارد در لغت. آنکه آن را حدی نهاد که: تا کی نشاید؟ گفت: **حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ**، تا آنکه که داند چه می گوید و چه می خواند «۲».

**وَلَا جُنْبًا**، نصب او بر حال است، و این لفظ صالح باشد واحد [و] «۳» تشبیه و جمع و تأنیث را، یقال: رجل [جنب] «۴» و امرأة جنب، و رجلان و امرأتان و رجال و نساء جنب، یقال: **أجنب الرجل و جنب إذا صار جنبا**، و اصل جنابت بعد باشد، برای آن که جنب مجتنب باشد از نماز و مسجد و مصحف و امور شرعی.

آنکه حالتی از آن استثنا کرد، گفت: **إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ**، در معنی او خلاف کردند. بعضی گفتند: مراد مسافر است، یعنی آلا که مسافر باشی که آنکه نماز روا باشد به تیمّم، و این قول عبد الله عباس است و سعید جبیر و مجاهد و الحکم و ابن زید و ابن کثیر. و بعضی دگر گفتند: مراد مواضع نماز «۵» از مساجد، و حذف کرد «۶» برای دلالت کلام بر او، و این قول سعید بن المسيّب است و ابن یسار و ضحاک و حسن و عکرمه و ابو الضحی و عطاء الخراسانی.

و روایت است از باقر - علیه السّلام - «۷» لیث روایت کرد عن زید بن ابی حبیب که جماعتی انصار را درهای سر ای در مسجد بود، چون جنب شدند راهی دگر نبود ایشان را، خدای تعالی رخصت داد که به ره گذر در مسجد بگذرند، و این در بدایت اسلام بود پیش از آن که سدّ ابواب کردند و درهای که در مسجد بود بر آوردند، مگر در حجره امیر المؤمنین و فاطمه.

امّ سلمه روایت کرد که رسول - علیه السّلام - گفت:

**ألا إنَّ مسجدی حرام علی**

---

(۵ - ۱). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). مر: که دانید چه می گوید و چه می خوانید.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

(۴). مر + است.

(۶). آج، لب، فق، مر + از.

(۷). فق + که.

ص: 373

كَلِّ حَائِضٌ مِنَ النِّسَاءِ وَ جَنْبٌ مِنَ الرِّجَالِ أَلَّا عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ

گفت: این مسجد من حرام است بر هر حایضی از زنان و جنبی از مردان آلا بر محمد و اهل بیت او علی و فاطمه و حسن و حسین، و این قول اولیتر است برای آن که حکم تیمم و آنان که ایشان را تیمم باید کردن در آیت خواهد آمدن، اگر بر تیمم حمل کنند تکرار باشد، و آنما خواست تا در آیت هم بیان «۱» حکم مسجد کند و هم بیان آن که نماز چگونه کند چون آب نیابد.

وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى، جمع مریض، اگر بیمار باشی «۲» و مراد بیماری است که او را آبله باشد یا جراحی یا ریشی یا شکسته «۳» باشد او را بر اعضای طهارت یا بر اندام چون جنب شود، و جمله فقها را مذهب این است مگر حسن بصری و عطا که گفتند:

تیمم روا نباشد او را، و آن خلاف منقرض است امروز.

جابر عبد الله انصاری روایت کرد که: ما «۴» جماعتی صحابه در سفری «۵» بودیم، مردی را سنگی بر سر آمد و سرش بشکست، در شب او را احتلام افتاد. بر دگر روز رجوع کرد با قوم، گفت: مرا هیچ رخصت می یابی «۶»؟ گفتند: نه، آب هست تو را غسل باید کردن. مرد غسل کبود و آب بر سر ریخت بمرد. چون باز آمدیم رسول را بگفتیم، دلنگ شد و گفت:

قتلوه قتلهم الله أ لا سئلوا اذا لم يعلموا فأنما شفا العی السؤل

مرد «۷» را بکشند که خدا بکشاد ایشان را، چرا نپرسیدند چون ندانستند که شفای فروماندگی سؤال است. او را تیمم کفایت بودی یا آن که جراحی بستنی و همه اندام بشستی و دست تر به بالای آن خرجه فرود آوردی.

أَوْ عَلَى سَفَرٍ، [یا] «۸» بر سفر «۹» باشد، اگر دور بود و اگر نزدیک. چون آب نیابد با طلب او را تیمم باید کردن باتفاق، فاما چون در شهر باشد آب منقطع شود یا متغلبان



(۱). اساس: بیاید، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). مر: باشید.

(۳). مر: شکسته‌ای.

(۴). آج، فق: با.

(۵). آج، لب، فق، مر: سفر.

(۶). مر: می‌باشد.

(۷). آج، لب، فق: مردی.

(۸). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). وز: بر سر سفر.

ص: 374

آب از او بگردانند چنان که آب نباشد آن جا دو سه مذهب است . مذهب ما و شافعی و محمد بن الحسن آن است که : تیمّم کند و نماز کند، جز که بر مذهب ایشان نماز باز کند، و به مذهب ما نماز باز نباید کردن، و این مذهب مالک است و اوزاعی و ابو یوسف و مذهب ابو حنیفه آن است که: تیمّم نکند و نماز نکند تا آن که آب یابد وضو کند و نماز کند.

أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ، و «غائط» در لغت زمین پست باشد، و غوط و غیظ و غائط هر سه لغت است و هی المظمانّ من الأرض. مجاهد گفت: وادی باشد، محمد بن جریر گفت: نشیب زمین باشد. مؤرّج گفت: قراری باشد از زمین که پیرامون او آکام و بلندیها باشد که آن را باز پوشد و جمعها غیطان، و فعل از او غاط «۱» یغوط باشد و تغوط اذا أتى الغائط، و این از جمله اسمای منقوله است برای آن که ایشان قضای حاجت در مطمّنات زمین کردند، پس نام زمین بر حدث نهادند، مثل العذرة و الحشّ. و در آیت مراد قضای حاجت است و برازی که از شکم بیرون آید، و برای آن ذکر این کرد که از جمله نواقض طهارت است.

أَوْ لَا مَسْتُمْ النَّسَاءَ، حمزه و کسائی و خلف خواند: «لمستم» بی الف، این جا و نیز در سورة المائدة و آن اختیار [۳۱۴-] ابو عبید «۲» است، و باقی قرآء به «الف» خواندند من الملامسة، مفاعلة بین اثین. مفسّران و فقها خلاف کردند در معنی لمس و ملامسه. قومی گفتند: مراد جماع است و خلوت، و این قول عبد الله عباس است و حسن بصری و مجاهد و قتاده، و روایت است از صادق و باقر - علیهما السلام - و این مذهب ماست. سعید بن جبیر گفت: در این لفظ خلاف رفت، روزی جماعتی از

عرب گفتند: لمس جماع باشد، و جماعتی موالی گفتند: جماع نباشد. من به نزدیک عبد الله عباس آمدم و از او پرسیدم، مرا گفت: تو از کدام گروهی؟ گفتم: من بر قول موالی ام، گفت: مغلوبی تو و «۳» ایشان، که لمس جماع باشد، و کذالك المسّ و المباشرة، و لكن خدای تعالی کفایت کند به آنچه خواهد، و این لفظ در اصل لغت

(۱). اساس، وز، لب، مر: غائط، با توجه به آج، فق تصحیح شد.

(۲). آج، لب، فق، مر: ابو عبیده.

(۳). کذا: در اساس، وز: مغلوبی بر او، آج، لب، فق، مر: مغلوبی تو از.

ص: 375

برای لمس دست نهادند، جز آن است که به عرف و شرع حقیقت گشت به جماع لکثرة الاستعمال . و بیشتر الفاظ که به آن کنایت کردند از جماع به عرف و شرع حقیقت است، کالمجمعة و الجماع و المباشرة و المباشرة، و المسّ و اللّمس و الباه «۱»، این هر یکی در لغت معنی و اشتقاقی دارد جز جماع، و لكن عرف و شرع بر او طاری شد و به آن چیزها مجاز گردد و به این معنی حقیقت. و این فصل برای آن گفتیم تا شافعی و اوزاعی و مالک و آنان که گفتند: لمس تقض طهارت کند، ایشان را نبود که به ظاهر آیت تمسک کنند و گویند حقیقت این است و آن مجاز، بل بر عکس آن است که ایشان گفتند، و ایشان گفتند: این کنایت است از جماع برای آن که به لمس به جماع رسند، چنان که عرب بر توسع ابر را آسمان خواند و باران را و گیاه را، قال الشاعر:

رعیناه اذا كانوا غضابا

اذا سقط السماء بارض قوم

جماعتی دیگر گفتند مسّ البشرین «۲» باشد، سواء اگر جماع باشد و اگر نه، و این قول عبد الله مسعود است و عبد الله عمر و ابو عبیده و شعبی و نخعی و حمّاد و حکم.

و فقها در حکم آیت خلاف کردند بر پنج مذهب، شافعی گفت: هر اندام که از مرد به اندام زن رسد اگر دست باشد و اگر جز دست طهارت بشکافد، و این قول عبد الله مسعود است و عبد الله عمر و زهری و ربیعہ، و اوزاعی گفت: اگر لمس به دست باشد تقض طهارت کند، و اگر جز به دست باشد تقض نکند، و مذهب مالک و لیث بن سعد و احمد حنبل و اسحاق بن راهویه آن است که: اگر لمسی به شهوت باشد تقض کند، و اگر به شهوت نباشد نقض نکند، و مذهب ابو حنیفه و ابو یوسف آن است که: اگر ملامستی فاحش باشد تقض کند، و اگر فاحش نباشد تقض نکند. و تفسیر فاحش به آن کرد که انتشار پدید آید با آن، و جماعتی دیگر گفتند: لمس به هیچ وجه تقض طهارت نکند، و این مذهب اهل البیت است، و در صحابه قول عبد

اللّه عبّاس است، و در تابعین حسن بصری، و در فقها محمد حسن، و یک روایت از سفیان ثوری، و دگر روایت از او چون مذهب مالک است، آنگاه آنان که گفتند

---

(۱). آج، لب، فق، مر: بساط، چاپ شعرانی (۳/۳۹۷): المباشرة.

(۲). آج، لب: مس البشر، فق، مر: مس البشرین.

ص: 376

که: لمس نقض طهارت کند خلاف کردند «۱» که اگر حائلی باشد و دست مرد به اندام زن در جامه باشد، مذهب جمهور فقها آن است که نقض نکند، و مالک اعتبار کرد گفت: اگر حائلی رقیق باشد نقض کند، و اگر کثیف باشد نکند، و لیث «۲» و ربیعه گفتند: نقض کند علی کلّ حال اگر رقیق باشد اگر کثیف.

اما آن که ملموس را طهارت تباه شود یا نه شافعی را در او دو قول است. **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً، آب نیایی، فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا، بدان که تیمّم از خصایص این امّت است که خدای تعالی این امّت را به آن تخصیص کرد. حذیفه الیمان روایت کرد که رسول-صلی الله علیه و آله گفت:**

فضلنا علی الناس بثلاث،

ما را به سه چیز تفضیل دادند بر دیگران: زمین جمله به مسجد ما کردند و خاکش به طهور ما، تا چون آب نیاییم تیمّم کنیم، و صفهای مادر نماز چون صف فرشتگان کردند.

امّا ابتدای تیمّم در اخبار آمده است که: بعضی زنان رسول «۳» در بعضی سفرها با رسول بودند، عقدی داشت عاریت از کسی خواسته گم شد، چندان که طلب کردند نیافتند. رسول-علیه السلام- و صحابه آن شب آن جا باز ماندند و در آن منزل آب نبود و آبی که داشتند برسید «۴» و بن «۵» در آمد و مردم چون رنجوری شدند. جبرئیل-علیه السلام- آمد به وقت نماز و آنها هیچ نمانده بود، و آیت تیمّم آورد. رسول-علیه السلام- تیمّم کرد و اصحابان «۶» و نماز کردند، چون اشتران را برانگیختند تا بار کنند عقد «۷» در زیر شتر بود. و از شرایط اباحت تیمّم و جواز او آن است که آب نیابد با آن که طلب کند در رحل خود، و از چهار جانب مقدار یک دو تیر پرتاب «۸» و این مذهب ماست و شافعی و بیشتر فقهاء، و ابو حنیفه گفت: طلب آب شرط نیست در جواز تیمّم، بل طلب کردن آب مستحب است و دلیل بر وجوب طلب آب، قوله تعالی:

---

(۱). اساس+ و در فقها محمد حسن و یک روایت از سفیان ثوری و، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۲). اساس+ بن، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها زاید می نماید.

(۳). آج، لب + علیه السلام.

(۴). فق، مر: نرسید.

(۵). مر: صبح.

(۶). آج، لب، فق، مر: صحابه.

(۷). نسخه تب، تا بدین جا افتادگی دارد.

(۸). وز: پرتاف.

ص: 377

**فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً، آب نیابی «۱» و وجدان «۲» آن جا باشد که طلب باشد، دگر آن که اگر آب باشد و [لکن] «۳» در چاهی باشد و آلت ندارد یا در پیش آن حایلی باشد از دشمنی و سبعی و خوفی هم به منزله آن باشد که نیاید بنزدیک شافعی و بیشتر فقها، و شرط دیگر آن است که مرضی نباشد او را مانع از استعمال آب یا قرحه و جراحتی برآرد «۴» بر اندام یا بر اعضای طهارت که آب بر او «۵» نشاید رسانیدن، آنگه اگر بیماری یا قرحه ای باشد خلاف کردند اگر خوف تلف نفس بود باتفاق تیمم [۳۱۴-پ] باید کردن، و اگر ضرر دون تلف نفس بود نزدیک ما هم تیمم کند، و شافعی را در او دو قول است: یکی چنان که ما گفتیم، و این مذهب ابو حنیفه است، و یکی آن که نشاید تیمم کردن و هر گه که چندانی آب یابد که وضو را یا غسل را کفایت نباشد، او را تیمم باید کردن، و روا نبود که بعضی به آب بشوید و بعضی به خاک بمالد، و مذهب ابو حنیفه هم این است، و مالک و مزنی و شافعی را در او دو قول است: یکی آن که روا باشد، و یکی آن که نباشد تیمم باید کردن. اگر بر اعضای طهارت جراحتی دارد یا ریشی و بسته بود در حال وضو و غسل دست به سر آن فرود آرد اگر ممکن نباشد باز گشادن و از مضرت ترسد، آنگه بر آن وضو و غسل نماز کند نماز [باز] «۶» باید کردن یا نه؟ به نزدیک ما باز نباید کردن، و شافعی را در او دو قول است:**

یکی چنان که ما گفتیم، و دوم آن که اعادت باید کردن، و آن اختیار مزنی است.

اما آنچه به آن تیمم شاید کردن، زمین باشد یا آنچه نام زمین بر او افتد باطلاق از خاک و سنگ و کلوخ، سواء اگر چیزی از آن در دست رسد یا نه، و فقها را در او چهار مذهب است: ابو حنیفه را مذهب موافق «۷» مذهب ماست در آن که اعتبار نکرد آن که دست آلوده شود به او جز آن که او را واداشت که به چیزهای سوده چون سرمه و زرنیخ و آهک و گچ و جوهر خرد سوده تیمم کند، و نزدیک ما روا نباشد و به سحاله

---

(۱). تب: نیابید.

(۲). آج، لب، فق، مر: وجد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). آج، لب، فق: ندارد.

(۵). وز، تب: باو، آج، لب، فق، مر: بدو.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و تب افزوده شد. آج، فق، مر: نماز را باز.

(۷). آج، لب، فق، مر، تب: مذهب ابو حنیفه موافق.

### ص: 378

زر و سیم و روی و برنج و آهن و مس و ارزیز هم روا نباشد، و ابو حنیفه هم روا ندارد.

و مالک گفت: تیمم به زمین باشد و هر چه به زمین پیوسته باشد تا به معادن و درختان روا دارد. و اوزاعی و ثوری گفتند: به زمین و به هر چه بر زمین باشد از حجر و مدر و شجر و برف و یخ، و شافعی گفت: جز خاک نشاید خاکی نرم که دست به او آلوده شود و آن را غباری باشد.

اما کیفیت او که چگونه باید کردن، تیمم بر دو ضرب باشد: یکی بدل وضو، و یکی بدل غسل. آن که بدل غسل باشد، دست بر زمین زند به شرط آن که زمینی پاکیزه باشد و بیفشاند و مسح کند به او از آن جا که موی سر است پیشانی را تا به کناره بینی، و یک بار دیگر بر زمین زند و بر پشت دستها مالد از زند تا به سر انگشتان، ابتدا به دست راست کند پس به دست چپ. و آنچه بدل وضو باشد، دست یک بار بر زمین زند برای دیم «۱» و دستها، و فرقی نباشد جز این که گفتیم، و کیفیت یکی باشد و فقها را در او پنج مذهب است، زهری گفت: یک بار در روی مالد و یک بار در دستها تا به زیر بغل و بالای دوش. ابن سیرین گفت: سه بار دست بر زمین نهد «۲»، یک بار [برای] «۳» روی و یک بار برای کفها و یک بار برای بازوها. و شافعی گفت:

دو بار، یک بار برای روی و یک بار برای دستها از ارسنه «۴» تا به سر انگشتان چنان که در وضو باشد، و این قول بعضی اصحابان «۵» ماست، و در صحابه قول عبد الله عمر است و جابر عبد الله انصاری، و از تابعین حسن بصری و شعبی، و از فقها ابو حنیفه و ثوری و مالک و لیث. و [مذهب] «۶» اوزاعی و احمد و اسحاق آن است که: یک دفعه روا باشد دست بر زمین زدن «۷» برای روی و برای دستها، و این قول سعید بن المسیب است. و راوی خبر گوید که: مردی بنزدیک عمر خطاب آمد و او را پرسید از کسی

(۱). آج: روی، فق: دویم.

(۲). وز، آج، لب، فق، مر: زند.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). کذا: در اساس، وز، تب، آج، لب: آرش، فق: ارشنه، مر: از بر سینه.

(۵). آج، لب، فق: اصحاب.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). آج، لب، فق: زند.

ص: 379

که او را جنابت رسد و آب نیابد، گفت: صبر کند تا آب یابد غسل کند، تا آب نیابد نماز نکند. عمار یاسر حاضر بود، او را گفت: یاد نداری که ما با پیغمبر در فلان سفر بودیم، مرا جنابت رسید، برفتم و خویشتن در خاک بگردانیدم، پس بیامدم و رسول را خبر دادم، مرا گفت: یا عمار! این قدر کفایت بود تو را، و دست بر زمین زد و در روی مالید و دگر باره در دستها «۱»، و گفت: نگر تا دگر چنان نکنی.

اما آن که نماز به تیمم کرده باز باید کردن یا نه؟ بنزدیک ما آنچه بدل وضو بود باز نباید کردن، و آنچه بدل غسل بود اعتبار کنند، اگر جنابت «۲» از احتلام باشد یا جنابتی نه با اختیار، هم باز نباید کردن، [و اگر از جماع بود و جنابت عمد نماز باز باید کردن، و بنزدیک شافعی این اعتبار نیست باز نباید کردن] «۳»، و بنزدیک ما درست نباشد الا به آخر وقت که وقت تنگ شود، و بنزدیک شافعی به اول وقت روا باشد و پیش از وقت نشاید. و مذهب ابو حنیفه آن است که: هر گاه خواهد روا باشد، و مالک و شافعی و لیث بن سعد و احمد بن حنبل گفتند که: به یک تیمم دو نماز نشاید کردن، بل برای هر نمازی تیممی باید کردن، و بنزدیک ما هر پنج نماز به یک تیمم روا باشد که بکند مادام تا [حدثی] «۴» نباشد که آن را بشکافد، [و] «۵» هر چه نواقض طهارت بود، نواقض تیمم باشد، و زیادتى دیگر و آن آن است که متمکن شود از آب و استعمال آن که چون بر تیمم باشد و آب به دست آید تیمم باطل شود، و اگر وضو باز نکند و آب از دست بشود تیمم با سر باید گرفتن و هر چه به وضو مباح باشد به تیمم مباح باشد از نماز و طواف و مانند آن. و اصل تیمم در لغت قصد باشد، یقال:

امم و یمم و تیمم، و أمّ اذا قصد، قال الأعشى «۶»:

من الارض من مهمه ذی شزن

تیممت ارضا و کم دونه

و این از اسماء منقوله باشد. و صعيد روی زمین باشد سواء اگر بر او خاک باشد و اگر نه . زجاج گفت: خلاف نیست در این از میان اهل لغت. طیباً، آی «۷» طاهرا. و

(۱). تب + مالید.

(۲). آج، لب، فق، مر: چنانچه.

(۳-۴-۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). تب + شعر.

(۷). اساس: او، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 380

سفیان گفت: یعنی حالاً.

فَامَسْحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ «۱» إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا غَفُورًا، خدای تعالی [۳۱۵- ر] عفو کننده «۲» است. در وقت عذر، از شما تیمم و نماز [به] «۳» تیمم قبول کند و بیامرزد شما را.

قوله تعالی:

[سوره النساء (۴): آیات ۴۴ تا ۵۷]

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ (۴۴) وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا (۴۵) مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَاعِنَا لِيًّا بِالْسِّنْتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ انظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۴۶) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وَجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (۴۷) إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا (۴۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُرْكُونَ أَنفُسَهُمْ بِلِ اللَّهِ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۴۹) انظُرْ كَيْفَ يَفْتَوُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا (۵۰) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ

الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (۵۲) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (۵۳)

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا (۵۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدُلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا (۵۶) وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا (۵۷)

[ترجمه]

نبینی «۴» آنان را که بدادند ایشان را بهره‌ای از کتاب «۵»، می‌خرند گمراهی را و می‌خواهند تا «۶» گم کنی «۷» شما راه؟

و خدای داناتر است به دشمنان شما. و بس است خدای دوست، و بس است «۸» خدای یار.

از آنان که جهود شدند می‌گردانند سخنها را از جایگاه خود و می‌گویند شنیدیم و عاصی شدیم و بشنو ناشنوایند «۹» و ما را نگاه دار لغزی است به زبان ایشان و طعنه زدن در دین، و اگر ایشان گفتندی شنیدیم و فرمان بردیم، بشنو و درمانگر باشد بهتر ایشان را و راست‌تر، و لکن لعنت کرد «۱۰» ایشان را خدای به کفرشان ایمان نیارند مگر اندکی.

---

(۱). آج، لب، فق، مر+ منه، «ها» راجع است با صعيد.

(۲). اساس: نکننده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). وز، تب: نه بینی، آج، فق: ای ننگرستی، لب: ای ننگریستی.

(۵). آج، لب، فق: از دانش.

(۶). آج، لب، فق: که.

(۷). گم کنی / گم کنید.

(۸). آج، لب، فق: بسنده است.

(۹). لب، فق: ناشنوایند.



(۱۰). آج، لب، فق: دور گردانید.

ص: 381

ای آنان که کتاب دادندشان «۱»! ایمان آرید به آنچه فرستادیم راست دارنده آن را که با «۲» شماسست از پیش آن که ببریم «۳» اثر رویهایی و باز بگردانیم آن را با پسها، یا لعنت کنیم ایشان را چنان که لعنت کردیم خداوندان شنبه را «۴»، و کار خدای کرده بود.

خدای نیامرزد «۵» که با او انباز گیرند «۶» و بیامرزد، آنچه کم از آن باشد آن را که خواهد، و هر که انباز گیرد با خدای، فرو بافته باشد دروغی بزرگ.

نبینی «۷» آنان را که تزکیه می‌کنند «۸» خود را، بل خدای تزکیه کند آن را که خواهد و بیداد نکنند بر ایشان اندکی؟

بنگر که چگونه فرو می‌بافند بر خدای دروغ، و بس باشد آن، بزه آشکارا.

نبینی «۹» آنان را که دادند ایشان را بهره ای از کتاب؟ ایمان می‌آرند به معبودانی که دون خدایند و می‌گویند آنان را که کافر شدند اینان راه یافته‌تراند از آنان که ایمان آورده‌اند به راه.

اینان آنانند «۱۰» لعنت کرد ایشان را خدای، و هر که را لعنت کند خدای نیابی او را یاری.

یا ایشان را بهره‌ای

---

(۱). تب: دادندتان.

(۲). تب: آنچه با.

(۳). آج، لب، فق: محو گردانیم.

(۴). آج، لب، فق: اهل شنبه کردن.

(۵). وز: بنیامرزد.

(۶). اساس+ با خدای، با توجه به وز و تب و معنی عبارت زاید می‌نماید.

(۷). آج، لب، فق: ای ننگرستی.

(۸). آج، لب، فق: به پاکی نسبت می‌دهند.

(۹). آج، لب، فق: ای ننگرستی.

(۱۰). آج، لب، فق+ که، تب+ که خدای.

ص: 382

باشد از پادشاهی، پس ندهند مردمان [را] «۱» اندکی «۲».

[۳۱۵-پ]

یا حسد می‌برند بر مردمان بر آنچه داد ایشان را خدای از فضلش، دادیم ما آل ابراهیم را کتاب و نبوت و دادیم ایشا «۳» پادشاهی بزرگ.

از ایشان کس هست که ایمان آرد و از ایشان کس هست که برگردید از او، و بس است دوزخ افروخته.

آنان که کافر شدند به آیات ما بچشانیم «۴» ایشان را آتشی که هر گه که پخته شود پوستهای ایشان بدل کنیم ایشان را پوستهایی جز آن تا بچشند «۵» عذاب که خدای قاهر و محکم کار است.

و آنان که بگرویدند و کردند کارهای نیکو در بریم ایشان را در بهشتهایی که می‌رود از زیر آن جویها، همیشه باشند آن «۶» جا جاودان، ایشان را بود در آن جا زنان «۷» پاکیزه، و در برویم ایشان را در سایه‌ای گسترده «۸».

قوله تعالی: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ**، خطاب است با رسول - علیه السلام - و صورت او استفهام است، و مراد تعجیب، نمی‌بینی! زجاج گفت

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و تب افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق: که آنگاه ندادندی مردم را مقدار گواسته خرما که بر پشت او بود.

(۳). وز، تب، آج، لب، فق: ایشان را.

(۴). آج، لب، فق: زود بود که در آریم.

(۵). اساس: بچشید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). تب: در آن.

(۷). وز، تب: زنانی.

(۸). آج، لب، فق: سایه‌ای نیک سایه.

ص: 383

معنی آن است که: الم تعلم.

رمانی گفت: به معنی رؤیت بصر است، و رؤیت و علم هیچ دو به «الی» متعدی نباشد، و گفتند: «الی» برای مبالغه آورد، یعنی الم تنته برؤیتک و علمک إلیهم، برای آن که «الی» انتهای غایت را باشد، و آنان که ایشان را نصیب دادند از کتاب، جهوداند که در مدینه بودند در قول عبد الله عباس و قتاده و عکرمة.

يَسْتُرُونَ الضَّلَالَةَ، که گمراهی می‌بخزند «۱»، و در آیت حذفی و اختصاری هست، و معنی آن است که: بالهدی، یعنی بدل کردند هدی را به ضلالت، و ایمان را به کفر، و ره نجات را به ره هلاک.

زجاج گفت: برای آن به لفظ «اشترأ» گفت که ایشان از عوام رشوت ستدندی، پس به آن ماند که آن به بهای دیانت و هدایت خود کردند، برای آن که چون آن بستند این از دست بدادند. و مراد به «کتاب» توریت است. آنکه گفت:

ایشان شما را چون خود می‌خواهند، چنان که ایشان بر ضلالت و می‌خواهند تا شما نیز بر ضلال باشید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ، یعنی منکم، و خدای به دشمنان شما از شما عالمتر است تا به ایشان گمان خیر نبوی «۲» و به ایشان مشورت نکنی «۳» و از ایشان طلب نصیحت نکنی «۴». و گفته‌اند: «أعلم» به معنی علیم است، چنان که گفت: وَهُوَ أَهْوَنُ علیه ای هین آنگاه گفت: شما را با ایشان چه حاجت است و به یاری و مشورت و رأی ایشان؟ و خدای شما را بس است به ولایت و نصرت. و گفتند: ولایت هم به معنی نصرت است، الا آن است که تکرار برای اختلاف لفظ کرد، کقوله:

و الفی قوله «5» کذبا و مینا

و گفته‌اند: ولایت اولیتر است، و اولیتر آن بود که معنی مختلف باشد، و «با» در «کفی» «۶» زیادت است، و معنی کفی الله، و نصب «ولیا» و «نصیرا» بر تمییز «۷»

(۱). تب: می‌خرند.

(۲). مر، تب: نبرید.

(۳). مر، تب: نکنید.

(۴). سوره روم (۳۰) آیه ۲۷.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط کلمه درج ۹ ص ۱۸۰ و ج ۱۶ ص ۱۰۵: قولها می‌باشد.

(۶). مر، تب: کفی بالله.

(۷). آج، لب، فق: تمیز.

ص: 384

است، چنان که کفی بزید رجلا.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، در او دو قول گفتند: فرأ و زجاج و رماني گفتند: «من» تبیین است، آنان را که گفت ایشان را نصیب کتاب دادند، این در جای بدل آن باشد بدل اشتمال، و تقدیر آن که : ألم تر الى تحريفهم الكتاب . و يحرفون شاید تا از صله الذين باشد، شاید که نباشد، بل چنان بود که قائل گوید: انظر الى النفر من قومك ما صنعوا.

وجه دوم آن است که: متعلق نباشد به اول و کلامی مستأنف بود، و تقدیر چنین بود: من الذين هادوا فريق يحرفون الكلم، و قيل: من الذين هادوا من يحرفون، كما قال تعالى: وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ «۱»، أى من له مقام معلوم، و قال ذو الرمة:

و آخر یشی دمعۃ العین بالهمل «3»

فظلوا و منهم دمعہ سابق «2» له

أى و منهم من دمعہ أو رجل دمعہ و أنشد سبويه «۴»:

أموت و اخرى أبغى العيش اكدح «5»

و ما الدهر الا تارتان فمنهما

[۳۱۶- ر] المعنی فتارةً منهما «۶»، مراد احبار و علمای جهوداند که ایشان برای طعمه و رشوت و طمع در حطام دنیا تحریف و تبدیل توریت کردند از صفت و نعت رسول - علیه السلام - و آیت رجم و جز آن، و تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل متقاربنند.

و «کلم» جمع کلمه باشد [علی قول الاخفش و غیره، و بنزدیک سیبویه روا نباشد که ح روف اسم واحد بیشتر باشد] «۷» از حروف جمع، پس او گوید جنس باشد کتمر و تمره، و جمع کلمه کلمات باشد، قال: الا تری الی قوله: **عَنْ مَوَاضِعِهِ**، و لم یقل: عن مواضعها، و اگر جمع بودی «ها» بایستی، آنکه گفت: با آن که آن

---

(۱). سوره صافلت (۳۷) آیه ۱۶۴.

(۲). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، دیوان ذو الرمة، چاپ سوم ص ۵۷۰: غالب.

(۳). اساس و همه نسخه بدلها: بالمهل، با توجه به ضبط دیوان شاعر ص ۵۷۰ تصحیح شد.

(۴). تب + شعر.

(۵). اساس و وز به صورت: «اکرح» هم خوانده می شود.

(۶). اساس و وز به صورت: «منها» هم خوانده می شود.

(۷). اساس، وز، تب: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 385

می کنند، این می گویند: **سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا**، [بر طریق استهزاء] «۱» می گویند: شنیدیم و لکن فرمان نخواهیم بردن، به عکس آن که مؤمنان گفتند: **سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا** «۲».

**وَ اسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ**، در او دو قول گفتند: یکی اسمع غیر مقبول، و دیگر اسمع لا سمعت، بشنو که اگر تو گویی ما قبول نخواهیم کردن «۳»، و بشنو که مشنو یاش «۴» لعنهم الله، و نیز گفتند: راعنا، و این به زبان ایشان دشنام بود، و گفتند: این کلمه استهزا بود در اصطلاح ایشان، و گفتند: این کلمتی بودی که زبردست زیر دست را گفتی، چنان که: ارعنی سمعک و انصت لکلامی و اصغ الی.

و قوله: **لِيَا بِالسِّنْتِهِمْ**، اصل «لی» بریختن باشد، يقال: لويت الشيء فالتوى، [و] «۵» قال «۶»:

ولی «۷» الغریم مطله و لوی لسانه بکذا، اذا عدل به عن الکلام المعتاد . و مراد لغز است و چیزی که هر کس که آن اصطلاح نشناسد نداند. و نصب او بر تمییز بود، و کذلک قوله : **وَ طَعْنًا فِي الدِّينِ** ، و لسان زبان باشد که آلت کلام است، و لسان لغت باشد، قال الله تعالی: **وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ** «۸»، و مراد در این آیت لغت است به لغت ایشان بد بود، و طعن قدح باشد و اصل او طعن به سنان است، آنکه طعن به زبان را به آن تشبیه کردند.

**وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا،** و اگر ایشان گفتندی شنیدیم و طاعت داشتیم، به جای **سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا، وَ اسْمَعُ وَ أَنْظُرْنَا،** و به جای **غَيْرَ مُسْمَعٍ، وَ اسْمَعُ،** گفتندی، و به جای **رَاعِنَا، أَنْظُرْنَا،** و معنی آن که انتظرنا، توقف کن بر ما تا کلام تو بشنویم و بدانیم و تأمل کنیم، و حق تعالی در سوره البقره از این لفظ نهی کرد و به دیگر امر، فی قوله:

---

(۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵، سوره نساء (۴) آیه ۴۶، سوره مائده (۵) آیه ۷.

(۳). وز+ به عکس آن که مؤمنان گفتند.

(۴). آج: مشنوی، لب، فق، مر: مشنو.

(۵). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۶). تب+ شعر.

(۷). اساس، وز، آج، لب: و الی، فق، مر: و اذا، با توجه به تب تصحیح شد.

(۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴.

ص: 386

لا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا أَنْظُرْنَا «۱»، گفت: این عبارت مگوی «۲»، این گویی «۳» که به حال شما این لایق باشد که در خطاب رسول گویی «۴»: **لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ،** ایشان را به بودی و راست تر و صوابتر.

وَلَكِنَّ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ، و لكن خدای تعالی لعنت کرد بر ایشان به کفرشان . فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا، و معنی «لعن» ابعاد باشد من الرَّحْمَةِ، خدای تعالی ایشان را از رحمت خویش دور کرده است، و معلوم از حال ایشان آن است که ایمان نیارند الا اندکی از ایشان. و بعضی گفتند: مراد آن است که آلا اندک «۵» از ایشان که در ماضی ایمان آورده‌اند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ، ای آنان که ایشان را کتاب دادند، خطاب است با جهودان و ترسایان، و امر است ایشان را که به رسول ما- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله- و کتاب او که قرآن است و احکام شرع او از مسلمانی ایمان آرند . «مصدقاً» نصب است بر حال از «ما» و عامل در او «نزلنا» یعنی این کتاب قرآن که ما فرستادیم بر این خاتم پیغامبران مصدق است و راست دارنده آن کتابها که به ایشان است از توریت و انجیل، و توریت و انجیل مصدق اوست که در این هر دو کتاب ذکر او و نعت و صفت او مکتوب است.

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا، ایمان آرید «۶» پیش از آن که ما طمس کنیم رویهای ایشان را . در این چند قول گفتند: عبد الله عباس و عطیه و قتاده گفتند معنی آن است که : ما ایشان را ببریم و روی ایشان را چون قفا گردانیم، و چشمهای ایشان در قفا کنیم تا چون روند با شگونه روند.

حسن و مجاهد و ضحاک و سدی و ابن ابی نجیح گفتند: مراد آن است که ما روی ایشان از هدی برگردانیم به ضلالت، و این بر سبیل مذمت گفت ایشان را، چه ایشان خود بر ضلالت بودند، و مراد «۷» آن که اگر به رسول ایمان نیاری «۸» شما را به

---

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۱۰۴.

(۲). مر، تب: مگوید.

(۳-۴). مر، تب: گوید.

(۵). همه نسخه بدلهای: اندکی.

(۶). آج، لب، فق: ایمان آرند.

(۷). وز+ به.

(۸). مر، تب: نیارید.

وجه سهام «۲» فراء گفت و بلخی و مغربی که: ما رویهای ایشان را چون قرده و خنازیر کنیم که این حیوانات [را] «۳» موی بر روی باشد و آدمیان را بر پس سر . اگر گویند: نه خدای این بکرد «۴» با ایشان و این وعیدی بود که ایشان را کرد اگر ایمان نیارند، و ایشان ایمان نیاوردند، گوئیم: از این دو جواب است . یکی آن که از ایشان بعضی ایمان آوردند، چون عبد الله سلام و اسد بن عبید و مخیریق و ثعلبه، و آنان که ایمان نیاوردند این عقوبت بکند ایشان را در قیامت.

و میرد گفت: لا بد من طمس فی الیهود و مسخ قبل قیام الساعه، گفت: پیش از قیامت بکند خدای تعالی به ایشان.

جواب دیگر آن است از او که : خدای تعالی از دو چیز خبر داد بر تخیر، گفت : **أَنْ نَطْمِسَ وَجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلٰی أَذْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ**، یا لعنت کنیم ایشان را آن را که طمس نکرد لعنت کرد، و «طمس» اذهاب اثر باشد و رسم طامس و دارس و داهر، آی ذاهب مندرس.

راوی خبر گوید که : چون این خبر آمد عبد الله سلام بشنید، بشتافت و بنزدیک رسول آمد و ایمان آورد و گفت : یا رسول الله! می ترسیدم که پیش از آن که به تو رسم رویم با قفا گردانند.

نخعی گفت: در عهد عمر [خطاب، عمر] «۵» این آیت بر کعب الأحبار خواند، کعب گفت: یا ربّ امنت یا ربّ أسلمت، بار خدایا ایمان آوردم اسلام آوردم، ترس آن را که این وعید به او رسد.

ابن زید گفت [۳۱۶- پ]: معنی آن است که محو آثار ایشان کنم از وجوه و نواحی ایشان و اثر ایشان از این ولایت ببرم تا به آن جا «۶» شوند که آمدن، یعنی شام . و

---

(۱). مر، تب: بمانید.

(۲). آج، لب، فق، مر: سیوم، تب: سیم.

(۳). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۴). اساس: کرد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۶). آج، لب، فق: با آن جا.



أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ، یا لعنت کنیم ایشان را چنان که اصحاب سبت را، و ایشان را با خوک و بوزنه «۳» کنیم و قصه اصحاب السبب به جای خود بیاید- ان شاء الله.

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا، یعنی هر کاری «۴» که خدای تعالی از افعال خود خواهد بیاشد، و از افعال غیر او بر سبیل اکراه و اجبار.

و وجهی دگر آن است: آن امر که خدای کریم بیاشد، یعنی قوله: انما امرنا «۵» لَيْسَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۶»، بر قول اول امر به معنی فعل باشد، من قولهم: أمره مستقیم و امره صالح و به زبان [ما] «۷» کار باشد، و بر قول دوم امر قول باشد، ای قول القائل لمن هو دونه افعال با اراده مأمور به.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، فرآء گفت:

«ان» مع الفعل در محل نصب است، و تقدیر آن است که: لا يغفر الشرك. خدای - جل جلاله - در این آیت خبر داد که شرک نیامرزد، [و] «۸» ما دون شرک آن را که خواهد بیامرزد.

عبد الله عمر گفت: سبب نزول آیت آن بود که چون این آیت آمد که خدای تعالی می گوید: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ، الی قوله: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا «۹»، رسول - علیه السلام - این آیت بر منب بخواند. مردی بر پای خاست «۱۰» و گفت: یا رسول الله و الشرك، رسول چیزی نگفت. دگر باره باز گفت تا سه بار باز گفت که: شرک نیز بیامرزد ای رسول الله، خدای تعالی این آیت فرستاد

---

(۱). آج، لب: با.

(۲). آج: اذرعاع.

(۳). لب، مر، تب: بوزینه.

(۴). آج، لب، فق، تب: کار.

(۵). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، ضبط قرآن با توجه به آیه مورد نظر: قولنا.

(۶). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰.

(۷-۸). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). سوره زمر (۳۹) آیه ۵۳.

(۱۰). اساس، آج، لب، فق، مر، تب: خواست، با توجّه به وز تصحیح شد.

ص: 389

که شرک نیامرزم.

عبد الله عمر گفت: چون یکی از ما بر کبیره «۱» بمردی، حکم کردمانی که او از اهل دوزخ است تا این آیت آمد، ما توقّف کردیم در حقّ صاحب کبیره.

جابر عبد الله انصاری روایت کرد که: رسول - صلی الله علیه و آله - [گفت] «۲» که: مغفرت و آمرزش به بنده فرو می آید مادام تا حجاب نباشد، ما گفتیم:

ای رسول الله! حجاب چیست؟ گفت: شرک به خدا، آنگه این آیت بخواند: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ** مسروق روایت کرد از عبد الله عمر که رسول - علیه السلام - گفت: هر که با پیش خدای شود و او مشرک نباشد به خدای تعالی، به بهشت شود، و هیچ معصیت زیان ندارد او را چنان که اگر با پیش خدای شود و مشرک باشد به دوزخ شود و هیچ طاعت سود ندارد او را.

از امیر المؤمنین علی روایت کردند که او گفت: در قرآن هیچ آیت نیست که من دوست تر دارم از این آیت، و این آیت دلیل است بر آن که خدای تعالی فسّاق اهل صلاه را بیامرزد، و اگر چه توبه نکرده باشند.

و وجه استدلال از آیت آن است که خدای تعالی در آیت نفی و اثباتی نهاد، گفت: شرک نیامرزم و مادون شرک بیامرزم، و امت اجماع کردند بر آن که خدای تعالی شرک بیامرزد با توبه «۳»، اگر مادون شرک بیامرزد بی توبه فرقی نباشد میان نفی و اثبات، و قولی گفتن که مؤدّی بود بارتفاع «۴» فرق بین النّفی و الاثبات قولی فاسد باشد، و اگر چنان بودی که اصحاب و عید گفتند که: هیچ دو بی توبه نیامرزدی، بایستی تا گفتی: انّ الله لا یغفر المعاصی کلّها الا بالتّوبه. بر دو قسم نهادن به طریقه نفی و اثبات معنی ندارد، و این چنان باشد که کسی گوید: من مال بسیار به تفضّل به کس ندهم و مال اندک به استحقاق و واجب دهم، او را گویند: این قسمت محال است، تو را می باید گفتن که من چیزی به کس ندهم الا به واجب و

---

(۱). تب: کبیره / کبیره ای.

(۲). اساس: ندارد، با توجّه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر + و.

(۴). مر: بر ارتفاع.

ص: 390

استحقاق. اگر گویند: چرا نشاید که مراد بدون الشَّرک صغایر باشد که خدای بی توبه بیامزد گوئیم: نشاید، برای آن که در قرآن مطلق گفت و تخصیص نکرد صغایر را از کبایر تخصیص او کردن بی دلیلی وجه ندارد، دگر آن که صغایر خود مکفّر و محبط باشد بنزدیک ایشان به آمرزیدن او حاجت نباشد و به مشیّت باز بستن معنی ندارد.

اگر گویند: مشیّت برای آن آورد «۱» تا قطع نکنند بر غفران مادون الشَّرک، جواب آن است که گوئیم: مشیّت در مغفور له شده است از مکلفان نه در گناهان، حق تعالی گفت بر اطلاق مادون شرک بیامرزم آن را که خواهیم اگر خواهیم، اگر گویند:

مشیّت برای اشتراط توبه در آورد، گوئیم: این تفسیر قرآن باشد بر وفق مذهب «۲»، مذهب را بر وفق قرآن راست باید کردن، و از کجا ممکن بود دعوی کردن که خدای تعالی جز تائب را نخواهد که بیامرزد با آن که بر مذهب ایشان راست نباشد، برای آن که تائب را بر خدای واجب بود اسقاط عقاب او بر حدّی که اگر نکند اخلال به واجب کرده باشد، و آن که بر سبیل وجوب کند آمرزش نباشد.

اگر گویند: مشیّت را فایده چیست؟ گوئیم: تا مکلفان به «۳» قبیح مغری نباشند «۴» که اگر مطلق بودی اغراء به قبیح بودی تا هر کسی چنان گمان برد که باشد که او در مشیّت آمرزش نیست، گناه نکند و اگر این را معارضه کنند به آیات وعید ما آن آیات را معارضه کنیم به آیات [رجا «۵» و چون آیات] «۶» متعارض شوند ساقط شوند با حکم عقل رجوع باید کردن، چون با عقل رجوع کنند عفو و حسن او در عقلها مقرر است.

آنکه گفت: **وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا**، و هر که به «۷» خدای شرک آرد و با خدای تعالی [۳۱۷-ر] در افعال او یا در استحقاق عبادت با او انبازی

---

(۱). وز: دارد.

(۲). آج، لب، فق + و.

(۳). تب: بر.

(۴). اساس، وز: باشد، با توجّه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵). آج، لب، فق، مر: ارجا.

(۶). اساس، وز: ندارد، با توجّه به تب و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۷). لب، مر، تب: با.

و شریکی بدارد، او دروغی عظیم بر خدای نهاده باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُرْكُونَ أَنْفُسَهُمْ - الاية، آیت در حق جماعتی جهودان آمد، چون بحر بن عمرو و نعمان بن أوفی و مرحب بن زید، بیامدند و اطفال خود را پیش رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - آوردند و گفتند: ای محمد! چه گویی، اینان را گناهی هست؟ گفت: نه. گفتند: و الله که ما هم چنینیم در پاکی که اینان هستند، هر گناهی که ما به روز کنیم به شب از ما مکفر کنی، و هر گناه که ما به شب کنیم به روز از ما مکفر کنند، خدای تعالی این آیت فرستاد و ایشان را تکذیب کرد.

حسن و ضحاک و قتاده و مقاتل و سدّی گفتند: آیت در جهودان و ترسایان آمد، چون گفتند: نَحْنُ أُبْنَاءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاءُهُ «۱» ...، و گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى «۲».

عبد الله عباس و عطیّه گفتند، جهودان گفتند: پدران و فرزندان ما که از پیش رفتند شفیعان ما باشند و ما را تزکیه کنند.

عبد الله مسعود گفت: ایشان یکدیگر را تزکیه کردند، و تزکیه آن باشد که غیری را گوید: زکی است، گفتند «۳» ما ازکیاییم، و زکا زیاده باشد در صلاح، یقال:

زکا الزرع اذا نما.

حق تعالی گفت: به تزکیه ایشان چه اعتبار است، مزکی آن باشد که منش تزکیه کنم، بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ، خدای تزکیه کند آن را که خواهد، و آن را که خواهد که مزکی باشد. وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا، و بر ایشان ظلم نکنند «۴»، یعنی نقصان حق ایشان نکنند «۵» از تزکیه. و ظلم در لغت نقصان باشد. فَتِيلًا، به مقدار فتیلی.

عبد الله عباس گفت و مجاهد و قتاده و ضحاک و عطیّه که: «فتیل» آن باشد که در شکاف استخوان «۶» خرما بود، و «نقیر» آن گو باشد که بر پشت استخوان خرما بود، و «قطمیر» پوست استخوان خرما باشد.

و روایتی دیگر از عبد الله عباس و سدّی و ابو مالک آن است که: فتیل آن باشد

---

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۸.

(۲). سوره بقره (۲) آیه ۱۱.

(۳). آج: بگفتند.

(۴-۵). فق، مر: نکند.

(۶). وز، آج، لب، فق، مر، تب: استخوان.

که انگشت به هم مالی «۱» آنچه حاصل آید از آن جا از چرک و شوح آن را فتیل گویند، برای آن که چون تافته‌ای باشد من قتل الحبل، و قال الشاعر «۲»:

يجمع «3» الجيش ذا الألوف و يغزوا  
ثم يرزا العدو فتبلا

و نصب او بر مفعول دوم «۴» است که ظلم متعدی باشد به دو مفعول، يقال: ظلمته حقّه، این قول زجاج است. رمّانی گفت: محتمل است که تمیز «۵» باشد.

أَنْظُرُ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ، بنگر که چگونه فرو بافتند بر خدای تعالی دروغ. و «نظر» این جا به معنی فکر و اندیشه باشد، و «افتراء» اختلاق باشد، و «فریه» دروغی مبتدا بود، و اصل کلمه فری باشد و هو القطع، يقال: فراه إذا قطعه على وجه الصّلاح، و أفراه إذا قطعه على وجه الفساد و افتري الكذب إذا اختلقه و قطعه، و ا نّه ليفرى «۶» الفرى، أى يأتى بالعجب كأنّه يقطعه من حيث لا يعلم، و افتراى «۷» ایشان این جا آن بود «۸» که گفتند: نَحْنُ أُنْبَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاءُهُ «۹» ... ما پسران خداييم و دوستان خدا. و نیز گفتند: لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى «۱۰» ...، به بهشت نشود الا آن کس که جهود یا ترسا باشد.

وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُبِينًا، و این بس است بزه ظاهر، و این لفظ بر سبیل مبالغت گویند در مدح یا ذمّ، يقال: كفى بذلك شرفا و كفى به خزيا، و نصب او بر تمیز «۱۱» است.

قوله: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيْبًا مِنَ الْكِتَابِ - الاية، بعضی قرأء در جمله قرآن خواندند: «ألم تر» ساكنة الرّاء، و این لغت بعضی عرب است که ایشان قناعت نکردند در فعل معتلّ الاخر به حذف حرف، تا آن حرف صحیح که پیش از آن بود نیز تسکین کردند حرکت او را، كقول الشاعر «۱۲»:

(۱). آج، لب، فق، مر، تب: بمالی.

(۲). تب + شعر.

(۳). تب: تجمع.

(۴). مر: دویم.

(۵). آج، لب، فق: تمیز.

(۶). آج، لب، فق، مر: لیفتی.

(۷). آج، لب: افتراء.

(۸). آج، لب، فق، مر: آن بودی.

(۹). سوره مائده (۵) آیه ۱۸.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۱.

(۱۱). وز، تب: تمییز، که بر اساس مرجح می‌نماید.

(۱۲). تب + شعر.

ص: 393

و من أضلّ فما یهدیه من هاد

من یهده الله یتهد لا مضلّ له

حق تعالی گفت: نبینی آنان را که ایشان را از کتاب نصیبی دادند ایمان می آرند به جبت و طاغوت. مفسران خلاف کردند در جبت و طاغوت.

عکرمه گفت: دو صنم بودند که مشرکان آن را پرستیدندی. ابو عبیده گفت: هر چه بدون خدای پرستند از حجر و مدر و شجر و صورت و شیطان همه را جبت و طاغوت خوانند، گفت دلیلش قوله: **أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ** «۱» ...، و قوله: **وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا** «۲».

عطیه گفت از عبد الله عباس که: جبت اصنام است، و طاغوت ترجمان ایشان که از ایشان سخن گویند و مردمان را با عبادت ایشان دعوت کنند.

و گفته‌اند: جبت بتان باشند، و طاغوت شیاطین ایشان که اغراء کنند مردمان را بر عبادت او، و هر صنمی را شیاطینی باشد.

عبد الله عمرو شعبی و مجاهد گفتند : جبت سحر است و طاغوت شیاطین . زید أسلم گفت : جبت ساحر است و طاغوت شیطان، دلیلش قوله: وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ «۳» ... ای الشیطان.

محمد بن سیرین و مکحول گفتند : جبت کاهن باشد، و طاغوت ساحر، و این روایت و البی است از عبد الله عباس «۴»، سعید بن جبیر و ابو العالیه گفتند: جبت ساحر باشد به زبان حبشه، و طاغوت کاهن.

عکرمه گفت: ابو برزه در جاهلیت کاهن بود، مردم وقتها نزد او شدند و از او چیزی پرسیدند، این آیت فرود آمد. ضحاک و کلبی و مقاتل گفتند: جبت حیّیّ اخطب است و طاغوت کعب بن الأشرف. و گفتند: جبت ابلیس است و طاغوت اولیای او.

مخارق روایت کرد از رسول - علیه السلام - که:

الطَّرْقُ وَ الطَّيْرَةُ وَ العِیَافَةُ «۵» من الجبت،

سنگ زدن و تشام کردن به چیزها و زجر مرغ از جمله جبت است، و در

---

(۱). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۶.

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۱۷.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۷.

(۴). آج، لب، فق، تب + و.

(۵). اساس، وز، مر: و القیافه، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: 394

لغت جبت [۳۱۷- پ] حرام باشد، و طاغوت فاعول باشد من طغی، آن که مردم را به طغیان برد.

وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَوْلًا هُدًى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا، مفسران گفتند:

کعب اشرف با هفتاد سوار از جهودان برخاستند و به مکه رفتند پس «۱» آن که وقعه «۲» احد بوده [بود] «۳» تا با قریش سوگند خوردند «۴» و عهدی که از میان ایشان و رسول - علیه السلام - بود بشکافتند «۵». کعب اشرف به سرای ابو سفیان فرود آمد، ابو سفیان او را مهمانداری نکو کرد، و جهودان به سرایهای قریش فرود آمدند، قریش گفتند : شما اهل کتابید، و محمد اهل کتاب است، ما بر شما ایمن نباشیم که میل شما با او بود، و این آمدن شما به این جا مکر است، اگر خواهی «۶»

که ما را بر شما امانی باشد این بتان ما را سجده کنید «۷» تا ما ایمن شویم بر شما و عهد شما، ایشان آن دو بت را سجده کردند، فذلک قوله تعالی: *يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ*.

آنکه کعب اشرف قریش را گفت: سی مرد از شما و سی مرد از ما بیاییم و شکم به دیوار کعبه باز نهیم و با خدای کعبه عهد کنیم که از یکدیگر جدا نشویم، و با هم دست یکی داریم تا محمد را قهر کنیم «۸». چون این عهد بکردند [و] «۹» فارغ شدند، ابو سفیان گفت کعب را که: تو مردی اهل کتابی «۱۰» و ما مردمانی امّییم «۱۱» ندانیم خواند، بگو تا ما به حق نزدیکتریم یا محمد؟ کعب گفت: شما دین و طریقه خود عرض کنید «۱۲» بر من.

ابو سفیان گفت: طریقه ما آن است که برای حاج اشتر کشیم و ایشان را آب دهیم و طع ام دهیم و مهمان داری کنیم، و اسیران را از بند رها کنیم، و صلّه رحم کنیم، و خانه خدای را عمارت کنیم، و ما از اهل حریمیم، و محمد از دین پدران

---

(۱). مر + از.

(۲). آج، لب، فق، مر: واقعه.

(۳). اساس: ندارد، مر: شده بود، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). اساس: خورند، با توجه به وز و دب تصحیح شد.

(۵). تب: بشکافند.

(۶). مر، تب: خواهید.

(۷). آج، لب، فق: کنی، که بر متن مرجح است.

(۸). فق، بقهر کنیم.

(۹). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۱۰). آج، لب، فق: مردی از اهل کتاب.

(۱۱). آج، لب، فق، تب + چیزی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: عرضه کنید.



مفارقت کرده است، و رحم بریده است و حرم رها کرده است، و دین ما قدیم است و دین او محدث است، ما به حق اولیتریم یا او؟ کعب گفت: شما به حق اولیترید، [و دین شما] «۱» از دین محمد بهتر است، خدای تعالی این آیت فرستاد: **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ، إِلَى قَوْلِهِ: وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا،** گفت: با آن که به جبت و طاغوت ایمان می دارند کافران را می گویند: راه شما در دین راست تر است از راه مسلمانان محمد و اصحابش . و نصب «سبیلا» بر تمیز «۲» است، چنان که فلان أحسن منك وجها.

**أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ،** «اولا» جمع «ذا» باشد علی غیر لفظه، كالمراه و النساء، چون اشارت به جماعتی حاضران ب اشد، «ها» ی تنبیه در اول آرند، گویند: هؤلاء، و چون به جماعتی «۳» غایبان باشد، «كاف» خطاب در آخر آورند، گویند: اولئك، و جمع نکنند میان هر دو، و لا يقال: هؤلتك.

و بیان کردیم که «لعن»، ابعاد باشد من رحمه الله علی وجه العقوبة و الا مستحق نباشد . حق تعالی گفت: ایشان آنانند یعنی حیّ اخطب و کعب اشرف و آنان که ذکر ایشان در آیت متقدم برفت که: خدای ایشان را لعنت کرده است، و هر که را خدای «۴» لعنت کند تو او را یاری نیابی. اگر گویند: چگونه گفت که او را یار نیابی با تناصر و تعاون ایشان یکدیگر را؟ گوئیم از این دو جواب است: یکی آن که ایشان را یاری نبود بر خدای - عز و جل - که ایشان را از عقاب خدای برهاند، دگر آن که اگر چه ایشان را یاران بسیار باشند غنا نکنند با لعنت خدای و سخط خدای بر ایشان.

**أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ،** «أم»، این جایگاه منقطع است و معادل الف استفهام نیست و به معنی «بل» باشد، و لکن در او معنی استفهام است «۵» بر وجه تقریر، و گفته اند: «میم» زیادت است و معنی آن است که: **أَلْهَمْ نَصِيبَ مِنَ الْمَلِكِ.** و وجه اتصال این آیت به آیت دیگر آن است که: آیت دوم که از پس این

(۱). اساس: بآرد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب: تمیز.

(۳). آج، لب، فق، مر: جماعت.

(۴). مر+ او را.

(۵). همه نسخه بدلها: باشد.

آیت است متضمّن حسد است، و این آیت متضمّن بخل است، و وصف ایشان به حسد و بخل متناسب باشد.

و بعضی دگر گفتند: «أم»، متصله است و معادله الف استفهام مقدّر، و تقدیر این است که: اللهم النبوة حتى يحكموا «۱» بهدی الناس و ضلالهم أم لهم نصيب من الملك.

و در «اذا» دو قول گفتند: یکی آن که جواب فعلی مقدّر [است] «۲»، و تقدیر آن است که: و لو كان لهم نصيب من الملك فليداً لا يؤتون الناس نقيراً، و اگر ایشان را نصیب بودی از ملک هم مردمان را تقیری ندادی «۳».

و قولی دگر آن که: چنان که در عمل ملغی است، در معنی ملغی باشد، و تقدیر این است «۴»: فلا يؤتون الناس نقيراً، و کوفیان گفتند: «اذا» برای آن عمل نمی کند که «لا» حایل است میان او و میان عمل، و «اذا» تا عمل کند او را چند شرط باید: یکی آن که فعل مستقبل باشد. دوم «۵» آن که جواب کلامی باشد، چنان که کسی گوید: أنا آتیک، تو گوی: اذا اکرّمک.

دگر آن که: ما بعد «اذا» معتمد نباشد علی ما قبلها به آن که خبر مبتدا باشد یا «۶» جزای شرط، چنان که زید اذا اکرّمه و ان تأتتی اذا اکرّمک، چون چنین باشد ملغی بود «۷» او را عملی ندهند، و عمل او آن جا که عمل کند نصب فعل مضارع باشد، چنان که گفتیم.

و مفسران در تفسیر خلاف کردند. عبد الله عباس گفت: آن نقطه «۸» باشد که بر پشت استخان «۹» خرما بود. مجاهد گفت: در میان استخان «۱۰» خرما دانه ای کوچک باشد نقیر آن بود. ابو العالیه گفت: آن باشد که مرد سر انگشت بر چیزی زند و منه التقر و

---

(۱). آج، لب، فق، تب: يحكموا.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). مر: ندادندی.

(۴). مر: آن است که.

(۵). مر: دویم.

(۶). اساس، وز: تا، با توجه به آج تصحیح شد.

(۷). وز، آج، لب + و.

(۸). تب: نقطه / نقطه ای.

(۹). وز، آج، لب: استخوان.

(۱۰). همه نسخه بدلها: استخوان.

ص: 397

منقار الطير لآلة النقر. و «نقير»، فعيل به معنی مفعول بود بر «۱» قول عبد الله عباس.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ، یا حسد می‌برند [۳۱۸-ر] این جهودان بر عرب به آن که خدای تعالی محمد را در میان ایشان فرستاد.

عبد الله عباس و مجاهد و ضحاک و سدّی و عکرمه گفتند: مراد به «ناس» محمد است - صلی الله علیه و آله - جهودان حسد بردند او را بر نبوت. بعضی دگر گفتند: مراد رسول است، او را حسد کردند بر آن که خدای تعالی او را نه زن حلال کرد، جهودان طعن زدند گفتند: اگر پیغمبر «۲» بودی او را چنین همه زنان نبودی.

خدای تعالی گفت ایشان را: این عجب می‌آیی و نمی‌دانند که بنزدیک داود صد زن بودند و او را حلال بود، و بنزدیک سلیمان هزار زن بودند، سیصد مهیره و هفصد «۳» سرّیه.

رسول - علیه السلام - گفت: ای عجب صد و هزار بیشتر باشد یا نه! بر ایشان به آن عدد انکار نبود، بر من به این عدد چرا انکار است؟ چون این بشنیدند بعضی امساک کردند.

خدای تعالی گفت: فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ، سدّی گفت: آیت در ابراهیم خلیل - علیه السلام - آمد که او سالی زرعی بسیار کرد، زرع او به برآمد و زرع دیگران تباه شد، او را حسد کردند. چون محتاج شدند به طعام آمدند و از او طعام خواستند، او گفت: هر که ایمان آرد طعامش دهم، و هر که نیارد ندهمش. بعضی ایمان آوردند و بعضی نیاوردند، فذلک قوله: فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ.

در تفسیر باقر آمد - علیه السلام - که: مراد به «ناس» محمد است و آل محمد، و مراد به حاسدان آنانند که رسول را بر نبوت حسد کردند و آل او را بر امامت، بیانش قوله تعالی: فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ، گفت: ما آل ابراهیم را کتاب دادیم و حکمت، و آل ابراهیم شامل است بر محمد و اهل البیت [او] «۴»، و مراد به «کتاب» قرآن است، و به «حکمت» نبوت، و به «ملک عظیم» امامت، و این جمله

(۱). اساس، وز، و، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). وز، تب: پیغامبر.

(۳). تب: هفتصد.

(۴). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

ص: 398

مجموع نبود آلا در خانه رسول - علیه السلام.

ملک «۱» دو است: یکی ملک دنیا، یکی ملک آخرت. آن که ملک دنیاست، خدای تعالی آن را عظیم خواند و به محمد و آل محمد داد، فی قوله: **وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا**، و ملک آخرت را کبیر خواند و به ایشان داد، فی قوله: **وَإِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا** «۲». و آن را که دو ملک چنین بود عجب نبود که محسود چنین بود «۳»، و این بیتها بر او حواله کنند، اگر چه لفظش به فصاحت او لایق نیست، معنی به احوال او لایق است:

لا عشت ما عشت يوما غير محسود

اننى حسدت فزاد اللع فى حسدى

بالعلم و الفضل و البأساء و الجود

لا يحسد المرء آلا من فضائله

و این ابیات همچنین لایق احوال «۴» اوست «۵»:

قبلى من الناس أهل الفضل قد حسدوا

ان يحسدونى فأنى غير لائمهم

و مات اكثرنا غيظا بما يجد «6»

فدام لى و لهم ما بى و ما بهم

لا أرتقى صدرا منها و لا أرد

أنا الذى وجدونى فى حلوقهم

و حسد خصلتی بد است از خصال مذمومه، در او یک چیز هست نیک، و آن آن است که حاسد را همه زیان بود و محسود را سود، نبینی که طایبی چگونه گفت «۷»:

و إذا أراد الله نشر فضيلة  
طوبت أتاح لها لسان حسود

لو لا اشتعال النار فيما جاورت  
ما كان يعرف طيب عرف العود

گفتا: حسد حاسد «۸» چون آتش است و خصال محموده محسود چون عود، حاسد آتش حسد در میان جسد پوشیده دارد، او را می‌سوزد و کس خبر ندارد، او داند کز آن آتش بر او «۹» چه آسیب می‌رسد! چون صبرش برسد و بی طاقت شود آن «۱۰» آتش حسد پاره‌ای بر محسود ریزد، چنان باشد که آتش به عود رسد آن معری که در اوست پیدا

---

(۱). مر: و ملک.

(۲). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۰.

(۳). همه نسخه بدلها: محسود بود.

(۴). وز، آج، لب، فق، تب: حال.

(۵). تب + شعر.

(۶). اساس و دیگر نسخه بدلها: یجدوا، طبق قاعده به صیغه مفرد تصحیح شد.

(۷). تب + شعر.

(۸). آج، لب، فق، مر، تب: حاسدان.

(۹). آج، لب، فق، مر، تب: بدو.

(۱۰). تب، بالای کلمه با خطی متفاوت با متن نوشته است: از.

شود، که اگر نه آنستی پیدا نشدی . پس از حقّ محسود آن است که او را بر آن شکر کند یا صبر، چنان که شاعر گفت  
«۱»:

اصبر علی مضمض الحسو      د فإِنَّ صبرک قاتله

كالنار تأكل نفسها      إن لم تجد ما تأكله

و رسول - علیه السّلام - هم این تشبیه فرمود فی

قوله: ان الحسد لیأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب

، گفت: حسد حسنات را همچنان خورد که آتش هیزم را . و حاسد این همه برای آرزوی سیادت کند و نداند که چندان که  
بیش کند از آن دورتر باشد که:

الحسود لا یسود.

و أمير المؤمنین - علیه السّلام - گفت:

الحاسد مغتاض علی من لا ذنب له،

حاسد بر کسی خشم می‌گیرد که او را گناه نیست.

سفیان ثوری گفت، در کتب اوایل هست که، خدای تعالی گفت:

الحاسد عدوّ نعمتی غیر راض بقسمتی،

و منصور فقیه گفت در این معنی:

ألا قل لمن كان لی حاسدا      أ تدری علی من أسأت الأدب

أسأت على الله في فعله

إذا أنت لم ترض فيما وهب

جزاؤك منه زياداتنا

و أن لا تنال الأذى تطلب

دشمنی هر کس را که دشمنی نه از روی حسد کند دوا توان کردن، اما با حسد حاسد چه چاره سازند «۲».

كلّ العداوة قد ترجى إمامتها

إلا عداوة من عاداك من حسد

و لآخر «۳»:

محسّدون و شرّ الناس منزلة

من عاش في الناس يوما غير محسود

آخر «۴»:

إنّ العرانيين تلقاها محسّدة

و لا ترى للثام الناس حسّادا

در خبر است که: یک روز جماعتی زنان قریش با زنان رسول - علیه السلام - حاضر بودند، هر کسی از قبیله خود و حسب و نسب و قوم خود چیزی می گفت، فاطمه زهرا - صلوات الله علیها - درآمد [۳۱۸- ر]، ایشان حدیث رها کردند، یکی گفت:

چرا حدیث رها کردی «۱»؟ گفتند: برای آن که در پیش او حدیث حسب و نسب کردن محال باشد، و حسب و نسب او آن که می‌دانی «۲». یکی از جمله ایشان گفت: ما بالکم یا بنی هاشم حزتم السیادة بأسرها أما أبوک فسیّد ولد آدم، و أما بعلک فسیّد العرب و أما أنت فسیّده نساء العالمین، و اما ابناک فسیّد شباب أهل الجنّة، و أما عمّک فسیّد الشّهداء فما ترکتم لأحد شیئا من السیادة، گفت: چیست ای بنی هاشم که همه سیادت جمع کردی «۳» خود را و گوی سیادت از همه عالم بر بودی «۴». اما پدرت سیّد ولد آدم است، و اما تو سیّده زنان جهانی، و اما شوهرت سیّد عرب است، و اما فرزندان سیّدان جوانان بهشتند، و اما عمّت حمزه سیّد شهیدان است «۵». بر پای خاست و می خواند: **أُمُّ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلٰی مَا آتَاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ - الْاٰیة.**

**فَیَنْهَمُ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ**، گفت: از ایشان کس بود که ایمان آورد و کس بود که برگردید - بر آن اقوال که برفت «۶» - و «من» نکره موصوفه است، و «صدّ» از صدود و اعراض باشد. **وَ کَفٰی بِجَهَنَّمَ سَعِیْرًا**، آنکه بر سبیل تهدید گفت:

بس است دوزخ آتش افروخته.

**إِنَّ الدّٰیْنِ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّیْهِمْ نَارًا**، آنان که به آیات ما کافر شدند ایشان را بجشانیم آتشی و بسوزانیم به آتشی که هر گه که پوستی از آن ایشان «۷» در آتش سوخته شود با پوستی دیگر بدل کنیم به جای آن.

عبد الله عباس گفت: پوستی بدل کنند ایشان را سپید چون کاغذ. نافع روایت کرد از عبد الله عمر که: مردی این «۸» آیت بخواند پیش عمر خطاب، گفت: باز خوان.

معاذ جبل گفت: تفسیر این آیت بنزدیک من هست. گفت: بیار. گفت: در یک ساعت صد بار بدل کنند پوست ایشان را. عمر گفت: من همچنین شنیدم از رسول - علیه السلام.

---

(۱). مر، تب: کردید.

(۲). مر: می‌دانید.

(۳). مر، تب: کردید.

(۴). مر، تب: بر بودید.

(۵). چاپ شعرانی (۳/۴۱۴) + فاطمه.



(۶). اساس: رفت، با توجه به وز تصحیح شد.

(۷). اساس: نشاید، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب، فق + دو.

ص: 401

فضیل عیاض گفت از هشام از حسن بصری در تفسیر این آیت، گفت: آتش هر روز هفتاد هزار بار بخورد هر گه که پوستی سوخته می‌شود، دیگری باز می‌آفریند.

مجاهد گفت: از میان پوست کافر و گوشتش کرمانی باشند که ایشان را جلیبه‌ای بود چون بانگ خران کوهی.

ابو هریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: سطبری پوست کافر چهل و دو گز باشد، [و اهرش چندان باشد که کوه احد] «۱» اگر گویند: چگونه شاید که خدای تعالی پوستی نو بیافریند که او مستحق عقاب نباشد و مباشرت گناه نکرده باشد و آن را عقاب کند؟ گوییم از این چند جواب است: یکی آن که معذب جمله مکلف باشند «۲» نه پوست، و به پوست اعتبار نیست برای آن که چون به حی متصل نباشد الم نیابد «۳»، و آنما متالم جمله آدمی و حیوان باشد، نبینی که اگر چه گناهکار گناه به بعضی اعضا و اجزا کند، چون چشم و گوش و زبان و دست و پای، در شاهد مذمت و ملامت راجع با جمله او باشد [دون ابعاضش، همچنین عقاب بر جمله او باشد] «۴» و متالم به آن الم جمله باشد.

دگر آن که: اگر چه ضرب و قطع و مانند این بر عضوی از اعضا باشد، متالم و معذب جمله حی «۵» بود، و جمله حی ادراک آن کند بانقار طبع، پس از این وجوه به پوست اعتبار نیست که آن باشد یا نه آن باشد، که پوست بمثابة لباس است حی را.

گفتند دلیل بر این ظاهر آیت است که گفت: **لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**، عذاب با جمله ایشان حواله کرد، و نگفت: **لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ**، تا راجع باشد با پوست.

جواب دیگر آن است که: مراد تبدیل، اعادت است و به غیر «۷»، تغایر صفت و هیأت و تألیف و ترکیب، چنان که یکی از ما پیرهنی دارد بشکافد و قبا کند، هر گه بیند گوید: هذا غیر ذاک، اگر چه داند که اصل او بر جای است. و آن کس که انگشتری دارد بشکند و باز دگر باره پیراید به شکل دیگر، گوید: هذا الخاتم غیر

---

(۴-۱). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). آج، لب، فق، مر، تب: باشد.

(۳). تب: نباشد.

(۵). اساس: می، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۶). آج، لب، فق، مر: لتذوق.

(۷). وز: به تغییر.

ص: 402

ذاک الخاتم الّذی کان لک.

و همچنین آن کس که کسی را دیده باشد تن درست و جوان و نکو روی، چون روزگار برآید و او را باز ببند پیر شده و بیمارگونه گردیده، گوید او را: کیف رأیت فلانا، فلان را چون دیدی؟ گوید: رأیت غیر من رأیت، جز آن را [دیدم که] «۱» دیده بودم، و کذا قوله: یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ «۲»...، زمین همان باشد و لکن تغییری «۳» بود در کیفیت او از جبال و آکام. و تغیر و تغییر «۴»، تفعل و تفعیل باشد از غیر، و برین محمول است ابیاتی که نسبت کنند با آدم - علیه السلام «۵»:

فوجه الأرض مغیراً قبیح

تغیّرت البلاد و من علیها

و علی هذا قول الشاعر «۶»:

و لا الدّار بالدّار الّذی کنت أعرف

فما النّاس بالنّاس الّذین عهدتهم

شعبی گفت: مردی بنزدیک عبد الله عباس آمد و گفت: ألا ترى الى فلان ذمّ دهره، و أنشد فی ذمّه الدّهر «۷» قول لبید «۸».

و بقیت فی خلف کجلد الأجر

ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم

و یعاب قائلهم و ان لم یشغب

یتلذّذون «۹» بلاده و مجانّه

عبد الله عباس گفت : رحم الله لبیدا، در روزگار خود آن گفت، اگر در روزگار ما بدیدی چه گفتی ! آنکه گفت: اگر لبید مذمت روزگار کرد عجب نباشد که در خزینه عاد پس از اهلاک «۱۰» ایشان تیری یافتند از نیزه‌های «۱۱» شما درازتر، بر آن جا نوشته:

و لیس الی أجبال طیّ بذي اللوی  
لوی الرّمْل من قبل الممات معاد

بلاد بها کنا و نحن من أهلها  
إذ الناس ناس و البلاد بلاد

(۱). اساس، وز: ندارد، با توجه به آج و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۲). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۸.

(۳-۹). مر، تب: تغییری.

(۴). اساس: تغییر و تغیر، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۵-۶). تب+ شعر.

(۷). وز، آج، لب: ذم الدهر، مر: ذمت الدهر.

(۸). این بیت متعلق است به مرثیه‌ای که لبید بن ربیع در مورد برادرش اربد سروده است، رک: جلد یازدهم همین تفسیر ص ۱۹۶ (ولید بن ربیع در آن صفحه غلط مطبعی است، و و لبید بن ربیع صحیح است)

(۱۰). مر: هلاک.

(۱۱). اساس و همه نسخه بدلها: نیزها.

[۳۱۹-ر] و مراد از این آن است که شهرها همان باشد احوال او و احوال اهلس بگردیده باشد.

سدّی گفت: چون پوست او سوخته باشد، خدای تعالی از گوشت او پوستی دگر بیافریند تا «۱» اجزا همان باشد، و این چیزی نیست برای آن که اگر چنین باشد باند بار که «۲» پوست سوخته شود و از گوشت باز آفرینند، گوشت نیز برسد چون همه پوست شود و پوست سوخته شود.

بعضی دگر گفتند: مراد به جلود پیراهن ایشان است، من قوله: سَرَابِلُهُمْ مِنْ قَطْرَانِ «۳»، برای آن که بر ایشان ملازم باشد آن را پوست خوانند، چون آن سوخته گردد پیراهنی دیگرش پوشند «۴» جز آن، چنان که شاعر گفت «۵»:

کسا اللوم تیما خضره فی جلودهم      فویل لتیم من سرابیلها الخضر

در بیت کنایت کرد از پوست ایشان به پیرهن. بعضی دگر گفتند: خدای تعالی اهل دوزخ را پوستی آفریند «۶» از بالای همه پوستها که آلم نیابد آن پوست، و او «۷» عذابی باشد بر خداوندش بمنزلت پیرهن که چون از قطران باشد خداوندش را عذاب باشد و او آلم نیابد.

آنکه حق تعالی بیان کرد که: این برای آن کند تا ایشان عذاب خدای بچشند که خدای تعالی قاهر و غالب است، کس او را غلبه نکند، و حکیم است عذاب جز به عدل و حکمت و استحقاق نکند.

آنکه عقیب «۸» آیت وعید آیت وعد گفت علی عاده الکریمه: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، در این آیت و امثال این دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند: عمل صالح ایمان باشد، چه اگر چنین بودی بمثابت آن بودی که گفتی: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا و امنوا، و در این فایده نبود.

---

(۱). لب: که.

(۲). وز، ماند بار که، آج، لب، فق، مر: شاید نازکی، تب: باید باز که.

(۳). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵۰.

(۴). مر: پوشانند.

(۵). تب + شعر.

(۶). آج، لب، فق، مر: پوست آفرید.

(۷). آج، لب، فق، تب: و آن.

(۸). آج، لب، فق، مر: عقب.

ص: 404

سَدُّ خُلُومِهِمْ، «سین» استقبال را باشد تا فعل خالص کند به مستقبل و از آن ببرد که این بنا حال را بشاید «۱»، چه اگر «سین» «۲» نبود مشترک باشد این بنا بین الحال و الاستقبال . جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند ما ایشان را به بهشتهایی بریم که در زیر درختان از «۳» جویها می‌رود. و «جنت»، بستانی باشد که: درختان او به سایه، زمین بیوشد، من الجنّ و ه و السّتر، و قوله : تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ، از جمله اتّساع است، و حقیقت آن است که ماء الأنهار برای آن که جوی نرود، آب جوی رود و لکن علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه.

خَالِدِينَ فِيهَا، همیشه باشند آن جا، و نصب او بر حال است . أَبَدًا، نصب او بر ظرف است، و روا بود که مؤکّد حال بود «۴»، ای خالدین مؤبدین. لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ، ایشان را در آن جا زنانی باشند پاکیزه- و این را شرح رفته است.

وَنُدُّهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا، و ایشان را در سایه گسترده بریم، جایی که سایه باشد و آفتاب با او نرسد آن را ظلّ گویند، و آن که آفتاب به او برسد و از او بشود آن را فی ء گویند من فاء اذا رجع، برای آن که در بهشت آفتاب نباشد . و گفته‌اند: ظلّ سایه بامداد بود و فی ء سایه نماز دیگر، و این را نیز مرجع با قول اوّل است، قال الشّاعر «۵»:

فلا الظلّ من برد الضحى نستطيعه  
و لا الفىء من برد العشى ندوق

و ظلیل آن باشد که در او گرما و سموم نباشد فی قول الحسن، چنان که گفت:

وَ ظِلٌّ مَمْدُودٍ «۶».

در «۷» خبر هست که: در بهشت درخت «۸» باشد که سوار در سایه آن صد سال می‌رود «۹» به آخر نرسد، برای این گفت: ظِلًّا ظَلِيلًا، تا با سایه دوزخ نماند آن جا که گفت: إِلَى ظِلِّ ذِي تَلَاثِ شُعَبٍ. لا ظَلِيلٍ «۱۰» ... و گفته‌اند: در موقف قیامت

(۱). وز: نشاید.

(۲). اساس، وز: سیر، آج، لب، فق: چنین با توجّه به مر، تب تصحیح شد.

(۳). آج، لب، فق، مر، تب: آن.

(۴). تب: باشد.

(۵). تب + شعر.

(۶). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۰.

(۷). مر: و در.

(۸). مر: درختان.

(۹). مر+ و.

(۱۰). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۳۰.

ص: 405

می خواهد سایه عرش لا ظلّ الا ظله.

قوله تعالى «۱»:

[سوره النساء (۴): آیات ۵۸ تا ۶۱]

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا  
بَصِيرًا (۵۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ  
إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا  
أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰) وَإِذَا  
قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا (۶۱)

[ترجمه]

خدای می فرماید شما را که بدهید زندهاها با خداوندانش، چون حکم کنید میان مردمان حکم کنید «۲» براستی که خدای نیک چیز است «۳» پند می دهد شما را به آن، خدای همیشه شنوا و بینا بوده است.

ای آنان که گرویده‌اید، فرمان برید خدای را و فرمان برید پیغامبر را و خداوندان فرمان را از شما «۴»، اگر منازعت کنید در چیزی باز افگنید آن را با خدای و پیغامبر اگر شما ایمان [می‌د] «۵» ارید «۶» به خدا و به روز قیامت، آن «۷» بهتر است و نکوتر به تاویل «۸».

[۳۱۹- پ]

نبینی «۹» آنان را که دعوی می‌کنند که ایشان ایمان دارند به آنچه فرستاد به تو و آنچه فرستاد از پیش تو می‌خواهند که حکومت کنند به طاغوت و بدرست «۱۰» فرمودند ایشان را که کافر شوند به او و می‌خواهد ابلیس که گمراه کند شما را گمراهی دور.

چون گویند ایشان را بیاوید به آنچه فرستاد خدای و به رسول ببینی

---

(۱). تب: قال الله تبارک و تعالی.

(۲). آج، لب، فق: داوری کنید.

(۳). تب + که.

(۴). آج، لب، فق، تب + پس.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به وز و تب افزوده شد.

(۶). آج، لب، فق: ایمان می‌آرید.

(۷). آج، لب، فق + روز.

(۸). آج، لب، فق: به عاقبت.

(۹). آج، لب، فق: ای ننگرستی.

(۱۰). تب: و بدرستی که.

ص: 406

منافقان را که برگردند از تو برگردیدی.

قوله تعالى: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ**، بعضی از مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که: چون رسول - علیه السلام - مکه بگشاد و در مکه شد، خواست تا در خانه کعبه شود، کلید عثمان بن طلحة الحنظلی داشت من بنی عبد الدار، و او از جمله سندنه و خدم کعبه بود، در خانه در بست و بر بام شد و کلید به دست داشت و از دست بنمی داشت «۱» و گفت: اگر من دانستمی که او رسول خداست کلید به او دادمی.

امیر المؤمنین پیامد و کلید از دست او بستد، و او قوت علی نداشت، کلید از دست بداد . امیر المؤمنین در بگشاد و رسول - علیه السلام - در خانه رفت و نماز بکرد . چون به درآمد، عباس گفت : یا رسول الله! کلید خانه مرا ده تا سقایة الحاج و سدان کعبه مرا باشد، خدای تعالی این آیت فرستاد : **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا**. رسول - علیه السلام - علی را گفت: کلید به او ده . امیر المؤمنین پیامد و کلید با عثمان داد و از او عذر خواست . عثمان گفت: یا علی! آمدی «۲» و مرا بیازردی و کلید از من به قهر بستدی، و اکنون نه به آن «۳» می گویی؟ این رفیق چیست، و آن عنف چه بود؟ گفت : خدای تعالی در این معنی آیتی فرستاد، و آیت بر او خواند، او در حال گفت : **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** «۴»، و اسلام آورد. جبریل آمد و گفت: ای رسول الله! تا این خانه باشد کلید ایشان راست.

قولی دگر آن است که : آیت بر عموم است در هر امانتی که باشد، و در هر امانت داری که باشد، چنان که رسول - علیه السلام - فرمود:

أد الأمانة الی من ائتمنک و لا تخن من خانک

، گفت: امانت به آن کس ده که تو را امین دارد و امانت به تو دهد، و خیانت مکن به آن که با تو خیانت کند «۵». و این قول عبد الله عباس است و ابی کعب و حسن و قتاده، و روایت کرده اند از صادق و باقر -

---

(۱). کذا: در اساس، وز، لب، فق، مر: نمی داد، آج، تب: بنمی داد.

(۲). فق، مر: پیامدی.

(۳). آج، لب، فق، مر، تب: به آن زبان.

(۴). آج، لب، فق، مر+ و انّ علیا ولیّ الله.

(۵). مر: کرد.



خدای تعالی می‌فرماید امامان را که: امامت بر سبیل امانت یک به یک تسلیم می‌کنند «۲»، و این قول نیز روایت است از صادق و باقر - علیهما السّلام. و باقر - علیه السّلام - گفت: نماز و زکات و روزه و حج از جمله امانت است و غنیمت از این جمله است که امانت در او به جای آرند و خیانت نکنند در او.

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ، حق تعالی گفت: خدای می‌فرماید شما را که مکلفانید که، ادای امانت کنید «۳» با خداوندانش.

رسول - علیه السّلام - گفت:

علی الید ما أخذت حتی تؤدّیه،

گفت: بر دست واجب است آنچه ها گرفت «۴» تا با جایگاه دهد. و نیز می‌فرماید که: چون از میان مردمان حکم کنید «۵» [عدل کنید «۶»] «۷» و جور مکنید «۸». عجب باشد که خدای تعالی ظالم را عدل فرماید و او عدل نکند ! إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، خدای تعالی نیک چیز است آن چه شما را بدان «۹» پند می‌دهد از ادای امانت و عدل در حکومت، و تقدیر آن است که: نعم الشیء شیئا يعظکم به. و «ما» پیوسته باید نوشتن، بمنزلت «ما» ی کافّه در إنّما و ربّما، و اگر چه آن جا حرف است و این جا اسم و او را نکره موصوفه گویند «۱۰»، فی قوله:

فَعِمْ هِيَ ... «۱۱»، نکره است غیر موصوفه و لا موصوله، و قوله: «به» این ضمیر راجع است با «ما»، و ابو عمرو به اختلاس خواند، أعنی «عین» «۱۲» را بین الحركة و السّکون.

و بیان کردیم که: سمیع و بصیر آن بود که حاصل بود بر صفتی که از مکان آن صفت مسموعات و مبصرات شنود و ببند چون در وجود آید، و مرجع او با حیّ است به

---

(۱). مر، تب: گفتند.

(۲-۶). کذا: در اساس و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۳/۴۱۹): تسلیم بکنید.

(۳). آج، لب، فق: کن / کنید.

(۴). آج، لب، فق، مر: باز گرفت.

(۵). آج، لب، فق: کنی / کنید.

(۷). اساس: ندارد، از وز افزوده شد.

(۸). آج، لب، فق: مکنی / مکنید.

(۹). وز، آج، لب، فق، مر: به آن.

(۱۰). تب + و.

(۱۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۷۱.

(۱۲). اساس، وز، غیر، با توجّه به تب تصحیح شد.

ص: 408

شرط انتفای آفات.

و اما سامعی و مبصری را مرجع با مدرکی است «۱» آن باشد که در حال می شنود و می بیند، آن در ازل باشد و این در لا یزال. و معنی «کان» آن است که خدای تعالی همیشه سمیع و بصیر بوده است.

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ، بدان که خدای - جلّ جلاله - به این آیت خطاب کرد با مؤمنان، و اگر چه جز مؤمنان داخل اند در این تکلیف به دلیلی دگر برای آن که همه مکلفان از مؤمن و کافر مکلفند به طاعت خدای و طاعت رسول و طاعت اولی الامر. و «طاعت» امتثال امر باشد یا امتثال ارادت، پس طاعت خدا و رسول امتثال اوامر و نواهی ایشان بود، و همچنین حکم اولی الامر.

و در اولی الامر سه قول است: بعضی گفتند: امراند، و بعضی گفتند: علماند، و بعضی گفتند: ائمه اند من اهل بیت «۲» رسول الله، و این قول از باقر و صادق - علیهما السلام - روایت کردند، و چون آن دو قول باطل کنیم صحّت این قول پیدا شود.

و ما را در این آیت چند وجه است در استدلال بر امامت این ائمه معصوم - علیهما السلام: اول آن که بتدریج مخصوص می شود برای آن که: **أَطِيعُوا اللَّهَ**، عام است این خطاب با همه [۳۲۰- ر] مکلفان، و رسول - علیه السلام - داخل در این خطاب، چون گفت: **وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**، رسول - علیه السلام - از خطاب بیرون شد لاستحاله آن یکون - علیه السلام - مطیعا مطاعا، برای آن که رتبه معتبر است از میان مطیع و مطاع، و در حقّ اولی الامر هم این اگر حمل کنند اولی الامر را بر امرا و علما در هر عصری خلقی عظیم از این خطاب بیرون شوند، و این خلاف اجماع باشد. و بر قول و قاعده «۳» مذهب ما در هر عصری شخصی از این خطاب بیرون باشد، چنان که در عهد رسول - علیه السلام - او تنها از خطاب طاعت خود بیرون بود، و این وجهی لطیف است.

وجهی دیگر آن که: خدای تعالی ما را و اولی الامر را به طاعت رسول نفرمود «۴»،

---

(۱). تب+ و آن.

(۲). اساس: اهل البيت، با توجه به وز و ديگر نسخه بدلها تصحيح شد.

(۳). آج، لب، فق، مر+ و.

(۴). آج، لب، فق، مر: فرمود.

ص: 409

و اَلَا رَسُولَ - عليه السَّلَام - فوق ما و اولی الامر بود لا اعتبار الرتبه، برای آن که رتبه معتبر است از میان مطيع و مطاع، باید تا به رتبه فوق مطيع باشد، همچنين کلام در اولی الامر. پس حمل کردن اولی الامر را بر امرا و علما محال است، برای آن که در مأموران به طاعت ایشان - علی زعمهم - بسیار کس باشد که به رتبه و منزلت بنزدیک خدای تعالی فوق ایشان باشد، و این درست نیاید. پس باید تا اولی الامر کسانی باشند که ایشان بنزدیک خدای تعالی بهتر از همه خلایق باشند و اعلا رتبه و اعظم منزله عند الله تعالی چون رسول - عليه السَّلَام، برای آن که خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت او مقرون کرد.

طریقتی «۱» ديگر آن است که: خدای تعالی چون طاعت اولی الامر با طاعت رسول و طاعت خود مقرون کرد، چنان که قدیم تعالی منزله است «۲» از همه قبایح و رسول - عليه السَّلَام - معصوم و مطهر از همه معاصی کبیره و صغیره، اولی الامر باید تا همچنين باشد «۳»، که حکمت از کلام حکیم این واجب کند، و به این صفت جز اینان نبودند - عليهم السَّلَام.

وجهی دگر در استدلال از آیت آن است که: محال باشد که حکیم ما را فرماید به طاعت جماعتی مختلفی الأقوال و الاراء و المذاهب و به اتباع ایشان در اقوال و فتاویشان، و بعضی را بر بعضی مزیتى نبود، و ما را طریقی «۴» نبود به تمیز «۵» حق از میان آن اقوال مختلف متناقض متضاد، و این مؤدی بود با تکلیف ما لا یطاق، [و از حکیم تعالی تکلیف ما لا یطاق] «۶» نیکو نبود، پس محال است که امرا و علما باشند از این وجه که بیان کرده شد.

طریقتی ديگر آن است که: معلوم است بضرورت که اگر خدای تعالی ما را تکلیف کند به طاعت رسول «۷» و ما را تعیین نکند شخص او به دلالتی و علم معجزی این تکلیف قبیح باشد، و از باب تکلیف ما لا یطاق بود، همچنين در حق اولی الامر

---

(۱). مر: طریقی.

(۲). نسخه فق: در این جا پایان می یابد.

(۳). آج، لب، مر+ نه اولی الخمر و الزمر.

(۴). آج، لب: طریقتی.

(۵). مر، تب: تمییز.

(۶). اساس: ندارد، با توجه به دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

(۷). مر+ و اله

ص: 410

اگر نصی نباشد بر اعیان ایشان، یا دلالت که علم معجز باشد یا جاری مجری آن هم مؤدی بود به آن که تکلیف ما لا یطاق باشد، چون قبح این مقرر است در عقل لاید، چنان که رسول - علیه السلام - معین است از خدای به نص بر او و اظهار اعلام معجزات بر دست او اولی الامر باید چنین باشند «۱» منصوص علیهم أو منصوب علیهم بالأعلام المعجزة، و الا مؤدی بود به این فساد که گفتیم.

طریقتی دیگر، و آن آن است که: آن اجماع است که این امر متوجه است بر اهل هر عصری و این مطرد نباشد الا بر قول آن کس که گوید: هر زمانه از امامی مفترض الطاعة خالی نباشد، و بر قول آن کس که امامت به اختیار گوید و گوید:

الخلافة ثلثون سنة مطرد نبود.

طریقتی دیگر آن است که: اگر آیت حمل کنند بر آن که ایشان گفتند از علما و مفتیان، ائمه ما - علیهم السلام - داخل باشند در آن و بر قول و قاعده ما آن که ایشان گفتند خارج باشد از او، پس این متفق علیه است و آن مختلف فیه، و الأخذ بالاجماع و الاتفاق اولی، در امت کس نخواهد گفتن که نه این ائمه هر یکی از ایشان فاضلتر و عالمتر و جامعترند خصال خیر را از اهل هر عصر، پس این آیت از این هفت وجه دلیل می کند بر امامت این ائمه علیهم السلام.

قوله: **أَطِيعُوا اللَّهَ**، حق تعالی گفت: **أَطِيعُوا اللَّهَ**، طاعت خدای دارید «۲»، خدایی که شما را برای طاعت و ایمان آفرید، که: **وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** «۳»، نه طاعت «۴» خدایی که شما را برای کفر و معصیت آفرید، بل کفر و معصیت در شما آفرید خدای «۵» که به شما جز خیر نخواهد و شر «۶» نخواهد. ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِّنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ «۷»...، يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ «۸»...، يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ «۹»...، يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ... «۱۰»، طاعت رسول دارید «۱۱»، مشفق بر

---

(۱). مر: باشد.

(۲). آج، لب: داری / دارید.

(۳). سوره زاریات (۵۱) آیه ۵۶.

(۴). آج، بدارید، لب، مر + ندارید.

(۵). تب: خدایی.

(۶). آج، لب، مر: و معصیت، تب + به شما.

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۶.

(۸). سوره نساء (۴) آیه ۲۸.

(۹). سوره نساء (۴) آیه ۲۶.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۵.

(۱۱). آج، لب: داری / دارید + که.

ص: 411

شما «۱» حریص بر ایمان شما «۲». لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ «۳» - الایة، وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا «۴» ...، وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا «۵». طاعت امامانی مستحقّ التّقدیم مفترض الطّاعة معصومین من الزّلل، مأمونین من الخطل غیر موصوفین بالضعف و الفشل.

عمیر بن هانی گفت از جناده بن ابی امیه «۶» شنیدم که گفت: روز صفین امیر المؤمنین علی را دیدم در میان دو صف نیزه بر دست می گردانید و می گفت: كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ، أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى «۷». این آیات می خواند که [۳۲۰- پ] نگاه کردیم عبد الله بن اسید الیربوعی می آمد و اسیری را از لشکر معاویه گرفته و دست بر «۸» بسته، او را پیش امیر المؤمنین آورد. امیر المؤمنین در او نگرید و گفت: ای مرد چه کسی؟ گفت: مردی ام از اهل شام، گفت:

قتلکم الله أتباع کل ناعق،

گفت:

خدای شما را بکشاد «۹» تبع هر بانگ شبانی چون بهایم.

آنکه گفت: بگو از من پسر خورنده «۱۰» جگر را:

أتباهيني و أنا الذی لم اومن بعد كفر و لم أعلم بعد جهل و لم احکم بحکم رجعت عنه، أنا قاتل أشياخکم بیدر و مفرق قومک باحد الی کم تواجهونا بنی هاشم برایتکم التی تولى الله نکسها کما نکس یوم بدر، و لقد علمتم أن الله أوجب «۱۱» علیکم طاعتی و تعبدکم بمتابعة أمری لأنی أهل للمتابعة و مستحق للطاعة لقلعی باب خیر اذ عجزتم و ثباتی یوم احد إذ فرزتم و تسلیم ی لیلۃ الغار إذ أبيتتم و أجابتی للمسائل إذا جهلتم

، گفت بگو پسر هند را که: با من مباحات می کنی و من آنم که ایمان آوردم نه از سر کفر، و بدانستم نه از پس جهل، و حکمی نکردم که از آن باز آمدم، من کشنده پیران توام به بدر و پراگنده «۱۲» قوم تو به احد، تا چند این راییت به روی ما بنی هاشم آری، که خدای

---

(۱). آج، لب+ و.

(۲). آج، لب: شماست.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۱۲۸.

(۴). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۳.

(۵). سوره احزاب (۳۳) آیه ۴۳.

(۶). آج: جناده بن امیه، لب، مر: جناده بنی امیه.

(۷). سوره علق (۹۶) آیه ۶ و ۷.

(۸). آج، لب، مر+ پشت.

(۹). مر: بکشد.

(۱۰). اساس: خوانده، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۱). تب: اوجب.

(۱۲). وز، مر: پراگنده کننده.

تعالی تولّای نگوَساری «۱» آن کرده است چنان که روز بدر کرد، و شما دانید «۲» که خدای تعالی طاعت من بر شما فریضه کرده است و شما را متعبّد بکرده «۳» است «۴» به متابعت من برای آن که اهل متابعتم و مستحقّ طاعتم، که در خبیر من کندم چون شما عاجز بدید، و بایستادم روز احد چون شما بگریختید، و شب غار، جان تسلیم کردم چون شما ابا کردید، و جواب مسایل من دادم چون شما جاهل بودید به آن.

جابر الجعفیّ روایت کرد از جابر عبد الله أنصاری که گفت : چون این آیت آمد، من گفتم : یا رسول الله! خدای و رسول را می شناسم، و اولو الامر کیستند که خدای تعالی طاعت ایشان با طاعت تو و طاعت خود پیوست؟ گفت:

یا جابر! هم خلفائی و أئمة المسلمین بعدی اولهم علی بن ابی طالب، ثمّ الحسن، ثمّ الحسین، ثمّ علی بن الحسین، ثمّ محمّد بن علی المعروف فی التّوریه بالباقر و سندرکه یا جابر فاذا لقیته فاقراءه منی السّلام، ثمّ الصّادق جعفر بن محمّد، ثمّ موسی بن جعفر، ثمّ علی بن موسی، ثمّ محمّد بن علی، ثمّ علی بن محمّد، ثمّ الحسن بن علی، ثمّ سمیّ و کئیّی حجّة الله فی أرضه و بقیّته فی عبادته ابن الحسن بن علی ذاک الّذی یفتح الله علی یده مشارق الأرض و مغاربها ذاک الّذی یغیب عن شیعتیه غیبه لا یثبت فیهِ علی القول بامامته الا من امتحن الله ولیه للإیمان،

گفت: ایشان خلیفتان منند و امامان مسلمانانند از پس من، اولشان علی، و آنکه حسن، و پس حسین، و پس علی بن الحسین، آنکه محمّد بن علی - که در توریت به باقر معروف است - و تو او را دریابی، چون او را بینی از منش سلام برسان. آنکه یک یک را نام برد تا به حجّت رسید، گفت: آنکه مردی که نامش نام من بود و کنیتش کنیت من بود حجّت خدای بود در زمین و بقیه او در بندگانش پسر حسن علی، و او آن بود که خدای تعالی بگشاید بر دست او مشارق و مغارب زمین، او آن است که از شیعتش غایب شود، غیبتی که بر امامت او ثبات نکند با آن غیبت الا مؤمنی که خدای تعالی دل او را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر گفت، من گفتم: یا رسول الله! شیعه او را در غیبت او به او انتفاع باشد؟

---

(۱). مر: نگوَساری.

(۲). آج: دانی / دانید.

(۳). آج، لب، مر: نکرده.

(۴). آج، لب، مر + الا.

یا جابر! هذا من مکنون سرّ الله و مخزون علم الله فاکنتمه الا عن اهله،

این از مکنون سرّ خداست و مخزون علم خدای، نگاه‌دار این را الا از اهلش.

جابر گفت: چون به این مدّت دراز بر آمد، من روزی در نزدیک علیّ بن الحسین زین العابدین شدم و پیش او بنشستم و با او حدیث می‌کردم. پسر او محمد بن علیّ الباقر از حجره زنان بیرون آمد، و او کودک بود و دو گیسو در بر افکنده . جابر گفت: چون او را بدیدم، گوشت پشت مازه من بلرزید و موی بر اندام من برخاست چون او را بدیدم . آنکه گفتم: یا غلام! اقبل فاقبل، ثمّ قلت له: ادبر فادبر، گفتم:

روی به من کن، روی به من کرد. گفتم: پشت بر من کن، پشت بر من کرد. گفتم:

شمایل رسول الله و ربّ الکعبة، به خدای کعبه که شمایل رسول است.

آنکه گفتم: یا غلام! ما اسمک؟ نام تو چیست؟ گفت: محمد. گفتم: پسر کیی؟ گفت:

ابن علیّ بن الحسین.

گفتم: تن و جان من فدای تو باد! همانا تو باقری؟ گفت: آری. مرا گفت: پیغام رسول بگذار. گفتم: رسول خدای مرا بشارت داده که من بمانم تا تو را دریابم و گفت: چون او را دریابی از منش سلام برسان «۱».

اکنون رسول خدای تو را سلام می‌کند. او گفت:

علی رسول الله السّلام ما قامت السّموات و الأرض و علیک یا جابر بما بلّغت السّلام

، سلام خدای به رسول خدای باد تا آسمان و زمین باشد، و سلام بر تو باد به آن که سلام رسول به من رسانیدی.

جابر عبد الله الانصاری گفت: من پس از آن پیش او می‌رفتم و از او می‌پرسیدم و می‌آموختم. یک روز از من مسأله پرسید. من گفتم: لا و الله لا ادخل فی نهی [۳۲۱- ر] رسول الله، به خدای که من در نهی رسول خدای نروم که پیغامبر خدای مرا خبر داد که:

انکم الأئمة الهداء من بعده احکم الناس صغارا و اعلمهم كبارا، و قال: لا تعلموهم فانهم اعلم منکم

، گفت: ایشان امامان راه نمایانند «۲» از پس من حکیمترین مردمان در آن حال که کوچک باشند و عالمتر مردمان در آن حال که بزرگ باشند. و گفت: ایشان را چیزی می‌آموزید که ایشان از شما عالمتر باشند.



(۱). لب: برسانی.

(۲). آج، لب: راهنمایند، مر: راهنما نیداند.

ص: 414

باقر - علیه السّلام - گفت:

صدق جدی رسول الله،

راست گفت رسول خدای - عزّ و جلّ - جدّ من، و الله که من این مسأله بهتر از تو دانم، و لقد اوتیت الحکم صبیبا، و مرا حکمت دادند و من کودک بودم.

کل ذلك بفضل الله علينا و برکته لنا اهل البيت

- این خبر خواجه ابو جعفر بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب الغيبة بیاورد، و نه از یک طریق و ده طریق و صد طریق، از طرق مخالف و مؤالف آوردند که رسول - علیه السّلام - گفت:

من اطاع علیا فقد اطاعنی، و من اطاعنی فقد اطاع الله، و من عصی علیا فقد عصانی، و من عصانی فقد عصی الله

، هر که او طاعت علیّ دارد طاعت من داشته باشد، و هر که طاعت من دارد طاعت خدای داشته باشد، و هر که در علیّ عاصی شود، در من عاصی شده باشد، هر که در من عاصی شود در خدای عاصی شده باشد. این اخبار نیز دلیل است بر آن که اولوا الامر این معصومانند.

قوله: فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، اگر منازعت کنی «۱» در چیزی. و منازعت، مخالفت باشد مفاعله من النّزع، و هو الجذب، برای آن که مخالفین چون دو مجاذب رسن باشند به طریق مثل. رد کنید با خدای و رسول. ردّ با خدای ردّ با کتاب خدای باشد، و ردّ با رسول ردّ با سنت و شریعت او باشد برای آن که این خطاب اهل همه عصرهاست، این قول مجاهد است و قتاده و سدّی و میمون بن مهران. و ردّ با ائمه معصوم - علیهم السّلام - جاری مجرای ردّ با رسول باشد، چنان که ردّ با رسول ردّ با خدای باشد، نبینی که در دگر آیت گفت: «وَلَوْ «۲» رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ «۳»»، برای آن که ایشان نمایان رسولند و حافظان شرعند، و چون معصوم باشند مأمون الخطا و الزلل باشند، قولشان در شرع حجّت باشد.

إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ، اگر به خدای ایمان دارید، یعنی هر که به خدای ایمان دا رد چنین کند. ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا، قتاده و سدّی و ابن زید گفتند: احمد عاقبه، عاقبت محمودتر باشد مجاهد گفت: احسن جزاء، جزایش نیکوتر باشد، و

---

(۱). تب: کنید.

(۲). اساس: لو، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها از قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۸۳.

ص: 415

تأویل تفعیل باشد من آل إذا رجع، و الأول الرجوع، و المآل المرجع. و زجاج گفت:

أحسن من تأویلکم من غیر ردّ الی الله و الرسول، آن تأویل که از خدای و رسول باشد بهتر باشد از تأویلی که از تلقاء نفس خود کنی «۱». و در آیت دلیل است بر بطلان قیاس برای آن که خدای تعالی ما را عند منازعت و اشتباه رجوع فرمود با کتاب و سنت، و اگر قیاس از آن جمله بودی که مرجوع الیه بودی، عند منازعت «۲» خدای تعالی فرمودی که با این نیز رجوعی باشد، و به این رها نکرد تا گفت: ذلک خیرٌ و أحسنٌ تأویلاً، خصوصاً بر این تفسیر که دادند من تأویل انفسکم.

فامّا قول آن کس که گفت: ردّ با خدای و رسول [آن جا باید که منازعت بود، چون منازعت نبود ردّ با خدای و رسول] «۳» واجب نباشد درست نیست، برای آن که این قول به دلیل الخطاب بود، و آن بنزدیک بیشتر اهل علم باطل است.

ألم ترّ الی الذّین یزعمون أنّهم آمنوا بما أنزل الیک - الآیة، ظاهر آیت استفهام است و معنی تقریر و تعجیب. حق تعالی گفت: نبینی آنان را که دعوی می کنند که ما ایمان داریم به آنچه بر تو فرود آمد یعنی قرآن، و به آنچه پیش تو فرود آمد از توریت و انجیل و کتب متقدّمان آن که می خواهند تا به حکومت بنزدیک طاغوت شوند.

خلاف کردند در آن که «طاغوت» کیست این جا حسن بصری و جبائی گفتند: مراد بتانند، و آیت در قومی منافقان فرود آمد که ایشان به حکومت پیش بتان رفتند و به قداح توصل کردند، و آن جنس قرعه بود که ایشان عند اشتباه کار بر ایشان بگردانیدندی. قتاده و شعبی و سدّی گفتند: مراد به طاغوت مردی کاهن است نام او بو برده «۴»، منافقی را با جهودی حکومتی افتاد، جهود گفت: بنزدیک محمد رویم که او رشوت نگیرد، و منافق گفت: بنزدیک ابو برده کاهن رویم، خدای تعالی این آیت فرستاد.

عبد الله عبّاس و مجاهد و ربیع و ضحاک گفتند: مراد کعب اشرف است، از

---

(۱). مر: کنید.

(۲). مر: نزد منازعت.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). بو برده / ابو برده.

ص: 416

میان جهودی و منافقی حکومتی افتاد . جهود گفت: بنزدیک محمد رویم که او رشوت نگیرد، و منافق گفت : بنزدیک کعب اشرف رویم.

کلبی گفت عن ابی صالح عن ابن عباس «۱»: [آیت] «۲» در مردی منافق آمد نام او بشر، از میان او و جهودی حکومتی بود، جهود گفت: به محمد رویم، و منافق گفت:

به کعب اشرف رویم. جهود الحاح کرد و بنزدیک رسول آمدند، رسول - علیه السلام - [حکم کرد] «۳» برای جهود بر منافق، منافق بیرون آمد و گفت : بیا تا بنزدیک [۳۲۱- پ] عمر خطاب رویم. جهود گفت: با سبحان الله! پیش محمد رفتیم و او حکم بکرد، اکنون می گویی پیش عمر رویم. پیش عمر رفتند. جهود گفت: بدان که میان ما حکومتی بود، پیش محمد رفتیم و او حکم کرد مرا باین مرد. اکنون راضی نیست به حکم محمد، گفت: پیش تو آییم به حکومت و در من آویخت و الحاح کرد عمر منافق را گفت: چنین است که او می گوید؟ گفت: هم چنین است. گفت:

اکنون یک ساعت توقف کنید «۴» تا من بیرون آیم، و در خانه رفت و تیغ بر گرفت و بر گردن منافق زد و سرش بینداخت، و جهود بگریخت . و عمر گفت : این حکم من است بر کسی که او به حکم خدا و پیغامبر راضی نباشد، ذکره الثعلبی فی تفسیره. و گفته اند: مراد حبی اخطب است، و از صادق و باقر - علیهما السلام - روایت کردند که: آیت بر عموم است، و مراد هر حاکمی است که بخلاف حق «۵» حکومت کند، و این اولیتر «۶» لعموم الفائدة و دخول الكلّ تحته.

وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، و ایشان را فرموده اند که کافر شوند به آن، یعنی به طاغوت. وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا، و شیطان می خواهد که ایشان را اضلال کند ضلالی بعید بلیغ.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ، و چون گویند ایشان را که بیایید به

---

(۱). تب + که.

(۲). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۳). اساس: گفت، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۴). آج، لب: کنی / کنید.

(۵). آج، لب+ و مراد خود، مر+ ورای خود.

(۶). مر+ بود.

ص: 417

آنچه خدای فرستاد، یعنی آن منافق را که با جهود حکومت افتاد علی قول قتاده، و این جریح گفت : مسلمانان را با منافقی حکومت افتاد، مسلمان اختیار رسول کرد و منافق اختیار طاغوت . و تعالی تفاعل باشد من العلو و هو الارتفاع، و اصل این لغت چنان وضع افتاد که گوینده «۱» علی مکان مرتفع بود دیگری را گفت: تعال، ای ارتفع، آنکه بسیار شد «۲» تا نیز آن که در نشیبی باشد کسی را از بلندی بر خود خواند، گوید:

تعال. و «صد» هم لازم باشد و هم متعدی، يقال: [صد] «۳» عن كذا إذا أعرض عنه و عدل صدودا، و صد فلانا عن كذا إذا منعه عنه صدًا، چون ایشان را گویند : بیایی «۴» به آنچه خدای فرستاد و پیغامبر، منافقان را بینی «۵» که صدود و اعراض می‌کنند.

در سبب صدود ایشان دو وجه گفتند : یکی آن که دانستند که پیغامبر - علیه السلام - رشوت نپذیرد و حکم می‌کند «۶» به حق، و دگر دشمنی ایشان رسول را. و قوله: «صدودا» نصب او بر مصدر است و برای تحقیق فعل گویند، کما قال تعالی:

وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا «۷»، و قیل:

اراد صدودا ظاهرا و تکلیمنا بینا تمت المجلد الخامسة «۸» و يتلوه في السادسة ان شاء الله تعالی قوله:

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابْتَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ «۹»

---

(۱). آج، لب، مر: گویند.

(۲). مر: بسیار بلند باشد.

(۳). اساس: ندارد، با توجه به وز و دیگر نسخه بدلها افزوده شد.

(۴). مر: بیاید.

(۵). تب: بینید.

(۶). آج، لب، تب: حکم مر کند، مر: حکم کند.

(۷). سورة نساء (ع) آیه ۱۶۴.

(۸). آج + بتوفیق اللہ تعالیٰ فی غرہ شہر ذی حجّۃ الحرام سنہ ستّ و ثلاثین و تسع مائۃ کتبہ الفقیر الفقیر الی اللہ الغنیّ عبد الغفار القرشیّ غفر له، لب + بتوفیق اللہ تعالیٰ فی شہر صفر بالخطر سنہ ہزار و ہفتاد کتبہ الحقیق الی الغنی میرزا علی چپ نویس غفر له.

(۹). سورة نساء (۴) آیه ۶۲.

ص: 418

الایۃ، و الحمد لله حمد الشاکرین و الصلوة علی محمد و اله الطّاهرین «۱». وقع الفراغ من تحريره «۲» ضحوۃ الأربعاء من ذی الحجّۃ سنہ تسع و تسعین و تسعمائۃ [۳۲۲-ر]

---

(۱). جلد پنج از نسخه وز در این جا پایان می پذیرد.

(۲). تب + جوف لیلة الجمعة سنہ ۸۹۰ هجریه النبویۃ.